مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

استفتائات

(فارسی)

علامه محقق میرزای نائینی

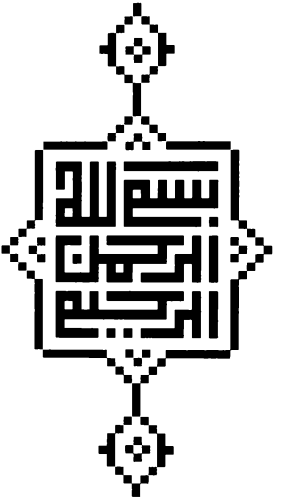
تصحیح

جعفر غروی نائینی

الناشر: الإدارة العليا للحوزات العلمية/ قم المقدسة

موسوعة العلامة المحقق النائيني

٨



شبكة الفكر
alfeker.net

سرشناسه: نائینی، محمدحسین، ۱۲۷۶-۱۳۵۵ق.
عنوان و نام پدیدآور: موسوعة العلّامة المحقّق النائیني / تألیف: میرزا محمدحسین الغرویّ النائیني.
مشخصات نشر: قم: مرکز مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۴۶ق.=۱۴۰۳ -.
مشخصات ظاهری: ج.
ISBN:
978-622-358-167-0 :3 ج / 978-622-358-166-3 :2 ج / 978-622-358-165-6 :1 ج
978-622-358-170-0 :6 ج / 978-622-358-169-4 :5 ج / 978-622-358-168-7 :4 ج
978-622-358-173-1 :9 ج / 978-622-358-172-4 :8 ج / 978-622-358-171-7 :7 ج
978-622-358-176-2 :12 ج / 978-622-358-175-5 :11 ج / 978-622-358-174-8 :10 ج
978-622-358-179-3 :15 ج / 978-622-358-178-6 :14 ج / 978-622-358-177-9 :13 ج
978-622-358-182-3 :18 ج / 978-622-358-181-6 :17 ج / 978-622-358-180-9 :16 ج
978-622-358-185-4 :21 ج / 978-622-358-184-7 :20 ج / 978-622-358-183-0 :19 ج
978-622-358-188-5 :24 ج / 978-622-358-187-8 :23 ج / 978-622-358-186-1 :22 ج
978-622-358-191-5 :27 ج / 978-622-358-190-8 :26 ج / 978-622-358-189-2 :25 ج
978-622-358-194-6 :30 ج / 978-622-358-193-9 :29 ج / 978-622-358-192-2 :28 ج
978-622-358-197-7 :33 ج / 978-622-358-196-0 :32 ج / 978-622-358-195-3 :31 ج
978-622-358-200-4 :36 ج / 978-622-358-199-1 :35 ج / 978-622-358-198-4 :34 ج
978-622-358-203-5 :39 ج / 978-622-358-202-8 :38 ج / 978-622-358-201-1 :37 ج
978-622-358-204-2 :40 ج
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: زبان: عربی.
مندرجات: ج: ۱. الصلاة في المشکوك. ج: ۲. وسیلة النجاة. ج: ۳. رسالة لا ضرر. ج: ٤-۷. الفتاوی ج: ۸. استفتائات فارسی. ج: ۹. کتاب‌الحج و أحکام‌العبادات والمعاملات. ج: ۱۰. حاشیة العروة الوثقی ج: ۱۱. تنبیه الأمة و تنزیه المِلّة. ج: ۱۲ - ۱۵. أجود التقریرات. ج: ۱٦ - ۲۰. فوائد الأصول ج: ۲۱ - ۲٦. التقریرات الأُصولیة. ج: ۲۷-۳٤: الصلاة. ج: ۳۵- ۳۷. منیة الطالب في شرح المکاسب ج: ۳۸ - ۳۹. المکاسب والبیع. ج: ٤۰. رسائل فقهیه
موضوع: نائینی، محمدحسین، ۱۲۷٦-۱۳۵۵ق. -- کتابشناسی
موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- کتابشناسی
'ULAMA -- IRAN -- BIBLIOGRAPHY
شناسه افزوده: حوزهٔ علمیهٔ قم. مرکز مدیریت
شناسه افزوده: ناشر همکار (مشارك): دار العتبة الحسینیة للطباعة والنشر.
رده بندی کنگره: Z ۸۸٤۹/٤
رده بندی دیویی: ۰۱٦/۲۹۷۹۸٤
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۰۸۰۳۹

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه





(١٢٧٦ - ١٣٥٥ق)

(٨)

استفتاءات

(فارسی)

علامۂ محقق میرزائے نائینی

تصحیح

جعفر غروی نائینی

الناشر: الإدارة العليا للحوزات العلمية /قم المقدّسة







رقم المجلّد ■ ..... ■ الثامن

عنوان الجزء ■ ..... ■ استفتاءات (فارسی)

تأليف ■ ..... ■ علامه محقق نائینی

تصحيح ■ ..... ■ جعفر غروی نائینی

الناشر ■ ..... ■ الإدارة العليا للحوزات العلمية

الناشر المشارك ■ ..... ■ دار العتبة الحسينية للطباعة والنشر

الطبعة ■ ..... ■ الأولى / قم المقدّسة

سنة الطبع ■ ..... ■ ١٤٤٦ هـ.ق

عدد النسخ ■ ..... ■ ٥٠٠ نسخه

شابك الدورة ■ ..... ■ ٩٧٨-٦٢٢-٣٥٨-١٦٣-٢

شابك الجزء ■ ..... ■ ٩٧٨-٦٢٢-٣٥٨-١٧٢-٤

إيران ■ قم المقدّسة ■ شارع معلّم
جنب بيت الإمام الخميني ﷺ

(98+) (25) 37 74 84 73

www.nashrehowzeh.ir

nashrehowzeh@gmail.com

مقدمه مصحّح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ربّ العالمین وأفضل صلواته وأزکی تحیّاته علی خیر خلقه محمّد وآله الطیّبین الطاهرین واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین.

کتاب پیش‌رُو مشتمل است بر مجموعه‌ای از مسائل شرعیه که مؤمنین به‌صورت استفتاء از مرجع عالیقدر خود علامهٔ زمان و نادرهٔ دوران حضرت آیة‌الله العظمی محقّق نائینی (قدّس سرّه الشریف) پرسش نموده و ایشان جواب داده‌اند، نسخه‌ای از این اثر نزد این‌جانب محفوظ بود، ولی توفیق چاپ و نشر آن را نداشتم، اکنون که حوزهٔ مقدّسهٔ علمیهٔ قم درصدد است همایشی در بزرگداشت آن عالی‌مقام برپا، وکتب و مؤلفات ایشان را به عنوان «موسوعه» منتشر کند، لازم دانستم این مجموعهٔ ارزشمند همراه با استفتائات عربی در آن مندرج گردد؛ لذا به تصحیح و تنظیم آن طبق ترتیب کتب فقهی پرداخته، ضمیمهٔ موسوعه نمودم تا مورد استفادهٔ فضلا و مؤمنین قرار گیرد. إن شاء الله تعالی، وله الحمد علی نعمه وآلائه.

جعفر غروی نائینی - قم

مسائلی در تقلید

س ۱. چه می‌فرمائید در اعمال کسی که تقلید یکی از مجتهدین را کرد بدون تفحّص از اعلمیت او بعد از یک سال یا بیشتر در صدد برآمد که تفحّص کند بعد به شیاع دانست که همان اعلم است حالا که شکی نیست که اعمال آینده‌اش صحیح است ولکن بفرمائید که اعمال این یک سال که بدون تفحّص بوده صحیح است یا نه؟

ج: در مفروض سؤال که معلوم شود همان مجتهدی که بدون فحص از او تقلید کرده است همان مجتهد اعلم عصر است اعمال گذشته او هم صحیح است، والله العالم.

س ۲. شخصی بنا بر تقلید گذارده و فرعی برای او رخ داده که در رساله عملیه مجتهد نیست تکلیف چیست؟

ج: اگر بتواند فتوای مجتهد را به دست بیاورد استفتاء کند و جواب بگیرد، و اگر دسترسی ندارد و احتیاط بر او زحمت باشد جایز است به فتوای غیر اعلم عمل کند، بلی اگر بعد معلوم شود فتوای غیر اعلم مخالف فتوای اعلم بوده احتیاط اعاده عمل است، والله العالم

۲۱ ربیع الثانی ۱۳۴۸

س ۳. احتیاط درعبادات، اگرمستلزم تکرارباشد اشکال دارد، آیا مختص بر واجبات است یا مستحبات نیز؟

ج: درمستحبات هم احتیاط اگرمستلزم تکرارباشد با تمکن ازاجتهاد یا تقلید مثل واجبات محلّ اشکال بلکه اقوی عدم جوازاست.

س ۴. درهراحتیاط که ب«لا ینبغی ترکه» تعبیرفرموده‌اید مراد اطلاق است یا استحباب؟

ج: لاینبغی احتیاط استحبابی است.

س ۵. «لا یبعد» دررساله‌های عربی فتوی است یا خیر؟

ج: بلی فتوی است، والله العالم.

س ۶. عمل کردن به معراج السعادة و حلیه و عین الحیاة و امثالها دربعضی مسائل واجبه مثل دروغ گفتن درمورد خود یا غیبت کردن و سایرمواردی که استثناء شده و کذا درمستحبات چه صورت دارد؟

ج: درمسائل راجعه به واجبات ومحرمات ومستثنیات آنها باید ازمجتهد حیّ اعلم تقلید کنند وتقلید اموات دراین مسائل جایزنیست، بلی درمستحبات ومکروهات عمل به آنچه درکتب اساطین علماء سابقین -قدس الله تعالی اسرارهم- ذکرفرموده‌اند ازباب تسامح درادلّه سنن خوب است، لکن احوط آنکه به رجاء مطلوبیت بجای آورند وقصد ورود نکنند، والله العالم.

۱۱ رجب ۱۳۴۷

س ۷. درجواب عریضهٔ سابقه فرموده بودند: رجوع به *آداب التجارة* مرحوم بهبهانی که محشی باشد به حاشیه مرحوم آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی (قدّس سرّهما)، و یا با حواشی مرحوم آقای حاج میرزا محمد تقی (عطرالله مرقده)، آیا ارجاع به حواشی مرحوم آقای میرزا محمد تقی (طاب ثراه) منحصرفرمودند به همان حواشی *آداب التجارة* یا درمطلق رساله‌ها، عبارت موهم بود إن شاء الله توضیح فرمایند؟

ج: *آداب التجارة* استاد الکلّ الوحید البهبهانی (قدّس سرّه) با رعایت حواشی سیّدنا الاستاد العلامة الحاج میرزا محمد حسن شیرازی و حواشی مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا محمد تقی (قدّس سرّهما) جایزالعمل است، و امّا سائر رساله‌ها: رساله *مجمع الرسائل* با رعایت حواشی شیخ الاساتید الشیخ مرتضی الأنصاری و سیّدنا الاستاد العلامة الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی و مرحوم حجة الاسلام آقای صدر (قدّس الله اسرارهم) جایز العمل است، رسالهٔ *منهج الرشاد* مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری با حواشی مرحوم صدر هم جایزالعمل است إن شاء الله تعالی.

س ۸. در اجتهاد مطلق و عدالت، معروفیت در بلد کافی است یا هر دو اثبات شرعی می‌خواهد؟

ج: اجتهاد مطلق به شیاع نزد أهل خبره ثابت می‌شود و همچنین عدالت هم به شیاع نزد أهل خبره آن ثابت می‌شود، و اما شیاع نزد عوام که نه از اجتهاد و نه از عدالت هیچ خبری ندارند که عدالت یعنی چه و اجتهاد چه گوهری است ظاهراً اثری ندارد، والله العالم.

۱۴ رجب ۱۳۴۷

س ۹. اگر چند نفر مجتهد باشند و شخص نمی‌داند که عادل و اعلم آنها کدام است آیا جایز است عمل کند به نحوی که مخالف هیچ کدام نباشد یا نه؟

ج: در صورتی که چند نفر مجتهد باشند و یکی از آنها اعلم عصر باشد و شخص او معین نباشد کدام است در چنین صورت، عمل بر طبق احوط اقوال آنها که به فتوای همگی صحیح باشد از اقسام احتیاط مبرئ ذمه است، والله العالم.

کتاب الطهارة

و درآن شش فصل است:

فصل اول: در وضو

س ۱۰. نماز و وضوء درآب و زمین وقف چه صورت دارد، و فرق است بین وقف عام و خاص و اراضی متّسعه و غیرآن؟

ج: مزرعه وقفی چه وقف خاص یا عام از قنات آن وضوء گرفتن و درزمین و صحرای آن نماز خواندن جایز است، و هم چنین است ملک مردم چه صغیر یا کبیر، استعمال وضوء و نماز مطلقاً در چشمه آب و صحرای مملوکه جایز است.

س ۱۱. جوشش زخم و سرکچل که شک دارد بشره است یا نه چه کند؟

ج: مادامی که منفصل نشده جزء بشره یا از توابع بشره است.

س ۱۲. درمسح پاها آیا لازم است از بابت مقدّمهٔ علمیّه کمی از زیر انگشتان زیادتر گرفته شود تا یقین حاصل کند که تمام سر انگشت مسح شده یا اینکه از همان سر انگشت مسح شود کافی است؟ سرکار در سؤالات سابقه ظاهراً فرموده بودند که از زیر انگشت هیچ لازم نیست بلکه شاید اشکال هم پیدا کند، فقط همان سر

انگشت کافی است پس نصف یا دو ثلث سر انگشت مسح شود کافی است از حیث طول؟

ج: از سر انگشتان مسح کردن کافی است، بلکه اگر از زیر انگشتان چیزی داخل شود اشکال دیگر از جهت سرایت رطوبت آنقدر زیادی به آنچه لازم است مسح شود به هم می‌رسد، آنچه لازم است مسح شود قدم را بر زمین بگذارد و از سر انگشتان شروع به مسح نماید صحیح و بی‌اشکال است، والله العالم.

س ۱۳. اگر شخص در کلیه غسل جنابت نیت وجوب می‌کرده چه وقت نماز داخل بوده چه نبوده، همچنین اگر وقت داخل بوده اما به این غسل قصد اتیان نماز نداشته، و ایضاً اگر در وضوء این نیّت را می‌کرده و شاید که به این وضوء یا غسل دو سه نماز را به‌جا می‌آورده باید تمام نمازی که در این مدت به‌جا آورده قضا کند یا بعض آن را؟

ج: اگر محض آنکه حکم مسئله را نمی‌دانسته چنین قصد کرده و غرض او بجای آوردن به قصد مطلوبیت واقعیهٔ غسل و وضوء بوده اقوی صحّت است، والله العالم.

س ۱۴. ناخن از گوشت قدری کنده و حرکت کرده است به طوری که زیر ناخن تا وسطش مثلاً مرئی است باید شست یا خیر؟

ج: مجرد آنکه زیر ناخن ممکن است دیده شود ظاهراً اثری ندارد و شستن آن واجب نیست مگر آنکه عرفاً جزو ظاهر بشره محسوب شود و ناخن طوری منفصل شود و بلند شود که گوشت زیر آن از باطن بودن خارج شود و این قسم بلند شدن ناخن ظاهراً خیلی استبعاد دارد، والله العالم.

س ۱۵. گوشتی یک طرفش از بدن جدا می‌شود بعد می‌چسبد و زود هم جوش می‌خورَد آیا باید آن گوشت را بکَنیم و زیر آن را بشوئیم یا همان روی ظاهر و اطرافش را بشوئیم کافی است؟ همان اطراف گوشت چسبیده خون هم دارد چه کند؟

ج: اگر اطراف آن کنده شده که به آن چسبیده و في الجمله التیام به هم رسانیده همان شستن ظاهر آن کافی است کندن لازم نیست، بلکه جواز آن مشکل است، و اگر اطراف آن خون داشته باشد اگر خون زیر آن پوست کنده شده باشد و در باطن باشد تطهیرش لازم نیست، و اگر در ظاهر بشره باشد لازم است تطهیر شود، و اگر تطهیرش ممکن نباشد یا مشقت داشته باشد باید بین وضوی با جبیره و تیمم جمع گردد، والله العالم.

س ۱۶. در وضوء هر گاه تمام بدن نجس باشد چنانچه دست یا صورت را تطهیر نمایند مطهّر می‌شود یا خیر؟ بعبارت اخری تبعیض در تطهیر جایز است یا خیر؟

ج: بلی اگر تطهیر کند دست و صورت را هر دو پاک می‌شوند و باقی بدن بر نجاست خود باقی می‌ماند، بلکه در صورتی که متمکن از تطهیر تمام بدن نباشد واجب نیست و باید تیمم کند، و در این صورت محل تیمم را مع التمکن باید تطهیر نماید، والله العالم.

۲۸ / رجب / ۱۳۴۴

س ۱۷. شخصی در وضو عادتش بر این است که لبهای خود را بعد از فراغ تمام صورت می‌شوید وضوی این شخص چه صورت دارد؟ ولی ظن قوی دارد که لبها هم شسته می‌شود به ترتیب صحیح؟

ج: بلی همین طور است در وقت اجراء آب بر صورت و دست مالیدن لبها هم شسته می‌شود، و این شستن آخر بعد از فراغ شستن صورت لغو و بی اثر است، والله العالم.

س ۱۸. در وضوء فرموده‌اند موالات باقیست مادامی که رطوبت در عضو سابق باشد، این فرمایش فقط نسبت به مواضع غسل است یا در مواضع مسح نیز، مثلاً وقتی که پای چپ را مسح می‌کند باید رطوبت در پای راست باقی باشد یا خیر چون رطوبت غالباً باقی نمی‌ماند؟

ج: احوط در مسح مسارعت است که پای چپ قبل از خشکیدن پای راست مسح شود و همچنین پای راست قبل از خشکیدن سر مسح شود، ولکن بعید نیست بقاء رطوبت

در اعضاء غسل کافی باشد هر چند در اعضاء مسح رطوبت باقی نباشد، و مع هذا احتیاط مذکور را رعایت کردن و در مسح مسارعت را از دست ندادن اولی است، والله العالم.
۷/ربیع الأوّل/۱۳۴۸

س ۱۹. اگر بر ذمه کسی نماز قضا باشد و فعلاً عازم خواندن نیست و قبل از وقت می‌خواهد وضو بگیرد آیا چه قصد کند در وضو؟
ج: به قصد کون بر طهارت لمطلوبیّته وضو و غسل صحیح است، والله العالم.
س ۲۰. در لباسی که جایز التصرف نیست وضو گرفتن صحیح است یا نه؟ و همچنین در کفش که جایز التصرف نباشد وضو صحیح است یا نه؟
ج: وضو صحیح است لکن در وقت مسح پا را روی کفش نگذارد، والله العالم.
س ۲۱. هرگاه شخصی در بین وضو شک کند در حدث به این نحو که قبل از وضو یقین به حدث دارد فعلا که مشغول به وضو ساختن شد شک کرد که در همین بینِ وضو محدث شد یا خیر، آیا باید به اصل عدمْ وضو را تمام نماید و اعتنائی به چنین شکی نکند یا اینکه استیناف نماید؟
ج: احوط استئناف است، والله العالم.
۱۵ محرم الحرام ۱۳۵۲

س ۲۲. در مسح سر یا پا آیا لازم است که ممسوح تر شود یا به اصطلاح بمجرد نم شدن کفایت می‌کند که مناط در مسح فقط تأثیر ماسح در ممسوح است اعم از اینکه تر شود یا نم دار؟
ج: ظاهراً مجرد تأثیر و رسیدن رطوبت ماسح به ممسوح کافی باشد. والله العالم.
۱۵ محرم ۱۳۵۲

س ۲۳. میزان در ظاهر بدن در غسل و وضو و طهارت خبثیّه چیست؟
ج: ظاهر بشره عنوانی است عرفی، آنچه در مجلس تخاطب بلامعونةٍ دیده می‌شود ظاهر

بشره همان است – علی الظاهر- ، بلی آنچه محجوب به شعرباشد مثل ما احاطت به اللحیة وغیرذالک حکم آن مختلف است ودروضو وغسل وطهارت خبثیّه هم حکم آن مختلف است، والله العالم.

س ۲۴. اگرشخصی به اعتقاد توسعه وقت وضو گرفت یا اینکه شک درضیق وقت داشت ولی به استصحاب توسعه وقت وضو گرفت و پس ازنمازمعلوم شد که وقت ضیق بوده و مأموربه تیمم بوده آیا آن وضو صحیح است یا نه؟ و بنا برفرض بطلان شخص چطورباید درهمچه صورتی نیت وضو کند و وضو بگیرد که اگرکشف ضیق وقت شد وضویش صحیح باشد؟

ج: این وضوکه به قصد همین نمازوضوگرفته و درواقع مکلف به وضو نبوده باطل است، بلی اگربه قصد کون برطهارت یا به قصد چند آیه قرآن با وضو خواندن وضو بگیرد صحت بعید نیست، لکن خالی ازاشکال نیست، والله العالم.

س ۲۵. بنابراینکه دروضو مسح باید ازتری دست بوده باشد نه ازسایرمواضع آیا می‌توان پس ازشستن دست چپ بازدست راست را امراربه کف دست چپ نمایدکه آب کفّین به هم ممزوج گردد یا خیر؟ بلکه به مجرد اینکه یقین کرد که دست چپ شسته شده جایزنیست که دیگردست راست به هیچ یک ازمواضع شسته شده دست چپ بخورد؟

ج: بعد ازتمامیت شستن دست چپ امرارمذکور جایزنیست [و] موجب فساد مسح است، والله العالم.

س ۲۶. دروضو بعد ازشستن دست چپ اگردست را سرازیربکند عمداً به نحوی که آب ذراع بیاید به کف دست آن وقت مسح سرو پاها درست است یا نه؟

ج: صحت وضو مشکل بلکه بعید نیست مسح باطل باشد، والله العالم.

س ۲۷. بعد ازوضو یا غسل به جهت تنگی وقت شک کرد که آیا مأموربه وضو و غسل بودم یا به تیمّم چه کند؟

ج: بعد از غسل یا وضو اگر باشد مسارعت کند به نماز، و اگر یک رکعت را درک کرد صحیح است، والله العالم.

س ۲۸. هر گاه شخص نماز قضا در ذمّهٔ او است و گاه گاهی از آنها می‌خواند و گاهی هم مسجد کوفه می‌رود یا مسجد سهله و نمازهائی که در آنجا وارد است می‌خواند، آیا همچو کسی جایز است که نماز مستحبی بخواند یا نه؟ و آیا جایز است قبل از وقت وضو بگیرد برای نمازی که بعد وقتش داخل می‌شود یا جائز نیست؟

ج: بلی نماز مستحبی می‌تواند بخواند، و اگر قبل از وقت بخواهد وضو بگیرد و قصد نماز قضا بجای آوردن ندارد در این صورت قصد وجوب نکند قصد استحباب هم نکند بلکه به قصد کون بر طهارت و مطلوبیت مطلقهٔ آن وضو بگیرد بدون قصد خصوص وجوب یا خصوص استحباب، والله العالم.

س ۲۹. در صورت یقین به دخول وقت یا شک در دخول و عدم دخول وضو به قصد کون بر طهارت صحیح است یا نه؟

ج: بلی وضو به قصد کون بر طهارت امتثالاً لأمره الواقعي مطلقاً صحیح است، و الله العالم.

٤ رمضان المبارک ١٣٤٦

س ۳۰. در قنات غصبی می‌شود وضوء گرفت یا خیر و آیا حق استعمال دارد؟

ج: در قنات که در طرق و شوارع است و محل استطراق است اگر غاصبی بعضاً او کلاً غصب کند جواز وضو و غسل و استعمالات متعارفه مستطرقین بعید نیست، و اگر قناتی در بلدی جاری باشد که حاجت اهالی آن بلد به آب در آن قنات برگذار می‌شود و غاصبی آن قنات را غصب کند جواز تصرفات مذکوره بعید نیست، والله العالم.

س ۳۱. سرکار فرموده‌اند آن چیزی که بر روی جبیره می‌اندازند باید بچسبد، روی

سینه یا پهلو مثلاً دمل دارد درمیان خزانه حمام همان لنگ را روی آن دمل می‌گذارد نه به طوربستن و پیچیدن بعد ازآن روی آن را مسح می‌کند یا غسل آیا این قسم صحیح است یا خیر؟ چون لنگ پیچیده و بسته نیست برآن دمل؟

ج: دربیان ضابط مواردی که محتاج بضم تیمم است علی الاحوط و مواردی که حاجت به این احتیاط نیست، محصل ضابط این است که اگر حائل روی زخم مثل [تخته‌ها] باشد و روی زخم چسبیده باشد چنانکه درمرهم متعارف است و ظاهرآن هم ظاهرباشد و مسح برآن محتاج بگذاردن پارچه ظاهرنباشد با اجتماع این دو شرط حاجت به ضم تیمم احتیاطی نیست، واگراین دوشرط مجتمع نباشد مورد ضم تیمم احتیاطی است، و بالجمله چسبیده بودن جبیره برای عدم حاجت بضم تیمم است نه اینکه شرط جبیره باشد واگر چسبیده نباشد حکم جرح مکشوف جاریست، والله العالم.

فصل دوم: در غسل

س ۳۲. درغسل ترتیبی درآب کثیربرای نهایات و اطراف و ناف و عورت چه قصد کند، آنچه واقعاً حق آن طرف است یا اینکه مثلاً به قدربند انگشت مثلاً زیاده بشوید؟

ج: درطرف راست و چپ درشستن هریک قصد کند تمام آنچه باید شسته شود، زیاده براین لازم نیست.

س ۳۳. درآب قلیل غسل ارتماسی جایزاست یا خیر؟ و برفرض جوازاستعمال آن ثانیاً دررفع حدث چگونه است؟

ج: بلی جایزاست، ولکن احوط عدم استعمال غساله است دررفع حدث و خبث مگر درصورت انحصارکه غسل خبث به آن بکند، و دررفع حدث جمع کند بین استعمال آن آب و تیمّم.

س ۳۴. درغسل ترتیبی اگر قطرات آب در ظرف آب بریزد چه کند؟

ج: این قطرات که دروقت غسل کردن درظرف آب می‌ریزد حکم غساله ندارد، آنچه در طشت مثلاًکه درآن غسل می‌کند جمع شود غساله است لاغیر، والله العالم.

س ۳۵. روزِآب صغیراز آب قناث وضوء و غسل و سایراستعمالات جایزاست یا خیر؟

ج: بلی، جایزاست، والله العالم.

س ۳۶. وضوء قبل الغسل را چه نیّت کند، می‌خواهد نمازهم بخواند؟

ج: اگرقبل ازاغسال مستحبه باشد ومحدث باشد قصدکون برطهارت کند، واگردر اغسال واجبه مثل حیض ونفاس وغسل مسّ باشد قصدکند ما هوالمطلوب عند الله.

س ۳۷. بعضی جوشها درسرو بدن اگرزیاد بماند درآب رفع می‌شود تکلیف چیست؟ و با شک دربودن آن ازبشره یا توابع بشره یا عدم آن آیا اصل اشتغال ذمه به طهارت مقدم است یا عدم خروج ازبشره یا ثانی أصل مثبت است؟

ج: اگرسابقاً جزء بشره بوده حالا شک درخروج آن ازظاهربشره به هم رسیده باشد استصحاب جاری ومثبت هم نیست ومانعی ندارد وحاکم براصل اشتغال ذمه به طهارت است، وعلی أي حال زیاد ماندن درآب لازم نیست وتمام اینها جزء بشره است وحاجت به استصحاب هم ندارد وبا همان حال بودن آنها غسل ووضوء صحیح و خالی ازاشکال است.

س ۳۸. غسل مسّ میت را درغیروقت به چه قصد به‌جا آورد قربةً الی الله یاکون برطهارت، و همچنین سایراغسال غیرجنابت که طهارت آورنیست؟

ج: تمام اغسال ما عدای غسل جنابت چون درارفع حدث اکبردخل دارند لهذا به قصد کون برطهارت به‌جا آوردن آنها صحیح است واشکالی ندارد.

س ۳۹. درتابستان ازکثرت عرق و نحوه بعضی موهای بدن را چرک احاطه می‌کند و مو را فرا می‌گیرد آیا دروقت غسل ازاله آنها واجب است یا نه؟ و اگرکسی این

معنی را مدتها ندانسته و غسل ارتماسی می‌کرده آیا غسل‌هایش و نمازهایش باطل بوده یا نه؟

ج: اگر جرم محسوسی ندارد کما هو الغالب ضرر ندارد و در صورت شک درگذشته بنا را به صحت اعمال گذارد، والله العالم.

س ۴۰. شخص بدنش پاک است به این معنی که چرک ندارد لکن بعد از دخول در آب گرم حمام اگر دست بمالد بر بدن چرک پیدا می‌شود و گاهی هم به مالیدن تنها چرک بیرون نمی‌آید بلکه باید با قوت دست بکشد تا زائل شود، آیا واجب است قبل از غسل چنین بکند که تمام چرکها زائل شود یا واجب نیست؟

ج: دست مالیدن واجب نیست، همین قدر که در ظاهر بشره چرک ظاهر محسوسی که مانع از وصول آب است نباشد کافی است، والله العالم.

س ۴۱. اگر شخص شک کند در رضایت و عدم رضایت صاحب حمام مثلاً به جهت سببی مثل آنکه آب زیاد می‌ریزد در حمام یا کثافت دارد یا آنکه سببی دیگر باشد که احتمال می‌دهد که اگر ذکر آن سبب را برای او کرد او کراهت داشته باشد از آمدنش در آن حمام یا صریحاً بگوید نیا، آیا این احتمال مضر است یا نه و دخول برای غسل در آنجا چه صورت دارد بدون ذکر آن سبب به حمامی؟

ج: ظاهراً رضای فعلی حمامی به دخول این شخص در حمام کافی در جواز دخول او و صحت غسلش باشد، والله العالم.

۲۳ رمضان المبارک ۱۳۴۶

س ۴۲. هرگاه شخصی حائلی در موضع بدنش بود فراموش کرد رفع کند غسل کرد بعد از غسل دید خودش رفع شده لکن شک دارد که آیا قبل از غسل رفع شده که غسل صحیح باشد یا بعد از غسل لکن ظنّ قویّ هم دارد که پیش از غسل رفع شده تکلیفش چیست؟

ج: اگر اطمینان دارد که قبل از غسل رفع شده است کافی است، والله العالم.

س ۴۳. غسل به این نحو که اول سر و گردن بشوید و بعد جمیع بدن را غیر از سر زیر آب حرکت دهد به قصد طرف راست و همچنین حرکت دهد برای طرف چپ کافی است یا نه؟

ج: بلی کافی است، والله العالم.

س ۴۴. زن در شب چون قدری عَسِر است معصیت نموده و غسل جنابت نمی‌کند، در این صورت مقاربت زوج در شب چه صورت دارد مشروع است یا خیر؟

ج: مقاربت زوج ظاهراً مانعی ندارد، والله العالم.

س ۴۵. وطی حائض و نفساء قبل از غسل جایز است یا خیر؟

ج: اقوی جواز است لکن شستن زن محل را احوط و اولی است.

س ۴۶. وطی مستحاضه قبل از غُسل و غَسل جایز است یا خیر؟

ج: مستحاضه اگر وظایف مقرّره را اخلال کند مثلاً اگر در استحاضه کبری برای نماز صبح غسل نکرده باشد وطی او جایز نیست مگر بعد از غسل -علی الاحوط الذی لا یخلو عن قوّة-، و همچنین در ظهرین و عشائین، و اگر برای مغرب و عشا غسل نکرده باشد وطی او جایز نیست مگر بعد از غسل، و هکذا در متوسطه نسبت به غسل صبح، والله العالم.

س ۴۷. در غسل مستحاضه قبل از طلوع فجر ماه رمضان سرکار فرموده‌اند اگر غسل را قبل از طلوع به‌جا آوردم به قصد نافلهٔ شب و فاصله عرفیه هم نشود، بفرمائید مقصود از فاصله این است که بین غسل و طلوع به قدر نماز شب بیشتر فاصله نشود یا بین غسل و طلوع فاصله نشود، و عرض دیگر آنکه اگر این زن نافله خوان نیست چه کند؟

ج: مقصود این است که اگر مستحاضه بخواهد احتیاطی را که بعضی فرموده‌اند رعایت کند و قبل از فجر ماه مبارک غسل کند با استمرار حدث استحاضه و بودن خون بعد از غسل، نمی‌تواند با این غسل نماز صبح را بخواند بلکه باید برای نماز صبح -چه کثیره یا متوسطه باشد- مجدداً غسل کند، مگر آنکه قبل از فجر برای خواندن نماز شب غسل

کرده باشد و بعد از فراغ از نماز شب بدون فاصله عرفیه معتّد بها فجر طلوع کند که بلا فاصله نماز صبح را در اوّل وقت بخواند در این صورت به همان یک غسل که برای نافله شب کرده است می‌تواند نماز صبح را بخواند والاّ باید مجدداً غسل کند، و صریحاً در حاشیه ذخیره نوشته‌ام که این احتیاط و غسل قبل از فجر اصلاً لازم الرعایه نیست، و اگر نافله نمی‌خواند به همان غسل بعد از فجر اکتفا کند جایز است.

س ۴۸. زن قبل از غسل حیض وضو بگیرد به چه قصد قبل از وقت و بعد از وقت؟

ج: وضو برای رفع از حیض جزء رافع است، همین قدر که قصد دارد که بعد غسل کند در صحّت وضو برای رفع حدث حیض کافی است.

س ۴۹. مستحاضهٔ کثیره با همان ریزش خون چگونه تطهیر کند؟

ج: در وقت غسل کردن همان ظاهر مخرج را بعد از منع از بیرون آمدن خون به گذاردن پنبه و نحوها تطهیر کند که فقط در حال غسل محل طاهر باشد -یعنی ظاهر آن طاهر باشد- بعد از تحقق غسل اگر منع از خروج خون ضرر داشته باشد جلوگیری لازم نیست.

س ۵۰. امروز خون قطع می‌شود می‌داند که فردا باز خواهد آمد غسل استحاضه کند یا خیر، اگر صبح قطع شود و ظهر به بیند چه کند؟

ج: با علم به آنکه فردا باز خواهد دید این ما بین زمان فتره استحاضه است اگر قبل از غسل خون قطع شده بوده تا مادامی که خون نیامده غسل لازم ندارد بعد از دیدن خون حکم خودش بر آن جاری است، و اگر صبح قطع شود اگر قبل از غسل قطع شده است بعد از غسل الی دوباره آمدن محکوم به طهارت است، و ظهر اگر بعد از نماز دید چیزی بر او نیست و اگر قبل از نماز دید در کثیره باید غسل کند و در متوسطه هم اگر صبح غسل نکرده باید غسل کند. بلی، در متوسطه اگر برای نماز صبح غسل کرده باشد چیزی بر او نیست دوباره غسل دیگر برای ظهر لازم نیست علی کلّ تقدیر.

س ۵۱. مستحاضه کثیره پیش از صلاة ظهرین خون آرام گرفت میداند که مثلاً یک

ساعت از شب گذشته خواهد دید به همین یک غسل و یک وضو می‌تواند چهار نماز بخواند؟ و بفرمائید چه فرق است بین انقطاع بکلّی و فتره در اعمال و اغسال؟

ج: در صورت مذکوره می‌تواند به همان یک غسل و وضو هر چهار نماز را بجای آورد، و در انقطاع کلی فقط غسل لازم است سایر اعمال لازم نیست، و در فتره هم اگر احتمال خروج خون در اثناء نماز ندهد سایر اعمال لازم نیست و الّا لازم است.

س ۵۲. هرگاه خون استحاضه زیاد شد به قسمی که مهلت نمی‌دهد که غسل کند اینجا جای جبیره است یا تیمم کند؟

ج: اگر متمکن از غسل با حفظ طهارت ظاهر بشره نباشد تیمم متعیّن است.

س ۵۳. در جائی که جمع بین تروک حائض و نفساء و افعال مستحاضه می‌کند روزه که گرفته قضا دارد یا خیر؟

ج: بلی، قضا دارد.

فصل سوم: در أحکام أموات

س ۵۴. پیراهن میّت را از پیش و پشت سر از هر دو طرف تا نصف ساق وجوباً و تا قدم احتیاطاً بلند نماید یا همان پیش رو کافی است؟ و با مال صغیر چکند قدر واجب را تا کجا حساب کند؟

ج: از هر دو طرف است، و قدر واجب را بر صغیر احتساب نمایند و زائد را کبار ورثه بدهند -ان شاء الله تعالی-.

س ۵۵. نماز خواندن بر جنازه در بالای قبور جایز است یا خیر، با شک در رضای صاحبان قبور، و آیا آن خشت و سنگی که روی قبور می‌گذارند مال میت است یا مال حیّ؟

ج: بعید نیست که سنگ و آجر که روی قبور می‌گذارند وقف بر آن قبر باشد و از مصادیق

وقف معاطاتی باشد و رضای ورثهٔ اموات در جواز نماز خواندن در آن قبرستان معتبر نباشد، و «بالجمله» نماز خواندن و راه رفتن متعارف در قبرستان‌ها جایز است و تصرف در سنگ و آجرها مانعی ندارد.

س ۵۶. تکبیرات نماز میّت حکم ارکان دارد که اگر احتیاطاً اعاده کند به نماز ضرر دارد یا خیر؟ و آیا همان چهار دعای مختصر واجب است که تعبیر می‌کنند رساله‌ها بأقلّ واجب؟

ج: اعاده تکبیرات بعضاً و کلاً موجب بطلان نیست، و چهار دعای مختصر که در رساله‌ها اقلّ واجب تعبیر شده است اقلّ واجب است.

س ۵۷. میّت بغیر قبله دفن شده فرموده‌اند نبش کنند اگر متلاشی نشده یا موجب هتک نشود، آیا این هتک غیر از تلاشی است؟

ج: اگر متلاشی شده حکم استقبال ساقط است، و هم چنین اگر متلاشی نشده باشد لکن بیرون آوردن و دوباره دفن کردن موجب هتک آن میّت باشد در این صورت هم ساقط است.

س ۵۸. آیا نقل جنائز به عتبات عالیات جائز است یا خیر؟ و آیا بودن ملائکه نقّاله منافی با جواز و صحت نقل هست یا خیر؟

ج: نقل جنائز به مشاهد مقدسه از شعائر مذهبیّهٔ شیعه اثنی عشریه است و استمرار و استقرار عمل اساطین علماء و غیرهم قدیماً و حدیثاً بر آن قطعی و دلالت اخبار وارده در فضل دفن در وادی السلام نجف اشرف و تربت طیبه مبارکه کربلا (علی مشرفها أفضل الصلاة و السلام) بر جواز و رجحان آن ظاهر و خالی از شوائب اشکال است، و اخباری که بر وجود ملائکه نقّاله دلالت دارد مفاد آنها فقط نقل کاملین در سعادت و شقاوت است و به متوسطین ناس که هم الأکثرون هیچ تعرض ندارد، والله العالم.

۱۹ جمادی الثانیة ۱۳۴۸

س ۵۹. هرگاه شخص فوت شود آیا مصارفات دفن و وجهی که به حفار می‌دهند باید از مال خود میت باشد یا نه؟ و اگر وارث یا اقربای میت بدهند بعد می‌توانند بردارند از مال میت یا نه؟ و میت در صورت مذکور وصیت به ثلث کرده و مصرف ثلث را عبادات قرار داده، و اگر میت مدیون باشد کسی می‌تواند دینش را متعهد شود و بذمه بگیرد و در مال میت تصرّف کند یا نه؟

ج: مصارف مذکوره از ترکه خود میت باید برگذار شود و در صورتی که بعض ورثه یا اقرباء میت بدهند اگر قاصد رجوع نبوده است در این صورت متبرع بوده و نمی‌تواند بعداً از ترکه استیفاء نماید و اگر به قصد رجوع داده که بعد استیفاء نماید اگر از جانب خود میت یا از جانب وصی یا ورثه چنین ولایتی داشته می‌تواند رجوع نماید و اگر مِن عند نفسه بوده محل اشکال است، و بر ذمه گرفتن دیون میت که تصرف ورثه در ترکه بلامانع باشد متوقف است بر رضای دیّان و الّا ظاهراً اثری ندارد، و الله العالم.

۲۱ شعبان ۱۳۴۹

س ۶۰. میّتی که شک دارد در متلاشی شدن آیا غسل دهد او را یا تیمم؟

ج: در مثل محروق و مجروح و مجدور و نحو ذلک که خوف از هم در رفتن پوست بدن میّت باشد باید تیمم داد او را.

س ۶۱. اگر شک کند که غسل دادن میّت موجب تلاشی بدن است چه کند؟

ج: اگر خوف باشد که بدن میّت به غسل دادن متلاشی شود تیمم دهند.

س ۶۲. اگر میّت بدون حنوط دفن شد سهواً یا جهلاً نبش قبرش جایز است یا خیر؟

ج: جواز نبش معلوم نیست فضلاً عن وجوبه.

س ۶۳. با شک در تلاشی میّت را غسل دهد یا تیمم یا جمع بین هر دو؟

ج: با خوف تلاشی تیمم متعین است.

س ۶۴. جزئی از مواضع وضو نجس است تطهیرش ممکن نیست مجروح هم نیست آیا تیمم کند یا جبیره؟

ج: تکلیف تیمم است -علی الاظهر- و جمع احوط است، والله العالم.

فصل چهارم: در مطهّرات

س ۶۵. باران اگر بر روی سنگ جاری شود کافی برای مطهریّت همه چیز است یا باید بر هر متنجس جاری شود تا پاک شود؟

ج: تحدید مذکور که بر روی سنگ جاری شود تحدید مطهر بودن باران است به اینکه به این مقدار ببارد، و در این صورت مطهر هر متنجس است، والله العالم.

غرهٔ رجب ۱۳۴۷

س ۶۶. آب باران از سقف خانه تقاطر می کند در حال باریدن هر قدر از زمین زیر را بگیرد پاک می‌شود یا خیر؟ و فرق است بین آنکه گلهای سقف متنجس باشد یا نه و در بعضی از جاهای سقف در میان گلها عین نجاست هم باشد؟

ج: اگر از سقف تقاطر کند زمین زیر سقف پاک نمی‌شود، و بودن عین نجاست در میان گلها آب باران را در وقت اتصال نجس نمی‌کند، لکن تقاطر از سقف بواسطه متصل نبودن باران مطهر نیست.

س ۶۷. آب که به قدر کرّ است یک قطره کم و زیاد نیست اگر قطرهٔ خونی یا نجاست دیگر در آن بیفتد نجس می‌شود یا خیر؟

ج: اگر نجاست مغیّره مثل خون و نحوه در آن بیفتد که یک قطره از آن کرّ متغیر شود تماماً نجس می‌شود. بلی، آب متنجس یا بول مسلوب الصّفة در آن بیفتد اثری ندارد و پاک است. و مراد از بول مسلوب الصفة این است که نه رنگ داشته باشد و نه بو و نه طعم، و الآتمام را نجس می‌کند به تغییر دادن یک قطره از آن کرّ

س ۶۸. کرمهای کوچک به یه قدر خشخاش توی آب پیدا می‌شود، برای تطهیر مضرّاست یا خیر؟ همچنین آب حوض که کهنه شد سبز می‌شود و غلظت به هم می‌رساند لعاب دارد، مطهراست با همان لعاب یا خیر؟

ج: کرمهای کوچک به قدر خشخاش که درآب متکوّن می‌شود ضرربه تطهیرندارد، لکن آب اگرغلظت ولعابیّت به هم رساند خیلی مشکل است.

س ۶۹. میخ آهنین که به دیوارکوبیده‌اند یا ریسمان یا مفتولی که به دیوار بسته‌اند به جهت پهن کردن لباس، آفتاب مطهّرآن است یا نه؟ و هرگاه ریگها و سنگهائی که درصحرا افتاده آنها را ازمحل خود به مکان دیگرنقل نمایند آفتاب مطهرآنها هست یا نیست؟

ج: میخ آهنین که به دیوارکوبیده‌اند داخل درغیرمنقول است وآفتاب مطهرآن است، لکن مفتولیکه به دیواربسته‌اند برای پهن کردن لباس برآن مشکل است به آفتاب طاهر شود، وریک وسنگ اگرنقل به جای دیگرشود داخل درمنقول می‌شوند وآفتاب مطهر آنها نیست، واگردوباره به محل اصلی خود برگردانیدند بازحکم غیرمنقول عود می‌کند وآفتاب مطهرآنها می‌شود.

س ۷۰. زمین متنجسی که به آفتاب پاک می‌شود اگراجزاء غیرزمین روی زمین باشد مثل نخ و پرو پنبه و پوست پیازو دانه و پرکاه ضرردارد یا خیر؟

ج: این قبیل جزئیات که ازتوابع محسوب است بودن آنها ضررندارد.

س ۷۱. کف پا نجس است و خشک، زمین مطهرآن است یا خیر؟ و آیا فرق است بین آنکه کف پا اززمین نجس شده باشد یا ازجای دیگر؟

ج: اگرعین نجاست نباشد به مجرد راه رفتن پاک می‌شود، و نجاست اززمین باشد یا جای دیگرفرق ندارد علی الأقوی، والله العالم.

س ۷۲. زمین خشک پاک که مطهرکف پا و ته کفش است همین قدرکه رطوبت مسریه نداشته باشد کافی است یا خیر؟

ج: ظاهراً مناط خشک بودن زمین صدق عرفی باشد و مجرد رطوبت مسریه نداشتن کافی نباشد، والله العالم.

س ٧٣. خونی را که شپش می‌مکد باید مدتی بگذرد و رنگش تغییر بکند که پاک شود یا نه وقتی مکید و لو رنگ تغییر نکرده باشد پاک می‌شود؟

ج: همین قدر که در جوف شپش رفت و عرفاً خون شپش است پاک است تغییر رنگ لازم نیست، والله العالم.

غرّة رمضان المبارک ١٣٤٦

فصل پنجم: در نجاسات

س ٧۴. فتوای سرکار در رساله‌ها اختلاف دارد تقدّم و تأخّر هم معلوم نیست؛ اگر *عروة الوثقی* با *ذخیرة العباد* معارضه کند چه کنیم؟ چون در ذخیره فرموده‌اند شب‌پره خون جهنده ندارد فضله‌اش پاک است و در *عروة الوثقی* آن طور نیست؟

ج: کتاب *وسیلة النجاة* عربی که آخر نوشته و تا باب صلاة عیدین طبع شده از همه متأخر است، نسخه‌ای برای جناب عالی فرستاده شده و أتقن از همه است؛ اما مسئله شب‌پره در دو سه سال قبل در وقتی که متن رساله وسیله تحت الطبع بود جماعت کثیره از اهل خبره شهادت دادند که شب‌پره خیلی بزرگ را کشتیم و خون جهنده ندارد، لهذا در همین رساله *ذخیره* و در رساله‌های متأخره همین طور نوشته شد و فتوی همین است که فضلات او محکوم به طهارت است.

س ٧۵. استخوان مما لا تحلّه الحیاة است، آیا مغز استخوان هم همان حکم را دارد یا خیر؟

ج: این مسئله بی‌اشکال نیست فعلاً جزم به فتوی ندارم، لکن همان حکم خود استخوان را داشتن خالی از وجه نیست.

س ۷۶. مغز استخوان میته پاک است یا خیر؟

ج: مغز استخوان را در ما تحلّه الحیاة و ما لا تحلّه الحیاة بودن محل تأمّل است و اجتناب احوط است، والله العالم.

س ۷۷. شک در میعان و جمود مثل خمیر و عسل و ماست و نحو اینها نجاست به جزء آنها رسید چه کند؟

ج: ظاهراً این قبیل چیزها اگر طوری است که اگر از وسط کاسه یک قاشق روغن مثلاً بردارند محل آن خالی می‌ماند و بزودی گودال پر نشود جامد باشد، و اگر به زودی پر شود مایع است، و با شک محکوم به طهارت است.

س ۷۸. روغن متنجس را صابون کنند یا بدن حیوان را چرب کنند جایز است یا خیر؟ بیع و شرای آن چگونه است؟

ج: صابون کردن و بدن حیوانات را چرب کردن جایز است، امّا بیع و شرای آن احوط آن است که یک چیز دیگر مبیع قرار دهند، مثلاً ده سیر گندم را مبیع قرار دهند و روغن یا شیره متنجس را در ضمن العقد شرط کند تسلیم مشتری نماید، والله العالم.

س ۷۹. ده دانه گندم در سه خروار گندم نجس است شبهه محصوره است یا خیر؟ همچنین ده پرکاه در دو سه خرواركاه؟

ج: مسئله گندم محصوره است و کاه محل اشکال است.

س ۸۰. «جیر» پاک است یا خیر و نماز در آن صحیح است یا نه؟

ج: اگر از پوست حیوان صاحب نفس سائله بودن آن معلوم نباشد محکوم به طهارت است و نماز در آن صحیح است. و همچنین است حکم هر مشکوک، مگر آنکه پوست باشد؛ یعنی معلوم باشد که از اجزاء حیوان صاحب نفس سائله است و در غیر بلاد اسلام و به دست غیر مسلمین ساخته شده مثل کیف و کفش و سایر چیزهائی که در فرنگستان از چرم و تیماج می‌سازند و به بلاد اسلام می‌آورند، مسلمانان هم مثل اینکه

درخانه خودشان درست کرده باشند فوراً می‌خرند و دروضو و نماز و سایر استعمالات متوقفه بر تذکیه و طهارت بدون هیچ تأمّل استعمال می‌کنند، اگرچه در عروه فتوی به نجاست و میته بودن آن را اختیار فرموده، لکن احقر فتوی را تأمّل دارم و رجوع به غیر را رخصت داده‌ام، چنانچه مجتهدی که بدانید مجتهد مطلق و عادل است فتوی به طهارت و مذکّی بودن این قبیل اجناس که از ید مسلم یا سوق اسلام گرفته شود داده باشد به آن فتوی جایز است عمل شود.

س ۸۱. درشستن گردن گوسفند آب غساله‌اش صاف نمی شود مختصری رنگ خون دارد، پاک می‌شود یا خیر؟

ج: مادامی که آب متغیر خارج شود و رنگ خون داشته باشد اگر از اثر خون مسفوح باشد نجس است و اگر از اثر خونِ متخلف باشد کما هو الغالب پاک است.

س ۸۲. اگر عین نجس باشد مثل پیه و دنبهٔ میته ابداً جایز نیست استعمال آن یا خیر؟

ج: جواز استعمال اجزاء میته مطلقاً محل اشکال است.

س ۸۳. از پستان حیوان اول شیر بیرون می‌آید آخرش رنگ خون دارد شیرهای اول پاک است یا خیر؟

ج: بر فرض آنکه آن قرمزی از مخلوط شدن خون باشد و رنگ شیر نباشد معهذا شیر اول پاک است، و اگر رنگ شیر باشد تمام پاک است، والله العالم.

س ۸۴. تسنیم از بالا به پائین ریختن آب است مثل ناودان، تسریح شبیه است به تسنیم، از بالا به پائین ریختن نیست بلکه شباهت به آن دارد و کمتر از آن است، انحدار اقل از تسریح است و نزدیک است به معنای تسطیح، همین طور است یا خیر؟ چون در انحدار ظاهراً می‌فرمایند نجاست به فوق سرایت می‌کند در آب قلیل و در تسریح و تسنیم سرایت نمی‌کند.

ج: بلی، تسریح و انحدار همین است که مرقوم شده.

س ۸۵. آب در جوی جریان دارد قدری سراشیب است؛ این آب مطهّر است؟ و بر فرض مطهر نبودن آب بالا نجس می‌شود یا خیر؟

ج: اگر سراشیبی تسریحی هم نباشد بلکه انحداری باشد و تمام آب از بالا تا پایین به قدر کر باشد به ملاقات نجس نمی‌شود.

س ۸۶. در کوچه‌ها و زیر طاق‌هایی که علم به نجاستش داریم در زمستان کفش‌ها آلوده به گل آن محل‌ها می‌شود و به همین قسم مردم در مسجد می‌روند و یا گرد و غباری که از آن محلها بلند می‌شود محکوم به چه چیز است؟

ج: غباری که از آن زمینها بلند می‌شود چون محتمل است که باد از خارج آورده باشد لهذا مادامی که علم ندارد که این غبار متنجس است محکوم به طهارت است، و مردم که با کفشها به مسجد می‌روند معذورند، تطهیر مسجد هم بر کسی که از عهده برنمی‌آید لازم نیست، والله العالم.
۲۱ ربیع الاوّل ۱۳۴۸

س ۸۷. آب قلیل چنانچه شک شود که نجس شده یا نه یا مضاف گردیده یا خیر، و یا آب جاری کمی از جدولی می‌آید شک شود که از جلو قطع شده یا نه و یا ما قبل آن مضاف شده است یا نه، آیا در فرض اوّل مطهر است یا نه و در فرض ثانی حکم آب جاری دارد یا خیر؟

ج: در شک در نجاست یا مضاف شدن آب قلیل بنا بر بقاء طهارت و اطلاق گذارد، و در شک در انقطاع آب جاری از ماده ولو به مضاف شدن تمام عمود آب که موجب انقطاع از ماده است اگر شک عقلائی باشد فحص لازم است، والله العالم.
غرّه رجب ۱۳۴۷

س ۸۸. جلودی را که می‌دانیم از بلاد فرنگ است لکن معلوم نیست که مذبوح کفّار یا میته هست یا نیست و فعلاً معمولٌ به عموم مسلمین است علاوه مظنون است که جلد از بلاد ایران بوده و در آنجا بواسطه بعضی اسباب حالت ثانوی پیدا نماید و معاودت به ایران دهند بلکه بردن جلد از بلاد ایران قطعی

است لکن معاودت عین او معلوم نیست این قبیل جلد پاک است یا خیر؟

ج: جلود مفروضه که معلوم است ازید غیرمسلم و ازغیربلاد اسلام آورده‌اند ومعمول غیر مسلمین است وسبق ید مسلم هم برآن معلوم نیست حکم به تذکیه وطهارت آن در غایت اشکال است، بلی اگراحتمال عقلایی باشدکه اول مسلمانی که این پوست مثلاً این کفش یا این کیف را خریده است تذکیه یا خروج آن را ازید مسلم یا بلاد اسلام به طریق صحیح احرازکرده وخریده است حکم به تذکیه وطهارت آن دراین صورت بعید نیست والاّ درغایت اشکال است، والله العالم.

س ۸۹. اگرشیره خرما یا اشیاء سائل که کفّاربه آن مس کرده و سرکه سازند آن سرکه را عرق کِشند آن عرق طاهرمی‌شود یا نه استعمال آن عرق جایزاست یا نه؟

ج: مایعات متنجسه راکه به ملاقات کافرونحوآن نجس شده باشد اگرعرق بکشند آن عرق پاک واستعمالش جایزاست، والله العالم.

۱۳ ذي القعده ۱۳٤٦

س ۹۰. صوفی و شیخی مذهب پاک است یا نه؟

ج: مجرد صوفی یا شیخی بودن موجب ارتداد نیست و پاک است مگرآنکه ضروری از ضروریات دین را انکارکند، والله العالم.

س ۹۱. صوفی پاک است یا خیر؟

ج: به حسب ظاهرشرع محکوم به طهارت است، والله العالم.

س ۹۲. اگرانکارکند ضروریات دین را به نحو شوخی مرتد است یا نه، و همچنین جاهل به حکم؟

ج: نمی‌دانم شوخی یعنی چه؟ داستان دیانت وضروریات دینیّه شوخی برنمی‌دارد، نمی‌دانم چه بنویسم، درهرصورت اگرقصد انکارضروری ندارد موجب ارتداد نیست ولی ازاین شوخیها توبه کنند وبپرهیزند، واما جاهل به حکم اگرنمی‌داند ضروری است

موجب کفر نیست، و اگر می‌داند ضروری است و نمی‌داند انکار ضروری موجب تکذیب نبیّ (صلّی الله علیه وآله) است بلکه شبهه در صدور از آن حضرت دارد هم موجب ارتداد نیست، و اگر می‌داند ضروری الصدور از آن حضرت است و نمی‌داند تکذیب آن حضرت موجب کفر و ارتداد است ظاهراً عذر نباشد، والله العالم.

س ۹۳. آب انگور در کوزه بجوش آمد یا شراب شد، ظرف پر است قدری از آن آب یا شراب کم می‌کنند بعد بقیه سرکه می‌شود، آن مقداری که خالی کرده‌اند بالتبع پاک می‌شود مثل آن وقتی که به حال خودش کم می‌شود یا خیر؟

ج: آن قدری که در حال خمر بودن در ظرف دیگر کرده‌اند باید خودش مبدل به سرکه شود والّا طاهر نمی‌شود، و اگر خمر نشده فقط غلیان به همرسانیده بود و تطهیر به ذهاب ثلثین باشد هم همین حکم مطرد است یعنی باید آنچه بعد از جوش آمدن در ظرف دیگر کرده‌اند ثلثین او مستقلاً [برود] و تبعیت در اینجا محل ندارد، والله العالم.

س ۹۴. شراب سرکه شد در حین شراب بودن پر بوده قدری سر رفت به طوری که حاشیه و قدری هم از بیرون کوزه نجس شده، و هم چنین آن چیزی که سر کوزه را به آن می‌بندند در حین شراب آلوده شده، پاک می‌شود یا خیر؟

ج: خود کوزه بعید نیست بکلّها طاهر شود، ولکن آنچه سر کوزه را به آن می‌بندند اگر در رساله‌ها فتوی به طاهر شدن آن بالتبع مذکور باشد عمل فرمائید، و اگر فتوی در رساله‌ها نباشد احتیاط ترک نشود، والله العالم.

س ۹۵. عرق نابالغ جنب بحرام لازم الاجتناب است یا خیر؟ و بر فرض عدم لزوم اجتناب بالغ که شد عرق او مادامی که غسل نکند لازم الاجتناب است یا نه؟ و اگر در ایام نابالغی غسل کند صحیح و مجزی است یا نه؟

ج: نجاست عرق او معلوم نیست بلکه محکوم بطهارت است -علی الأقوی- و اگر در همان زمان قبل از بلوغش غسل صحیح بکند بعید نیست مجزی باشد لکن اغتسال بعد از بلوغش هم احتیاطاً ترک نشود؛ والله العالم.

فصل ششم: در کیفیت تطهیر

س ۹۶. ظرف مس متنجس بولوغ کلب، خطوط منقوشه برآن در تعفیر چگونه است، بخصوص اگر مختصر جرمی داشته باشد؟

ج: همین قدر که به تمام آن خاک مالیده شود عرفاً کافی است، و دقت عقلیّه در خاک مالی لازم نیست.

س ۹۷. آب کمتر از کر نجس است آب جاری متصل شد به آن در چه صورت آب مطهر است؟ هر دو به قدر کر بشوند یا آب جاری به تنهایی به قدر کر بیاید؟ و صرف اتصال کافی است یا مزج لازم دارد؟

ج: مجرد اتصال کافی است، والله العالم.

س ۹۸. اجسام خشکیده جامده مثل آلو و کشک و پنیر و کشتهٔ زردآلو پنج دقیقه مثلاً در آب متنجّس بود قابل تطهیر است یا خیر؟

ج: تا هر جا که آب نجس به باطن آن نفوذ کرده است باید بعد از خشکیدن در آب کر یا جاری بگذارند تا همان جا آب کر و جاری نفوذ کند طاهر است، مثلاً پنج دقیقه در آب نجس بوده شش هفت دقیقه در آب کر و جاری بماند پاک است.

س ۹۹. دودی که بر پشت ظرف نشسته غلظت هم دارد اگر نجس شد بدون ازالهٔ آن دود قابل تطهیر است یا خیر؟

ج: اگر دود جسمیت به هم نرسانده باشد مانع نیست و به وصول آب به آن ظرف پاک می‌شود، دودی که بر پشت دیک و کماجدان و نحوهما می‌نشیند و جسمیّت به هم می‌رساند همان ظاهرش نجس شود به فرو بردن در کرّ و جاری پاک می‌شود و اگر فرضاً نجاست به باطن آن نفوذ کرده باشد در آب کرّ و جاری بگذارد که آب به باطن آن نفوذ کند پاک می‌شود، والله العالم.

س ۱۰۰. حبوب متنجّسه با نفوذ آب نجس به جوفش به خیسیدن و نم کشیدن

درآب پاک می‌شود یا محتاج است به نفوذ عین آب به جوف آنها؟

ج: بعد از خشک شدن آب نجس که در مغزآن نفوذ کرده است درآب کر یا جاری یا زیر باران بگذارند به قدری که آب به مغزآن نفوذ کند پاک می‌شود؛ و علی هذا خیسیدن و نفوذ آب به مغزآن یک مطلب است و لهذا عبارت رساله را در طبع اخیر که حواشی جزء متن شد تغییر دادم.

س ۱۰۱. مثل دبّه که روغن داشته باشد و خالی است اگر نجس شود پاک می‌شود یا خیر؟

ج: بلی، پاک می‌شود؛ اگر روغن او که مالیده است منجمد باشد و نجس شده همان ظاهرش پاک می‌شود، و اگر در هوای گرم و روغن منجمد نباشد با آب داغ که بشویند و آن جسمیّت روغن برطرف شود پاک می‌شود.

س ۱۰۲. دندان مصنوعی اگر دهان نجس شد به پاک شدن دهان پاک می‌شود یا خیر؟

ج: اگر آب مطهر به او رسد پاک می‌شود والّا محل اشکال است، لکن نجاست آن معلوم نیست مضرّ به صحت نماز باشد.

س ۱۰۳. از اجزاء غذا که پای دندان می‌ماند نجس شد، بیرون آوردنش زحمت دارد بلکه بعضی اوقات ممکن نیست، به آب کر یا جاری با دهان تطهیر می‌شود یا خیر؟

ج: ظاهرش تطهیر می‌شود و نجاست باطنش اثری ندارد.

س ۱۰۴. شیر اگر نجس شد پنیر کردن و خیساندن در آب کر و جاری ممکن التطهیر است یا خیر؟ همچنین اگر خم رنگ رز نجس شد جامه را رنگ کنند بعد بشویند؟

ج: بلی، شیر نجس اگر پنیر شود بعد از رفتن تمام آب آن که بخشکد یا قریب به خشک شدن باشد یعنی هیچ آب در او نباشد و در آب کر یا جاری یا زیر باران بخیسانند که آب

به مغزش نفوذ کند طاهر می‌شود، و هم چنین جامهٔ نجس هم اگر خم صباغ نجس شود در آب کر و نحوه پاک می‌شود.

س ۱۰۵. در رسالهٔ ***وسیله*** در تطهیر آب متنجس با آبی که بلند می شود و بعد سرازیر می‌شود اگر استواء سطح نداشته باشد ظاهراً می‌فرمائید مطهر نیست آیا چنین است و چرا؟

ج: این مسئله که آبی که بلند می شود و بعد سرازیر می‌شود مطهر نیست نه از جهت لزوم استواء سطح است بلکه در خصوص آبی [است] که از دهان فواره بلند می‌شود چون منتهی الیه اتصال آن همان آخر درجه جستن آب است که به همان قوت اتصال به منبع بلند می‌شود و بعد از آنکه از اطراف فواره ریزش می‌کند از اتصال به منبع می‌افتد، لهذا باید در تطهیر آب حوض با آبی که از فواره می‌آید آنچه در ***وسیله*** نوشته شده رعایت شود، و اما غیر آب فواره از اقسام آبهای کر و جاری استواء سطح اصلاً معتبر نیست حتی آنهائی که از چاه به چرخ معموله در این عصر به قوهٔ کهربائی در لوله به بالا می‌رود و بعد از لوله به آب متنجس می‌ریزد کافی در تطهیر آن است و در رساله هم تصریح شده است.

س ۱۰۶. در مسئله فوّاره غرض سرکار این است که آب فواره بعد از شروع در انصباب از اتصال می‌افتد با آنکه بالحس دیده می‌شود که متصل است، و آیا این اشکال شامل است مثل فواره‌ای که تقریباً از دیوار حوض یک شبر بلندتر است و آب هم از دهن فواره بلند نمی‌شود بلکه از چهار طرف آن متصلاً می‌ریزد و از منبع جاری هم می‌آید همین آب هم بعد از سرازیر شدن حکم آب قلیل دارد که اگر زمین حوض نجس باشد مطهر نیست؟

ج: چون مناط در اعتصام آب فواره اتحاد و اتصال آن است به منبع لهذا تا آخر حدی که بواسطهٔ قوّت علوّ منبع آب بلند می‌شود اتحاد و اتصالش به منبع محفوظ است همینکه بنای ریزش از اطراف فواره را گذارد [گاهی] از طرفی ریزش کند آن اتصال و اتحاد

آب به منبع منتفی خواهد بود و لهذا به خط واحد ریزش نمی‌کند هردم از طرفی ریزش می‌کند، و اگر فواره یعنی دهان آن پست‌تر از آب حوض باشد که آب فواره در آب حوض جاری شود مطهر آن است، و همچنین اگر مساوی باشد که آب فواره بالا نرود و برگردد بلکه بر آب حوض پهن شود، و اگر دهان فواره بلندتر از آب حوض باشد اگر آفتابه را مثلاً دهان او را که وسیع است بر دهان فواره گذارند و لوله او در آب حوض باشد هم کافی است یعنی آب از فواره برود در آفتابه و از لوله آفتابه در آب حوض جاری شود، اگر دهان فواره هم خیلی وسیع باشد که آب به طور عمود بالا نرود بلکه به همان بیرون آمدن از دهان فواره بر آب حوض پهن شود هم ظاهراً کافی باشد، و الّا با بلندی فواره که از آب حوض بلندتر باشد و آب به طور عمود بالا برود و بعدْ از اطراف فواره ریزش کند کافی در تطهیر نیست چون از اتحاد با آب منبع افتاده و داخل عنوان سافل معتصم به عالی هم نیست، و الله العالم.

س ۱۰۷. فرموده‌اند طفل پسر که غذا خوار نشده تطهیر بولش به ریختن آبی است که غلبه کند، حین ولادت دو سه روز قند و نبات و روغن می‌دهند بعد هم گاه گاهی چای یا شیرگاو و گوسفند و اگر ناخوش شود دوا هم می‌دهند و کم کم از غذاهای نرم مثل آش و حریره، اینها غذاست یا خیر؟ چه وقت غذا خور حساب می‌شود؟

ج: مناط صدق عرفی غذاخور شدن است، و ظاهراً قند و نبات و کره و روغن و همچنین گاهی شیرگاو و گوسفند و نحو این‌ها غذا حساب نمی‌شود و صدق غذاخور نمی‌کند، و همچنین آنچه در موقع ناخوشی مرسوم است از دوا و نحو آن موجب صدق آن عنوان نیست. بلی، آش رقیق و حریره و امثال اینها اگر استمراری شود که هر روز و هر شب داده شود و طفل معتاد به آن شود صدق غذاخور بعید نیست، و اگر معتاد و استمراری نباشد ولکن از اتفاقی بودن و ندرت خارج شود محل تأمل و اشکال است و الاحتیاط طریق النجاة، والله العالم.

س ۱۰۸. هرگاه کسی دستش نجس باشد و می‌داند که در مقام تطهیرش برآمده که تطهیر نماید و بعد از زمانی با دست نجس ملاقات با چیز طاهری نموده با رطوبت، بعد از آن شک می‌کند که آیا دستم را تطهیر نموده بودم و ملاقات کرد یا تطهیر نکرده بودم، آن شیء نجس است یا طاهر؟

ج: مراد از اینکه می‌داند در مقام تطهیر برآمده معلوم نشد، اگر فقط به قصد شستن دست مثلاً برخواسته که سر حوض برود و نمی داند دست در حوض زده یا نه یا آنکه افتابه برداشته به دستش بریزد نمی داند ریخته یا نه، در این صورت دستش محکوم به نجاست است و با هر چه با رطوبت ملاقات کرده است هم محکوم به نجاست است، و اگر مراد از اینکه می‌داند در مقام تطهیر برآمده این است که می‌داند مثلاً آب قلیل بر دستش ریخته یا در کر و جاری دستش را فرو برده لکن نمی داند تطهیر صحیح شرعی کرده یا نه در این صورت بعید نیست تطهیرش محمول بر صحت باشد و دستش محکوم به طهارت و ملاقی هم پاک باشد؛ والله العالم.

س ۱۰۹. شخص کافر دکان بقالی دارد خودش درب دکان نمی‌نشیند شاگرد مُسلم گذارده ماست و روغن و کره و امثال اینها را می‌خرد درب دکان تسلیم شاگرد می‌کند یک قسمت از آنها را می‌گوید از مسلمان خریده‌ام قسمت دیگر را می‌گوید از کافر خریده‌ام، آیا اخبار او به اینکه قسمت اول را از مسلمان خریده است شرعاً حجت است و آن مایعات محکوم به طهارت است یا آنکه قول او اثری ندارد و چون از ید کافر خارج شده محکوم به نجاست است؟

ج: حکم به طهارت مایعات مذکوره متوقف بر حجیت قول ذی الید کافر نیست بلکه عدم علم به ملاقات کافر با آنها کافی در حکم به طهارت آنها است، بلی اگر در آن اشیاء که آن کافر اخبار کرده که از مسلم خریده است بعض آنها ما تحلّه الحیاة من اجزاء الحیوان ذي النفس السائلة باشد مثل جلود و نحوها نسبت به این قبیل اشیاء چون

ازغیرید مسلم اگرگرفته شود محکوم به عدم تذکیه است و حکم میته برآن جاری و محکوم به نجاست است. و درغیرما تحلّه الحیاة من اجزاء الحیوان ذي النفس این حکم مطّرد نیست، وبا شک درملاقات کافرمحکوم به طهارت است هرچند ازید کافر گرفته شده باشد، والله العالم.

۳ ربیع الأوّل ۱۳۵۰

س ۱۱۰. درنجاستی که درتطهیرش به آب قلیل تعدد لازم است مثل مخرج بول دفعه اول که آب می‌ریزد آیا واجب است به قدری صبرکند که آن قطرهٔ آخرهم به زمین بچکد آن وقت مرتبه دوم بریزد و همچنین درمرتبه دوم یا خیر؟

ج: دقت لازم نیست همان قطرات متعاقبه که درحال سرازیری و ریختن است منفصل شود کافی است، والله العالم.

۲جمادی الثانیة ۱۳۴۷

س ۱۱۱. هرگاه شخص وسواسی که درهرچیزکه شک کرد درطهارت و نجاست استصحاب نمی‌کند و تطهیرمی‌کند هرگاه همچو شخصی مثلاً ظرفی را نشانه کرد که بعد تطهیرش کند بعد شک کرد که آیا علم داشته‌ام به نجاست یا شک داشته‌ام دراین صورت شستن آن ظرف لازم است یا نه؟ جواب را مرقوم دارید.

ج: شستن آن ظرف لازم نیست بلکه جوازاین قسم رفتارمحل اشکال است بلکه حرمت آن بعید نیست، والله العالم.

س ۱۱۲. درلباس مثل پیراهن و قبا و نحوهما آیا درصورتی که آب متنجس به جوف آنها باشد اگردرمیان کرفرو برند و اندک تأملی کنند آیا آب کرمتصل به آب متنجس که درجوف آنها است خواهد شد یا نه؟ و حکم به طهارت جامه و آب که درآن هست می‌فرمائید یا نه؟ و اگرحکم به طهارت دهید سؤال می‌شود که آیا هرچیزی که آب متنجس به جوف آن رفته باشد به فرو بردن درکربعد ازاتصال پاک خواهد شد یا اینکه این حکم مختصّ به لباس و نحوه می‌باشد؟

ج: لباس متنجس و نحو آن اگر آب متنجس در آنها باشد به فرو بردن در آب کر و جاری آن آب متنجس و لباس متنجس تماماً پاک می‌شود، و اما کوزه و شربه و صابون و حُبّ و حبوبات و بالجمله هر جسم صلبی که آب متنجس در آن نفوذ کرده باشد به فرو بردن در آب کر و جاری آن آب متنجس پاک نمی‌شود و به همین جهت باطن این متنجسات هم پاک نمی‌شود فقط ظاهر آنها پاک می‌شود و پاک شدن اعماق متنجسه متوقف بر خشکانیدن است، والله العالم.

۲۱ محرم ۱۳۵۰

س ۱۱۳. هرگاه دست شخص نجس شد و سه مرتبه داخل در آب کر کرد بعد از بیرون آوردن از دفعه دوم یا سیم آیا غساله آن پاک است یا نه؟

ج: آب جاری و آب کر غساله ندارد همان دفعه اول که دستش را از آب بیرون آورد پاک است دفعه دوم و سیم هم لازم نیست، والله العالم.

لیلة سلخ جمادی الثانیة ۱۳٤٦

س ۱۱۴. آب استنجاء شک در تغییر دارد، پاک است یا خیر؟

ج: در آب استنجاء فتوی بر عفو است نه طهارت چنانکه در رسالهٔ وسیله ملاحظه می‌فرمایید، و با شک در تغییر خالی از اشکال نیست.

س ۱۱۵. سلس البول به رکوع رفت ذکر نگفته بول خارج شد همین جا باید وضو بسازد؟ و آیا ذکر رکوع را بگوید بعد از آن وضو بسازد یا واگذارد پس دو رکوع می‌شود؟

ج: صاحب سلس یک نماز اول بخواند هر چه در اثناء بول خارج شود کالعدم فرض کند و اگر آنچه در اثناء خارج می‌شود، تجدید طهارت موجب حرج نباشد یک نماز دیگر هم به این کیفیت بخواند، و اگر در نماز ثانی بعد از وصول به حدّ رکوع و قبل از ذکر واجب بول خارج شود اقل واجب ذکر را همان وقت به قصد قربت مطلقه بگوید و بعد از تجدید وضو اعادهٔ رکوع نکند، والله العالم.

س ۱۱۶. آیا شخص مسلوس نوافل می‌تواند بخواند یا نه؟

ج: مسلوس اگر مستمر الحدث باشد در این صورت نوافل می‌تواند بخواند، بلکه اقوی این است که این حدث او حکم ندارد و تا مادامی که حدث دیگر از او صادر نشود وضو منتقض نمی شود، و اگر مستمر نباشد و هر دو رکعت نافله را به یک وضوء می‌تواند بجای آورد برای هر دو رکعتی وضو بگیرد و اگر در اثناء دو رکعت هم تقاطر می‌شود در این صورت هم اگر متکثّر باشد هر دو رکعت به یک وضو بخواند، و اگر در هر رکعتی یک مرتبه مثلاً بیشتر نباشد در این صورت مسئله محل اشکال است لکن بعید نیست در نوافل تجدید وضو در اثناء و از همانجا نماز را تمام کردن اقرب باشد، و الله العالم.

۲۶ رمضان ۱۳۴۴.

س ۱۱۷. خون حجامت را اگر بشوید باز قلیلی خونابه بیرون می‌آید آن را بشوید یا خیر؟ همین شخص نماز مغرب و عشا را در وقت اختیاری بخواند با خون حجامت یا تأخیر کند تا آخر اضطراری؟

ج: اگر ظاهر آن طاهر شود و بعد از شستن خونابه خارج می‌شود بشوید -علی الاحوط-، لکن اگر قبل از نصف شب ممکن است تطهیر کلی که بعد خونابه هم بیرون نیاید تأخیر اولی است، لکن تعجیل هم به همان کیفیت اقوی جواز است.

س ۱۱۸. انگشت زخم است لته بر او بسته محمول و عفو است یا خیر؟

ج: محل اشکال است و با امکان تبدیل ترک احتیاط نشود.

س ۱۱۹. در بدن زخمی است، پنبه یا کهنه یا دستمال بر آن ببندد تا به جامه سرایت نکند، آیا این محمول است یا لباسی است که لا یتم الصلاة فیه منفرداً یا خارج از این هر دو عنوان است ؟ و آیا آن را زائل کند یا خیر؟

ج: محمول متنجس اگر به تنهائی ساتر عورت نباشد نماز در آن جایز است، و پنبه یا کهنه یا دستمال که بر زخم به بندند ملحق به لباس است و نماز در آن بی اشکال جایز است.

س ۱۲۰. دربین نمازازبینی یا دهان خون بیاید با ضیق وقت چه کند؟ خصوص اگر درمسجد باشد؟

ج: مسجد را نگذارد نجس شود، واگروقت وسعت تطهیرواعادهٔ نمازرا ندارد همان طور تمام کند.

س ۱۲۱. محمول متنجس فرموده‌اند اگرعین نجاست ندارد و به قدرساترعورت نیست عفو است؛ مثلاً چاقو نیش آن عین خون دارد یا دستمال دو سه قطره خون براو چکیده، همین عین است یا خیر؟ همچنین بول خشک شده عین است یا خیر؟

ج: مراد ازآنکه عین نجس نباشد این نیست که دستمال یا چاقومتلطّخ به خون ونحوه نباشد متلطخ بودن ضررندارد بلکه مراد این است که خود محمول نجس العین نباشد مثل شیشه خون یا شیشه‌ای ازمسکرات یا عین فضلهٔ موش ونحوذلک نباشد.

س ۱۲۲. دندان عاریه هرگاه به خون دهن آلوده شود یا غذائی که دربین دندانهای اصلی باشد خون دهن به آن غذا برسد، آن دندان عاریه یا غذا نجس می‌شود یا خیر؟

ج: احوط تنجس و تطهیراست، لکن بودن آن دردهان علی أیّ حالٍ مضرّبه نمازنیست - علی الاقوی -، والله العالم.

کتاب الصلاة

و در آن ده فصل است:

فصل اول: در وقت نماز

س ۱۲۳. صلاة ظهرین بین غروب و مغرب ادا است یا قضا؟

ج: نماز ظهر اگر بین غروب و مغرب اتفاق افتاد بدون قصدِ قضا و ادا احوط است، ولکن به حسب فتوی ادا است نه قضا.

س ۱۲۴. غروب شرعی که نماز عصر به آن قضا می‌شود چه وقت است آیا بعد از غائب شدن قرص خورشید است از نظر یا نه؟

ج: مدار بر ذهاب حمره است، لکن اگر بین استتار قرص و ذهاب حمره نماز بخواند بهتر آنکه قصد ادا و قضا نکند، والله العالم.

س ۱۲۵. آیا مقدار شب از اول غایب شدن قرص خورشید است تا فجر یا از اول مغرب شرعی که تقریباً ده دقیقه بعد از استتار قرص است؟ و آیا اگر شخص خوف داشته باشد که مثلاً یک رکعت از نماز بعد از نصف شب واقع می‌شود در صورت وضو گرفتن و بر فرض تیمم تمام قبل از نصف شب خواهد شد آیا

تکلیفش وضو است یا تیمم؟ و برفرض اینکه تیمم تکلیفش باشد آیا بعد از نصف شب اعاده نماز با وضو بر او واجب است به قصد ما فی‌الذمة نه به قصد ادا یا قضا یا نه؟ و برفرض اینکه قبل از نصف شب تیمم یا وضو تکلیفش باشد و عمل نماید حال اگر خوف دارد چیزی از نماز واقع خواهد شد بعد از نصف شب آیا سوره از نماز ساقط است و در رکوع و سجود می‌توان اکتفا به یک ذکر نمود یا نه؟

ج: نصف شب باید از مغرب شرعی اعتبار شود نه از استتار قرص، و[در] جمیع موارد اگر امر دائر شود بین آنکه اگر وضو بگیرد یا غسل کند قدری از نماز در خارج وقت واقع می‌شود و اگر تیمم کند تمام نماز در وقت واقع می‌شود باید تیمم کند، و اگر خوف وقوع بعض نماز در خارج وقت داشته باشد به واسطه خواندن سوره در این صورت سوره هم ساقط است، والله العالم.

س ۱۲۶. در وقت نماز موسع اگر واجبی مثل ازالهٔ نجاست از مسجد پیش بیاید یا هر واجبی که فرض شود از فوری و غیر فوری اگر عمداً ترک کند و مشغول نماز شود صحیح است یا نه؟ و هم چنین اگر مشغول وضو یا غسل واجب موسع شود صحیح است یا نه؟

ج: اقوی صحّت است، والله العالم.

س ۱۲۷. اینکه فرموده‌اند ملعون - سه مرتبه - در حق کسی که نماز مغرب را تأخیر کند تا ستاره‌ها ناشمار شود و نماز صبح را تأخیر کند تا ستاره‌ها ناپدید شود چه معنی دارد؟ فتوی این است که تا طلوع حمره وقت فضیلت باقی است؟

ج: ظاهراً بعض أهل بدع تأخیر به مقدار مذکور را واجب و حدّ وقت قرارداده بودند یعنی نماز مغرب را قبل از این حدّ جایز ندانسته و هکذا نماز صبح را، و این لعن بر آن مبدعین ظاهراً وارد شده باشد نه بر مطلق تأخیر، والله العالم.

فصل دوم: در مکان مصلّی

س ۱۲۸. محاذات زن با مرد موجب بطلان نماز است یا خیر؟

ج: اقوی صحّت است با محاذات یا تقدم زن مع الکراهة الشدیدة.

س ۱۲۹. نماز در اراضی متّسعه صغیر و غصبی جایز است یا خیر؟

ج: در مال صغیر جایز است لکن در غصبی محل اشکال است، و در مجهول المالک باذن حاکم شرع جایز است.

س ۱۳۰. اگر طفل غیر بالغ در مسجد رحل بگذارد شخصی او را از جای خودش بلند کند نمازش صحیح است یا خیر؟ اذن ولیّ فائده دارد یا نه؟ و اگر خود آن طفل تعارف کند جای خود را نماز صحیح است یا خیر؟

ج: در صورتی که نابالغی که آن محل را حیازت کرده است نماز درست می خواند از جای خودش بیرون کردن مشکل است؛ بلکه بعید نیست که غصب باشد. بلی، اگر ولیّ اذن بدهد جواز بعید نیست به شرط آنکه به قهر طردش نکند، ولی اگر خودش به رضای خودش واگذارد و برود بعد از رفتن او اشکالی ندارد.

س ۱۳۱. محبوس در مکان مغصوب برای نماز فرموده‌اند تصرف زاید نکند، غرض این است که همان طور که هست نماز بخواند چه نشسته چه به طریق دیگر یعنی به هر نحو که محبوس است نماز کند؟

ج: معلوم نیست ایستاده تصرّف زاید باشد و ظاهراً ایستاده باید بخواند.

س ۱۳۲. خلوت با اجنبیه جایز است یا نه؟ و نماز با خلوت با مشار الیها صحیح است یا نه؟ و علی القول بالبطلان هرگاه شخص در حال نماز باشد و اجنبیه وارد شود آیا خلوت صدق می‌کند یا نه؟

ج: خلوت با اجنبیه با أمن از فساد ظاهراً حرام نباشد، و علی کلّ حالٍ موجب بطلان نماز نیست، و اگر در حال نماز اجنبیه وارد شود علی کلّ تقدیرٍ اثری ندارد، والله العالم.

س ۱۳۳. در حال اضطرار برای سجده پشت دست مقدم است یا معدن؛ در رساله‌ها ظاهراً مختلف نوشته‌اند؟

ج: این مسئله مخصوصاً همین دو روزه در مجلس درس مباحثه به اینجا رسیده بود، اقوی این است که اگر ما یصحّ السجود علیه نباشد یا آنکه مستلزم ضرر دادنی [بدنی] باشد حتّی شدّت حرارت و یا برودت موجب اذیّت سجده بر زمین باشد ما یصح السجود ساقط است بلابدل، ولکن رعایت احتیاط مهما امکن اولی است، و با تمکن از سجده بر لباس پنبه وکتان احوط رعایت آن است. و اگر لباس پنبه وکتان ممکن نشود تقدیم پشت دست بر معادن -چنانچه در سؤال و جواب ترجیح داده شده- یا عکس آن -چنانکه در رساله‌های عربی ترجیح داده شده است- در مجلس درس دو سه روز معطل شدیم بالاخره جزم به تقدیم حاصل نشد، عجالةً به هریک عمل شود صحیح است.

س ۱۳۴. خاک مسجد کهنه و شوره شده و برای خود مسجد فایده ندارد، اگر آن را ببرند و عوض آن خاک دیگر بیاورند جایز است یا خیر؟ و آن خاک‌های مسجد که بردند شاید نجس هم بشود؟

ج: خاک کهنه مسجد که فائده ندارد بیرون بردن و خاک تازه آوردن جایز است، و بعد از خروج آن خاک از عرصه مسجد از مسجدیت و جزء مسجد بودن خارج می‌شود و نجس کردن آن مانعی ندارد.

س ۱۳۵. حصیر کهنه مسجد می‌توان در حمام فرش کرد زیرا قطعاً نجس می‌شود؟

ج: در صورتی که در مسجد محلّ حاجت نباشد و بودنش در مسجد لغو و بی‌فائده باشد می‌توان در حمام فرش کرد و نجس شدن آن محذوری ندارد.

س ۱۳۶. تیمّم به خاک مسجد صحیح است یا خیر؟ همچنین وضو گرفتن در مسجد؟

ج: اگر تیمّم بدل از وضو باشد به خاک مسجد جایز است، و همچنین وضو گرفتن مانعی

ندارد چه آنکه آب از خود شخص وضوگیرنده باشد یا متعلق به مسجد باشد مطلقاً مانعی ندارد.

س ۱۳۷. در حوض مسجد غسل جنابت می‌توان کرد یا خیر؟

ج: در حوض مسجد غسل جنابت و نحوها جایز نیست، و تیمم بدل از غسل جنابت هم به خاک مسجد اگر مستلزم اندک مکث باشد جایز نیست. بلی، اگر بدون مکث در حال خروج بشود تیمم کند صحیح است، لکن ظاهراً چنین فرضی عادةً ممکن نباشد.

فصل سوم: در لباس مصلّی

س ۱۳۸. قیطان ابریشمی یا دوخت سجاف کمتر از چهار انگشت برای نماز چه طور است؟

ج: ضرر ندارد ان شاء الله تعالی.

س ۱۳۹. ساعت طلا است و آویز است برای مرد مضر است یا خیر؟

ج: اگر زنجیر آن طلا باشد و مرد بیاویزد حرام است و مبطل نماز، و اگر در جیب باشد نه حرام است نه مبطل.

س ۱۴۰. شال کمر بلندی است یک سر آن نجس است روی زمین افتاده بقیه‌اش به کمر بسته نماز صحیح است یا خیر؟

ج: صحّت بعید نیست لکن احوط ترک است، والله العالم.

س ۱۴۱. مثل بچه گربه‌ای همراه نمازگزار باشد نماز صحیح است یا خیر؟ و فرق است بین قیام و قعود و سایر حالات یا خیر؟

ج: حمل حیوان غیر مأکول اللحم در نماز موجب بطلان است مطلقاً کوچک و بزرگ فرقی ندارد، والله العالم.

۷/ربیع الأول/۴۸

س ۱۴۲. آیا دندان معیوب را درجلو دهان یا عقب آن اجازه می فرمایید روی آن قاب طلا گذارده شود یادندان طلا گذاشت یا خیر؟

ج: درماعدای دندانهای ثنایاکه جلو دهان است دندان طلایا قاب طلاروی دندان مصنوعی گذاردن ظاهراً مانعی ندارد، و اما دندانهای ثنایاکه جلو دهان است و دروقت بازکردن دهان دیده می‌شود چون درعنوان تزیّن به طلامندرج است احقردرجوازآن تأمل دارم، رجوع به غیررا رخصت می‌دهم، والله العالم.

١٦ ذي الحجة الحرام ١٣٥٢

س ۱۴۳. جلودی که درسوق مسلمین به عنوان چرم خارجه معمول غیرمسلمین خرید و فروش می‌شود و احتمال می‌دهم که مسبوق به ید مسلم باشد ولو در بلاد خارجه محکوم به چه حکم است؟

ج: شمول اطلاقات دالّه برکفایت اخذ ازید مسلم وسوق اسلام درحکم به تذکیه جلود نسبت به این جلودکه معلوم است معمول غیرمسلمین است درغایت اشکال است، و چون این جلود فعلاًدرتمام بلاد اسلامیّه سرتا پای مسلمانان راحاطه کرده احتیاط را هم نمی‌توان الزام نمود لهذا احقررجوع به غیررا للضرورة الحاضرة اذن داده‌ام، ولولا هذه الضرورة مقتضای اصالة عدم تذکیه و معلوم نبودن سبق يد المسلم على هذه الجلود وعدم الجدوى لوقوعها في أيدي المسلمين واسواقهم لإحرازتذكيتها بعد العلم بأنّها عملت بأيدي غيرالمسلمين هيج رافعی ندارد، والله العالم.

س ۱۴۴. دندان طلاکه درحالت ضحک مرئي می‌شود ولو با عدم قصد تزیّن با آن زینت صدق می‌کند یا نه و محکوم به حرمت است یا خیر؟

ج: درغیرثنایا ظاهراً مانعی ندارد، بلکه ثنایا هم اگرقصد تزیّن نباشد وبرای حاجت باشد جوازآن و همچنین جوازصلاة درآن بعید نیست. والله العالم.

٢٠ شهر شوال ١٣٤٨

س ۱۴۵. درثوب اگررنگ مغصوب باشد یا آنکه درخیاطت آن آلات مغصوب به کار برند مثل چرخ خیاطی مغصوب یا سوزن و قیچی مغصوب آیا نماز درآن صحیح است یا نه؟

ج: اگرآلات مغصوبه درخیاطت ثوب به کاربرده باشند چنانکه مفروض سؤال است نماز درآن صحیح است، اما رنگ اگرمغصوب باشد وبه مثل نیل یا بقم مغصوب ونحو ذلک جامه را رنگ کرده باشند نمازدرآن جامه بدون اذن مالک نیل یا بقم ونحوهما صحیح نیست، وآن جامه بین مالک رنگ ومالک پارچه به نسبت قیمت آنها مشترک است وباید فروخته شود وثمن آن به همان نسبت برمالکین توزیع شود - علی الأقوی - والله العالم.

۲۸ رمضان المبارک ۱۳۵۲

س ۱۴۶. چیزهائی که ازخارجه می‌آورند دربعض آنها احتمال اجزاء حیوان داده می‌شود اعم ازمأکول و غیرمأکول آیا اشکالی ازحیث طهارت و نجاست یا نماز خواندن درآنها هست یا نه؟

ج: اقوی جوازصلاة است درمشکوک، والله العالم.

س ۱۴۷. اگراجزاء صدف متصل به لباس باشند نمازدرآن صحیح است یا نه؟

ج: بلی نمازدرصدف صحیح است، والله العالم.

۱۳ ذي القعدة ۱۳۴۶

فصل چهارم: در أفعال نماز

س ۱۴۸. اقامه را مرد اختیاراً درنمازترک کند چگونه است؟

ج: اقامه مستحب مؤکّد است خیلی مؤکّد مهما امکن ترک نباید بشود، لکن ترک آن موجب بطلان نیست.

س ۱۴۹. درنیّتْ داعی کافی است یا خیر، و فرق است بین ابتدائی و استمراری در نحوه داعی درنماز و روزه یا خیر؟

ج: بلی، درنیّت همان داعی کافی است، و فرق ما بین ابتدای عمل و اثنا فقط همین است که درابتدای عمل باید التفات داشته باشد ولکن درائناء اگر غفلت و ذهول به هم رسید ولکن همان ارادهٔ مخزونه درقوّهٔ حافظه محرکیّت دارد همین مقدارکافی است.

س ۱۵۰. ضمایم مباحه مثل اینکه درآفتاب مثلاً نمازبخواند ضرردارد یا خیر؟

ج: ضررندارد، والله العالم.

س ۱۵۱. کسی که حمد و سوره‌اش را غلط می‌خواند مثل کسی است که اصلاً نمی‌داند و باید به دل بیاورد یا همان طورغلط بخواند؟

ج: اگرمتمکن ازدرست کردن نباشد و بیش ازاین و بهترازاین نمی‌تواند درست کند دروسعت وقت هم همان نمازرا باید بخواند و صحیح است، و اگرمی‌تواند درست کند ولکن عصیاناً درست نمی‌کند درضیق وقت همان قدرمیسورمغلوط را بخواند و صحیح است، و به دل گذراندن محل ندارد علی کلّ تقدیر.

س ۱۵۲. مراد ازلفظ لا یحسن الفاتحة این است که اصلاً و ابداً هیچ نداند ازحمد و سوره یا اینکه مغلوط را هم شامل است؟ مثلاً غیرالمغضوب را غین و ضاد را به طورقاف و زا می‌گوید لا یحسن است؟ عوض و بدل بیاورد کلمه دیگررا ازقرآن و هکذا سایرکلمات حمد را؟

ج: ظاهراً مراد ازلایحسن الفاتحة این است که هیچ نداند، واگریک کلمه غیرالمغضوب را نمی‌تواند صحیح بخواند همان طورملحون بخواند، و به مقدارهمان کلمه احوط آنکه به قصد قربت مطلقه بدل آن را ازسایرقرآن صحیحاً بگوید، والله العالم.

س ۱۵۳. کلمه معطوفه را احتمال می‌دهد غلط گفته باشد اعادهٔ آن بدون اعادهٔ معطوف علیه جایزاست یا خیر؟

ج: بلی اعادهٔ معطوف بدون اعادهٔ معطوف علیه جایز است و همچنین صفت بدون موصوف، بلی در مضاف و مضاف إلیه و جار و مجرور باید هر دو اعاده شود.

س ۱۵۴. هرگاه مصلّی غفلةً در مقام جهر اخفات و یا در مقام اخفات جهر بخواند همینکه ملتفت شد از همان جا به تکلیف خود عمل نماید صحیح است یا خیر؟

ج: اگر در جهر و اخفات نسیاناً خلاف تکلیف کرد از هر جا متذکر شود تمام کند اعاده لازم نیست، لکن به قصد قربت مطلقه احوط است.

س ۱۵۵. حکم وقف به حرکت و وصل به سکون را بیان فرمایید؟

ج: وصل به سکون جایز است، لکن وقف به حرکت محل اشکال است.

س ۱۵۶. در آیهٔ شریفهٔ «بسم الله مجریها و مرسیها» به حسب قاعدهٔ صرفیّه در هریک از این دو بفتح یا ضم میم بخواند کافی است، و وجوهی که صحیح است قرائت شود معین فرمائید؟

ج: خود احقر در قرائت این آیهٔ مبارکه احتیاطاً تکرار می‌کنم هم به صیغهٔ اسم فاعل و هم به صیغهٔ مصدر میمی بر هر دو وجه می‌خوانم؛ ولکن به صیغهٔ اسم فاعل اوفق می‌نماید به ملاحظه صفت بودن.

س ۱۵۷. شخص بی سواد عجمی زبان مثل صاد و ضاد و طا و ظا و عین و غین و ثا و ذال یا اصلا ممکن نیست که یاد بگیرد یا بسیار بسیار به زحمت آیا چه کند در ادا و قضا؟

ج: اگر به حسب عادت اصلاً نمی‌تواند یاد بگیرد نمازش صحیح است و قضا ندارد، و همچنین اگر به قدر میسور زحمت کشیده باشد و مع هذا درست نتوانسته یاد بگیرد، و اگر در تعلّم تسامح کرده است نمازهایی که در ضیق وقت خوانده یا وقتی خوانده که قدر باقی از وقت وسعت تعلم نداشته است تماماً صحیح است، بلی اگر وقت وسعت تعلّم داشته است و می‌توانسته تعلّم نماید و مع هذا از روی عدم مبالات در صدد برنیامده و

با وسعت وقت نماز خوانده است در این صورت باید قضا کند، لکن وجوب این قبیل فوات بر پسر بزرگ معلوم نیست بلکه از ترکه باید برگزار شود -علی الاقوی-، والله العالم.
۲۸ ذي الحجة ۱۳۴۸

س ۱۵۸. آیا این نحو از قرائت را که امروزه نوعاً عجمها می‌خوانند و لابد به سمع مبارک رسیده و رعایت تمام واجبات آن می‌شود فقط در خصوص کسره کاف مالک و عظیم و مغضوب و ضمه دال نعبد و امثال آنها عربها با آنها مخالف هستند و آن را صحیح نمی‌دانند و خودشان به قسمی دیگر می‌خوانند که آن هم لابد به سمع شریف رسیده، حال آیا آن نحوی را که عجم می‌خوانند صحیح و موافق قاعده است یا نه؟ و آیا در خصوص همین مسئله و سایر احکام راجعه به قرائت باید تقلید شود مثل سایر اموری که تقلید می‌کند یا آنکه باید رجوع به لسان عرب بنماید.

ج: این مسئله از روی اختلاف در اشباع ضمه و کسره و عدم اشباع آن است اگر در اشباع ضمّه تولید واو و در اشباع کسره تولید یاء نشود از محسّنات قرائت است نه از شرایط صحت و بدون اشباع هم که عجمها می‌خوانند صحیح است. والله العالم.

س ۱۵۹. در قرائت جهریه اگر شخص کلمه یا حرفی به اخفات بگوید یا در اخفات به جهر بگوید و بلافاصله ملتفت شود اعاده‌اش واجب است یا نه؟ سهواً می‌گوید اما نه به این معنی که ملتفت وجوب جهر و اخفات نباشد بلکه به این معنی که به خیالش جهر یا اخفات واقع خواهد شد.

ج: به قصد قربت مطلقه اعاده احوط است، والله العالم.

س ۱۶۰. در رکوع زیاده از حد خم شد فرموده‌اند برنگردد، خوف این است که دو رکوع شود یا جهت دیگر دارد؟

ج: اگر به قدری خم شود که از حد رکوع خارج شود برگشتن به رکوع موجب زیاده شدن رکوع است باید برنگردد، نهایت ذکر رکوع و طمأنینه در رکوع [که] هر دو در حال رکوع

واجب است فوت شده و نسیاناً ضرر ندارد، و اگر عمداً این قدر خم شود که از حد رکوع خارج شود نمازش باطل است.

س ۱۶۱. موضع جبهه باید به قدر درهم باشد یا لازم نیست؟ مجتمع و متفرق تفاوت دارد مثل دانه های تسبیح و نحو آن؟

ج: مسمّی کافی است، لکن قدر درهم احوط است، و بر دانه‌های تسبیح هم که جمع کند و بر آن سجده کند جایز است.

س ۱۶۲. در سجده زیر مهر خالی است به قدر یک انگشتی، بعد از وضع پیشانی پایین می‌رود مضر است یا خیر؟

ج: بعید نیست این مقدارها مضر نباشد، ولکن معهذا بی اشکال نیست، ترک احوط است.

س ۱۶۳. مسمّای وضع جبهه چه نحو تحقق پیدا می‌کند، به مجردی که رسید پیشانی فوراً بلند شد اگر بتواند نگاه بدارد همین سجده است یا خیر؟

ج: در این فرض که به مجرد رسیدن پیشانی بلند شود اگر بتواند سر را نگاه دارد همان رسیدن پیشانی یک سجده محسوب است، و اگر نتوانست نگاه دارد و برگشت هر دو یک سجده محسوب است، والله العالم.

س ۱۶۴. تفاوت بین جبهه و ابهامین زمین زیاده بر لبن نیست ولی سایر مساجد زیاده بر لبن است صحیح است یا خیر؟

ج: باید محل سجده از محل زانوها زیاده از لبن اختلاف نداشته باشد، و اما کفین و ابهامین زیاده از لبن اگر اختلاف داشته باشد ظاهراً صحیح است مگر آنکه خارج از متعارف باشد، والله العالم.

س ۱۶۵. در وسعت وقت پیشانی بر غیر ما یصح السجود علیه قرار گرفت قطع کند یا تمام کند و اعاده کند؟

ج: در صورتی که کشیدن پیشانی که بدون رفع بر ما یصح السجود علیه نتوان گذارد

ممکن نباشد نماز باطل است، احتیاط به اتمام و اعاده وجهِ موجب رعایت ندارد، والله العالم.

س ۱۶۶. در حمام ما یصح السجود علیه نیست برلنگ کرباس سجده کند یا بر همان ساروج؟

ج: سجده برلنگ و کرباس ظاهراً اولی باشد، والله العالم.

س ۱۶۷. اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و سلّم و عجّل فرجهم صحیح است یا خیر؟

ج: بلی صحیح است، لکن در صلاة واجب در تشهد به کیفیت معهوده اقتصار شود علی الاحوط.

س ۱۶۸. یکی از دو سلام را اگر همین طور گفت - یعنی غلط احتمالی - به چه قصد اعاده کند چون ذکر نیست و اگر اصلاً اعاده نکند چطور؟

ج: اگر سلام اول یعنی «السّلام علینا» را غلط گفت اعاده نکند بلکه «السّلام علیکم» را بگوید، و اگر السّلام علیکم را غلط گفت اعاده آن اولی است، و اگر هم اعاده نکند ضرری ندارد، ولکن اگر اعادهٔ کند برجاء مطلوبیت باشد.

س ۱۶۹. السلام علیک أیّها النّبي و رحمة الله وبرکاته را شک می کند درست گفته یا نه و شخصی است وسواسی می‌تواند به قصد احتیاط اعاده کند یا خیر، و برکاته تنها را می‌تواند اعاده کند یا خیر؟

ج: وسواسی هیچ اعاده نکند و غیر وسواسی به قصد مطلق قربت سلام علی النّبي (صلّی الله علیه و آله) را به جا آورد ظاهراً ضرر نداشته باشد، لکن در سلام قاصد دعا باشد نه تحیت، و باز هم بی اشکال نیست.

س ۱۷۰. هریک از صیغهٔ «السلام علینا» و «السلام علیکم» اگر غلط شد اعاده کند یا ترکش کند، و اگر باید ترک کند اگر فرض شد هر دو غلط شد یا اکتفا به اخیره نمود آن هم غلط شد به همان غلط از نماز خارج می‌شود یا آنجا اعاده نماید؟

ج: اگر السلام علینا غلط شد بهتر آنکه ترک کند و السلام علیکم را بگوید، و اگر هر دو غلط شد یا اکتفا به اخیره شود و غلط شد همان اخیره را در هر صورت اعاده کند کافی است -علی الاقوی-.

س ۱۷۱. در دو صیغهٔ سلام بنابر اینکه در صورت غلط شدن باید وابگذارد اگر عمداً تکرار کرد موجب بطلان نماز است یا خیر؟ و اگر غفلتاً به عادتی که در سایر کلمات دارد اعاده نمود محتاج به سجدهٔ سهو است یا خیر؟

ج: در تکرار عمدی و نحوه، أوّلی مُخرج از نماز و ثانی لغو و بی اثر است، سجدهٔ سهو علی أیّ حال ندارد.

س ۱۷۲. السّلام علیکم بدون ضمیمهٔ و رحمة الله و برکاته مخرج است یا خیر؟

ج: مُخرج بودن السّلام علینا بدون و علی عباد الله الصالحین و هم چنین مُخرج بودن السّلام علیکم بدون و رحمة الله و برکاته محل اشکال است و احتیاط ترک نشود، و الله العالم.

س ۱۷۳. اگر یک سلام یا هر سه سلام را گفت شک کرد که آیا درست گفته عمداً اعاده کرد نماز صحیح است یا نه؟ در استفتاء سابقه مرقوم فرموده بودند که اگر السلام علیک یا السلام علینا را غلط گفت اعاده نکند اگر اعاده کرد موجب بطلان نماز می‌شود یا نه؟ همچنین اگر غلط گفت نمی‌خواست اعاده کند سهواً بر زبانش جاری شد آیا تمام کند یا نه؟ بر فرض عدم جواز اتمام اگر تمام کرد موجب بطلان صلاة می‌شود یا نه؟

ج: اگر السلام علینا را غلط گفت احوط آن است که السلام علینا را اعاده نکند و السلام علیکم را بگوید و از نماز خارج شود، و اگر عمداً السلام علینا را اعاده نماید چون غالباً این اعاده‌ها از روی وسواس است و بی‌محل است نماز صحیح است. والله العالم.

س ۱۷۴. مرشدی که امسال فوت گردید در دستور خود سلام بر امیر المؤمنین علیه السلام را بر سلام نماز افزوده بعد از السلام علینا و قبل از السلام علیکم به مقتضای آنکه در درس فرمودید که سلام مخرج از اول السلام علینا است تا آخر

السلام علیکم نهایت مخرج مرکب است من الواجب و المستحب، درصورت مفروضه نمازباطل می باشد برای اینکه تکلم به سلام قبل ازخروج نمازاست آیا حکم چنین است یا آنکه حکم به صحت می‌فرمایید؟

ج: چون السلام علینا مخرج ازنمازاست لهذا سلامی راکه مُبدع مذکورافزوده است خارج الصلاة بودن آن بعید نیست، چنانکه هریک ازمبطلات که بعد ازالسلام علینا اتفاق افتد بعید نیست خارج الصلاة وبی اثرباشد، والله العالم.

بلی اگرفرض شودکه مبدع مذکورنمازدیگرمرکب ازاجزاء عدیده که ازجمله آنها همین سلام است تشریع کرده ومریدها را وادار به آن نموده درچنین فرض باطل است، لکن این فرض بسیارمستبعد الوقوع است.

س ۱۷۵. «کذلك الله ربّی» آیا جایزاست جهربگوید یا خیر؟ همچنین ادعیه بین تکبیرات افتتاحیه را، و دعای توجه را؟

ج: اگرمنفرد باشد گفتن اینها جهربی اشکال جایزاست، واگرمأموم باشد هم جایز است لکن کراهت دارد -علی الظاهر-.

س ۱۷۶. گفتن «بحول الله و قوّته» با اشباع جایزاست یا خیر؟

ج: بلی، هاء «قوّته» را باید به اشباع ادا نماید.

س ۱۷۷. بحول الله و قوته اگرضمهٔ قاف قوّه را اشباع کندکه تولید واوی بشود چه طوراست، غرض ضمّه قاف است نه کسرهٔ هاء؟

ج: سابقاً هم سؤالی متعلق به اشباع ضمّه رسید جوابی عرض وارسال شد، لکن هم جنابعالی هم احقرازیک نکته غفلت کرده‌ایم، زیراکه اشباع ضمّه درصورتی ممکن است واوازآن متولد شودکه ما بعد اوواو ساکنه نباشد مثل میم اقوم وامّا درمثل قوهٔ و قاف اقوم که بعد ازضمّه واوساکنه است چون التقاء ساکنین خصوصاً درحروف مدّ ظاهراً یا محال یا متعسّرباشد لهذا ازاشباع ضمه قوّه محال است واودیگرمتولد شود و

به انضمام واو مدغم و مدغم فیه سه واو جمع شود، بلکه از اشباع ضمه قاف قوه و قاف اقوم لفظ واو ساکنه می‌افزاید و ضرری ندارد، و او دیگر محال است یا متعسّر است متولد شود.

س ۱۷۸. «بحول الله و قوّته» بگوید با تقدیر باقی، صحیح است یا خیر؟

ج: قصد ورود نکند به قصد مطلق ذکر بگوید ضرر ندارد.

س ۱۷۹. هرگاه در اذکار واجبه یا مستحبه نماز غلط اتفاق افتاد آیا در واجبه فقط واجب است اعاده کند یا ذکر مستحبه را هم باید اعاده کند؟ و در هر صورت آیا بعد از نماز به جهت این کلمه غلط سجده سهو لازم است یا نه؟

ج: اعادهٔ اذکار واجبه که غلط در آن واقع شده کافی است و سجده سهو ندارد، والله العالم.

س ۱۸۰. در نماز در تسبیحات اربع آیا جایز است که شخص هر سه را بخواند بدون اینکه تعیین وجوب یکی از آنها بنماید یا نه؟

ج: بلی جایز است هر سه را بخواند بدون آنکه تعیین کند که واجب کدام است و همان تسبیحه که اول بخواند واجب همان است بلکه اگر تعیین کند که تسبیحه ثانیه یا ثالثه واجب باشد در غایت اشکال است، و احوط این است که یا بدون تعیین هر سه را بخواند و اگر خواهد تعیین کند همان تسبیحه اولی را تعیین کند و بدون تعیین هر سه را خواندن أولی بلکه احوط است، والله العالم.

س ۱۸۱. در دعای کمیل «بقسمك» به فتح قاف و سکون سین است یا به کسر قاف و فتح سین؟

ج: به کسر قاف و سکون سین صحیح است، و بفتح قاف و سکون سین به معنی قدر ذکر شده و صحیح است، و به کسر قاف و فتح سین هم بعض لُغویین ذکر کرده‌اند که جمع قسمت است، و بعض علماء اعلام بخاطرم می‌آید که احتیاطاً تکرار می‌فرمودند به هر دو سه وجه، والله العالم.

فصل پنجم: در مبطلات نماز

س ۱۸۲. اگر رشتهٔ بوریا در زیر دست یا زیر پا بواسطهٔ راه رفتن مردم حرکت کند آیا به استقرار محل مضر نیست؟

ج: حرکت رشتهٔ بوریا بواسطه راه رفتن ظاهراً منافی استقرار نباشد.

س ۱۸۳. آیا سرفه کردن در بین نماز اگر چهار پنج دقیقه طول بکشد منافی موالات است یا خیر؟

ج: اگر فقط منافی موالات باشد و به محو صورت مؤدی نشود ضرر ندارد.

س ۱۸۴. گریهٔ رجاء در نماز چه طور است مثلاً حدیثی از مهربانی خدا نسبت به بندگانش به یاد آورد و گریه کرد؟

ج: ضرر ندارد.

س ۱۸۵. هرگاه در نماز در حال ذکر تنه به شخص بزنند نمازش چطور است، و آیا باید آن ذکر را اعاده کند یا خیر؟

ج: اگر از قبله برنگشته نمازش باطل نیست، لکن ذکر واجب یا قرائت واجبه که در حال تنه خوردن خوانده اعاده نماید، والله العالم.

۲۸ رجب ٤٧

س ۱۸۶. در نماز در وقت ذکر واجب اگر دست یا پا یا سر و گردن حرکت کند در قرائت یا ذکر رکوع یا سجود عمداً چه صورت دارد؟

در حال ذکر واجب در رکوع حرکتی که منافی طمأنینه نباشد ضرر ندارد لکن در حال ذکر واجب در سجود مساجد سبعه باید مستقر باشد و حرکت منافی استقرار نکند، والله العالم.

فصل ششم: در نماز قضا و استیجاری

س ۱۸۷. نماز قضا بر ذمه دارد، می‌تواند اجیر غیر بشود یا خیر؟

ج: بلی می‌تواند اجیر غیر بشود برای عبادت.

س ۱۸۸. عدالت شرط است در اجیر عبادات یا خیر؟

ج: همین قدر که علم یا اطمینان به اینکه به‌جا می‌آورد حاصل شود کافی است.

س ۱۸۹. میّت وصیت نموده پنجاه سال صوم و صلاة یک سال قصر و باقی تمام، یک سال قصر را هر وقت دادیم صحیح است؟ مثلاً بعد از خواندن سی سال تمام یک سال قصر بدهیم؟

ج: هر قدر که تا بحال نمازها را سال به سال تمام استیجار فرموده‌اند گذشته است، ولکن نسبت به قدر باقی مانده یک سال قصر را توزیع بفرمایند که هر سال که تمام خوانده می‌شود در اثناء آن مقداری قصر متفرقاً خوانده شود که یقین به خلاف ترتیب حاصل نشود، والله العالم.

س ۱۹۰. برای میّتی پنج سال ده سال نماز می‌دهیم این میّت سفرده روزی بیست روزی کمتر زیاد تر داشته، سابقاً سفر کربلا سه چهار ماهی و مکه معظمه (زادها الله شرفاً و تعظیماً) شش هفت ماهی طول می کشید چه کنیم؟ بگوئیم متفرقه در هر سالی ده شبانه روز هم قصر بخوانند یا اینکه یک ماه آن را نماز جمع بخوانند، تفصیلش را کاملاً مرقوم فرمائید؟

ج: در این مسئله جز آنکه آن مقدار که یقین است نماز قصر باید خوانده شود در اثناء هر سال که برای آن شخص نماز استیجار می‌شود به طوری که یقین بخلاف ترتیب حاصل نشود نمازهای قصری خوانده شود، مثلاً سفر حج که شش هفت ماه نماز قصر بر او واجب بوده و سفر عتبات که سه چهار ماه بر او واجب بوده و سفرهای زیارت به مشهد مقدس که ده بیست روز نماز قصر داشته است و تعیین هیچ یک در دست نیست که

کدام سال بوده دریکی ازسنوات که محتمل باشد به حسب ترتیب سالهای قضا بر سال حج منطبق باشد شش هفت ماه نمازقصرخوانده شود، وهم چنین دریکی از سنوات که برسال سفرعتبات محتمل الانطباق باشد سه چهارماه نمازقصرداده شود، ودرسایرسنوات که تشرف اوبه مشهد مقدس محتمل الانطباق باشد ده بیست روزنماز قصرخوانده شود، وبالجمله آنچه درچنین فرضی لازم است رعایت شود فقط همین است که قطع بخلاف ترتیب حاصل نباشد مثلاًقضای نمازسفرحج باید به حسب ترتیب سنوات که قضاء استیجارمی شود درسالی باشد که محتمل الانطباق برآن سال سفرحج باشد وشش هفت ماه نمازقصری متصل خوانده شود نه برهرسالی متفرقاًده روزونحوذلک، وهمچنین درسال استیجارسه چهارماه برای سفرعتبات باید محتمل الانطباق برآن سال که به زیارت آمده است باشد ومتصل خوانده شود، وهکذا درسائر سنوات که زیارت مشهد مقدس دربین آنها اتفاق افتاده باید محتمل الانطباق باشد و همان مقدارنمازقصردربین سال خوانده شود، والله العالم.

س ۱۹۱. اگرازعبادات تخییری فوت شود درقضاکردن هریک شخص مخیراست یا خیر؟

ج: حکم این مسئله مختلف است مثلاًدرمواضع تخییربین قصروا تمام مثل حایر مقدس حسینی (علی مشرفه والمستشهدین بین یدیه افضل الصلاة والسلام) یا مسجد کوفه ونحوهما اگرنمازاوفوت شود وقضاآن را درغیرآن مکان بخواهد بجای آورد تخییر نیست، بلکه درخود آن مکان هم حتی درصورت بودن درمسجد کوفه مثلاًبعد ازخروج وقت فریضه فائته بازهم ثبوت تخییرمشکل است واحوط قصربجای آوردن است، و همچنین درقضای فریضه زوال روزجمعه هم درمورد تخییرقضای آن را متعین است ظهربجای آورد ونحوذلک، واگربه نذرمثلاًیک واجب تخییری مثل روزه روزمعین یا زیارت عاشورا مثلاًدرهمان روزرا برخود واجب کرده بود وبواسطه عذری مثلاًنتوانست

هیچ یک را به جا آورد در قضا مخیر است، و بالجمله موارد تخییر مختلف است در بعض موارد در قضا مخیر است و بالعکس در بعض موارد دیگر فوت آن واجب تخییری موجب تعیین شدن احدهما است، والله العالم.

۱۱ شهر ذي القعدة ۱۳۴۵

س ۱۹۲. هرگاه کسی بواسطه جهل به حکم مقدم ندارد نماز فائته یوم و لیله را بر نماز حاضره آیا نماز حاضره صحیح است یا نه؟ و بر فرض بطلان اگر مدّتی بر او گذشته باشد آیا تمام نمازهای این مدت باطل است یا نه؟ و اگر نمازی را باطلاً خوانده است بواسطه جهل به حکم نماز و بعد از چند روز بر آن مطلع شود در وقت نماز حاضره آیا واجب است که نماز باطله را و هر چه بعد از آن از نمازها واقع شده به جا آورد یا اکتفا کند باتیان همان نماز باطله؟

ج: مکرر نوشته شد که اگر حاضره بر فائته یوم و لیله در وسعت وقت عمداً یا جهلاً بالحکم مقدم بدارد احوط اعاده آن حاضره است، و اگر مدتی بر او گذشت و این جهل مستمر ماند بعد از علم به حکم آن فائته را با چهار فریضه بعد از آن احتیاطاً قضا کند، و اگر در خلال این مدت یک نمازی بواسطه جهل به حکم باطل بجای آورده باشد اگر در همان یوم و لیله قبل از گذشتن وقت چهار حاضره بعد از آن و أداء آنها علم به بطلان آن نماز برای او حاصل شده باشد آنچه از آن چهار فریضهٔ بعد از علم به بطلان بجای آورده است احتیاطاً قضا کند، و اگر بعد از گذشتن وقت چهار حاضره متأخره و اداء آنها بطلان آن نماز را دانسته باشد فقط قضا همان نماز باطل لازم است لاغیر، و مخفی نماند که احتیاط ترتب حاضره بر فائته یوم و لیله را اگر چه احقر رخصت در ترک نداده‌ام لکن چون احتیاط مطلق است و رجوع بغیر در موارد احتیاط مطلق جائز است لهذا جناب شما می‌توانید رجوع به غیر نمائید، والله العالم.

۲۹ شعبان ۱۳۵۱

س ۱۹۳. در استفتای سابق چنین عرض شده بود که هرگاه کسی نماز حاضره [را]

عالما و عصیانا مقدم دارد بر نماز فائته ازیوم و لیله، آیا این نماز حاضره صحیح است یا باطل؟ جواب مرقوم فرمودید که اذن در تقدیم نمی‌دهم و نفرمودید که بر فرض تقدیم از روی عمد باطل است یا نه، حال صحت و بطلان را مرقوم فرمائید، و اگر همین مسئله را شفاهاً پرسیده باشند و جواب فرموده باشید که احتیاطاً اعاده کند نماز حاضره را که مقدم داشته آیا احتیاط وجوبی است یا ندبی؟

ج: شاید در جواب استفتاء سابق نوشته شده باشد که اذن در ترک این احتیاط نمی‌دهم و اگر طور دیگر نوشته شده اشتباه لفظی شده است، حاصل آنکه احتیاط به اعاده را در صورت تعمّد در تقدیم أحقر رخصت در ترک نمی‌دهم لکن رجوع به غیر جایز است، والله العالم. ٢٠ شعبان ١٣٥١

س ١٩۴. هرگاه نماز فائته ازیوم و لیله بر شخص باشد و عالماً به اینکه باید مقدم بدارد و عامداً آن را ترک کند و مشغول شود به نماز حاضره آیا علاوه بر عصیان نمازش هم باطل است یا نه؟ و اگر همین مسئله را شفاهاً از حضرتعالی پرسیده باشند و جواب داده باشید که احتیاطاً اعاده کند نماز حاضره را که مقدم داشته آیا واجب است عمل به این احتیاط یا نه؟

ج: أحقر رخصت در ترک نمی‌دهم لکن رجوع به غیر جایز است، والله العالم.

س ١٩۵. شخصی وصیت نموده که تمام زمان تکلیفش را نماز برای او استیجار نمایند، وصی عالم است که اسفاری را مسافرت نموده و علم به تأخر اسفار او ندارد، و بر تقدیر لزوم مراعات تکلیف موصی در مسائل خلافیه علم به اینکه مقلد کی بوده ندارد، اولا ترتیب را در فوائت معتبر می‌دانید یا خیر؟ و علی تقدیر اعتبار در صورت مفروضه هم معتبر می‌دانید یا خیر؟ و علی تقدیر اعتبار در این صورت هم طریق ترتیب چه نحو است؟ و اگر طریق تحصیل آن متوقف بر صرف مال زائداً علی الوصیة باشد با اینکه بعض از ورّاث صغیر هستند تکلیف چیست؟ واجبات بدنیه را از اصل مال باید وضع نمود یا خیر؟ مراعات تکلیف موصی بر حسب تقلیدش

لازم است یا خیر؟ و در صورت لزوم در مفروض مسئله تکلیف چیست؟

ج: در صورتی که وصیّ ترتیب فوائت سفر و حضر را نداند اقوی سقوط ترتیب است به این معنی که تکرار قضای نمازها به طوری که یقین به حصول ترتیب حاصل شود لازم نیست، همین قدر که یقین بر خلاف ترتیب به هم نرسد کافی است، و مقداری را که یقین دارد که موصی مسافر بوده نماز قصری در اثناء نمازهای تمامی استیجار نماید کافی است، و رعایت آنکه میت مقلد کدام مجتهد بوده و آیا مجتهدی که میت تقلید از او نموده ترتیب در فوائت را در صورت جهل ساقط یا مطلقا واجب می‌دانسته لازم نیست بلکه وصی در این قبیل مسائل باید به مقتضای اجتهاد یا تقلید خود عمل کند، اجتهاد یا تقلید میت نسبت به اعمالی که بعد از فوت او وصی یا ولیّ او باید بجای آورند اثری ندارد، و الله العالم.

۳ شعبان ۱۳۴۴

فصل هفتم: در نماز آیات و عیدین

س ۱۹۶. اگر صدای آسمانی شد بدون حرکت زمین نماز لازم است یا خیر؟

ج: ظاهراً مراد صیحه همین است و نماز لازم است.

س ۱۹۷. در زلزله اگر صدق کند اتحاد بلد نمازش واجب است، آیا مثل یک فرسخ دو فرسخ را شامل است یا بیشتر و کمتر؟

ج: مدار وحدت مکانست بسا باشد زیاده از دو فرسخ را هم شامل شود مثل بلاد واسعه که یک بلد شمرده شود و بسا باشد زیاده از ربع فرسخ مثلاً شامل نباشد.

س ۱۹۸. در نماز آیات ارادهٔ تجزیهٔ سوره داشت سهواً تمام کرد، در قیام یا در رکوع متذکر شد، چه کند؟

ج: عمداً یا سهواً سوره را تمام کند فرقی ندارد اگر سوره را تمام کرده باید بعد از سر برداشتن

ازرکوع حمد بخواند و بعد ازحمد مخیراست بین سورهٔ تامه و بعض سوره، واگرسوره را تمام نکرده باشد بعد ازسربرداشتن ازرکوع همان باقی مانده سوره را بخواند بدون حمد، وضابط کلّی همین است چنانچه دررساله بیان شده.

س ۱۹۹. درنمازآیات «بسم الله الرحمن الرحیم» را یک آیه حساب کند و رکوع کند، همچنین «لم یلد» را درتوحید برای یک رکوع بخواند صحیح است یا خیر؟

ج: «بسم الله» یک آیه محسوب است، و درتبعیض سوره لازم نیست آیهٔ تامه بخواند بلکه بعض آیه هم کافی است، وکلمه مبارکه «لم یلد» خواه آیه باشد یا بعض آیه کافی است.

س ۲۰۰. درسوره مبارکه قدروقف کند در«مِن کلِّ أمر» یا در«سلام»، و اگردرنماز آیات این سوره را تجزیه کند چکند؟

ج: وقف بر«من کلّ أمر» اولی است، و درنمازآیات اگراین سوره را بخواند ازجواب سؤالات سابقه معلوم شد که هرقسم بخواهد می‌تواند تجزیه کند، و اگربعد ازرکوع دوم یا سیم تمام کرد بعد ازسربرداشتن باید حمد را اعاده نماید، والله العالم.

س ۲۰۱. درنمازعیدین تاکجا اقتدا جایزاست، دربین قنوت می‌شود اقتدا کرد یا درغیررکعت اول؟

ج: اگرطوری باشد که تکبیرات ادراک نکرده را بتواند بجای آورد و بعد ازهرتکبیریک سبحان الله یا یک الحمد لله بگوید و به امام دررکوع ملحق شود همین طورخوب است، واگرنمی تواند ادراک کند بهترمنفرد شدن است، بعد ازرکوع امام دررکعت دوم اقتداکند ویک تکبیرباقی مانده را به نحومذکوربجای آورد.

فصل هشتم: در شکیات نماز

س ۲۰۲. کثیرالشک دررکعات درسائرافعال هم اعتنا نکند یا مخصوص است به همان رکعات؟ بعضی چنین معنی کرده‌اند که اگرحالش پریشان است و هرجا رسید شک می‌کند درهمه جا کثیرالشک است. و اگرمخصوص شد به محلی

دون محلی مخصوص است به همان جا، و آیا شرط است که برآن حالت بماند مثل اینکه درهر نماز شک کند یا اگر دو سه نماز بی‌شک خواند باز باید ثانیاً تحقق پیدا کند؟

ج: بلی، همین طوراست که مرقوم شده، اگر حالش طوری است که درهر عملی شک می‌کند شکش خارج ازمتعارف است مطلقاً اعتنا نکند، واگر درعمل مخصوص کثرت شک به هم رسید فقط درهمان عمل اعتنا نکند، واگر این حالت زائل شد و به طبع متعارف برگشت به شکش اعتنا کند، واگر دو سه نماز شک نکرد اگر یقین به زوال حالت کثرت شک دارد بعد از یقین به شکش اعتنا کند والّا فلا.

س ۲۰۳. ظنّ درر کعات و غیر رکعات را بیان فرمایید؟

ج: ظنّ درر کعات و افعال مطلقاً حجّت است.

س ۲۰۴. اگر بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک بین دو و سه کرد چکند؟

ج: دراین فرض سلامش قطعاً بیجا بوده و فعلاً درنماز است، باید به شک دو و سه عمل کند. بعد از اتمام نماز و خواندن نماز احتیاط سجدهٔ سهو برای سلام بیجا بجای آورد.

س ۲۰۵. اگر در حال قیام یقین کرد که یکی از تشهد و سجده را فراموش کرده چکند؟

ج: برگردد و هر دو را بجای آورد، و اگر نماز را در این فرض احتیاطاً اعاده نماید خوب احتیاطی است، ولکن احتیاط استحبابی است نه مطلق، والله العالم.

س ۲۰۶. اگر بعد از شک دو و سه و چهار دو رکعت نماز احتیاط خواند نمی‌داند نشسته بود یا ایستاده چکند؟

ج: بنا برآنکه دو رکعت ایستاده را باید مقدم بدارد -کما هو الاقوی- این شک بعد از فراغ و ملغی است و دو رکعت نشسته را بخواند کافی است. بلی، اگر کسی بنا بر تخییر گذارد مسئله مشکل خواهد شد، و براین تقدیر هم دو رکعت ایستاده و هم نشسته را بجای آورد و نماز را هم اعاده نماید علی الاحوط.

س ۲۰۷. فرموده‌اند سه شک متوالی در یک فعل کثیر الشک است یعنی در شک چهارم، و اگر در سه نماز با شک نکرد یا دو سه روز چه باید کرد؟ و آیا ظن کثیر الشک معتبر است یا خیر؟

ج: کثیر الشک مثل سایر موضوعات عرفیّه است همین که از متعارف نوع خارج شود شکوکش کثیر الشک خواهد بود. بلی، اگر در یک امر واحد سه مرتبه متعاقب شک کند در خصوص آن مطلب و آن امر کثیر الشک است در مرتبه چهارم اعتنا نکند، و اگر آن مرض از او زائل شد و شکش از متعارف خارج نباشد از حکم کثیر الشک خارج می‌شود، و ظن کثیر الشک معتبر است.

س ۲۰۸. نماز ظهر را سهواً در دو رکعتی سلام داد در بین نماز عصر خاطرش آمد چه کند؟ و اگر شک کند در اصل سلام دادن نماز سابق با شروع در لاحق چکند؟

ج: نماز ثانی را تمام کند و بعد تتمه نماز اول را بخواند و بعد هر دو نماز را احتیاطاً اعاده نماید، و اگر شک در اصل سلام دادن نماز سابق باشد هم نماز ثانی را تمام کند و بعد سلام نماز سابق را بگوید و هر دو را احتیاطاً اعاده نماید، والله العالم.

س ۲۰۹. اگر شخصی در نماز شک کرد در اتیان فعلی بعد از دخول در غیر و پس از حدوث این شک باز شک کرد که آیا این شک فعلاً حادث شده تا بنا بر اتیان آن گذارد یا قبل از دخول در غیر حادث شده و غفلةً داخل در غیر شده شک در چنین صورت حکمش چیست؟

ج: شک ثانی او مُلغی است اعتنا نکند، و شک اول او که وجداناً بعد از دخول در غیر است في نفسه مُلغی است، والله العالم.

س ۲۱۰. اگر مأموم در رکعت اول و دوم امام در بین اینکه امام مشغول قرائت است شک کرد که آیا این رکعت اول است یا دوم همین قدر قصد متابعت او با امام کافی است یا نه؟ و همچنین در سجود اگر نمی‌داند آیا سجده اول است یا دوم قصد متابعت فقط کافی است یا خیر؟

ج: شک مأموم در عدد رکعات با حفظ امام اثری ندارد، لکن شک او در افعال که آیا سجده اولی است یا سجده ثانیه با حفظ امام و یقین به آنکه از امام تخلف نکرده است خالی از اشکال نیست، والله العالم.

س ۲۱۱. اگر شخصی در نماز در بین خواندن کلمه‌ای شک کرد در رکعات یا در فعل قبل آیا واجبست آن کلمه را قطع کند و ترویّ نماید یا آنکه آن کلمه را تمام کند بعد از آن ترویّ کند؟

ج: احوط قطع آن کلمه و ترویّ است خصوصاً اُولیین، والله العالم.

س ۲۱۲. سه سلام بیجا گفت، یک سجده سهو به جا آورد یا سه سجده؟

ج: در یک رکعت مثلاً در رکعت دوم اگر سه سلام را گفته باشد یک مرتبه سجدتین سهو کفایت می‌کند، برای هر یک از سه صیغه سجده مستقلاً لازم نیست.

س ۲۱۳. حمد و سوره و تکبیر و قنوت بیجا خواند، چند سجده بکند، همچنین هرگاه مثلاً بیست مرتبه سبحان الله گفت بیجا چند سجده دارد؟

ج: تمام این زیادتها اگر متصل به هم باشد و متفرق به رکعات نباشد یک زیاده محسوب است و یک سجده سهو دارد علی الاحوط، و همچنین است تسبیحات متعدّده نماز و نحو ذلک.

س ۲۱۴. اگر موجب سجده سهو در نماز ظهر مثلاً به عمل آید و شخص بعد از نماز عمداً آن را ترک کند در صورتی که می‌داند واجب فوری است و مشغول شود به نماز عصر یا نماز بعد از آن مثل نماز مغرب آیا علاوه بر عصیان نماز عصرش هم باطل است یا نه؟

ج: صحت نماز عصر با تعمد در ترک سجده سهو که در نماز ظهر اتفاق افتاده باشد خالی از اشکال نیست و احوط اعاده است، و همچنین است در ترک سجده سهو واقع در نماز مغرب و اشتغال به نماز عشاء، والله العالم.

فصل نهم: در نماز جماعت

س ۲۱۵. مأمومی که در تشهد امام اقتدا کند متجافیاً بنشیند یا متعارف؟

ج: متجافیاً نشستن احوط است، بلی، اگر در تشهد اخیر اقتدا کرده و بنا دارد به متابعت امام سلام بدهد و نماز را با امام تمام کند و به سلام از نماز خارج شود و بعد دوباره نیّت کند و تکبیرة الاحرام بگوید و نماز خود را بخواند در آن صورت متعارف نشستن اولی است.

س ۲۱۶. در تشهد اخیر اگر اقتدا کند آیا متجافیاً بنشیند یا خیر، و آیا به متابعت امام تشهد بخواند یا هر ذکری؟

ج: بلی متجافیاً بنشیند -علی الاحوط الافضل- و به متابعت امام تشهد را به قصد مطلق ذکر بخواند بهتر از ذکر دیگر بلکه احوط است لکن سلام نگوید و برخیزد و نماز خود را بخواند بدون تجدید تکبیرة الاحرام، و اگر سلام بگوید هم جایز است لکن در این صورت بعد از برخاستن باید تکبیرة الاحرام بگوید یعنی نماز را از ابتدا شروع نماید.

س ۲۱۷. مأموم مسبوق با امام سلام بدهد یا خیر؟ سلام دادن مبطل نماز اوست یا خیر؟

ج: بلی، اگر عمداً سلام بدهد مبطل نماز اوست و از نماز خارج می‌شود، لهذا در جواب سؤال سابق عرض شد که اگر در تشهد اخیر اقتدا کرده باشد به دو قسم می‌تواند نماز را تمام کند: یکی اینکه در تشهد متابعت کند لکن سلام نگوید و بعد از سلام دادن امام برخیزد و بدون تجدید نیّت و تکبیرة الاحرام نماز خود را بخواند، دوم آنکه در سلام هم متابعت کند و با امام سلام بدهد، اگر چنین کرد به سلام دادن از نماز خارج شده باید نیّت کند و تکبیرة الاحرام را تجدید نماید.

س ۲۱۸. در حاشیه *ذخیرة العباد* در مأمومی که در رکوع آخر اقتدا کرد و نرسید، سرکار فرموده‌اند سلام دهد بعد نماز خود را بخواند یعنی ثانیاً تکبیرة الاحرام بگوید یا خیر، پس این اقتدا چه ثمر داشته؟

ج: مأمومی که رکوع رکعت اخیر را ادراک نکند می‌تواند برای ادراک فضل جماعت به قصد جماعت و متابعت امام در باقیمانده نماز او تکبیرة الاحرام بگوید و با او متابعت نماید، اگر سجدتین یا احدهما را ادراک کرده و متابعت کرده احوط آنکه با امام سلام دهد و بعد دوباره نماز خود را بخواند و اگر فقط در تشهد متابعت کرده است که [یا] در سلام هم متابعت کند و بعد نماز خود را بخواند یا آنکه در سلام به متابعت امام سلام ندهد و در این صورت بدون تکبیرة الاحرام برخیزد و نماز خود را بخواند.

س ۲۱۹. در تشهد اول اقتدا جایز است یا خیر؟

ج: بلی جایز است، والله العالم.

س ۲۲۰. اگر در قنوت فرادی شد یا قبل از آن خواندن قرائت لازم است یا خیر؟ و هکذا در رکعت اول تا بعد از اکمال سجدتین انفراد اشکال دارد یا فقط در رکوع اول؟

ج: اگر در حال قنوت منفرد شود اگر چه اعادهٔ قرائت به قصد قربت مطلقه احوط است لکن لازم نیست -علی الأقوی- و أولی و أحوط عدم انفراد است در رکعت اولی قبل از اکمال سجدتین، ولکن جواز انفراد حتی بعد از تمامیّت ذکر رکوع اول بلکه قبل از آن هم بعید نیست ولکن به شرط آنکه از اول قاصد آن نباشد.

س ۲۲۱. در رکوع امام اقتدا کرد نرسید یا شک نمود که درک نموده یا خیر فرموده‌اید، یا با امام برود به سجده و مغتفر است یا در رکوع بایستد تا امام در رکوع بعد به او ملحق شود، و فرموده‌اید اگر رکعت اخیره باشد متابعت کند تا تسلیم بعد استیناف کند یعنی به تکبیر جدید؟

ج: جزماً فتوی به مغتفر بودن نداده‌ام؛ بلکه عدم مغتفر بودن قویاً محتمل است، و بهتر اینکه [این است که] اگر در غیر رکعت اخیرهٔ امام این اتفاق بیافتد قصد فرادی کند و بعد عدول بنافله کند و مختصراً تمام کند و در رکوع دیگر اقتدا کند، و اگر خوف عدم ادراک

داشته باشد قطع کند و در رکعت بعد اقتدا کند، و اگر در رکعت اخیرهٔ امام این اتفاق روی دهد در سجدتین هم متابعت کند و بعد با امام تشهد و سلام بگوید و بعد استیناف کند یعنی تکبیرة الاحرام جدید بگوید، استیناف به معنی عمل را از سرگرفتن از ابتدای آن.

س ۲۲۲. اگر مأموم بترسد که اگر حمد را تمام کند رکوع امام را درک نمی‌کند فرموده‌اید احوط اتمام حمد است بعد متابعت؛ یعنی رکوع را خودش به‌جا آورد و در سجدتین یا بعد ملحق شود؟

ج: احوط دراین فرض قصد انفراد است لکن لازم نیست علی الاقوی؛ بلکه حمد را تمام و بعد رکوع خود را بجای آورد و در سجده ملحق شود کافی است، قطع حمد و رسیدن در رکوع به امام خالی از اشکال نیست.

س ۲۲۳. مأموم در بلندا است وقتی که نشسته است امام را نمی‌بیند مثل محرابهائی که به قدر قامت آدم گود است یا زیادتر، نماز مأموم صحیح است یا خیر؟

ج: مرجع این همه به حائل است زیرا که همین زمین [زیرا درحالی که] مأموم نشسته است چون مقدار ما بین محلّ جلوس مأموم و محراب در وقت نشستن حائل می‌شود و لهذا نمی‌بینند و اگر بالای محراب متصل به محراب بنشینند می‌بینند، و علی أیّ حال احوط دراین قبیل محرابها این است که مأمومی که پشت سر محراب نشسته بعد از سر برداشتن از سجده جلوتر بنشیند به طوری که امام را ببیند و در وقت سجده رفتن پای خود را عقب کشاند و محل سجدهٔ او متصل به محراب باشد، همین قدر که یک نفر مأموم متصل به محراب اینطور عمل نماید نماز تمام مأمومین بی‌اشکال است.

س ۲۲۴. مأموم سهواً به رکوع رفت امام قنوت می‌خواند آیا برگردد و در ذکر رکوع چه بگوید یک تسبیح صغیر یا سه تسبیح؟

ج: یک سبحان الله مستعجلاً بگوید و برگردد، و اگر قصد فرادی کند و برنگردد و نماز را فرادی تمام کند احوط است.

س ۲۲۵. مأمومی که در رکوع ادراک امام نکرد وظیفه‌اش چیست؟ با امام به سجده برود و مع ذلک این رکعت را به حساب نیاورد، یا راست شود و بایستد تا رکعت دیگر امام، یا همان طور راکعاً بایستد تا امام به رکعت بعد داخل شود، و اگر عدول به مستحبی کند همین رکعت را حساب کند، یا غیر از این دو رکعت دیگر بخواند؟

ج: مأموم مذکور از رکوع بلند شود و راست بایستد و در سجده به متابعت امام به سجده نرود بلکه راست بایستد تا امام برای رکعت دیگر برخیزد و با امام این رکعت را بجای آورد و اول رکعات نماز مأموم است، و اگر به نماز مستحبی عدول کند آن رکوع را حساب نکند، بلکه بعد از بلند شدن از رکوع دو رکعت نماز مستحبی معجلاً به قرائت حمد تنها بخواند و بعد از فراغ برخیزد و به قصد فریضه تکبیرة الاحرام بگوید و با امام اقتدا نماید، والله العالم.

س ۲۲۶. در نماز جماعت جماعتی متصل به امام هستند یقین می‌رود که قرائت آنها درست نباشد و کذا در غسل و وضو که لاابالی باشند، آیا کسی که قرائت خود را درست می‌داند می‌تواند پشت سر آنها در نماز اقتدا کند در صورتی که خیلی فاصله بین امام و او حاصل می‌شود؟

ج: اگر کسانی که اذکار رکوع و سجودشان صحیح نیست ومقصر در تصحیح آن هستند متصل به امام و موجب انفصال مأموم صحیح القرائة از امام باشند به طوری که از هیچ طرف آن مأموم صحیح القرائة متصل به امام نباشد در این صورت جماعت این مأموم صحیح نیست، و اگر اذکار رکوع و سجود آنها صحیح باشد و از اول جماعت حاضر باشند که قرائت در اخیرتین بر آنها واجب نباشد در این صورت نماز جماعت آنها صحیح است، و همچنین اگر به حسب طبیعت زبان آنها طوری باشد که نمی توانند ذکر رکوع و سجودشان را تصحیح کنند در این صورت هم نمازشان صحیح است. والله العالم.

۱۱ رجب ۱۳۴۷

س ۲۲۷. شخص پیش نماز در صورتی که می‌داند قرائت و مسائل مأمومین درست نیست آیا می‌تواند گاهی بدون عذر شرعی ترک جماعت نماید یا واجب است خود را برساند؟

ج: حضور به جماعت برای امامی که خود را عادل بداند و بداند که مأمومین قرائتشان صحیح نیست و نماز فرادی صحیحاً از آنها متمشّی نیست احتیاط مؤکد است لکن اقوی جواز تخلف است، و علی أیّ حال خوب است مهما امکن با صحت نیت خودش جماعت را در هر سه وقت ترک نکند، والله العالم.

۱۱ رجب ۱۳۴۷

س ۲۲۸. آیا وجوب بالعرض برای امام کافی است در صحت اقتدا به آن امام یا خیر؟ مثلاً ولیّ یا وصیّ یا متبرع اجیر نمود امام را برای قضای صلاة یومیه احتیاطاً که شاید قرائت میت صحیح نبوده یا برای قضای صلوات یومیه که حقیقةً فوت شده، آیا می‌شود در این نماز به این شخص اجیر اقتدا نمود یا خیر؟

ج: اگر امام اجیر باشد برای نمازهای فوت شده یعنی مقداری که معلوم است از میت فوت شده امام اجیر باشد که آن نمازها را بجای آورد اقتدا به او صحیح است، و اگر اجیر باشد برای بجای آوردن آنچه احتیاطاً وصیت کرده است که محض آنکه اگر فوت شده باشد قضای آن را بجای آورند در این صورت جواز اقتدا در غایت اشکال و احوط ترک است و وجوب عرضی با اجاره اثری ندارد، والله العالم.

۱۸ / ربیع الثانی / ۱۳۴۸

س ۲۲۹. اگر امام جماعت یقین به دخول وقت پیدا کرد و داخل نماز شد ولی مأموم هنوز یقین به دخول وقت پیدا نکرده و شاک بود در دخول وقت آیا می‌تواند پس از یقین به دخول وقت که امام داخل در رکعت دوم یا سوم شده اقتدا کند؟ و بنابر فرض جواز در حال شک در دخول وقت آیا اگر یقین به عدم دخول وقت داشته باشد، حکمش حکم شک است یا نه؟

ج: چون بعد از یقین مأموم به دخول وقت نماز امام یقینی الصحه است لهذا اقتدای مأموم بعد از حصول یقین به دخول وقت اشکالی ندارد خواه قبل از آن یقین به عدم داشته یا شاک بوده علی کل تقدیر جواز اقتدا اشکالی ندارد، والله العالم.

س ۲۳۰. شخص نماز ظهر را به عصر امام مثلاً اقتدا و بنا دارد که در دو رکعت آخر یا موضع دیگر از نماز قصد فرادی کند و نماز عصر را اقتدا کند جایز است یا نه؟ و اگر اشکالی داشته باشد طریق اشکالش را بیان فرمائید که شخص آن طور نکند؟

ج: همین طور که در سؤال نوشته شده که بنا دارد قصد فرادی کند ضرر ندارد، والله العالم.

فصل دهم: در نماز مسافر

س ۲۳۱. در جائی که دو وطن قرار دهد در هر یک شش ماه بماند آیا این وطن شرعی نیست؟ و آیا لازم است این شخص تمام عمر شش ماه در وطنی و شش ماه در وطن دیگر بماند یا تفاوت هم قرار بدهد مضر نیست باز هر دو وطن است؟

ج: این شخص ذوالوطنین است دو وطن داشتن یکی قشلاقی و یکی ییلاقی مثلاً مانعی ندارد، و با مسئله وطن شرعی ربطی (به یکدیگر) ندارد، و شش ماه متساوی ماندن در هریک از دو وطن لازم نیست، مقدار متعارف در وطن ییلاقی و قشلاقی ماندن یعنی بنای ماندن داشتنْ کافی در وطن شدن است.

س ۲۳۲. کسانی که خانهٔ ایشان همراه ایشان است مثل گوسفند دارها که سالی سه چهار مکان عوض می‌کنند هر جائی دو سه ماه می‌مانند بعضی از آنها آب و زمین و خانهٔ دیواری هم دارند حکم این طائفه‌ها چیست؟ اگر مثلاً همین مالدارها خانهٔ چادرش در محلی است و گوسفندهایش مثلاً ده فرسخ فاصله اگر از خانه‌اش سر گوسفندانش برود حکمش چیست؟

ج: گوسفندارها هم دو قسم هستند بعضی خانه و زندگی آنها همراه خودشان است هر

جا بروند با خود می‌برند، بعضی دیگر خانه و زندگی آنها محل معین دارد گوسفندشان به اطراف ییلاق و قشلاق دنبال آب و علف می‌روند، قسم اول هیچ قصر ندارد مگر آنکه به سفری برود که خانه و زندگی را همراه نبرد، قسم دوم که خانه و زندگی او محل معیّن دارد و خودش در خانه‌اش ساکن است اگر به سرکشی گوسفندانش قدر مسافت می‌رود قصر کند والّا تمام. و بالجمله حال کسی که با خانه و زندگی جابجا نمی‌شود در قصر و تمام مثل دیگران است فرقی ندارد، والله العالم.

س ۲۳۳. شخصی متاعی دارد می‌برد به چهار فرسخی یا بیشتر ولکن از هشت فرسخ کمتر است و می‌خواهد بفروشد هر وقت بفروش برسد برگردد و نمی داند همان روز فروش می‌رود یا بعد از ده روز یا بیست روز یا بیشتر، آیا چنین شخص مسافر است که نمازش قصر باشد یا مسافر نیست که تمام باشد؟

ج: اگرچه مسافر بودن او بعید نیست لکن احوط جمع است و ترک احتیاط نشود، والله العالم.

۲ محرم الحرام ۱۳۴۸

کتاب الزکاة

و در آن سه فصل است:

فصل اول: در موارد وجوب زکات

س ۲۳۴. در مؤنه زراعت، مال الاجاره چه غلّه باشد چه نقد، موضوع می‌شود در زکات یا خیر؟ و همچنین تخم و پول تنقیه قنات و نسبت به تنقیه به چه نسبت موضوع می‌شود؟ چون آب دائماً می‌آید، اجرت تمام زیادی آب را از غله موضوع کند یا همان مقداری که در زراعت صرف شده؟

ج: مال الاجاره از مؤنه است از زکات موضوع می‌شود، تخم هم موضوع می‌شود، تنقیه قنات اگر هر ساله لازم باشد هر چه در هر سال صرف شود از غله همان سال موضوع شود، و اگر چند سال فاصله تنقیه لازم باشد باید خرج تنقیه را به تمام آن چند سالی که به همان تنقیه آب به زراعت برسد توزیع نمایند و قسمت هر سال از مؤنه آن سال محسوب است.

س ۲۳۵. ده تومان و نیم پول نقره سکه‌دار دارد که هر یک قران چند پول سیاه در

رواج کسر دارد زکات دارد یا خیر؟ و اگر مثلاً پانزده تومان بود که به اندازه کسر رواج زیاد بود زکات بدهد یا خیر؟

ج: همین قدر که بر سکهٔ معامله مسکوک و رواج است کسر داشتن مانع زکات نیست و بعد از بلوغ به نصاب زکات آن را باید بدهد و اگر زیاده از نصاب اول باشد هم به همان ترتیب مقرر در زکات نقدین باید عمل شود، والله العالم.

٧/ ربیع الأول/ ١٣٤٨

س ٢٣٦. آیا حصه‌ای که زارع از مالک زمین جو یا گندم و نحوهما می‌گیرد از مؤونهٔ زراعت محسوب است و زکات ندارد یا آنکه حصه زارع هم اگر به قدر نصاب باشد باید زکات بدهد؟

ج: زارع شریک در زراعت است و حصه او اگر به قدر نصاب برسد باید زکات بدهد، والله العالم.

٢٧ جمادی الأُولی ١٣٤٨

س ٢٣٧. در زکات انعام که فرموده‌اند سال اولاد از حین زائیدن است اگر چهل گوسفند دارد که اول ماه رمضان سال زکات آنها است و چهل بچه آوردند که اوّل ماه ربیع الاول سال زکات آنها است اینجا دو سال قرار بدهد برای مادرها جدا و برای اولاد جدا یا اینکه تمام را با هم حساب کنند اگر به نصاب دوم رسید دو گوسفند بدهد و الّا فلا؟

ج: امّا مسئله آنکه ابتدای سال آنها از وقت زائیدن است در مقابل قول کسانی است که فرموده‌اند بعد از باز شدن از شیر و چریدن در مرتع است بعد ذلک اگر مادرها به نصاب نرسد الّا به انضمام بچه‌ها در این صورت ابتدای سال همه از وقت زائیدن و تمام شدن نصاب است، و اگر مادرها نصاب مستقل و بچه‌ها هم نصاب مستقل باشد در این صورت هم ابتدای سال بچه‌ها وقت زائیدن است، و اگر خود بچه‌ها نصاب نباشد ولکن مادرها به تنها نصاب و به انضمام بچه‌ها نصاب دیگر باشد در این صورت تا سر

سال مادرها بر بچه‌ها زکات نیست و بعد در[از] آن سال جدید برای همه اعتبار می‌شود، و این حکم در تمام مواردی که در بین سال مقداری از انعام را به سبب جدید مالک شود جاری است.

س ۲۳۸. آن سِنّی که از گوسفند و گاو و شتر برای زکات یک سال یا بیشتر یا کمتر بزرگتر باشد صحیح است یا خیر؟

ج: بزرگتر بودن ضرر ندارد و مجزی است. والله العالم.

۷/ ربیع الأوّل/ ۱۳۴۸

س ۲۳۹. زیدی پنج شتر ماده خرید و نگاه داشت تا مدت یک سال سر سال این پنج شتر پنج بچه آورد و سال دیگر هم پنج بچه دیگر آورد هر سالی پنج شتر زیاد شد تا رسید به بیست و شش شتر زکات بچه‌ها معلوم است ولی پنج عدد شتر اصلی که خریده است زکات دارد یا خیر؟

ج: پنج شتر اصلی که خریده است بعد از خریدن و مالک شدن آن و حلول حول بر آن و اجتماع سائر شرائط زکات به آنها تعلق می‌گیرد و باید زکات آنها را در سال اول بعد از تمام شدن سال یک گوسفند بدهد، بچه های آنها هم که در هر سال پنج بچه افزوده شده است اگر مادران آنها سائمه باشند بچه‌ها هم در سائمه بودن تابع مادرانشان هستند و بعد از حلول حول زکات به آنها هم تعلق می‌گیرد و ابتدای سال آنها تولد از مادران است و بعد از تمام شدن سال آنها برای هر پنج بچه یک گوسفند باید بدهد. والله العالم.

س ۲۴۰. زیدی بیست شتر ماده خرید و یک سال زکات بیست شتر را داد و بعد از سال اول که زکات داده است در سال بعد شتر زیاد نشد آیا هر ساله زکات باید بدهد یا آنکه سال اول کفایت است؟

ج: شتر و گاو و گوسفند بعد از اجتماع شرائط مادامی که از حد نصاب نیفتاده است در هر

سال باید زکات آنها را بدهد، دادن زکات آنها در آخر سال اول فقط اداء تکلیف همان سال است دخلی به سنوات بعد ندارد.

س ۲۴۱. زیدی ده شتر ماده خرید و نگاه داشت نه زیاد شد و نه کم شد تا مدت پنج سال آیا زکات دارد یا خیر؟

ج: ده شتر خریده به نصاب دوم رسیده باید سال اول بعد از تمام شدن سال دوگوسفند بدهد و در سالهای بعد هم مادامیکه از نصاب کمتر نشده است هر ساله زکات تعلق می‌گیرد، اگر در این پنج سال در آخر هر سال زکات داده باشد ده گوسفند باید داده شود و اگر زکات نداده باشد زکات سال اول که دوگوسفند بوده چون یقین [به عین] تعلق کرده [گرفته] است لهذا در سال دوم معادل دوگوسفند کسر بر نصاب دوم وارد می‌شود و فقط یک نصاب محفوظ است و برای سال دوم یک گوسفند باید بدهد، و همچنین در سال‌های بعد هم که زکات نداده است در هر یک از آن سنوات معادل قیمت یک گوسفند کسر وارد می‌شود مادامی که بر قیمت پنج شتر کسر وارد نشده است باید برای هر یک از آن سنوات یک گوسفند بدهد، و اگر بر قیمت پنج شتر کسر وارد آید زکات بر این ده شتر کلاً ساقط می‌شود، و هر چند به قدر مقدور جواب این سؤال به عبارت واضحه نوشته شد ولکن چون فهمیدن مسئله قدری صعوبت دارد در توضیح آن باید به اهل علم رجوع نمایند. والله العالم.

۱۴ محرم ۱۳۵۴

س ۲۴۲. در مال طفل زکات مستحب است در مثل غلاتش؟ ظاهراً سرکار در حاشیه عروة الوثقی فرموده‌اند احوط ندادن است؟

ج: بلی چنین است، والله العالم.

فصل دوم: در مستحقّین زکات

س ۲۴۳. درمستحقین زکات بین اصناف تفاوت است ازحیث اولویت یا خیر؟ مثلاً فقیرهم هست فی سبیل الله هم هست مثل ساختن مسجد و حمام؟

ج: اصناف تفاوتی ندارند و با وجود فقیر می‌توان مسجد و مدرسه و قنطره و حمام و نحو ذلک ازآنچه محل حاجت مسلمین است تعمیرشود، والله العالم.

س ۲۴۴. اصناف مستحقین زکات تفاوت دارند یا خیر؟ مثل اینکه با بودن فقیرزکات را خرج بوریای حمام و مسجد کند؟

ج: ترتیبی دربین نیست، وبا وجود فقیردربوریا برای مسجد ونحوه می‌توان صرف کرد، حمام هم اگرمثل حمام شهرها نباشد بلکه ازقبیل حمام دهات باشد ووقف عام باشد وازواردین اجرت گرفته نشود زکات [را] درتعمیرآن وبه همه لوازم آن می‌توان صرف کرد، والله العالم.

س ۲۴۵. هرگاه اززکات کتاب جهت پسرش بخرد یا قرض پسررا بدهد جایزاست یا نه؟

ج: خداوند أعلی فرماید درجات سیّدنا الاستاد العلامة آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی -قدّس سرّه- را، درجواب این سؤال مرقوم فرموده بودند: ازاین کیسه وجیب در آوردن وبه آن کیسه وجیب دیگرانداختن است؛ بلی، اگرتمکن آنکه پول کتاب یا قرض پسررا ازمال خود بدهد نداشته باشد مضایقه نمی‌شود وجایزاست اززکات بدهد.

س ۲۴۶. زکات برای شخصی می‌آورند شخص فقیرچون حاضرنیست و می‌دانند راضی است به عیال او می‌دهند، سابقاً فرموده بودید کافی نیست، آیا بعد ازحضورفقیرهرگاه اجازه کند کافی است یا نه، با آنکه بعض ازآن را به مصرف رسانیده اند؟

ج: اگربه عنوان قرض به عیال اوبدهد وبعد ازحضورفقیرمقداری راکه به عیالش قرض داده است حواله کند که بدهد به شخص مستحق واو قبول کند کافی است، واگربه

عنوان قرض نبوده است روز به روز نفقهٔ واجبه زوجه شخص فقیر را از زکات می‌توان داد، والله العالم.

غره شهر رجب ۱۳۴۷

س ۲۴۷. آیا اذن تقدیری کافی است یا نه مثلاً بگوید به شخص مأذون چنانچه فقیر شرعی هستید مأذون هستید؟

ج: ظاهراً در این قبیل موارد تعلیق اذن بر آنچه شرط صحت آن است ضرر ندارد، والله العالم.

غره شهر رجب ۱۳۴۷

فصل سوم: در أحکام زکات

س ۲۴۸. زید محصول یک قریه را قبل از انعقاد حبّه اجاره کرد اگر با مالک آن قریه زکات را شرط نکند زکات آن را کدام باید بدهد؟ و اگر احدهما بر دیگری زکات را شرط کند برائت ذمه برای او حاصل می‌شود یا خیر؟ و در صورتی که زکات بر مشتری تعلق گرفت از اخراج مخارج و وجه اجاره برما بقی آن تعلق می‌گیرد و یا اینکه بر کلّیه محصول؟

ج: اولاً باید بدانند قریه یا مزرعه یا زمین قابل زراعت را قبل از آنکه مالک مثلاً زراعت کند می‌توان به عقد اجاره برای زراعت اجاره کرد لکن بعد از اینکه مالک زراعت کرده باشد زرع موجود را به عقد بیع یا عقد صلح می‌توان نقل و انتقال نمود نه به عقد اجاره، مگر اینکه آن قریه یا مزرعه را اجاره کند و در ضمن العقد شرط کند که زرع موجود هم ملک مستأجر باشد.

و بعد از بیان این مسئله اگر زرع موجود گندم مثلاً یا جو را مالک آن به عقد صحیح به دیگری منتقل نماید اگر قبل از اشتداد حبّ و تعلق زکات معامله واقع شده باشد زکات آن بر مشتری است، و اگر بعد از اشتداد حب معامله واقع شده باشد زکات آن بر بایع است، و در هر یک از این دو صورت اگر احدهما ادای زکات را بر دیگری شرط کند مشروط علیه به

مقتضای شرط باید زکات را ادا نماید لکن بری ء الذمه شدن شارط از زکات متوقف است بر آنکه مشروط علیه زکات را ادا نماید و الّا به مجرد اشتراط بری ء الذمه نمی‌شود و در صورت اولی که اداء زکات به عهده مشتری تعلق گرفته باشد اگرچه بلوغ به حد نصاب باید نسبت به تمام محصول ملاحظه شود لکن تمام آنچه مشتری بعد از انتقال زراعت به او مخارج کرده است به انضمام آنچه برای خریدن زراعت گندم و جو یا اجاره کردن قریه و مزرعه داده است معادل تمام آنها را از حاصل موضوع نماید و زکات باقیمانده را هر قدر باشد باید بدهد هرچند قدر قلیلی مانده باشد، و در همین فرض اگر مشتری اداء زکات را بر بایع شرط کند بایع یعنی مالک مزرعه همان مقدار را باید بدهد، و اگر معامله بعد از دانه بستن و تعلق زکات به بایع واقع شده باشد بر بایع لازم است که در همان موقع که می‌خواهد زراعت را بفروشد مقدار زکات آن را به خَرص و تخمین اهل خبره تعیین نماید و تمام آنچه تا همان وقت برای شخم کردن و بذر افکندن و غیر ذلک مخارج کرده است فقط همان مخارج را موضوع نماید و زکات باقیمانده را بدهد و سایر مخارجی که بعد ذلک مشتری خرج کرده و داده است هیچکدام در این صورت موضوع نمی‌شود فقط آنچه را خود بایع صرف کرده است موضوع می‌شود و لاغیر، و در همین فرض اگر بایع ادای زکات را در ضمن العقد بر مشتری شرط کند مشتری باید همان مقداری را که به عهده بایع تعلق گرفته بود بدهد و مخارجی را که بعد ذلک خودش خرج کرده و پولی را که برای خریدن زراعت داده است هیچ کدام موضوع نمی‌شود، والله العالم.

۲۸ شوال ۱۳۴۸

س ۲۴۹. اگر منتظر فقیر خاص است با بودن فقیر دیگر، همین هم عذر است مثل حال نبودن فقیر؟

ج: اگر جدا کرده باشد به قصد فقیر خاص تأخیر ضرر ندارد و بدون عذر و با بودن فقیر دیگر مانعی ندارد.

س ۲۵۰. فطره را می‌خواهد به یکی از ارحامش بدهد که حاضر نیست همین عذراست با بودن فقیر دیگر؟ و آیا بعد از آنکه جدا کرد به قصد فقیر خاصی می‌تواند به دیگری بدهد یا خیر چون بعد از اخراج و قبل از دفع تغییر و تبدیل جایز نیست؟

ج: جدا کردن فطره موجب تعیین آن مال جدا شده است که زکات است تبدیل نمی‌توان کرد، ولکن ملک فقیر خاص شدن موقوف به تسلیم به شخص او است، و مادامی که به شخص او قبض نداده به همان زکات بودن باقی است و مالک ولایت بر دفع دارد، و اگر به قبض مجتهد یا وکیل مجتهد بدهد مالک مِن بعد اختیاری ندارد.

س ۲۵۱. از زکات خرج حمام قریه می‌شود، آیا زکات دهنده می‌تواند به آن حمام برود یا خیر؟

ج: رفتن خودش در حمام ضرر ندارد.

س ۲۵۲. در مسئلهٔ فطره اگر شب عید فطره را جدا کرد ملک فقیر می‌شود یا بر ملک خودش باقی است؟

ج: وقت اداء فطره روز عید است -علی الاقوی- و جدا کردن هم اگر در روز باشد مثل ادا است و تبدیل نمی‌توان کرد، و اگر در شب جدا کنند هم چنانکه دادن در شب مجزی نیست همین طور جدا کردن در شب هم اثری ندارد، لکن بعضی قائل شده‌اند که دادن در شب هم مجزیست، بنابراین قول به جدا کردن در شب هم ملک فقیر می‌شود و تبدیل نمی‌توان کرد.

س ۲۵۳. اگر شب عید فطره را بدهد مجزی است یا خیر؟

ج: شب عید مجزی نیست -علی الاقوی-.

کتاب الخمس

و در آن سه فصل است:

فصل اول: در خمس أرباح مکاسب

س ۲۵۴. شخص زراعت دارد تجارت هم دارد، برای همه یک سال قرار دهد یا برای هر یک سالی؟

ج: هر کدام که سال آن مقدم است همان مناط سال است و از ممرّ دیگر هر چه ربح در بین آن سال به هم رسد از همان سال حساب کند، والّا از سال دیگر، مثلاً اوّل سال کسب او نوروز بوده هر چه الی نوروز دیگر از فائده زراعت هم دستش آید جزو ربح همان سال است، و سال هم باید قمری حساب شود نه شمسی.

س ۲۵۵. صاحب املاک سنهٔ انتفاع و اجاره‌اش شمسی است عام کسبش را شمسی می‌تواند قرار دهد؟

ج: سنه عبارت از دوازده ماه تمام قمری است. والله سبحانه و تعالی هو العالم بحقائق احکامه.

۹ شعبان ۱۳۳۵

س ۲۵۶. فرموده‌اند معتبر سال قمری است، زارع که گندم در خرمن دست می‌دهد اگر سال قمری شد هر سال تقریباً ده روز پیش می‌آید تکلیفش چیست؟

ج: از اوّل سال که مشغول به زراعت شد الی آخر ماه دوازدهم هر ربحی که دستش آید از آن سال است و هر چه عقب افتاد از سال دوم محسوب است، مخارجی که امسال باید بکند برای ربح سال بعدْ از مؤونهٔ امسال محسوب است.

س ۲۵۷. آخر سال خمس زراعت کاشته در زمین است مثل علف گندم یا تریاک که وقت درویدن آنها نیست و امثال اینها از خضراوات غیر بالغه، همین قسم میوه نارسیده اشجار خمس دارد یا خیر؟

ج: چون مناط فائده شدن و حاصل زراعت دست آمدن، گندم است و همچنین فائده اشجار، میوه رسیده آنها است، لهذا آنچه از حاصل و میوه اشجار که در امسال به دست نیامده است جزو فائده سال دیگر محسوب است، علف گندم و تریاک و همچنین میوه نارس جزو فائده امسال نیست بلکه گندم و تریاک و میوه درخت وقتی که دست آمد فائده محسوب است.

س ۲۵۸. در هبات و هدایا و جوائز و مواریث و مهر و عوض خلع و امثال اینها و صلح محاباتی به نحو لزوم خمس دارد و ترکش حرام است یا مجرد احتیاط است؟

ج: در هبات و هدایا و جوائز خطیره و میراث من لا یحتسب بلکه بقیه مذکورات احتیاط عدم ترک است. والله العالم.

۹ شعبان ۱۳۳۵

س ۲۵۹. فرموده‌اید هبه و هدیهٔ خطیره ممن لا یحتسب خمس دارد، خطیره به هر دو راجع است یا به یکی؟ و موضوع خطیره بودن چه قدر است؟ به حال اشخاص تفاوت می‌کند یا خود آن فی حدّ ذاته؟

ج: خمس در هبه و هدیه اولاً من باب الاحتیاط است نه فتوی، و هبه و هدیه هم در تحت یک عنوان محسوبند؛ اگر چه في الجملة فرقی ظاهراً فیما بین آنها باشد، و خطیره بودن

بعید نیست به اختلاف اشخاص مختلف باشد، وعلی أیّ حال مورد احتیاط درهبه و هدیه ممّن لایترقب است.

س ۲۶۰. پدرو مادرجهیزیه برای دخترشان تهیّه می‌کنند خمس دارد یا خیر؟ و بر فرض خمس داشتن برکدام یک لازم است برپدریا مادریا دختر؟

ج: درصورتی که دختربه حدّی رسیده باشدکه تهیّه جهیزیهٔ اوازمؤنه عرفیه باشد خمس ندارد خواه پدرازمال خودش تهیه کرده باشد یا مادر، واگرپیش ازوقت تهیه آن مثلاًدختر شیرخواره ویا صغیره را به تهیه جهیزیّه آن بپردازند ظاهراً خمس دارد وپدرو مادرهرکدام ازمال خود دراین صورت چیزی تهیّه کنند هرکدام تهیه کرده باید خمس آن را بدهد.

س ۲۶۱. قرض امسال را یا سال قبل را ازربح امسال می‌دهد خمس دارد یا خیر؟

ج: قرض را هروقت اداکند ازمؤنه آن سال محسوب است خمس آن را نباید بدهد.

س ۲۶۲. اول ماه محرم مثلاً اول سال خمسش است، ده تومان قرض دارد ده تومان هم ربح دارد آن قرض را ازآن ربح دو روز مثلاً بعد می‌تواند بدهد یا خیر؟

ج: ده تومان قرض اگرازمؤنه همین سال برزمین مانده است ازربح همین سال معادل آن را موضوع نماید وخمس باقیمانده را بدهد، واگرازسنوات سابقه مانده است اگردراثناء سال اداکرد خمس آن را نباید بدهد، والّا خمس ربح آن سال را باید بدهد.

س ۲۶۳. ازارباح مکاسب بعد ازوضع مؤنه چیزی زیادی آمد ازگندم و روغن و امثال اینها ولی مقابل اینها و بالاترقرض کرده جهت مصارف دیگرنه این چیزهای زیادی، آیا دراین زیادی‌ها لازم است خمس یا خیر؟

ج: آنچه برای مؤونه خریده بود ازمصارف آن سال فاضل آمد اگرمؤونه همان سال مقابل آن قرض دارد خمس لازم نیست. والله العالم.

۹ شعبان ۱۳۳۵

س ۲۶۴. شخص قرض دارد ربح هم دارد، پیش ازانتهای سال ربح را به قرض نداد، بعد ازرسیدن سال این ربح خمس دارد یا خیر؟

ج: اگر قرض او برای گذران همین سال بوده در آخر سال معادل همان قرض را از ربح موضوع کند و خمس باقی را بدهد، و اگر از سنوات سابقه بوده یا آنکه برای گذرانش نبوده است از ربح موضوع نمی‌شود. بلی، اگر در اثناء سال بدهد خمس به آن تعلق نمی‌گیرد.

س ۲۶۵. صد من گندم قرض کرده آخر سال پنجاه من زیاد آمد، خمس بدهد یا خیر؟

ج: این پنجاه من ربح نیست خمس ندارد.

س ۲۶۶. از همین سال ده تومان ربح دارد و ده تومان هم برای خرج همین سال قرض کرده ولی در بین سال قرض را نداد بعد از سال به قرض می‌دهد یا نمی‌خواهد بدهد، این ربح خمس دارد یا خیر؟

ج: اگر آن قرض برای نفقه و معیشت آن سال بوده معادل آن از ربح آن سال خمس ندارد.

س ۲۶۷. زیدی ده دینار سرمایه دارد که خمس او را داده است و مشغول کسب می‌شود و به مرور کسب چهل دینار هم اجناس برای دکان به عنوان قرض اجناس بیاورد و پنجاه دینار هم زیدی به عنوان امانت ذمه گرفته و داخل دکان کرده، آخر سال و موقع حساب قرض و امانت نپرداخته و ده دینار هم ربح کرده، آیا خمس فقط به آن ده دینار ربح تعلق می‌گیرد یا اینکه بر قرض و أمانت هم تعلق می‌گیرد، حکم الله را بیان فرمائید؟

ج: فقط به همان ده دینار ربح خمس تعلق می‌گیرد لاغیر، مقدار قرض و امانت ضمیمه سرمایه است و حکم سرمایه بر آنها جاری است خمس تعلق نمی‌گیرد، والله العالم.

س ۲۶۸. تدریجاً منزلی تعمیر می‌کند خمس دارد یا خیر؟

ج: اگر آنچه در هر سال تعمیر کرده است از ربح همان سال قبل از تمام شدن سال صرف تعمیر کرده باشد خمس ندارد، و اگر بعد از تمام شدن سال ربح حاصل در سال سابق را صرف تعمیر کرده باید خمس آن را بدهد.

س ۲۶۹. گاهی بعضی از مؤمنین می خواهند آنچه خمس واجبی دارند بدهند، از این متوسطین که دخل و خرجش برابر می‌شود که مثلاً بیست سال بر او گذشته

اثاثیه هم دارد از منزل و فرش و ظرف و گاو و گوسفند و آب و زمین، کمترین می‌گوید احتیاط این است که از تمام اینها خمس بدهند بلکه بیشتر نیز، چون گاهی بوده که حالش و مالش بیشتر از این زمان بوده این احتیاط خوب است یا خیر؟

ج: اگر معلوم باشد که از ربح هر سال حوائج خود را که در معیشت محتاج به آنها است قبل از تمام شدن آن سال خریده است نسبت به لوازم معاشیه در این فرض خمس تعلق نمی‌گیرد؛ لکن برای احقر آنچه از این قبیل موارد اتفاق افتاده چون یقین به اینکه حوائج لازم را از ربح هر سال قبل از انقضاء آن سال خریده باشند حاصل نبود، و هم اتلافات آنها در اثناء مدّت هم از اموالی که خمس به آن تعلّق گرفته موجب ضمان بود، لهذا بر حسب اختلاف حال اشخاص از جهات مذکوره به مصالحه گذرانیده‌ام، جنابعالی هم همین قسم رفتار فرمائید ان شاء الله تعالی.

س ۲۷۰. شخص سال خمس نداشته حال بعد از چند سال می‌خواهد سالی قرار دهد، آنچه را یقین می‌دارد که از ربح سال سابق در سال لاحق خرج کرده یا چیزی با آن ربح خریده خمس دارد، و آنچه مشکوک فیه است خمس ندارد، این مسئله همین طور است یا خیر؟

ج: اگر از ارباح سنوات سابقه که فاضل مؤنه بوده و خمس به آن تعلق گرفته است ملکی خریده باید خمس آن را بدهد، و حاکم شرع بعد از گرفتن خمس آن معاملات را امضاء کند، و اگر گذران سنواتی از ارباح جدیده و ارباح سابقه که خمس به آن تعلق گرفته است برگذار شده باشد اشکالات عظیمه در بین است، یک صلحی از جهت مجهولات با حاکم شرع لازم است، وکیل حاکم هم در این امور ولایت دارد، والله العالم.

س ۲۷۱. سر سال خمس رسید اگر مثل انگور و خربزه رسیده است ولی از تاک و اصلش جدا نشده همچنین سایر زراعات وقت کندن و چیدن است ولی هنوز چیده نشده است یا جمع شده لیکن از صحرا به خانه‌اش نیامده خمس دارد یا از سال بعد است؟

ج: آنچه چیده شده و به خانه نیاورده چنانچه در مسئله گندم نوشته شد جزو ربح آن سال است باید خمس آن را بدهد، بلکه آنچه وقت چیدن آن رسیده و ماندن آن بر اصلش اثری ندارد هم بعید نیست جزو ربح آن سال باشد و باید خمس آن داده شود، لکن اگر ماندن آن بر اصلش موجب بهتری و کمال او باشد هر چند وقت چیدن آن هم رسیده باشد جزو ربح آن سال بودن آن مشکل و وجوب خمس آن فعلاً معلوم نیست، والله العالم.

س ۲۷۲. فرموده‌اند تا وقتی که زراعت دست نیامده برای خمس از سال بعد حساب کنند، اگر گندم خرمن شده هنوز از کاه جدا نشده و تصفیه نشده تکلیف چیست؟ در همین حال سال خمس رسید از همین خرمن خمس بدهد یا خیر؟ و همچنین گندم رسیده و درو نشده یا گندم تصفیه شده و اما از صحرا به خانه نیاورده؟

ج: اگر گندم تصفیه شده باشد و به خانه نیاورده باشد ظاهراً از ربح همین سال باشد باید خمس آنچه فاضل مؤنه است داده شود، گندم درو نشده هم هر چند رسیده باشد جزو فایده سال بعد ظاهراً محسوب باشد، ولکن گندم خرمن شده و تصفیه نشده محل اشکال است و فعلاً وجوب خمس آن معلوم نیست، والله العالم.

س ۲۷۳. اگر زارع بعد از ظهور ربح زرع و قبل از تمام شدن سال کسب بمیرد آیا بر ورثه واجب است که خمس ربح این زراعت را فعلاً بدهند بدون اخراج قدر مؤونه تتمه سال برای اهل و عیال زارع متوفی یا اینکه صبر کنند پس از تمام شدن سال و اخراج مؤونه تتمه سال خمس مازاد را بدهند؟

ج: آنچه تا همان موقع وفاتش ربح برایش به هم رسیده است و فاضل مؤونه تا همان وقت وفات او است خمس آن را باید ورثه او اخراج نمایند، والله العالم.

س ۲۷۴. هرگاه خمس در سال گذشته داده‌اند و در ابتدای سال که مؤنه سال جمع کرده بودیم رئیس خانه مرحوم شده تکلیف چیست؟

ج: اگر صاحب خانه در اول سال جدید قبل از حصول ربح جدید وفات یافته و ترکه او

قسمت شده است هریک از ورثه او در آخر سال اگر از ارباح آن سال فاضل مؤنه دارد باید خمس آن را بدهد و الّا فلا. و اگر صاحب خانه در اثناء سال جدید بعد از حصول ربح جدید وفات یافته است هر مقدار از ربح جدید که در وقت وفات صاحب خانه فاضل مؤنه با [تا] آن وقت باشد باید خمس آن داده شود، و اگر ربح جدید در آن سال نداشته یا آنکه تمام ربح جدید تا وقت وفات صاحب خانه صرف شده است تکلیف به دادن خمس موضوع ندارد و واجب نیست، والله العالم.

س ۲۷۵. هرگاه پنج من گندم را که خمس به آن تعلق گرفته باشد تماما را زراعت نمایند و یکصد من حاصل شود آیا همان یک من را باید خمس بدهد یا بر تمامی حاصل خمس تعلق می‌گیرد که از عایدات آن هم باید بدهد؟

ج: اقوی کفایت همان یک من است که خمس بذر باشد و بر تمام حاصل خمس تعلق نمی‌گیرد، والله العالم.

۷ رجب ۱۳۴۷

س ۲۷۶. زیدی علاوه بر وجهی که در دکان دارد و کسب می‌کند و سرمایه او است مبلغ بیست دینار هم غیر از وجه سرمایه اجناس خارج از دکان خریده و در سر سال نمی خواهد جنس خارج از دکان را بفروشد، آیا باید قیمت عادله آن را تعیین کند برای پرداخت حقوق آن، یا اینکه بگذارد موقع فروش حساب نماید؟ حکم الله را بیان فرمایید؟

ج: این مقدار اجناس که علاوه بر سرمایه سابقش وارد دکان کرده خواه به قرض آورده باشد یا قیمت آن را از مال دیگر داده باشد علی أی حال ضمیمه سرمایه است باید روز آخر سال قیمت عادله آن جنس را تعیین کند و ضمیمه سرمایه احتساب کند و مقدار ربح آن سال را معین کند و خمس آن را بدهد، والله العالم.

۱۴ ذي القعدة ۱۳۵۴

س ۲۷۷. اشجاری که جهت تجارت غرس شده و می‌شود چون زیاد و متفرق و

بعض آنها تازه غرس شده و می‌شود و بعض آنها به کمال رسیده و وقت بریدنش شده و بعض آنها بین بین است عسر و حرج دارد همه ساله خمس نماء آن را تعیین نموده و بدهند، آیا جایز است تأخیر بیفتد تا وقت ریختن آنچه ریخته شد خمس آن را بدهند یا نه؟ و بر تقدیر ثانی آیا به نحو دیگری چاره پذیر است؟ بیان فرمایید. ادام الله تعالی ظلکم العالی.

ج: چون در مفروض سؤال فقیه عصر غیبت (علی مُغَیِّبِه و آبائه الطاهرین افضل الصلاة والسلام) ارباب ولایت بر خمس می‌تواند تأخیر در اخراج آن را تا موقع قطع تدریجی اشجار مذکوره رخصت دهد، لهذا جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج سید علی[1] (سلمه الله تعالی) در مورد سؤال و غیره هر مورد که مقتضی بدانند از جانب احقر رخصت دهند، لکن چون این درختان بعد از یک ساله شدن نهال آنها و فاضل مؤونه بودن آن خمس به تمام آنها تعلق گرفته و هر مالی که سال بر آن گذشت و خمس به آن تعلق گرفت من بعد اگر مالک بخواهد در حوائج ضروریه خودش هم صرف کند باید اول مقدار خمس را که از سابق به آن تعلق گرفته اخراج نماید و بعد از فاضل آن حاجت ضروریه خود را برگذار کند، لهذا آنچه مالک این درختان خواه قبل از قطع کلّی یا بعد از آن بخواهد از این اشجار صرف حوائج ضروریه خودش نماید باید اول خمس آن را بدهد، و به همین شرط جناب مستطاب اقای معظم الیه رخصت تأخیر دهند. والله العالم.

۱۴ ذي الحجة الحرام ۱۳۴۷

س ۲۷۸. شخصی اموالش متفرق است میان مردم و در ولایات بعیده و قریبه نه یقین به وصول آنها دارد و نه به عدم وصول، تکلیف خمس این اموال چیست؟

---

۱. حسینی همدانی معروف به (عرب) از علمای بزرگ همدان و از شاگردان آقایان آخوند خراسانی و ملاحسین قلی همدانی و سید احمد کربلایی، وفاتش در شعبان ۱۳۷۹ قمری برابر بهمن ماه ۱۳۳۸ شمسی در همدان و در وادی السلام نجف دفن گردید. فرزند ارشد ایشان آیت الله حاج سید محمد معروف به آقا نجفی همدانی شاگرد و داماد میرزای نائینی است.

ج : اموالی که در دست مردم متفرق است اگر بعد از حلول حولش یعنی بعد از گذشتن سال متفرق کرده است باید خمس آنها را بدهد، و اگر قبل از تمام شدن سال به دست مردم افتاده است اگر یقین دارد که وصول شدنی است مخیّر است که حالا که سر سال است به مظنّهٔ روز حساب کند و خمس آن را بدهد یا آنکه صبر کند تا بعد از وصول خمس آن را بدهد، والله العالم.

س ۲۷۹. هرگاه شخصی از اول امر مالی نداشته باشد و مشغول کسب شده مقداری پول به دست آورده یا مقداری استفاده نموده می‌خواهد این مقدار را رأس المال قرار دهد از برای تجارت و با آن تجارت کند واجب است که اولا اخراج خمس نماید بعد از آن تجارت با آن نماید هر چند هنوز سال بر آن مبلغ نگذشته باشد یا واجب نیست؟

ج: اگر سال بر آن نگذشته و در تجارتش به اندازه‌ای که از ربح آن مؤونه سال خود و عیالش را برگذارکند محتاج به آن سرمایه باشد آن ربح را سرمایه قرار دهد خمس ندارد، والله العالم.

س ۲۸۰. شخصی مبلغ دویست و پنجاه تومان به او مصالحه شده بود و مبلغ یک صد تومان هم اثاثیه دکان داشته و فروخته و دویست تومان را خرج نموده و مبلغ صد و پنجاه تومان برای او باقی مانده و می‌خواهد این را سرمایه خود قرار دهد. آیا باید خمس صد و پنجاه تومانی را که از أساسیهٔ دکان او بوده بیرون کند یا خمس بر او لازم نیست؟ بیان فرمایید.

ج: اگر اثاثیه دکان را از أرباح و منافع مکاسبش تهیه کرده بوده و خمس آن را نداده صرف اثاثیه دکان نموده است باید خمس آن را بدهد، و اگر اثاثیه دکان را از میراث و نحو آن از اموالی که خمس به آنها تعلق نمی‌گیرد تهیه کرده است خمس آنها لازم نیست اخراج نماید، والله العالم.

۱۱ رمضان المبارک ۱۳۵۲

س ۲۸۱. از خاک و خاکستر و فضلات گاو و گوسفند و الاغ جهت تسمید اراضی

مقداری جمع نموده سال خمس رسید اینها خمس دارد یا خیر؟

ج: تعلق خمس به این گونه اموركه محتاج الیها است و ظاهراً جزو مؤنه است معلوم نیست بلكه اقوی عدم تعلق است، والله العالم.

س ۲۸۲. فرموده‌اید مالی را كه از ارباح مكاسب تحصیل كرده و هرگاه خواسته باشد آن مال را رأس المال قرار دهد از برای تجارت و تجارت كند با آن مال اخراج خمس آن واجب نیست، آیا عدم وجوب اخراج خمس آن در صورت گذشتن سال هلالی كامل است بر آن به این معنی كه بعد از گذشتن یک سال هلالی كامل اگر بخواهد آن را رأس المال قرار دهد اخراج خمس آن واجب نیست یا مراد غیر این فرض است و با این فرض واجب است؟

ج: اگر رأس المال او وافی نباشد به آنكه از ربح آن امر معیشت خود و عیالش را بگذراند و به این واسطه مقداری از ربح حاصل در آن سال را ضمیمه رأس المال نماید كه رأس المال وافی به مقدار مذكور بشود و امر معیشت خود و عیالش را از ارباح آن رأس المال برگذار كند خمس ندارد، ولكن اگر ضمیمه به رأس المال نكرد تا سال او تمام شد بعد از تمام شدن سال بخواهد ضمیمه نماید سقوط خمس آن معلوم نیست، محصّل آنكه اگر در اثناء سال ربح حاصل از آن سال را به جهت حاجت ضمیمه رأس المال نماید خمس به آن تعلق نمی گیرد ولكن اگر ضمیمه نكرد و خمس به آن تعلق گرفت بعد از آن ضمیمه رأس المال كردن موجب سقوط خمس نیست، والله العالم.

۱۳ ذي الحجة ۱۳٤٦

س ۲۸۳. قدری نخ آماده كرده و رشته كه اینها را لباس كند برای خودش و عیالش سال رسید خمس بدهد یا خیر؟

ج: خمس ندارد.

س ۲۸۴. جامهٔ غیر مخیط كه معدّ برای لبس است خمس دارد یا خیر؟

ج: اگر خریدن آن از مؤنه بوده و زیاده نبوده خمس ندارد.

س ۲۸۵. آیا گاوی که زمین با آن شخم می‌کنند همچنین الاغ بارکش برای خاک کشیدن جهت اصلاح و تسمید اراضی خمس دارد یا خیر؟

ج: تمام آنچه زراعت به آن حاجت دارد مثل گاو و الاغ و غیر ذلک هیچکدام خمس ندارد.

س ۲۸۶. ده رأس مثلاً گوسفند دارد برای خوردن شیر و سایر انتفاعات خمس دارد یا خیر؟

ج: برای خوردن شیر و ماست و روغن و «بالجمله» برای حوائج معاشیه خودش و عیالش هر قدر گوسفند لازم دارد خمس ندارد.

فصل دوم: در خمس سائر موارد

س ۲۸۷. نمک معدن را به تدریج از معدن بیرون می‌آورند، مثلاً در دو ماه به قدر نصاب می شود خمس دارد یا خیر؟ و تمام هم باقی نمی‌ماند به تدریج می‌فروشد؟

ج: بلی خمس دارد، والله العالم.

س ۲۸۸. مال مخلوط به حرام است و آن حرام ربا است یا زکات که نداده، خمس بدهد یا همان زکات و ربا را، و اگر عین آن ربا و زکات موجود نیست چکند؟ و اگر شک دارد که داخل عین مال است یا نیست چه باید کرد؟

ج: اگر زکات مال را نداده است همان زکات را بدهد خمس محل ندارد و فرقی نیست که عین نصاب موجود باشد یا تلف شده باشد، در هر دو صورت زکات باید بدهد، و اگر ربا داخل مال شده و عین مال حلال مخلوط به ربا موجود باشد اگر نه مالکین ربا را می‌شناسد و نه مقدار آن را و نمی‌داند کمتر از خمس یا مساوی یا بیشتر است در این صورت باید خمس بدهد، و اگر مالک را بشناسد و مقدار را نداند باید مصالحه نماید خمس محل ندارد، و اگر مقدار را بداند و مالک را نداند و نشناسد در این صورت هم خمس محل ندارد؛ بلکه مجهول المالک است و باید به حاکم شرع برساند، مال حرام

که مخلوط شده ازرباگرفته باشد یا حرام دیگرفرقی ندارد. واگرعین موجود نباشد دراین صورت اگرمال حرامی که مقدارومالک آن را نمی‌دانسته به مال حلالی مخلوط شده و بعد ازآنکه به همدیگرمخلوط شده تلف شده است دراین صورت خمس مجموع آن مال برذمه اواست وباید خمس مجموع را بدهد، واگرهیچ وقت اختلاط به هم نرسانیده بلکه اموال جزئی به دستش آمده وخرج کرده است دراین صورت با نشناختن مالک باید مظالم بدهد وموضوع ردّ مظالم همین صورت است خواه دروقتی که آن مال دستش آمده دانسته که ازحرام است وبی‌مبالاتی وتصرف کرده یا اینکه بعد فهمیده که حرام بوده ومعاملات ربویه کرده یا سنگ کم فروخته ونحو ذالک، وبالجمله ضابط وجوب ردّ مظالم همین است که مال حرامی برذمّه آمده باشد ومالک آن را نشناسد و فرق ما بین مظالم ومجهول المالک همین است که اگرعین مال غیرباشد ومالک را نشناسد مجهول المالک است واگربرذمه آمده باشد مظالم است ودرهردوباید به حاکم شرع برساند یا به اذن حاکم عمل نماید.

س ۲۸۹. ردّ مظالم به سیّد می‌رسد یا خیر؟

ج: غیراززکات سایرحقوق واجبه را مطلقاً حتّی به سیّد علویّ هم می‌توان داد.

س ۲۹۰. فرموده‌اند مال مخلوط به حرام اگرمجهول المالک و مجهول المقدار باشد باید خمس آن را بدهد، اگرمثلاً یقین دارد که این مال حرام ازپنج تومان کمترنبوده، اما بیشتراحتمال تا بیست تومان یا بیشترمی‌دهد، آیا باید آن پنج تومانی که یقین دارد حرام است موضوع کند و ازبقیه خمس بدهد چونکه احتمال بیشترمی‌دهد یا اینکه ازمجموع خمس بدهد، ان شاء الله معین فرمایید؟

ج: اگرعلم به اینکه حرام زیادترازخمس است ندارد خمس کافی است.

س ۲۹۱. اگربروارث معلوم باشد که اغلب اموال میّت ازمعاملهٔ ربوی جمع شده است ولیکن معلوم نباشد که ازچه اشخاصی گرفته شده است، دراین صورت تکلیفش چیست؟

ج: اگر علم نداشته باشد که مقدار حرام که مختلط به مال حلال است از خمس آن مال زیادتر است باید خمس آن مال را بدهد و بعد از اخراج خمس بقیه برای حلال است، و اگر بداند که مقدار حرام زیاده از خمس آن مال است در این صورت حکم مجهول المالک بر آن مال جاری و باید به حاکم شرع رجوع نماید و ظاهر سؤال منطبق بر این صورت است و باید با حاکم شرع بگذارند. والله العالم.

في ذي القعدة ۱۳۵۱

س ۲۹۲. زیدی معامله نموده با شخص بهائی که یهودی بوده ملک مزروعی را از بهائی خریده پس از خریدن و أدای ثمن به مشتری گفتند چنانچه خمس معامله را زمان خریدن شخص بهائی داده فبها والاّ مشتری باید بدهد، شخص بهائی نوشته‌ای که مضمونش اداء خمس باشد اظهار داشته که به اشخاص معینی داده.

ج: اگر یهودی مرقوم که بهائی شده قبل از بهائی شدن در موقعی که فقط یهودی بوده ملک مرقوم را از مسلِمی خریده خمس آن زمین ملک ارباب خمس است باید در گذرانیدن معامله به حاکم شرع رجوع نماید و قیمت خمس را تسلیم حاکم شرع نماید، خودش ولایت براداء خمس نداشته، نوشته را که اظهار نموده لغو و بیهوده است، و اگر شخص مسلمان دیگر زمین مذکور را در همان موقعی که فقط یهودی بوده از او خریده باشد معامله او نسبت به مقدار خمس به گذرانیدن أمر آن با حاکم شرع موقوف و نسبت به چهار خمس دیگر صحیح است، و اگر بعد از آنکه بهائی شده زمین مذکور را از مسلمانی خریده و به مسلمانی دیگر فروخته صحت معاملات او کلیاً در غایت اشکال است فضلاً از دعوی اداء خمس، چون احقر در صحت یا فساد معاملاتش توقف دارم لهذا رجوع به غیر را رخصت می‌دهم، والله العالم.

۱۶ رمضان المبارک ۱۳۵٤

فصل سوم: در أحكام خمس

س ۲۹۳. سیدی است فقیرو متمکّن ازکسب نیست و بیکاراست کما هو شأن غالب کسانی که قادربرکسب نیستند آیا دادن خمس و وجوه دیگربه او چه حکمی دارد؟

ج: اشخاص بیکارکه به بطالت می‌گذرانند اگرمتمکن ازکسب باشند ومع هذاکسب نکنند یوماً فیوماً حاجتشان را ازوجوه فقراء می‌توان داد، واگرمتمکّن ازکسب نباشد دفعةً مؤونه سال او را می‌توان داد، والله العالم.

١٤ رجب ١٣٤٧

س ۲۹۴. موقوفه‌ای است که مصرفش فقراء و سادات است آیا متولّی می‌تواند صرف کسی کند که ملکی دارد که قیمتش زیاده ازمؤنه سنهٔ او است ولی منفعتش وفا نمی‌کند برمؤنه او؟ و فرقی هست ما بین خود متولی و اجنبی درچنین صرف نمودن برچنین مالکی که قادربرکسب دیگرنیست یا فرقی نیست؟

ج: کسی که ملکی دارد که عائداتش وافی به مؤنه سال او نیست تتمه مؤنه سال او را از وجوه راجعه به فقرا می‌توان داد خواه اززکات باشد یا ازحقوق سادات یا ازموقوفاتی که مصرف آن فقراء باشند، واگرخود متولی موقوفه ازچنین اشخاص باشد ازحاکم شرع برای خودش اذن بگیرد -علی الاحوط-. والله العالم.

١٤ رجب ١٣٤٧

س ۲۹۵. بعضی ازعلما و طلاب تربت و غیرتربت سیّد و فقیرند، اذن می‌دهند سهم امام ﷺ را به ایشان بدهند یا خیر؟

ج: به شرط آنکه مشغول باشند و سیاهی لشکرنباشند به آنها داده شود- ان شاء الله -قبول ناحیهٔ مقدسه (صلوات الله علیها) خواهد بود.

س ۲۹۶. ملا زمین حکومت ازآن پولی که ازحکومت به عوض کارشان می‌گیرند اگر ازآن پول استطاعت شود آیا برایشان حج واجب است یا خیر؟ برفرض وجوب در

حالتی که از خودشان افعال حج به طور صحیح واقع نمی شود لذا می‌توانند نائب بگیرد یا انتظار بکشد تا مسائل آن را درست کند و برود؟

ج: اگر آن پول را از بانک حکومت و نحو آن گرفته باشد که شرعاً به استیلاء بر آن بروجه صحیح ملک کسی که استیلاء بر آن یافته است شود باید خمس فاضل مؤنه سالیانه خود را بدهد، و اگر استطاعت حاصل شود واجب است به حج بیت الله مشرف شود، و ندانستن مسائل حجّ موجب جواز تأخیر از سال اوّل استطاعت نیست همین قدر که رساله مناسک همراه خود داشته باشد به تعلیم معلّمین شیعه که در مکه معظمه هستند حج صحیح می‌تواند بجای آورد خصوصاً که اهل علم از نجف اشرف و سایر اعتاب مقدسه و از بلاد ایران همه ساله هستند بتعلیم آنها از روی رساله مناسک حج صحیح می‌تواند بجای آورد، و اگر آن پولی که حکومت به او داده است از همان اموالی است که از مسلمین گرفته است در این صورت آن پول ملک او نشده و همان پولها مظالم است و عین آنها را اگر به یک طور صحیحی تسلیم مجتهد کند و مجتهد دوباره به او مقداری بعضاً او کلاً بدهد مالک آن پولها می شود، و اگر ملک هم خریده باشد ممکن است به طور صحیحی مجتهد بعضاً او کلاً تملیک او نماید و در این صورت اگر مستطیع باشد حج بر او واجب می‌شود، و بالجمله اگر آن پولها از مظالم به دست او آمده باشد شرعاً ملک او نیست و تکلیفش تسلیم به مجتهد است و مجتهد هر چه مقرر فرماید عمل کند، والله العالم.

٦ شهر صفر ١٣٤٨

س ۲۹۷. زید مقدارده تومان خمس و رد مظالم باید بدهد، اگر یک تومان یک تومان بدهد به قصد ما في الذمة کافیست یا باید تعیین نماید؟

ج: خمس و مظالم را باید تعیین کند و آنچه به عنوان مظالم دادنی است با آنچه به عنوان خمس دادنی است هر کدام را علی حده قصد کند، و در مظالم به طوری که

مجتهد به او اذن داده عمل کند؛ بلی در حق سادات و حق امام (ارواحنا فداه) بعد از اذن مجتهد تعیین لازم نیست و به هرسیدی فقیر به قصد ما في الذمة از خمس بدهد کافی است، والله العالم.

غره رجب ١٣٤٧

س ٢٩٨. زید تقلید از عمرو می‌کند و عمرو می‌گوید که وجوهاتت را بفرست نزد من، زید می‌تواند وجوهاتش را به مجتهدی که تقلید از او نمی‌کند بدهد یا به قائم مقام مجتهد ثانی که در صرف وجوه مطابق با مجتهد اول است یا نه؟ و در صورتی که نتواند به غیر مجتهد اول بدهد چون گفته نزد من بفرست اگر بکر در امور حسبیه مأذون باشد از مجتهد اول آیا می‌تواند به بکر بدهد وجوهاتش را یا نه؟

ج: در مورد سؤال دادن مقلّد مرقوم وجوهات را به مأذون مذکور که از جانب آن مجتهد اذن در امور حسبیه دارد جائز و موجب برائت ذمه او است، والله العالم.

س ٢٩٩. سهم امام ﷺ بغیر اعلم دادنش جایز است یا خیر؟

ج: با علم به عدم مخالفت در مصرف می‌توان داد.

س ٣٠٠. اگر مقلد حضرت حجة الاسلام آقای آقا سید ابو الحسن یا آقای حاج شیخ عبد الکریم یا کسی دیگر از آقایان سهم امام ﷺ را به کمترین بدهند که مقلد سر کار است کمترین بگیرد صحیح است و دهنده بریء الذمّه است یا خیر؟

ج: اگر به عنوان حق امام ارواحنا فداه می‌دهند و تعیین نمی‌کنند که به شخص معین ایصال فرمائید جنابعالی قبض فرمائید دهنده بری ء الذمه است، و جنابعالی به تکلیف خودتان در مال آن حضرت (عجّل الله تعالی فرجه و صلّی الله علیه و علی آبائه الطاهرین) عمل فرمائید، ان شاء الله تعالی، والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

س ٣٠١. کسی مبلغی سهم امام ﷺ دارد مرخص هستیم بگوییم برذمّه بگیرد یک سال یا شش ماه یا کم و زیاد بدهد یا خیر؟ چون فعلاً یا ندارد یا فی الجمله زحمت یا ضرر دارد؟ و اگر این جور کارها را کرده باشیم مشروع است یا خیر؟

ج: بلی، درصورتی که مصلحتی اقتضا کند جایز و صحیح و ممضی است، و چنانچه مرقوم فرموده‌اید اگر حالا ندارد یا آنکه در تنگی و زحمت می‌افتد در جمیع این صور صحیح و ممضی است سابقاً ولاحقاً، ووکالت جنابعالی از اول [درست] داشته و دارد، و تقبل الله تعالی خدماتکم ان شاء الله تعالی.

س ۳۰۲. فرموده‌اند گوسفند برای معاش آنچه لازم دارد خمس ندارد، و همچنین اشجار اصل و نمو و ثمره آنها اگر معدّ برای معاش است خمس ندارد. آیا بچه حیوان هم تا وقتی که شیرده نشده خمس ندارد چون مقدمه است برای معاش یا خمس دارد چون فعلاً گوسفند شیرده براو صادق نیست؟ همچنین نهالی که هنوز مثمر نیست و گوساله و کره الاغ که هنوز گاو شخم و الاغ بارکش و سواری نشده، ان شاء الله تعالی مشروحاً بیان فرمایید؟

ج: برّه و بزغاله وگوساله وکره الاغ واسب و قاطرکه بزرگ کردن آنها برای حاجت سواری یا شیر یا گوشت آن را خوردن باشد، مطلقاً خمس ندارد.

س ۳۰۳. مالی مصالحه می‌شود و مصالحٌ له را مُلزم می‌کند که معادل همان مال یا چیز دیگر در مصارفی برای مصالح صرف کند آن مال مصالحه شده خمس دارد یا خیر؟

ج: ظاهراً خمس ندارد.

س ۳۰۴. مسئله خمس ارباح مکاسب که قبل ازاین عرض شده بود حاصل جواب ظاهراً این بود که آنچه عاید فصلی دارد مثل گندم و جو و کاه و مثل میوه‌ها از قبیل انگور و سیب و بادام و نحو اینها همچنین گوسفندارها که آنچه حاصل می‌شود فصل مخصوصی دارد مثل پشم و مو و روغن و کشک و امثال ذلک اینها به سال شمسی خمس بدهند، اگر این جور شد برای اغلب چیزها سال شمسی می‌شود و در رساله‌ها فرموده‌اند سال قمری، ان شاء الله مشروحاً بیان فرمائید؟

ج: آنچه احقر در نظر داشتم عرض شود این است که این قبیل اجناس که در موقعی

معین به دست می‌آید و صاحب مال باید مقدار حاجت سالیانه‌اش را از آن جنس ذخیره بردارد که تا آخر سال یعنی موقع دست آمدن همان حاصل در سال آینده از این جهت مکفي المؤنه باشد مقدار حاجت سالیانه را از آن جنس نگاه داشتن جزو مؤنهٔ همین سال است خواه روز اول سالش این جنس دست آمده باشد یا روز آخر فرقی ندارد، الآن برداشتن ونگاه داشتن مقدار حاجت تا سال آینده وقت بدست آمدن این حاصل از مؤنه فعلیّهٔ او است که حاجت به آن دارد و صرف شدن این جنس در سال بعد ضرری به مؤنه فعلیّه بودن ندارد، و بالجمله مقصود این بوده، نه سال شمسی حساب کردن، واگر عبارت توهم به سال شمسی بوده سُوء تعبیر شده است، و این مسئله نظائر متعدّده دارد مثلاً قروض سنوات سابقه را دادن جزو مؤنه همین امروز او است و همچنین یک روز به آخر سال مانده می‌خواهد به سفر زیارت مثلاً یا حج مستحب یا واجب به نذر و نحو ذلک یا حَجة الاسلام یا یک سفر مباحی می‌خواهد برود خرجی رفتن و برگشتن آن سفر را برداشتن جزو مؤنه حاضرهٔ آن روز او است هر چند معظم یا تمام این پول را در سال دیگر صرف کند ضرر به مؤنه حاضره آن روز بودن او ندارد و لهذا دیون سنوات سابقه را در هریک از سنوات لاحقه اگر قبل از تمام شدن آن سال از ربح آن سال بدهد خمس ندارد و اگر سال او تمام شد و بعد از آن قرض سنوات سابقه را بدهد خمس دارد، و فروع کثیره بر این مسئله مترتب است، والله العالم.

س ۳۰۵. بذر زراعت و آلات و ادوات آن و گاو که به وسیله آن زرع می‌کنند و زمین که در آن زرع می‌کنند اگر از ربح زراعتی که سال کسبش تمام نشده بخرد یا از پولی که خمس بر آن تعلق نگرفته بخرد آیا اینها داخل در مؤنه هستند یا سرمایه حساب می‌شوند؟ و بر فرض سرمایه بودن آیا خمس آنها را باید بدهد یا لازم نیست؟

ج: اگر در معیشت خود و عیالاتش محتاج به آن زراعت باشد تمام آنچه محتاج الیه آن زراعت است اگر از مالی که خمس به آن تعلق نگرفته باشد تهیه کند خمس ندارد، والله العالم.

س ۳۰۶. شخصی در اثناء سالی که برای کسب خود قرارداده از پنبه که ربح زراعت است جدا می‌کند برای تهیه لباس یا ابریشم عمل آورده که لباس نماید و گاه می‌شود که از زمان جدا کردن پنبه یا عمل آمدن ابریشم تا زمانی که لباس شود یک سال یا زیادتر طول میکشد ولی در این اثناء متدرجاً ریشته و بافته می‌شود آیا واجب است که خمس آنها را بدهد یا واجب نیست؟ و بر فرض وجوب آیا زمان جدا کردن پنبه و زمان عمل آمدن ابریشم خمس آنها را بدهد یا بعد از انقضاء سالی که برای کسب قرارداده است؟ و علی التقدیرین اگر زمان جدا کردن پنبه و عمل آمدن ابریشم خمس آنها را نداده بود عصیاناً بر تقدیر اول و جوازاً بر تقدیر ثانی تا اینکه سال کسب تمام شد و در این اثناء ریشته و بافته شد آیا در هر دو تقدیر باید خمس مغزول و منسوج را بدهد یا اینکه خمس اصل پنبه و ابریشم را بدهد و یا اینکه حکم تقدیرین مختلف است بیان فرمایید؟ و اگر بعد از انقضاء سال کسب هم خمس آنها را نداد تا اینکه سال دوم هم منقضی شد و غزل و نسج هم در اثناء سال دوم واقع شد و فعلاً می‌خواهد خمس آنها را بدهد آیا خمس مغزول و منسوج را بدهد یا خمس اصل را؟ و بر فرض وجوب خمس مغزول و منسوج در صورتین اگر برای غزل و نسج اجرت داده باشد آیا مقدار اجرت وضع می‌شود یا اینکه وضع نکرده خمس مجموع را بدهد؟

ج: اگر در همان وقتی که پنبه یا ابریشم را برای تهیه لباس خود جدا می‌کند همین جدا کردن آنها در آن وقت جزو مؤونه او باشد هر چند لباسش در سال بعد به دست آید در این صورت به آن پنبه و ابریشم خمس تعلق نمی گیرد، و هم چنین مصرف غزل و نسج آنها هم هرکدام در موقع خودش اگر از مؤنه همان وقت باشد خمس به آنها هم تعلق نمی‌گیرد، و اگر آن پنبه و ابریشم در وقت جدا کردن آنها جزو مؤونه نبوده یعنی بر حسب زیّ و مقامش محتاج به آن نبوده و زیاده روی کرده است خمس آنها را باید بدهد و مصارف غزل و نسج هم اگر از ارباح خود داده باشد خمس آن مقدار غزل و نسج را هم بعد از تمام

شدن سال آنها اگر از مؤونه آن سال نبوده و زیاده روی بوده است باید بدهد، والله العالم.

س ۳۰۷. شخصی به جهت تهیه اسباب عروسی خود یا اولادش در اثناء هر سالی از ارباح مکاسبش جنس می‌خرد از قبیل ظروف و لباس و ابریشم و جهازیه تجهیز بنات و بناء مسکن یا خریداریش به جهت انبار و امثال اینها و هیچ یک از اینها فعلا محتاجٌ الیه نیست بلکه بعد از دو سال یا سه سال محتاج است به اینها برحسب متعارف لکن چون متمکن نیست که همه اینها را زمان احتیاج فراهم نماید یا اینکه متمکن هست ولی به جهت تسهیل امر زمان احتیاج فعلا به تدریج تهیه می‌کند آیا واجب است که خمس پول هر جنس را زمان خریدنش بدهد یا اینکه پس از انقضاء سال کسبش یا اینکه اصلاً خمس اینها واجب نیست؟ و بر فرض وجوب اگر نداده باشد و ارتفاع قیمت سوقیه حاصل شده باشد آیا خمس قیمت فعلی را باید بدهد یا خمس قیمت زمان وجوب را بدهد؟

ج: تهیه جهیزیه برای دختر شیرخواره مثلاً و همچنین تهیه اسباب و مقدمات زفاف برای پسر کوچک عرفاً از مؤونه نیست، لکن اگر دختر و پسر بزرگ شده باشند و در معرض شوهر رفتن یا عیال آوردن باشند تهیه جهیزیه دختر یا اسباب عروس آوردن برای پسر عرفاً از مؤونه متعارفه است، و علی هذا در صورت اولی خمس آنچه را تهیه نموده باید بدهد و در صورت ثانیه واجب نیست -علی الاقوی- والله العالم.

س ۳۰۸. اسباب و آلاتی که از برای زینت اطاق و خانه می‌گیرند چنانچه در این زمان متداول است خمس در آن واجب است یا از مؤونه محسوب و خمس واجب نیست؟

ج: اگر به حسب زیّ و حاجت محتاج الیه باشد و زیاده روی و از حدّ خود تجاوز کردن نباشد خمس ندارد و الّا خمس آن را باید بدهد، والله العالم.

س ۳۰۹. شخص تاجری در سال گذشته یک عدد ترازو داشته و ترازوی دیگر به مبلغ شصت روپیه خریده در آن سال ضرر نموده و امسال نه ضرر و نه منفعت و آن ترازو را به مبلغ پنجاه روپیه فروخته فقط از مؤونه امساله زیاد آمده آیا

این پول ترازو که از مؤونه زیاد آمده خمس دارد یا نه؟ مسئله دیگر آنکه عیالش مقداری طلا داشته و مقدار پولی خود این تاجر روی طلای عیالش گذارده قلاده‌ای برای او ساخته برای زینت و آن را هم امساله فروخته وجه آن خمس دارد یا نه؟

ج: اگر ترازو که پارسال شصت روپیه خریده همین قدر یا بیشتر ضرر کرده باشد خمس ندارد، و پولی که از خودش روی قلاده گذارده اگر قبل از تمام شدن سال و تعلق خمس به آن پول روی قلاده گذارده است آن هم خمس ندارد. بلی، اگر بعد از تمام شدن سال و تعلق خمس به آن پول روی قلاده گذارده باید خمس آن را بدهد، والله العالم.

س ۳۱۰. سیدی که مؤونه سال خود را نداشته باشد و مقروض هم باشد هرگاه اتفاق بیفتد در بعض سنوات نمک یا پیاز یا هیزم و امثال اینها که اول سال مثلاً خریده از برای مؤونه‌اش مقداری باقی ماند تا سال بعد خمس آنها را واجب است بدهد یا خیر؟

ج: اگر از ارباح مکاسبش که در آن سال به دستش آمده خریده باشد و در مقابل آن دینی که برای گذران همان سال قرض کرده نداشته باشد خمس آن را باید بدهد، وإلّا فلا والله العالم.

س ۳۱۱. آیا بذر از مؤونه سال شخص است یا نه و خمس دارد یا خیر؟ در صورتی که خمس داشته باشد شخص خمس را نداده همان بذر را کاشت آیا تمام حاصل خمس دارد یا همان بذر تنها خمس دارد؟

ج: اگر موقع کاشتن بذر قبل از سر امد سال کسبش باشد خمس نداشتن بذر بی اشکال است و همچنین اگر تمام حاصل آن زراعت محتاج الیه معیشت سالیانه او باشد در این صورت هم بذر آن زراعت جزو مؤونه است و مطلقاً خمس ندارد. بلی، اگر آن زراعت کلاً او بعضا محتاج الیه گذران سالش نباشد در این صورت جزو مؤونه بودن بذر مطلقاً خالی از اشکال نیست و نسبت به مقدار فاضل از گذران سالیانه کلا او بعضا احوط آنکه خمس بذر اخراج شود.

۷ رجب ۱۳۴۷

س ۳۱۲. شخصی از اول سال کار استیجاری گرفت و آن کار را تا آخر سال نکرد و پول را هم گرفت در میان صندوقچه گذاشت آیا به صرف گذاشتن در آن خمس و زکات آن پولها را باید بدهد یا خیر؟

ج: اگر عمل استیجاری را تا آخر زمانیکه در عقد اجاره معین شده بود به جا نیاورده باشد عقد اجاره منفسخ است و پولی را که در صندوقچه نگاه داشته است ملک صاحب پول است باید به او برگرداند، نه خمس به آن تعلق گرفته و نه زکات، عین آن را باید به صاحبش رد نماید، والله العالم.

س ۳۱۳. اگر شخصی به کسی شیئی یا جنسی از ارباح مکاسبش قرض داد به مدت معین و آن مدیون دین را ادا نکرد تا یک سال یا بیشتر گذشت، آیا خمس آن شیئی که دین است به ذمه دائن است که بعد از رسیدن آن مال بدهد یا بر مدیون است؟ بر فرضی که بر مدیون باشد آیا از همان مال وضع نماید و باقی را رد کند یا از مال خودش ادا کند؟

ج: مالی را که از ارباح مکاسب به کسی قرض داده اگر بعد از تمام شدن سال و تعلق خمس به آن مال قرض داده است باید دائن خمس آن را نقداً بدهد، و اگر قبل از تمام شدن سال قرض داده است هر وقت مدیون ادا کرد باید دائن خمس آن را بدهد، و علی أیّ حال تکلیف دادن خمس بر دائن است نه مدیون، والله العالم.

س ۳۱۴. بر آلات صناعات مانند آلات فلّاحی و نجّاری و حدادی خمس تعلق می‌گیرد یا خیر؟ بر فرض تعلق کسب کردن به آنها تا قیمت آنها دست آید یا به محض خریدن آن آلات متعلق است و فرقی بین خریدن آنها از ارباح مکاسب یا به طریق دیگر است یا نه؟

ج: این آلات را اگر از ارباح مکاسبش قبل از تمام شدن سال و تعلق خمس به آن ارباح خریده باشد خمس تعلق به آنها نمی گیرد، و اگر بعد از تمام شدن سال و تعلق خمس به آن پولی که از مؤونه سال زیاد آمده است خریده باشد خمس آن پول را باید بدهد، و

اگر آن آلات را از پول دیگر غیر ارباح مکاسب خریده باشد اگر خمس به آن پول قبلاً تعلق نگرفته است بعد هم تعلق نمی گیرد، والله العالم.

س ۳۱۵. درضمن عقد لازمی زید ملتزم شود برای عمرو که دیون او را ادا و تصفیه نماید، مصارف التزام مزبور هر چه شود از مؤنه سنه محسوب می‌شود، و هکذا سایر التزامات شرعیه یا نذورات و عهود مالیه و نحو آنها که بر ذمه شخص تعلق گیرد چه صورت دارد؟

ج: اگر التزام مذکور مجانی باشد از مؤنه سنه محسوب است واگر به عوض باشد آن عوض هم داخل فوائد آن سنه محسوب است، و أما سایر التزامات و نذور و عهود تماماً داخل در مؤونهٔ سنه محسوب است ولکن عدم تجاوز از حدّ لائق به حال شخص معتبر در مؤونهٔ سنه شدن آنها است -علی الاقوی- بلی در مفروض سؤال اگر عوضی که برای التزام به تصفیه دیون قرارداده در آن سال عاید نشود در این صورت این تصفیه کردن داخل در مؤنه آن سال است و عوض داخل در فوائد سال دیگر، والله العالم.

۲۴ ربیع الأول ۱۳۴۸

س ۳۱۶. زیدی در دکان نشسته و مشغول تجارت است و ملک دکان مذکور بین خود و یک نفر دیگر مشترک است و مدت چهار سال است که شریک آن مطالبه مال الاجاره سهم خود را ننموده و فعلاً آمده و مطالبه اجاره چهار ساله سهم خود را می‌نماید، آیا پرداخت مال الاجاره چهار سال را می‌توان از مؤنه همین سنه حساب کند که أول اجاره بدهد بعدْ از باقی خمس بدهد و یا اول تخمیس کند بعد ادای وجه اجاره نماید، حکم الله را بیان فرمائید؟

ج: اولاً باید تاجر و کاسب بداند که سال خمس قمری است نه شمسی، و بعد ذلک اگر مال الاجاره چهار ساله را قبل از تمام شدن سال از ربح همین سال ادا نماید به این مقدار از ربح که به ادای دین داده است خمس تعلق نمی گیرد باقی مانده ربح را بعد از اخراج مال الاجاره چهار ساله تخمیس کند، واگر بعد از تمام شدن آن سال و دخول سال

جدید مال الاجاره چهارساله را ازربح آن سال که منقضی شده است بدهد، نسبت به مقدارمال الاجاره همین سال اخیراقوی عدم تعلق خمس است، ونسبت به مقدارمال الاجاره سه سال سابق اقوی وجوب تخمیس است، وبعد ازاداء خمش مال الاجاره آن سه سال را احتساب نماید، والله العالم.

١٤ ذي القعدة ١٣٥٤

س ٣١٧. هرگاه شخص مقروض است لکن قصد ندارد که ادا بکند یا قصد ادا دارد و متمکن ازادا نیست مثل آن که امکان تصرف دراموالش ندارد یا اینکه شخص مقرض حاضرنیست دراین صورت این قرض ازمؤونه سالیانه حساب می‌شود یا خیر؟ و مسئله اخری: شخص زارع بذررا ازسرمایه قراربدهد یا خیر؟ و بذرمطلقاً یک حکم دارد و یا درموارد فرق دارد؟

ج: آنچه درهریک ازسنوات برای گذران آن سال قرض کرده است ازمؤونه آن سال محسوب است وازربح آن سال قدرمقابل آن قرض را می‌تواند موضوع نماید و خمس آن را ندهد - علی الاقوی - لکن احوط این است که درصورت عدم ادای آن قبل ازتمام شدن سال خمس آن را بدهد، وأما سائردیون مجرد اشتغال ذمه به آنها هیچ اثری ندارد وازمؤونهٔ هیچ یک ازسنوات محسوب نمی‌شود، لکن درهریک ازسنوات اگرازربح آن سال ادا نماید به آن مقدارازربح خمس تعلق نمی‌گیرد، وبذرازمؤونه زراعت است دخلی وربطی به سرمایهٔ تجارت ندارد، والله العالم.

١٦ ربيع الثاني ١٣٥٥

س ٣١٨. نماء اشجارو غیرها که جهت تکسب نیست بلکه جهت مصارف خانه است خمس به نحو لزوم دارد یا نه؟

ج: اشجارمیوه داركه مقصود ازغرس آنها میوه آنها است نماء آن خمس ندارد. بلی امثال کبوده و چنارو غیرآنها که مقصود ازغرس انتفاع به اصول آنها است اگرمحل حاجت و جزء مؤونه خودش نباشد خمس آن باید داده شود واگرهرساله قیمت شود و خمس

نماء داده شود احوط است لکن لازم نیست. والله العالم.
۹ شعبان ۱۳۳۵

س ۳۱۹. برتقدیر لزوم خمس در هبات و هدایا و صلح محاباتی به او و امثال آنها آیا می‌تواند از صاحبانش بخرد با علم به ندادن خمس آنها را، و اگر خرید مشتری باید خمس آنها را بدهد یا نه؟

ج: مالی که به آن خمس تعلق گرفته باشد و مالک اول خمس آن را نداده باشد و به ذمّه هم بروجه صحیح نگرفته باشد به هرکس منتقل شود باید خمس آن را بدهد. والله العالم.
۹ شعبان ۱۳۳۵

س ۳۲۰. هرگاه شخصی جنسی را در بین سال خرید نموده است به مظنّه معیّن و حال که آخر سال است مظنّه آن جنس تنزّل نموده است و می‌خواهد خمس بدهد باید آن جنس را به مظنّه امروز که آخر سال است حساب نماید یا به مظنّه‌ای که خرید نموده است باید حساب نماید و خمس بدهد؟

ج: به مظنّه حالا حساب کند و خمس آن را بدهد. ان شاء الله تعالی

س ۳۲۱. صد تومان از اموالش جدا کرد که خمس و سهم امام (علیه السلام) بدهد، همان صد تومان را خرج مورد دیگری کند و از باقی اموالش معادل آن را خمس و سهم امام (علیه السلام) بدهد صحیح است یا خیر، مثل فطره است که تبدیلش جایز نیست؟

ج: تبدیل مانعی ندارد و زکات فطره که نمی‌توان تبدیل کرد بواسطه آن است که به همان جدا کردن زکات می‌شود و مال فقراء است در غیر زکات فطره این حکم ثابت نیست، والله العالم.

کتاب الصوم

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در مفطرات

س ۳۲۲. غرض از دود غلیظی که موجب بطلان صوم می‌شود چه دودی است، اندازه آن چقدر باشد صوم را باطل می‌کند و کذا غبار؟

ج: مراد از غلیظ که در مبطل بودن غبار و دخان اعتبار شده است فقط احتراز از غبارها و دخانهای رقیقه است که در بسیاری از اوقات هوا از آنها خالی نیست، و بالجمله دود قلیان و سبیل و سیگار و امثال اینها داخل در عنوان غلیظ و مبطل صوم است -علی الاقوی-، والله العالم.

۱۱ رجب ۱۳۴۷

س ۳۲۳. کشیدن آب بینی به حلق به روزه مضرّ است یا خیر؟

ج: ضرر ندارد، والله العالم.

س ۳۲۴. انجک سیون (تزریق آمپول دوایی) مبطل صوم است یا خیر؟

ج: مبطل صوم نیست.

س ۳۲۵. آبی که در فضای دهن جمع می‌شود در روزه فرو بردنش چه حکمی دارد؟

ج: فرو بردن آن ضرر به صوم ندارد، والله العالم.

س ۳۲۶. هرگاه شخص در روزه ماه رمضان خواب دید که محتلم شده بعد از بیدار شدن اثری ندید اما احتمال داد که منی در مجرای بول باشد بول کرد قبل از بول و بعد از بول رطوبتی از او دفع شد اما یقین نکرد به منی بودن آنها احتیاطاً غسل کرد، حال اگر فرض شود که آنها منی بوده‌اند آیا بر این بول صدق استمنا می‌کند یا نه و روزه باطل است یا نه؟

ج: بر فرض آنکه یقین کند که بعض اجزاء منی در مجری مانده و با بول خارج می‌شود بول کردن اشکالی ندارد و دخلی به استمناء محرّم ندارد، والله العالم.

س ۳۲۷. در روزه هرگاه زبان را اطراف گردش داد خیال کرد که چیزی از بقیه غذا در بن دندان است پس آب دهن را جمع کرد و به قوّت فرو برد که اگر چیزی باشد در بن دندان فرو رود بعد یقین کرد چیزی نبوده یا شک کرد در بودن و نبودن چه صورت دارد؟

ج: روزه آن روز را قضا کند مطلقاً -علی الاحوط بل لا یخلو عن قوة-، والله العالم.

فصل دوم: در أحکام صوم

س ۳۲۸. غسل جنابت را در وسعت شب ماه رمضان به قصد وجوب به‌جا آورد چه طور است؟

ج: در شب به قصد وجوب اگر چه از اوّل شب باشد ضرر ندارد، یعنی در تمام شب واجب موسع است.

س ۳۲۹. اگر شخص صائم قبل از ظهر از کربلای معلّی به نجف اشرف مشرف شود و برگردد قبل از ظهر به کربلا برسد و چیزی از مفطرات تناول نکرده باشد و قصد روزه نماید روزه صحیح و واجب است یا نه؟

ج: بلی درصورت مفروضه روزه برصائم مذکورواجب، ومناط وموضوع این حکم همان وصول قبل ازظهروعدم تناول مفطرقبل ازآن است، وانشاء سفردرهمان روزیا روزقبل از آن بودن فرقی ندارد، والله العالم.

۲۷ رمضان المبارک ۱۳۴۸

س ۳۳۰. شخصی درماه مبارک رمضان قبل ازطلوع فجرشرب مسکرنمود و بعد ازطلوع صبح بحالت سکرو اغماء درآمد آیا قضا و کفاره هردو واجب است یا فقط قضا واجب است یا هیچ یک واجب نیست؟

ج: ظاهراً عدم وجوب کفاره ووجوب قضا درمفروض سؤال ازواضحات است، أمّا الأوّل چون موضوع وجوب کفاره فقط تعمد برترک صوم یا تعمد برافطارآن است وانتفاء آنها درمفروض سؤال واضح وظاهراست، آنچه متحقق است تعمد برشرب مسکراست در شب واجنبی بودن آن ازموجبات کفاره ازواضحات است. وأما الثاني چون زوال عقل و فوت صوم درمفروض سؤال به فعل خود او مستند است وعنوان مسکرازعنوان اغماء خارج ومستی غیرازبیهوشی واجنبی ازآن است لهذا دلیل وجوب قضاء شامل است ومخرجی ندارد، ولهذا اساطین فقهاء رضوان الله تعالی علیهم برسقوط قضا ازمغمی علیه ووجوب آن برسکران تسالم فرموده‌اند ودررساله‌های عملیه مثل نجاة العباد وعروة الوثقی ونحوهما هم تصریح به آن شده وازواضحات است، والله العالم.

۲ شوال ۱۳۴۸

س ۳۳۱. شخص قطع دارد که پیش ازظهربه سفرمی‌رود می‌تواند قصد روزه ماه مبارک رمضان بکند یاخیر؟ همچنین قصد صوم مستحب می‌کند و یقین دارد که فلان مجلس می‌رود و همانجا غذا می‌خورد؟

ج: چون درصوم شهررمضان وهرواجب معین مادامی که شرائط تکلیف مجتمع باشد روزه واجب است لهذا قصد سفرقبل اززوال منافی قصد صوم نیست واگرسفرنرفت وتا غروب دروطنش ماند صوم او صحیح است، ولکن قصد روزه مستحب ازموعود به

ضیافت با عزم رفتن به محل موعود و غذا خوردن ظاهرا منافی باشد، بلکه کسی که عزم دارد به فلان مجلس برود و می داند غذا می خورد نیت صوم از او متمشی نمی شود -علی الظاهر- والله العالم.

س ۳۳۲. اگر پزشک می‌گوید روزه نگیر و خودم شک دارم در ضرر و عدم ضرر، آیا به گفته پزشک اعتماد کنم و افطار کنم یا نه؟ و دیشب نیت روزه جمیع ماه کردم و به خصوص امروز را که اگر در بین روز شرعاً افطار از برایم جایز شود افطار کنم و الّا روزه بگیرم آیا این نیت صحیح است یا نه و افطار بکنم یا نه؟

ج: میزان خوف ضرر داشتن است اگر خوف ضرر دارید روزه باطل است و افطار لازم و اگر وسط روز این خوف به هم رسید همان وقت افطار کنید، و روزه به نیت مذکوره صحیح است. والله العالم

س ۳۳۳. پارسال گذشته در بین روز تب کردم و شک داشتم در ضرر و عدم ضرر افطار نکردم تا شب سپس پیش طبیب رفتم گفت حق تو این بود که روز افطار کنی چرا افطار نکردی، آیا روزه صحیح است یا نه؟

ج: اگر خوف ضرر داشته‌اید و معهذا روزه گرفته‌اید قضای آن روز لازم است. والله العالم.

س ۳۳۴. روز آخر ماه رمضان بدون مستمسک شرعی روزه را خورد به اسم اینکه عید است، اگر بعد معلوم شد که از شوال بوده چه تکلیف دارد اگر همان طور در شک بود چه کند؟ و آیا فرق است بین قاصر و مقصر و عالم به حکم و جاهل یا خیر؟

ج: اگر بعد معلوم شود عید بوده چیزی بر او نیست جز توبه از تجرّي در معصیت، و اگر در شک باقی ماند باید کفاره بدهد خواه عالم به حکم بوده یا جاهل مقصّر. بلی اگر جاهل قاصر در این اعصار در این بلاد اسلامیه با وجود کثرت اهل علم و مسئله گویان فرض شود که کسی جاهل قاصر باشد فقط قضا بر او واجب است و الّا قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود، والله العالم.

س ۳۳۵. هرگاه عمداً ترک نماید نیت صوم را و افطار نماید به این معنی که ابداً از

اول ماه مبارک روزه نگرفت آیا کفاره و قضا هردو بر او است یا آنکه قضا تنها؟ و بر فرض کفاره باید کفاره جمع بدهد یا مفرد؟

ج: قضا و کفاره هردو واجب است و اگر در روز مکرر جماع کرده باشد بر هر جماع کفاره بالخصوص واجب می شود -علی الأقوی-، و اگر خدای نخواسته بروجه حرام واقع شده باشد حتی جماع حائض کفاره جمع أحوط است و در غیر جماع تکرّر ندارد و کفاره جمع هم با أکل یا شرب حرام لازم نیست، والله العالم.

س ۳۳۶. اگر روزه بگیرد به قصد قضای احتیاطی، اگر بر ذمه‌اش نباشد مستحب حساب می‌شود یا خیر؟

ج: فضل إلهی اوسع از آن است که انقیاد بنده‌اش را بی اجر گذارد، شاید فضل روزه واجبی را هم همین انقیادش ادراک کند -ان شاء الله تعالی-.

س ۳۳۷. کفاره که لازم می‌شود از جهت تأخیر قضاء شهر رمضان از شهر رمضان بعد مثلاً آیا اگر پول بدهد کافی است یا باید گندم باشد؟

ج: باید گندم یا آرد یا نان یا خرما بدهد در جمیع کفارات که مدّ باید داده شود. والله العالم.

غرة رجب ۱۳۴۷

س ۳۳۸. در صورتی که افق نجف و کربلا و بغداد مقداری با افق بلاد ایران تفاوت دارد آیا رؤیت هلال آن بلادها برای کلیه اهالی ایران حجت است یا نه؟

ج: چون بلاد محروسه ایران نوعاً شرقی این اعتاب مقدسه است و نظر به کرویّت أرض طلوع و غروب آفتاب در بلد شرقی قبل از طلوع و غروب در بلد غربی و ممکن است لیلة الثلاثین از شهر سابق بُعد نیزین از یکدیگر در وقت غروب آفتاب در بلد شرقی به حدّ اول درجه امکان رؤیت نرسیده باشد و لهذا هلال رؤیت نشود و در وقت غروبش در بلد غربی به حد مذکور رسیده باشد و رؤیت شود، علی هذا مناط بر [در] اتحاد و تعدد اُفق از جهت رؤیت هلال بر اتفاق یا اختلاف داشتن بلدین است در این جهت، و ظاهراً هر بلدی از

بلاد ایران که غروب آفتاب در آن بلد زیاده از نیم ساعت قبل از غروبش در این اعتاب مقدسه نباشد متحد الافق خواهد بود، و ظاهراً تا حدود کرمانشاه و همدان از این قبیل باشد و رؤیت هلال در این اعتاب مقدسه تا حدّ مذکور کافی باشد و در زیاده از نیم ساعت محل اشکال، و اگر به یک ساعت برسد اُفق متعدد خواهد بود، والله العالم.
۲۵ شوال ۱۳۵۲

س ۳۳۹. رؤیت هلال در نجف اشرف برای اهالی رشت فائده دارد یا خیر؟ در این موضوع از دو نفر منجّم ماهر مقیم طهران که از جغرافیای مضبوط اطلاعات کامل دارند یکی حاجی میرزا اسماعیل مصباح که صاحب تقویم است و یکی جناب آقا شیخ حبیب الله ذو الفنون است کتباً سؤال شده در جواب کتباً نوشته‌اند که رؤیت هلال در نجف برای رشت و طهران بلکه مطلق بلاد شرقی حجت نیست، بنابراین آیا حکم مجتهد به ثبوت هلال در نجف برای اهالی رشت حجت و لازم العمل است یا خیر؟ و کذا رؤیت هلال در نجف و یا حکم حاکم شرع در اینجا برای مکّه حجت و لازم العمل است یا خیر؟ آنچه رأی مبارک است مرقوم فرمایید.

ج: بعض اساطین فقهاء (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) مجرد رؤیت هلال را بعد از غروب لیلة الثلاثین از شهر سابق اگرچه فقط در محل واحد رؤیت شود دون غیره کافی در حکم به اوّل ماه بودن آن روز در تمام بلاد دانسته‌اند مطلقاً، و اطلاق بعض روایات دلالت بر آن دارد و وجه اعتباری هم که موقع ذکرش نیست مؤید آن است، و با اغماض از این قول و قوت دلیل آن بدیهی است دو بلد که احدهما شرقی و دیگری غربی است غروب آفتاب در بلد غربی متأخر است از غروبش در بلد شرقی لکن اگر بُعد بین البلدین به مقداری باشد که با اینکه رؤیت هلال در وقت غروب آفتاب در بلد شرقی ممکن نبود در وقت غروب در بلد غربی ممکن باشد در چنین صورت این تأخر اثر خواهد داشت والاّ بی اثر و کالعدم است، و ظاهراً ثبوت رؤیت هلال در نجف اشرف نسبت به بلاد شرقیه شمالیه الی حد کرمانشاه و همدان حجت باشد و آن مقدار بُعد فیما بین نباشد و نسبت

به طهران ورشت و قزوین و نظائر آنها محل اشکال است. و أمّا مکّه معظّمه (زادها الله تعالی تعظیماً) چون مکه غربی جنوبی است نسبت به نجف اشرف لهذا ثبوت هلال درنجف اشرف بعید نیست برای آن بلده معظمه حجت باشد، والله العالم.

۹ ربیع الأول ۱۳۵٤

کتاب الحجّ

س ۳۴۰. پس از تحقّق استطاعت حج و مسامحه نمودن در رفتن اگر مرضی عارض شود که ظاهراً مأیوس از برء باشد مثل فلج که مدتی طول کشیده و برء حاصل نشد آیا می‌تواند در حال این مرض استنابه کند یا اینکه باید صبر کند که یا برء حاصل شود یا موت و بعد ورثه استنابه کنند؟ و آیا در صورت استنابه واجب است که حج بلدی بدهند یا اینکه حج میقاتی کافی است؟ و دیگر آنکه آیا می‌تواند که مال خودش را صلح کند به دیگری بدون اخراج مقدار استنابه و بدون شرط آن بر مصالح له یا نه؟ و بر فرض عدم جواز اگر صلح نموده باشد بدون اخراج و بدون شرط آیا صلح صحیح است یا فاسد؟

ج: اگر به حسب عادت مأیوس از برء از آن مرض باشد استنابه واجب فوری است و تأخیر جایز نیست، و استنابه از میقات محل اشکال است احتیاط به استنابه از بلد ترک نشود، و جواز مصالحه تمام ما یملک به غیر با اینکه به حسب عادت حصول مال دیگری به قدر کفایت اجرت نائب مترقب نباشد محل اشکال است بلکه عدم جواز بعید نیست، و اگر جهلاً یا عصیاناً یا از روی غفلت اقدام به آن شود و تمام ما یملک خود را به غیر منتقل نمود احقر فتوی به صحت یا فساد آن نمی توانم بنویسم، والله العالم.

س ۳۴۱. زنی بعد از فوت شوهرش یک دِه شش دانگی و مقداری اثاث البیت به او رسیده و چند دختر و نواده هم دارد که باید معاش آنها را بدهد، بعد از یک سال از فوت شوهرش مقدار کلی مقروض شده و مجبور شده که ملک خود را فروخته بعد از ادای دیون مقدار ده هزار تومان برای او باقی مانده و این مقدار را قرض داده و ملکی گرفته و گذران او به عایدات آن ملک است و بعد از فوت شوهرش بواسطه تشنج اعصاب نمی‌تواند تنها جایی برود بواسطه سکته ناقصی که در زمان حیات شوهرش کرده است، حال اگر بخواهد مکه مشرف شود سه هزار تومان مخارج دارد و بعد از برگشتن از مکه عایدات مناسب حالش برای او نمی ماند که زندگانی نماید، اولاً بفرمایید تکلیف او در خصوص حج چیست؟ ثانیاً این عایدات ملک مباح است یا خیر؟

ج: أما صحت معامله مذکور که ده هزار تومان را به تفصیل مرقوم در سؤال و قرض دادن در مقابل أملاک غیر منقولی معامله کرده است اگر آن ملک غیر منقول را به بیع خیاری خریده و بعد همان ملک را بفروشندهٔ آن یا غیر او در مدت خیار اجاره داده است این معامله صحیح است و آن مال الاجاره حلال است، و اگر معامله طور دیگر بوده است ثانیاً بنویسند به چه کَیفیت بوده تا حکم آن نوشته شود ان شاءالله، و أما وجوب یا عدم وجوب حج بر این مخدره اگر بعد از فوت شوهرش که دارای ملک شش دانگی و قدری اثاث البیت بوده است می‌توانسته که مقداری از اثاث البیت یا جزئی از آن ملک را بفروشد و حج مشرف شود و باقیمانده بعد از فروش آن مقدار به قدری که بعد از مراجعت وافی بگذرانش باشد واردات داشته است و صحیح البدن هم بوده و در مدت یک سال یعنی از وقت خروج قافله حجاج تا آخر موسم این تمکّن مالی و بدنی او محفوظ بوده است وجوب حج بر او مستقر شده و حالا مستطیعه نبودن موجب سقوط حج نیست نهایت اگر قدرت بدنی نداشته باشد باید نائب بگیرد، و اگر در مدت عمرش چنین استطاعتی نداشته است یا به قدر مذکور مال نداشته یا سلامت بدنی نداشته حج بر او واجب نیست، و به عبارت

اوضح اگر دارائی او از اول عمرش تا حالا دریکی از سنوات عمرش به مقدار وافی به رفتن و برگشتن وکفایت امرمعیشت او بعد از برگشتن بوده و سلامت بدنی هم داشته است وجوب حج بر او مستقر شده والّا فلا والله العالم.

٤ شعبان ۱۳۴۹

س ۳۴۲. مستطیع به حج نرفته وفات یافت، وصیت هم نکرد، حج بلدی بدهند یا میقاتی، و از اصل مال خارج می‌شود یا از ثلث؟

ج: اگر وصیّت نکرده حج میقاتی از اصل خارج شود، بلی اگر وصیّت کند و تعیین نکند که میقاتی باشد یا بلدی باید بلدی اخراج شود و مقدار اجرت میقاتی را از اصل و تفاوت را از ثلث حساب کند.

س ۳۴۳. شخص دیگری را وصی بر ثلث خود قرار داده و موضعی از نخیلات معین نموده که شخص دیگری غیر از آنکه او را وصی بر ثلث نموده این نخیلات را بفروشد و نیابت حج از او به عمل آورد موصی فوت شده این شخص مذکور نخیلات را می‌فروشد و وجه آن را برمی‌دارد و سفری مکّه می‌شود مبالغی از راه را طی می‌کند راه حج مسدود می‌شود مراجعت می‌نماید، آیا نرفتن آن شخص به حج ضرری به بیع نخیلات می‌رساند یا نه ورثه موصی مذکور می‌توانند نخیلات را از مشتری پس بگیرند یا خیر؟ درصورتی که حج از بلد ممکن نشود به سبب کم آمدن وجه به جهت صرف آن مقداری که درعام مذکور صرف شده تکلیف چیست تتمه از ترکه بردارند یا حج میقاتی به‌جا آورند؟ و دیگر هرگاه قیمت نخیلات زائد از مؤنه حج باشد ورثه می‌توانند زائد را از وصی بر حج بگیرند یا خیر؟ اگر بتوانند آیا از قیمت حق دارند که بگیرند یا از عین حق دارند؟

ج: نرفتن آن شخص به حج ضرری به معامله نخیلات نمی‌رساند و بیع آنها صحیح ولازم است، ورثه موصی هیچ حقی ندارند و تسلط بر هیچ قسم مداخله و تصرفی در نخیلات و غیرها از آنچه موصی ثلث خود قرارداده است ندارند، و اگر باقی مانده از ثُمَن نخیلات

بعد ازوضع مقداری که درآن سال اول نائب مذکوردر طریق حج صرف کرده است وافی به اجرت حج بلدی نباشد اگرازثلث او به همین مقدارتدارک این نقص باقی باشد و مصرف مخصوص خود موصی برای آن معین کرده باشد بروصی لازم است که این مقدار نقص را ازثلث تدارک کند و به انضمام باقیمانده ازثَمَن نخیلات حج بلدی اخراج شود، واگرازثلث تدارک این نقص ممکن باشد [نباشد] ومقداری که بتوان ضمیمه باقیمانده ثمن نخیلات کرد نمانده باشد دراین صورت اگرورثه مِن عند انفسهم اقدام کنند واین مقدارنقص را ازاصل ترکه تدارک کنند موجب خیردنیا وآخرتشان خواهد بود، والّا بالقهرنمی‌توان ازاصل مال بعد ازآنکه ثلث آن بالتمام حسب الوصیه خارج شده است چیزی برای تدارک این نقص گرفت ومقدارباقیمانده ازثمن نخیلات باید صرف نائب گرفتن شود ازهرکجاکه وافی باشد مثلاًبه اجرت نائب بلدی وافی نیست لکن ازمدینه منوره می‌توان نائب گرفت دراین صورت باید ازمدینه نائب گرفته شود و میقاتی جایزنیست مگرآنکه باقیمانده ازثمن نخیلات به زیاده ازمقدارنائب میقاتی وافی نباشد وازجای دیگرما بین بلد میت ومکه معظمه نتوان نائب گرفت دراین صورت باید نائب میقاتی گرفت، واگرثمن نخیلات ازاجرت حج بلدی یعنی ازمقدار متعارف اجرت زیاده باشد ورثه علی ایّ حال حق ندارند دیناری ازآن زیاده را بگیرند و غصب وحرام است، بلکه اگرازوصیت استفاده شود که تمام ثمن نخیلات را اجرت نائب قرارداده است دراین صورت تمام ثمن نخیلات باید به نائب داده شود هرچند اضعاف قیمت باشد، واگرازوصیت استفاده شود که برای نائب زیاده ازاجرت متعارفه نخواسته داده شود باید آن زیادتی درسایروجوه خیریه برای موصی صرف شود، علی ایّ حال وارث حقی ندارد، والله العالم.

۲۵ محرم الحرام ۱۳۴۸

س ۳۴۴. هرگاه وصیت قولی به استیجارحج نماید نه کتبی و ورثه کبیرو صغیرهم

داشته باشد ورثه کبیر و ولیّ صغیر در همان زمان امضاء وصیت لسانی را نموده حالا بعضی از آنها که کبیر شده‌اند می‌گویند به وصی که چون در وصیت‌نامه ننوشته لهذا باید وجه نیابت حج را که از ترکه موضوع نموده‌ای بین ورثه تقسیم نمایی، آیا تکلیف وصی اخراج حج است یا بین ورثه قسمت نماید؟ و در صورت اولی باید حج میقاتی بدهد یا بلدی؟ و در صورت ثانیه بین ورثه موجود قسمت نماید یا مناط در تقسیم ورثه حین موت موصی را قرار دهد؟

ج: در صورت استطاعت وجوب اخراج حجة الاسلام از قطعیات است، ولکن اگر وصیت به آن نکرده باشد نه قولاً نه کتباً حج میقاتی هم کافی است و باید از اصل مال اخراج شود خواه صغیر داشته باشد یا نداشته باشد، و اگر وصیت به حج کرده است باید حج بلدی اخراج شود، مقدار اجرت حج میقاتی از اصل مال و تفاوت فیما بین میقاتی و بلدی از ثلث باید اخراج شود، و در وصیت فرق نیست که کتباً در وصیت‌نامه هم ذکر شده یا نشده باشد همین قدر که لساناً گفته باشد که من مستطیع هستم برای من اخراج حج نمایند کافی در وجوب اخراج آن است، و در صورتی که ثلث مال او بعد از آنچه وصیت به آن نموده است تفاوت بین حج بلدی و میقاتی را گنجایش داشته است به امضاء ورثه حاجت نبوده و علی کل تقدیر وصیت نافذ و اخراج حج بلدی لازم بوده و هست خواه صغیر در بین باشد یا نباشد و خواه کبار ورثه امضاء کرده یا نکرده باشند علی جمیع التقادیر باید حج بلدی اخراج شود و سخن ورثه که چون در وصیت‌نامه نوشته نشده باید اجرت حج بین ورثه قسمت شود مخالف شرع انور است و قابل اعتناء نیست، والله العالم.

۵ رجب ۱۳۴۷

س ۳۴۵. شخصی بعد از فراغ از اعمال حج و مراجعت ملتفت می‌شود که آنچه وضو گرفته برای طواف و نماز آن صحیح نبوده فعلاً تکلیفش چیست؟ آیا ثانیاً لازم است تمام اعمال حج را اعاده کند یا آنکه اکتفاء به اعاده طواف و نماز آن کند؟ و در

صورت کافی بودن اعاده طواف ونمازآن آیا خود باید اعاده کند یا آنکه نائب هم کافی است؟ و درصورت کفایت اعاده طواف و نمازآن باید دراشهرحج بوده باشد یا آنکه درغیراشهرحج هم کافی است؟ و اگرچنانچه بعد معلوم شد که ازجهت دیگری طواف و نمازآن صحیح نبوده آیا بعد ازاین هم باید اعاده طواف و نمازآن را بکند یا آنکه اعاده یک دفعه ازبرای افساد جهات دیگرهم کافی است و فعلاً این شخص تمکّن ازبرای حج شاید نداشته باشد، و اگراعاده تمام حج برأو واجب باشد آیا حج او بواسطه فساد طواف عمره تمتع بدل به حج افراد شده و باید أولاً طواف و نمازو سعی حج و طواف نساء و نمازآن را به‌جا بیاورد یا خیرهمان ترتیبی که اول به‌جا آورده بود حالا هم همانطوربه‌جا بیاورد افتونا مأجورین؟

ج: اولاً قویاً محتمل است که علم به فساد وضوها مبنی برشبهات واشکالات و به عبارت اوضح مستند به وسواس باشد اگرچنین است شبهات را دفع والغاء نماید و اعتناء نکند؛ ثانیاً برفرض آنکه علمش به فساد وضوها مبنی براساس صحیح باشد ظاهراً اعاده تمام اعمال حج لازم نباشد بلکه اعاده طوافها کافی باشد، واگرمراجعت برای خودش متعذریا متعسروحرج ومشقت عظیمه داشته باشد نائب گرفتن هم کافی است، واگرنائب را ازبلد خودش بفرستد احوط این است که درمیقات محرم شود برای عمره مفرده و اول قضای هرسه طواف را به ترتیب با نمازهای آنها به‌جا بیاورد یعنی اول طواف عمره تمتع ونمازآن واحتیاطاً سعی را هم بعد ازنمازطواف بجای آورد وبعد ازآن طواف حج ونمازآن وبعد سعی را هم احتیاطاً قضاکند وبعد ازآن طواف نساء ونمازآن را بجای آورد، وبعد ذلک عمره مفرده را بجای آورد، وبعید نیست فرستادن نائب ازمحل خودش واجب نباشد بلکه استنابه کسی که درمکه معظمه است هم کافی باشد ودر این صورت آن نائب ازأدنی الحلّ به قصد نیابت ازآن شخص محرم شود بعید نیست کافی باشد اگرچه احرام ازمیقات احوط است، ودرغیراشهرحج هم اگرقضای طوافها

واقع شود صحیح است ولکن بواسطه آنکه طواف نساء صحیح نبوده است لهذا قبل ازتدارک آن جایزنیست مجامعت کند، واگربعد ازعلم به فساد طوافش مجامعت کرده باشد باید کفاره آن را شتری نحرکند -علی الاحوط الذی لایخلوعن قوّة- واگرفسادی از جهت دیگرهم درطوافهای سابقه معلوم شود ظاهراً همین قضای طوافها مجزی باشد و تکرارقضا لازم نباشد، والله العالم.

۷ محرم ۱۳۴۸

س ۳۴۶. مُحرم تمام اعمال حجش یا بعضش باطل بود مثل اینکه طهارتش باطل بود طواف را بی طهارت به‌جا آورد یا یکی ازموقفین یا هردو ازمیان رفت، آیا برای دیگری زنی را عقد کند صحیح است یا خیر؟

ج: درصورتی که رکن حج به‌جا نیاورده باشد و حجش باطل شده باشد [از] احرامش مُحلّ شده است به عمرهٔ مفرده ولهذا عقد ونکاحش صحیح است، بلی اگربراحرام باقی باشد واصلاًازاحرام محل نشده به ولایت برگشته باشد دراین صورت عقد او باطل است وجمیع محرمات احرام براو حرام است وتا محلّ نشود حکم باقی است، والله العالم.

س ۳۴۷. حاجی گوسفندی را خرید ولی سنّ آن را نمی‌داند و ذبح نمود آیا کفایت می‌کند و حال آنکه سنّ آن را نمی‌داند یا نه؟ و برتقدیرثانی اگرتدارک کند در سالهای بعد به توسط یکی ازحجّاج کفایت می‌کند ولو چند سال گذشته ازآن حجّه که چنین قربانی مجهول السنّ را ذبح نموده؟

ج: درقربانی اگراطمینان به آنکه سنّ آن صحیح است دروقت عمل داشته کفایت بعید نیست واحتیاط به تجدید هم توسط یکی ازحجّاج که ذي‌الحجة درمنی ذبح کند خوب است. والله العالم.

س ۳۴۸. چون ماه ذی الحجه را غرّه‌اش را ضعیف نوشته‌اند و شاید در مکه معظمه اختلاف واقع شود و ممکن نشودبرای شیعه که روزعرفه و عید را مستقلاً

درعرفات ومنی بمانند، آیا متابعت سائرین کافی است در به جا آوردن اعمال شیعه یا خیرو تکلیف شیعه چیست؟

ج: تقویم حاضرنزد احقراستخراج حاج میرزا احمد منجم باشی هلال ذي‌الحجة را درشب دوشنبه نوشته است ظاهراً دیده شود ان شاءالله تعالی اختلاف نخواهد شد، وازمجتهدین عظام شیعه هم اشخاص جامع شرائط حکومت شرعیه حاضرموقف خواهند بود، واگراختلافی اتفاق افتد حکم ایشان موجب آسودگی عموم شیعه خواهد بود ان شاء الله تعالی، فعلاًجناب مستطاب رکن الاسلام آقای آقاشیخ موسی مجتهد خوانساری (سلّمه الله تعالی) که ازمجتهدین عظام عاکفین نجف اشرفند عزیمت تشرّف دارند چنانچه اختلافی روی دهد حکم ایشان نافذ ومطاع ولازم الاتباع است.

حرّر في ۷ ذي القعدة الحرام سنة ۱۳۵٤

س ۳۴۹. با خوف فوت حج به واسطه متابعت وهابیه درموقف آیا حج ساقط می‌شود یا نه؟ و برفرض ساقط نبودن اگرچنین اتفاقی واقع شود و جبرنمایند تکلیف چیست؟

ج: این احتمال موجب سقوط حج نیست واگرچنین اتفاقی واقع شود فعلاًباید در وقوفین متابعت کرد یعنی دروقوف عرفات ووقوف مشعرالحرام باید باآنها موافقت کرد، وهرچند درر‌ساله مناسک فوت حج ووجوب تدارک را اقوی دانسته لکن خالی ازکلام وبحث نیست، وبرتقدیروقوع این اتفاق باید درمسئله تجدید نظرشود شاید صحت عمل ازروی تقیه شامل این مقام هم بشود -ان شاء الله تعالی-.

۱۵ شعبان ۱۳٤۸

دو مسأله در امر به معروف

س ۳۵۰. بیدارکردن خوابیده برای نماز با شک در رضا و عدم آن جایز است یا نه؟ و آیا فرق است بین زن و فرزند و غیرهما؟

ج: اگر عدم رضای او مبنی بر عدم مبالات به نماز و تارک الصلاة بودن نباشد؛ بلکه جهت دیگر داشته باشد با شک در رضا احوط ترک است، و اگر از روی عدم مبالات به نماز راضی نیست باید بیدارش کرد و بر مغزش زد که نماز بخواند.

س ۳۵۱. در امر به معروف و نهی از منکر اگر بدون زدن مؤثر و منتهی نمی‌شود می‌تواند بزند هر چند دیه لازم آید؟ و بر فرض لزوم بدهد این دیه را یا خیر؟ و فرق است در جواز ضرب بین زوجه و اولاد و غیر آنها یا خیر؟

ج: زدن هر چند دیه لازم آید جایز است و دیه ندارد بشرط عدم التعدي.

کتاب المکاسب المحرّمة

س ۳۵۲. تشخیص موضوع غنا با فقیه است یا با مقلد؟

ج: غنا موضوع مستنبط است، تشخیص آن با فقیه است به مقلد ربطی ندارد، وآنچه ازاین لفظ به دست آمده خواندن به وزن پا دمبکی که برطبق آن به دمبک زدن وبشکن زدن می‌افتد غنا است، خوب بودن آوازیا خواندن قرآن واشعار ومراثی به آواز خوب، غنا نمی شود بلکه بعضی اوزان شعرها خودش وزن غنائی است بدون حاجت به مدّ وترجیع، وبعض دیگرغنائیت به هم نمی‌رساند به مدّ وترجیع، وضابط همان است که کیفیت ووضع خواندن پا دمبکی باشد ومطابق آن به دمبک زدن وبشکن زدن بیفتد، ولهذا خیلی ازاوزان نوحه که به سینه می‌زنند هم همان وزن پا دمبکی است، نهایت عوض بشکن زدن سینه می‌زنند ونمی‌فهمند غنا وحرام است.

س ۳۵۳. سازو آوازکه اهل اصطلاحش گرامافون می‌گویند استعمال و استماع صدای آن و بیع و شرائش جایزاست یا خیر؟

ج: این لفظ به خاطرم نیست که برچه قسم اطلاق می شود.

س ۳۵۴. دف بی‌حلقه حرام است زدن آن یا خیر؟ و فرق است بین مجلس عروسی

و غیرآن از ختنه سوری و اعیاد یا خیر؟

ج: در مجلس عروسی بعضی استثناء کرده‌اند و در غیرآن معلوم نیست کسی فتوی داده باشد.

س ۳۵۵. عکس برداشتن جایز است یا خیر؟

ج: بلی جایز است، عمل عکس دخلی به تصویر ندارد.

س ۳۵۶. تصویر صور ذوات الارواح جایز است یا نه؟ و فرق بین مجسمه و غیرآن هست یا نه؟ و علی القول بالحرمة در مسکوکات چه طور است خارج است یا داخل؟ و بنا به اختصاص حرمت به مجسمه در مسکوکات ایرانی و غیر ایرانی که صورت انسان یا حیوان فی الجمله برآمده‌گی دارد چه طور است اقتناء آن مطلقاً و حمل در نماز جایز است یا نه؟

ج: عمل تصویر یعنی ساختن صور ذوات الارواح مطلقاً جایز نیست اگر چه مجسمه هم نباشد، بلی در مجسمه یعنی صورت حیوان یا انسانی که تام الخلقة باشد و از فلزات یا چینی یا غیر اینها ریخته یا ساخته باشند بیع و شرا بلکه نگاه داشتن آن هم محل اشکال و احوط اجتناب است، و أما صور معموله در مسکوکات داخل در مجسمه نیست که نگاهداشتن اشکالی داشته باشد بلکه حال آنها حال صور منقوشه برفروش و ظروف و امثال اینها است و علاوه غالباً هم تمام نیست، و فی الجمله برآمدگی روی مسکوکات موجب دخول در مجسمه نیست، معنای مجسمه این است که خودش جسم انسان یا حیوان تام الخلقه باشد، و بالجمله صور منقوشه روی مسکوکات ایرانی و غیر ایرانی دخلی به صور مجسمه ندارد و داشتن آنها اشکالی ندارد، بلکه عمل عکاسی که عکس صورت انسان یا حیوانی را بردارند ظاهراً مِن أصله خارج از عمل تصویر محرّم باشد، جماعتی از أعاظم علماء اقدام فرمودند که عکس آنها گرفته شود و فعلاً عکسها در بالای قبور شریفه‌شان منصوب است، و بالجمله عکس اندازی عملِ آن هم حرام نیست، والله العالم.

س ٣٥٧. کبوتربازی حرام است یا خیر؟

ج: حرمت احوط است احتیاطاً شدیداً.

س ٣٥٨. زن را برزین سوارکردن حرام است یا مکروه؟

ج: ظاهراً مکروه باشد نه حرام، والله العالم.

س ٣٥٩. لفظ پدرسوخته دشنام است و موجب فسق است یا خیر؟

ج: درغیر مورد استحقاق ظاهراً دشنام باشد، گوینده باید توبه کند تا عدالتش برگردد. والله العالم.

س ٣٦٠. در بلاد انگلستان یک محل را معین نموده‌اند از برای اسب تاختن و قرارداد چنین است که ده اسب را که هریک یک نمره دارد و نمره نوشته و براسب آویخته که فلان اسب یک هزار روپیه و فلان اسب بیشتر یا کمترو درآن محل بسته و مردم از هرفرقه‌ای مثلاً از نصاری و یهودو هند و مسلم و شیعه می‌روند درآن محل هرکس به نظرخودش یک اسب از ده اسب را اختیار می‌نماید و یک روپیه می‌دهد و یک تکیت از برای یک نمره ازآن ده اسب می‌گیرد، و کیفیت تاختن اسبها درروزمعین چنین است که هراسب ازآن ده اسب که سبقت گرفت برهمه به راکب آن اسب یکصد روپیه می‌دهند و به اسب دوّم که عقب اول رسید پنجاه روپیه می‌دهند و به راکب اسب ثالث که بعد از اسب دوّم می‌رسد بیست و پنج روپیه داده می‌شود و هفت اسب دیگر از برای راکبش چیزی نیست و آن سه اسب هریک به اختلاف قیمت اسبها یکصد یا دویست یا سیصد روپیه می‌برند، غرض از این سؤال این است که این پول گرفتن از برای مسلمین که یکصد روپیه یا دویست روپیه باشد که به ازاء یک روپیه افتاده است دراسب تازی دخیل نیست بلکه اسب ازکفار و اسب تازهم کافراست حلال است یا اینکه قماراست و دخول درآن حرام؟ و علی تقدیرحرمت آن پولی که مسلمین به این نحو گرفته‌اند احتمال می‌رود که همه آن ازکفار حربی باشد و احتمال می‌رود که بعضی ازآن پول از بعضی ازمسلمانها باشد که تکیت خریده‌اند، مصرف این را

معین فرمایید که خودش که گرفته بخورد یا آنکه مجهول المالک است؟

ج: این تفصیل یک قسم از قمار و حرام است دخلی به سبق مشروع در شریعت مقدسه ندارد، بلی پولی که از کفار گرفته می‌شود و تسلیم می‌دهند بعید نیست حلال باشد ولکن اگر بدانند که بعض از این یکصد روپیه مال مسلمانانی است که تکیت گرفته‌اند و آن مسلمانان را می‌شناسد در این فرض آن مسلمانان نسبت به مقدار مالشان شریک خواهند بود و اگر اشخاص معینه یعنی مسلمانان که پول آنها داخل در این یکصد روپیه است اصلاً نمی‌شناسد فقط همینقدر می‌داند که مثلاً ده روپیه یا بیشتر یا کمتر از مال مسلمین در این اموال است در این صورت نسبت به آن مقدار پول مسلمین حکم مجهول المالک جاری است و باید به حاکم شرع برساند، و اگر اصلاً نمی‌داند پول مسلمانی داخل در این پول است بلکه مجرد احتمال است در این صورت پولی که از کافر گرفته است محکوم به ملکیت همان کافر ذي اليد است و تملک آن جایز است. والله العالم.
۳ ربیع الأوّل ۱۳۵۰

س ۳۶۱. فدوي در یکی از دواخانه‌های تبریز شرکتی دارم یکی از ارکان دواخانه ألکل جوهر عرق می‌باشد اکثر دواها را مخلوط به آن می‌کنند فدوي هم تا کنون به نام آنکه برای استشفاء منافع محلّله دارد اشکالی به نظرم نرسیده بود، لکن اخیراً دانستم که در فهم عبارت رساله اشتباه کرده‌ام از بعض آقایان سؤال کردم فرمودند در موقع فروش با اجازه مشتری وجه را نسبت به دوای طاهر اخذ کنند و دوای نجس را مجانی بدهند، این ترتیب را به شریک دواخانه نوشتم در جواب اظهار کرد که اگر اطلاع مشتری شرط نباشد فقط نیّت فروشنده کفایت کند می‌توان کرد و مانعی ندارد و اگر اطلاع مشتری شرط باشد این زمان اقتضای این گونه مطالب را ندارد، اگر کسی اظهار کند موجب تنقید و تمسخر اکثر مشتریان خواهد شد موانع دیگری هم اظهار کرده بود، این بنده ناچار شدم وجهی که به عنوان برداشت به

بنده می‌دادند و نسبتاً مهم می‌باشد صرف نظر کرده، از حضور مبارک توقع دارم تکلیف فدوي را معین فرمایید اگر گرفتن راه دارد راهنمایی فرمایید و الّا تکلیف گذشته را با سرمایه حاصل در دواخانه معین فرمایید.

ج: جواز بیع و شراء مسکرات و أدویهٔ مایعهٔ مخلوطه به آنها تابع جواز تداوی به آنها و مخصوص است به حال ضرورت و انحصار علاج و احوط آنکه خوف تلف هم رعایت شود لکن احراز این امور وظیفه مشتری است و بایع اگر بداند که مشتری پای‌بند حکم الله است و بدون احراز جواز اقدام به شرب آن نمی‌کند ظاهراً بتواند خریداری او را حمل بر صحت کند و دوای مخلوط به مسکر را به او بفروشد و ثمن بر او حلال است، و اگر عدم مبالات مشتری به این امور و اقدام او را بر شرب مسکرات و ما یلحق بها بدون احراز جواز آن بداند فروختن دوای مذکور به چنین مشتری غیر جائز و ثمن هم بر بایع حلال نخواهد بود، و در مفروض سؤال که موافقت مشتریان بر مقرر داشتن ثمن در مقابل دوای طاهر قبل از خلط به مسکر مذکور در این جزء زمان غیر میسور است وکالت مطلقه گرفتن بایع از مشتری بعد از تعیین قیمت که معامله را هر طور خواهد انجام دهد ظاهراً در کمال سهولت و بدون محذور باشد و بعد از صدور توکیل مطلق مذکور از مشتری خود بایع لفظاً بگوید (فروختم فلان دوای طاهر را به موکلم فلان به فلان مقدار وجه نقد) و بعد از آن بگوید (قبول کردم برای موکلم فلان به نهج مذکور) و بعد از تمامیت صیغه ایجاباً و قبولاً مسکر مذکور به دوای طاهر مبیع به امر مشتری خلط شود، چون راه نمائی خواسته بودید لهذا مفصلاً تحریر یافت و اما سنوات سابقه هر قدر از معاملات واقعه در این سنوات معلوم نباشد که ضرورت مقتضیه جواز در بین بود یا نبوده و وجوه آن محتمل عقلائی باشد این قسم از آن معاملات محکوم به صحت و ثمن آن هم محکوم به ملکیت شرکاء دواخانه است، و مقداری از آن معاملات که معلوم باشد بدون ضرورت اقدام شده قطعی

الفساد وثمن برملکیت صاحبانش باقی و شرکاء دواخانه ضامن آن هستند اگر صاحبان معلوم باشند باید به خودشان أو من یقوم مقامهم ایصال شود والّا حکم مظالم برآن جاری و باید به حاکم شرع مراجعه شود، و به ملاحظه اختلاط آن به رأس المال و ما یلحق بِهِ حکم حرام مختلط به حلال را هم حاکم شرع احتیاطاً رعایت خواهد فرمود -ان شاء الله تعالی- والله العالم.

مخفی نماند وکالت مطلقه گرفتن ازمشتری و عمل به تفصیل مذکوردرصورتی اثرداردکه پای بند حکم الله بودن مشتری معلوم نباشد والّااقدام اوبه خریداری محکوم به صحت است وبه توکیل وتفصیل مرقوم حاجت نیست، والله العالم.

۱ ج ۱ / ۱۳۵٤

س ۳۶۲. دروغ قولی با دروغ کتبی و قصد معنی دروقت کتابت نکند درحرمت فرقی دارد یا نه؟

ج: ما بین دروغ کتبی و شفاهی فرقی نیست و قصد معنی نکردن رفع حرمت نمی‌کند. والله العالم.

۱٤ رجب ۱۳٤۷

س ۳۶۳. اگرکسی با خود ملاعبه کند لکن درغالب عادتش انزال نباشد و به قصد انزال هم نکند بعد یقین کند که حالا انزال می‌شود و دراین حال بازملاعبه کند برای زیادآمدن منی و دراین حال احتمال بدهد که این لعب دوم شاید حرام نباشد به جهت آنکه یقین به خروج منی دارد، دراین صورت استمناء صدق می‌شود یا نه؟ و اگرصدق می‌شود اگرنذرکرده باشد که اگراستمناء کند فلان روز را روزه بدارد روزه آن روزواجب می‌شود یا نه؟

ج: این فعل استمناء وحرام بوده است، تمام احکام آن مترتب ونذری هم که کرده است واجب است عمل نماید، والله العالم.

۳ ربیع الأول ۱۳٤۸

کتاب البیع

و در آن سه فصل است:

فصل اول: در شرایط بیع

س ۳۶۴. حدّاد گاهی آهن را به وزن می‌فروشد و گاهی بدون وزن مثل نعل کردن کفش، چه صورت دارد؟

ج: بطوری که متعارف و معمول است مانعی ندارد.

س ۳۶۵. پنج خروار برنج در بین راه است معلوم نیست کی وارد شهر بشود فروختن آن در شهر جایز است یا خیر؟

ج: فروختن آن جایز است و اشکالی ندارد. بلی، اگر قبل از آنکه مشتری قبض کند تلف شود معامله منفسخ می‌شود و ثمن را بایع باید به مشتری رد کند و مبیع از مال بایع تلف شده است.

س ۳۶۶. قهوه‌چی و چلوکبابی قند و چائی و چلو را نمی‌کشد و وزن نمی‌کند اینگونه معامله صحیح است یا خیر؟

ج: چون بنای اینگونه امور بر کیل و وزن نیست؛ لهذا معاملهٔ آن اگر مجهول نباشد و متعارفی

داشته باشد -کما هو الغالب المرسوم- معامله بر همان نحو متعارف صحیح است.

س ۳۶۷. شکر و برنج و قند را می‌خرند قبض نکرده به دیگری می‌فروشند اشکال فرموده‌اند، اگر چاره دارد که بدون کیل و وزن و قبض درست شود مرقوم فرمایند؟

ج: به مصالحه بی اشکال است.

س ۳۶۸. بیع ما لم یقبض مخصوص است به مطعومات یا در غیر آنها نیز؟ و باطل است یا خیر؟

ج: بیع مکیل و موزون مطلقاً خصوصاً طعام قبل از قبض آن محل خلاف و اشکال است و اقوی صحت و کراهت است و احوط ایقاع به عقد صلح است، ولکن اگر معنی صلح را نداند بیع صحیح است علی کراهیة.

س ۳۶۹. روغن متنجس را بفروشد و اعلام کند و مشتری هم برای صابون کردن و چرب کردن بدن حیوان بخرد صحیح است یا خیر؟

ج: اگر مثلاً یک سیرگندم را صاحب روغن نجس مصالحه کند به مشتری به قیمتی که بر آن اتفاق کرده‌اند و در ضمن العقد شرط کند که روغن نجس را هم به او بدهد خالی از اشکال است.

س ۳۷۰. در بیع که فرموده‌اند ضمیمه مقصودة بالاصاله باشد، اگر یک من قند مثلاً ضم کند به مثل میوهٔ باغی که ظاهر نشده که آن باغ صد تومان است یک من قند یک تومان، صحیح است یا خیر؟

ج: در ضمیمه که مقصود بالاصاله بودن در بیع ثمره قبل از ظهور اعتبار شده است یک من قند و نحو آن کافی است، والله العالم.

س ۳۷۱. پشم گوسفند را همان طور نچیده روی گوسفند بفروشند صحیح است یا خیر؟

ج: ظاهراً مانعی ندارد، والله العالم.

س ۳۷۲. چه می‌فرمایید در این مسئله اگر احد متعاملین یا کلاهما شخص

بما هو شخصٌ -كما هو المتعارف في المعاملات السوقية- نباشد بل بما هو معنونٌ بعنوانٍ كلّي و مصداقٌ له كه حقيقةً معامله نه براى نفس خودش است بل بما هو مصداق بالعنوان الكلّي العقلائي كه اگر همان عنوان درآنِ ثانى ازاو منتزع شود ازمسئوليت معامله و طرفيت عقد خارج خواهد شد و طرف عقد حق مطالبه عوض ازشخص او ندارد و كسى كه جاى او قرارگيرد و منصوب شود ملتزم و مسئول معامله خواهد شد، اين قسم معاملات چه صورت دارد؟ مثل معاملات حكّام شرع مى‌باشد كه درحق غيّب و صغارو مجانين واقع نمايند يا نه؟

توضيح اينكه فرض مسئله نه درجائى است كه طرف معامله به عنوان وكالت ازطرف شركاء و مؤتسسين باشد مثل تجارتهاى كمپانى و شركتى متعارفه كه مديرآن اداره به عنوان وكالت ازطرف شركاء اجراء عقد مى‌نمايد بلكه به عنوان كلى باشدكماهو المتعارف في المعاملات الجارية بين الدول و بين الرعية والدولة كه شخص خاص بما هو شخصٌ خاص طرف معامله نيست بلكه بما هو معنونٌ بذلك العنوان الاعتباري طرف عقد است كه حقيقةً اجاره يا بيع به نفع و مصالح عنوان دولت يا عنوان معارف است يا عنوان بلديّهٔ شهرى است و قوام اين عنوان درهرعصرو زمانى به شخص و يا هيئت اجتماعيه اشخاصى مى‌باشد، ازاين قبيل است تمام معاملات دوايرِ دولتى از قبيل بلديّه‌هاى شهرى و مريضخانه‌هاى دولتى و معارف و نظميه و غيرها، پس تطبيق عمومات براين قسم معاملات چطوراست و حكم وضعى و تكليفى اين قسم معاملات را -مع قطع النظرعن سائرموجبات الحرمة او الفساد- مرقوم و ممهورفرماييد؟

ج: معاملات مذكوره كه طرف معامله عنوان كلى است درعالم ثبوت متصوّرو معقول است واعتبارعقلائى دارد لكن مشمول ادله بودن عقود واقعه بين يک نفرشخص معين وبين عنوان مذكور -بما هو المنطبق حال اجراء العقد على عمرو مثلاً- خالى ازاشكال نيست، احقرجزم به فتوى ندارم، لعل الله يُحدث بعد ذلك امراً.

سلخ ربيع الأول ۱۳۵۰

س ۳۷۳. اشیاء حقیره مأخوذه به معاطات نسیه با جهل به مقدار قیمت وقت الاخذ و با عدم تعیین اجل برای ادای وجه آن جایزة التصرف است و این قسم از معامله وجه صحیحی دارد یا نه؟ و مسئله برات فروشی به خارجه چه حکم دارد می‌توان فروخت؟

ج: اشیاء حقیره مأخوذه به معاطات اگر به عنوان نسیه است با جهل به مقدار قیمت و عدم تعیین اجل معامله باطل است و این معاملات جاریه بین الناس که از بقّال مثلاً ماست پنیر روغن و غیرها می‌آورند و بعد پول آن را می‌دهند ظاهراً در عنوان اباحه معوّضه بودن آن اقرب باشد و تصرف در آنها مانعی ندارد، والله العالم.

برات فروشی تجار صُوَر عدیده دارد اگر اینجا پول می‌دهد که ایران بگیرد بهتر این است که أول پول طلا مثل ده لیره شخص تاجر به کسی که برات می‌فروشد مصالحه نماید به فلان مقدار قران که در ایران بگیرد و بعد از آن اگر بخواهد همان لیره‌ها را به همان تاجر بدهد و روپیه بگیرد، ونوط هم حکم عین روپیه دارد -علی الاقوی- والله العالم.

۲۶ رمضان ۱۳۴۴

س ۳۷۴. زید املاکی را به جریب معین به عمرو فروخت و مساحی را طرفین به تراضی معین کردند املاک را مساحت نموده تحویل عمرو داده و زید قبض رسید گرفته، بعد از مدتی عمرو همان املاک را تجدید مساحت کرده مقداری کسر آمده، آیا شرعاً عمرو حق مطالبه کسری از زید دارد یا خیر؟

ج: فروختن زمین به عنوان آنکه مثلاًده جریب است صورعدیده دارد. اولاً آنکه زید بایع از آن محل صد جریب بیشتر یا کمتر زمین داشته که جریب آن را از طرف شرقی مثلاً یا غربی به عمرو فروخته به طور کلّی في المعّین و در مقام تسلیم کمتر داده در این صورت مشتری حق دارد مقدار کسر را مطالبه نماید لا غیر.

دوماً آنکه همین زمین یعنی این قطعه معینه مبیع بوده لکن به عنوان آنکه ده جریب

است فروخته و به عبارت اوضح بایع ده جریب زمین راکه عبارت ازاین قطعه معینه است فروخته دراین صورت اگرکمتردرآید مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند تمام پول خود را استرداد وزمین را رد نماید و می‌تواند مقداری ازپول خود راکه درمقابل آن مقدارکسر داده است استرداد نماید مثلاًده جریب رابه هزارتومان خریده بود نُه جریب درامد یک صد تومان ازثمن را استرداد نماید. سوماً آنکه مبیع همین قطعهٔ معینهٔ خارجیه است و ده جریب بودن ازقبیل شرط اوصاف باشد، و فرق ما بین این صورت و صورت سابقه قدری خفاء دارد، وعلی أیّ حال اگرمعامله براین وجه باشد وده جریب بودن زمین ازقبیل شرط اوصاف باشد فقط مشتری حق خیاردارد لاغیرولکن ازقبیل شرط اوصاف بودن عرفاً مستبعد است. چهارماً آنکه مبیع همین زمین باشد ومشتری بعد ازمشاهده چون یقین داشته مثلاده جریب است به هزارتومان خریده واگرمی‌دانست کمتراست به این قیمت نمی خرید درچنین صورت اگرمعامله غبن نداشته باشد مشتری حقی ندارد واگرمغبون باشد خیارغبن خواهد داشت بشرط آنکه درضمن العقد اسقاط نکرده باشد، وتشخیص آنکه مورد سؤال مندرج درکدام قسم ازاقسام اربعه مذکوره است منوط به حضورطرفین است نزد حاکم شرع انوراستحضارحاکم شرع ازخصوصیات معامله مذکوره، والله العالم.

س ۳۷۵. زید گفته به عمرو نصف ازقریه علی آباد را فروختم به شما به یک هزار تومان عمرو قبول کرده پس ازمبایعه معلوم شد زید بایع مالک نصف ازقریه علی آباد بوده نصف دیگرازقریه مال بکربوده است، آیا مبیع تمام نصف قریه علی آباد است، که ملک زید بایع است و یا اینکه نصف ازنصف قریه علی آباد است و علی أیّ تقدیرآیا فرق می‌کند که زید بایع مالک نصف مشاع درقریه علی آباد باشد و یا اینکه مالک نصف معین باشد؟

ج: نصف قریه مزبوره که ملک بایع بوده همان نصف مبیع است علی الاظهرالاشهر، و ظاهراً بین مشاع یا مفروزبودن هم فرقی نباشد، والله العالم.

سلخ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

س ۳۷۶. زنی فوت کرده و وارث او منحصر به زوج و چهار پسر و دو دختر است یکی از پسران قبل از تقسیم ماترک سهم الارث خود را مشاعاً به یکی از خواهرانش می‌فروشد ولی چون ترکه مشاع است بایع قادر بر اقباض نیست و مقدار سهم الارث هم عند المتبایعین مجهول است، متمنی است اولاً مرقوم فرمایید آیا قبض و اقباض در معامله شرط است یا خیر؟ و ثانیاً این بیع مجهول المقدار صحیح است یا خیر؟

ج: معامله مذکوره اگر به عقد صلح واقع شده باشد مطلقاً صحیح است و از هیچ یک از این دو جهت شبهه و اشکالی ندارد، و اگر به عقد بیع واقع شده باشد صحّت آن در غیر نقدین مشروط به اقباض و قبض نیست و مطلقاً صحیح است. بلی اگر ترکه آن زن که یکی از پسرانش حصه خود را مشاعاً فروخته است کلاًّ و بعضاً از نقدین یعنی طلا یا نقره مسکوک به سکه معامله باشد و همچنین ثمن آن هم از احدهما باشد در چنین صورت [بیع بدون] قبض در مجلس نسبت به همان مقدار که عوضین از نقدین است باطل و در ما عدای آن صحیح است، و أما از جهت مجهول بودن مبیع اگر ترکه آن زن مجهول المقدار باشد یعنی معلوم نباشد که مثلاً چند جریب زمین یا چه مقدار و جه نقد و نحو ذلک داشته است و حصه مشاعه که یکی از پسران فروخته چه بوده است معامله باطل است، و اگر مقادیر متروکات را تفصیلاً بدانند چه بوده لکن ندانند چند ارزش داشته است معامله صحیح است، و اگر بعد از علم به قیمت اگر معلوم شود احدهما در وقت معامله مغبون بوده است خیار غبن خواهد داشت، والله العالم.

حرّر فی شهر صفر ۱۳۵۰

س ۳۷۷. چه می‌فرمایید در این معامله، تاجری که مال التجاره از ایران خارج می‌کند ورقه صدوری به صاحب جنس از قبل کمرک و ورقه جواز ورود از قبل دولت داده می‌شود که همان مقدار مال التجاره از خارج وارد ایران کند، بسا باشد صاحب آن نخواهد جنس وارد کند، به کسی که می‌خواهد جنس وارد ایران نماید

می‌فروشد، بیع و شراء ورقه تصدیق صدور یا جواز ورود صحیح است یا خیر؟ مرقوم فرمایید.

ج: بلی ظاهراً صحیح است، والله العالم.

س ۳۷۸. درصورتی که آبی نجس باشد مثلاً و آن را بفروشند و هیچ یک از بایع و مشتری عالم نباشد به نجاست دراین صورت بیع صحیح است یا نه؟ و شخص ثالث که عالم است به نجاست می‌تواند به اذن صریح از مشتری یا شاهد حال و امثال آن تصرف درآن آب کند بعد از تطهیرش یا نه؟

ج: متنجس قابل تطهیر مثل آب و نحو آن بیعش صحیح واقعی است و جهل بایع و مشتری به نجاست اثری ندارد و شخص ثالث بعد از طهارت آن آب به اذن مشتری می‌تواند درآن آب تصرف کند، بلی اگر متنجس قابل تطهیر نباشد و منفعتی که قوام مالیت آن به داشتن آن منفعت است متوقف بر طهارتش باشد مثل سرکه وگلاب و امثال آنها ازمیاه مضافه که به عصر یا تصعید اتخاذ شده است صحت بیع این قبیل متنجسات درحال جهل بایع و مشتری به نجاست درغایت اشکال بلکه اقوی بطلان است، والله العالم.

س ۳۷۹. درچیزهائی که محتاج به صیغه است مثل وقف و نذر و امثال آنها اگر شخص معنای صیغه را نداند لکن اجمالاً بداند که وقف یا نذر مثلاً به این صیغه مخصوص واقع می‌شود و قصد انشاء وقف یا نذر داشته باشد و بگوید آیا واقع می‌شود یا نه؟

ج: صحت این صیغه و وقوع آنچه قاصد انشاء آن بوده با ندانستن معانی الفاظ درغایت اشکال است، واگر چنین صیغه ازواقف یا ناذر یا غیر آنها صادر شده باشد احوط آنکه ازمدلول آن تخلف نشود وصیغه هم تجدید شود، و درکلّیه عقود و ایقاعات رعایت این احتیاط ترک نشود، والله العالم.

۱۰ رجب ۱۳۵۱

س ۳۸۰. معاطات در غیر بیع جاری است یا خیر؟

ج: در اجاره و هبه و رهن و عاریه هم جاری است و در غیر اینها بعضی امکان معاطات ندارد و در بعض دیگر محل اشکال است.

س ۳۸۱. خانه‌ای را زید به عمرو فروخت به مبلغ معیّنی و مقداری از وجه آن را هم زید گرفته تصرف نمود عمرو هم آمده در آن خانه نشسته تصرفات مالکانه نمود از قبیل تعمیر و اصلاحات و غیره، ولکن اجراء صیغه بیع نشده، آیا عمرو می‌تواند بعد از این تصرفات مالکانه به واسطهٔ اجراء نشدن صیغه خانه را بدون رضایت زید رد نماید یا آنکه بیع لازم شده و بقیه وجه را باید بدهد؟

ج: در مفروض سؤال که مشتری تعمیر و اصلاحات مغیّره کرده باشد سقوط حق الرجوع و لزوم معامله مذکوره بعید نیست، والله العالم.

۲۸ ربیع الثانی ۱۳۴۹

س ۳۸۲. چه می‌فرمایید در این مسئلهٔ شرعیه که زیدی مالش را صلح می‌کند به ثالثی غیر ورثه و شرایط و مقرراتی بر مصالح له قرار می‌دهد و فضولةً از طرف مصالح له عقد خوانده می‌شود، پس از چند سالی مصالح فوت می‌شود بعد از فوت اطلاع به مصالح له داده می‌شود و امضاء می‌کند، امضاء مصالح له بعد از فوت مصالح مصحح صلح است یا نه؟ و ورثه حق به هم زدن این صلح را دارند یا نه؟

ج: اگرچه بعض اساطین (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) این فرع را از ثمرات کشف و نقل شمرده اند لکن چون ملک وارث ملک جدید است و مالیکه عقد فضولی بر آن خوانده است برهمان حالی که مملوک مورث و متعلق عقد و التزام عقدی او بوده باقی و وارث قائم مقام مورث و به وفاء بالتزام عقدی او ملزم است، ولهذا ما بین حیاة و موت عاقد اصیل در حال اجازه طرف دیگر هیچ فرقی متصوّر نتواند بود، و علی کلّ من القول بالکشف او النقل اجازه متصالح موجب تمامیت و صحّت عقد و لزوم آن خواهد بود، والله العالم.

یوم الغدیر المبارک ۱۳۵۰

س ۳۸۳. هرگاه زید تمام ما یملک خود را مصالحه نمود به عمرو، بکرهم فضولةً از جانب عمرو قبول نمود، و بعد زید مصالح مسافرت می‌نماید و در سفر فوت می‌شود و تقریباً سه چهار ماه بعد از فوت او خبر به مصالح له می‌رسد و آن صلح را اجازه می‌کند، ورثه زید مدعی هستند که به مجرد فوت زید اموال او ارثاً به ما منتقل شده و باید موروث شود، در این صورت آیا متروکات زید محکوم به ملکیت عمرو مصالحٌ له است یا بین الورثه کما فرض الله تقسیم می‌شود و منافع اموال مصالح عنها تا زمانی که اجازه نشده یعنی قبل زمان الاجازه مال ورثه است یا محکوم است به ملکیت مصالح له؟ و نیز قبل الاجازه هرگاه یکی از اولاد مصالح فوت شود آیا حق الارثی برای او است یا خیر؟

ج: اگرچه بعضی این مسئله را از فروع و ثمرات مترتبه بر کشف و نقل شمرده‌اند، لکن اقوی و اظهر این است که اجازه مصالح له قبول فضولی را بعد از فوت مصالح علی کل من القولین صحیح است، و موجب صحت و تمامیت عقد صلح است، و موت موجبِ اصیل قبل از اجازه مبطل ایجاب نیست و انتقال مال به ورثه او مثل مالکیت خود مورث است بعد صدور الایجاب منه و به تعقب اجازه علی کلٍّ من القول بالنقل او الکشف الحکمي فضلاً عن الحقیقي متعلق عقد به ملکیت مصالح له مستقر خواهد بود، و اما منافع بین العقد و قبل الاجازه هم اقوی تبعیت آنها است در انتقال مذکور و ملک مصالح له است، والله العالم.

۹ شهر شعبان ۱۳۴۵

س ۳۸۴. زید مالی را مصالحه نموده به عمرو و صیغه مصالحه جاری شده ولی از جانب عمرو فضولی بوده، قبل از اطلاع و امضاء او زید اصیل وفات یافته بعد از وفات او عمرو که مصالح له است مطلع شده و امضاء نموده، آیا این امضاء صحیح و نافذ است یا این نوع مصالحه باطل است؟

ج: اگرچه بعضی این مسئله را از ثمرات کاشفیت و ناقلیت اجازه شمرده‌اند لکن چون

التزام عقدی ازجانب اصیل علی کلّ حالٍ متحقق وقبل ازرد طرف مقابل ملزم به آن التزام است وکلّیه التزامات مورث دراموال موروثه ازاوبروزاثش مطلقاً لازم ومال متعلق آن التزام به همین طوری که متعلق آن التزام است به وارث اومنتقل می شود لهذا تأثیراجازه فضولی بر حیاة اصیل توقفی ندارد، وهروقت مصالح له مصالحه مذکوره را اجازه کند خواه درحیاة مصالح باشد یا بعد ازوفات اوعلی جمیع التقادیراجازه اوصحیح ومؤثردرصحت و تمامیت عقد صلح ومالکیت مصالح علیه علی ما وقع علیه العقد خواهد بود، والله العالم.
١٩ ذي القعدة ١٣٤٦

س ۳۸۵. زیدی یقین دارد به رضایت عمرو درتصرفات دراموالش، لذا وارد خانه عمرو شده و بدون اطلاع عمرو مقداری ازپولهای عمرو را برمی‌دارد و با آن چیزی برای خود یا برای عمرو می‌خرد یا ازاموال عمرو چیزی را برداشته و برای خود یا عمرو می‌فروشد آیا این معامله‌ها صحیحاً واقع می‌شود مثل صورتی که وکالت داشته باشد ازعمرو درتصرفات دراموالش، یا اینکه معامله فضولی و محتاج به اجازهٔ عمرو می‌باشد؟ و ایضاً برفرضی که ازجهت عدم وکالت ازعمرو معامله باکی نداشته باشد و رضای قلبی عمرو کافی درصحت عقد باشد آیا جهل مشتری از زید به اینکه مال مال زید است و به این خیال مال را اززید می‌خرد ضرربه صحت عقد می‌زند یا خیر؟ بلکه مع ذلک محتاج به اجازهٔ عمرو هم نیست، و درصورتی که زید چیزی را به ذمه خود بخرد نه تعیین خارجی ولی درمقام وفاء به ثمنی که در ذمه خود ثابت است ازمال عمرو بدهد که یقین دارد به رضای قلبی او به تصرفات دراموالش آیا به محض دادن مال عمرو را به طلب کارخود مال ازملک عمرو خارج و ذمه زید بري می‌شود یا نه؟

ج: رضاء قلبی صاحب مال به فروختن مال او ونحو ذلک معامله را ازفضولی بودن خارج نمی‌کند وبه اجازه مالک محتاج است -علی الاقوی- وهکذا دادن مال او به ازاء دین هم ازهمین قبیل است وبه اجازه مالک محتاج است -علی الاقوی-، لکن به اجازه مشتری

که جهل به مال غیربودن آن مال داشته است علی أيّ حالٍ توقفی ندارد، والله العالم.
۱۵ربیع الثانی ۱۳۵٤

س ۳۸۶. زید یک قطعه خانه باغچه معلومه به پسرکبیرخود به موجب قباله معتبره انتقال نموده بعد ازمدتی زید مزبورهمان خانه باغچه مزبوره را بدون اطلاع پسرمزبوربه طلبکاران خود بیع شرط نموده، سپس بیع نامه را به پسر مرقوم داده که امضاء کند پسرهم محض احترام پدرآن را امضاء نمود، زید هم قبل ازانقضاء مدت وجهش را داده و معامله را فسخ نمود و خانه باغچه راگرفت، حالا این ملک راجع به زید است یا پسرمرقوم؟

ج: این مسئله ازفروع بیع فضولی لنفسه و تعقّب آن به اجازه مالک است و چون حق در مسئله مذکوره تأثیراجازه مالک است درصحت بیع ووقوع آن لنفس المالک و قصد الفضولي ملغی وکالعدم است لهذا بیع خیاری مذکوربه اجازه پسرکه مالک خانه و باغچه بوده برای همان پسرواقع شده و خیاربه ردّ مثل ثمن هم برای اوثابت است به پدرش ربطی ندارد و حوازیا عدم جوازتصرف پدردرثمن آن مبنی بررضا یا عدم رضا پسراست لاغیر، و چون ردّ مثل ثمن دربیع خیاری نظیراداء دین است که ازهرکس صادرشود مُجزی و موجب انفساخ بیع خیاری است إما بنفس الردّ او بالفسخ عقیبه و به مباشرت خود ذی الخیاراناطه ندارد، علی هذا خانه و باغچه مذکوره بعد ازردّ مثل ثمن به ملک پسربرگشته و ملک اواست دخلی به پدرش ندارد، ولکن احوط آن است که پسرفسخ قولی را به لفظ فسختُ اجراء نماید، وعلی أيّ حالٍ خانه و باغچه به او برگشته نه به پدرش، والله العالم.
۲۰ صفر ۱۳۴۹

س ۳۸۷. شرط نتیجه صحیح است یا خیر؟

ج: دراموری که مشروط به انشاء مستقل نباشد صحیح است، بلی درطلاق وعتق و امثال آنها صحیح نیست، والله العالم.

س ۳۸۸. شرط فاسد مفسد است یا خیر؟

ج: اگر منافی مقتضای عقد یا ربوی یا جهالت مسریه به احد العوضین یا مثل بیع العنب بشرط أن یعمله خمراً باشد موجب فساد معامله است، والّا فساد شرط في حدّ نفسه موجب خیار است از برای مشروط له و فساد آور نیست -علی الاقوی-.

س ۳۸۹. زید اموالش را به یکی از اولادش مصالحه کرد و شروطی در مصالحه قرارداد مصالَح‌له در تمام این شروط یا بعضی از آنها تخلف یا تأخیر کرد، آیا ورثه می‌توانند فسخ کند، و اگر فسخ کند به چه خیاری فسخ کرده خیار تخلف شرط است یا خیار دیگر یا اینکه مصالح له را ملزم می‌کنند بوفاء بشروط؟

ج: باید مصالح له را ملزم نماید [نمایند] به وفاء به شروط و اجبار بر آنها، و همچنین اعمال خیار اگر موجبی برای آن در این قسم مصالحات که مشروط به اعمال بعد الموت باشد به هم رسد وظیفهٔ حاکم شرع است، ورثه کسائر الناس از بابت آنکه از امور حسبیه است می‌توانند مداخله نمایند و از حاکم شرع اجبار او را به عمل بر طبق شروط بخواهند، و الله العالم.

س ۳۹۰. زید ملکی را به مبلغ معین می‌فروشد و در ضمن عقد شرط می‌کند که ذمه مشتری را از ثلث ثمن ابراء نماید و نسبت به دو ثلث دیگر از ثمن، پس از فوت بایع مشتری به اطلاع وصی و ناظر در مدت معینه در مصارف معیّنه صرف نمایند، أولاً در صورت ثبوت عدم ابراء آیا ورثه بایع ثلث ثمن را به ارث می‌برند یا خیر؟ و ثانیاً نسبت به دو ثلث آخر ثمن که بایست در مدت معیّنی در مصارف معینه صرف شود هرگاه مدت منقضی شده و به مصارف معینه نرسانیده باشد خیار در اصل مبایعه برای ورثه بایع ثابت است یا خیر؟

ج: ۱) أما نسبت به ثلث ثمن که ابراء ذمه مشتری را بایع در ضمن العقد التزام نموده اگر چه با شک در صدور ابراء از بایع ذمهٔ مشتری محکوم است به اشتغال به آن ثلث لکن بر ورثه به مقتضای شرط ضمن العقد لازم است ذمه مشتری را ابراء نمایند [و] حق

مطالبه و استیفاء ندارند، و درصورت امتناع ازابراء حاکم شرع باید اجبارشان فرماید، و اگر اجبارشان میسور نشود حاکم شرع به مقتضای ولایت شرعیه ابراء خواهد فرمود، و اما نسبت به دوثلث دیگرکه به تفصیل مذکوربرمشتری شرط شده و تخلف نموده است اگر مصارفی که صرف دوثلث ثمن برآنها شرط شده بود ازاموری باشد که فائده آنها دنیویه و از قبیل (....) کردن باغ و تعمیرعمارت و نحو هما ازمصالح املاک و فائده آن به ورثه عائد و تأخیرازآن مدت موجب تضرّرشود دراین صورت ورثه بایع تسلط بر فسخ آن معامله خواهند داشت. واگرازقبیل صوم و صلاة واداء خمس وزکات واستنابه برای حج وزیارات و امثال اینها ازاموری باشد که فائده آنها اخرویه و راجع به شخص بایع باشد بعد موته و بی ربط به ورثه باشد دراین صورت ولایت براستیفاء این قبیل ازشروط و فسخ العقد او امضاؤه عند التخلف وظیفه حاکم شرع است لاغیر، ورثه جز آنکه من باب الحسبة به حاکم شرع اطلاع دهند تسلط برهیچ امری ندارند وبا اجانب یکسانند، والله العالم.

۲۲ ربیع الأول ۱۳۵۴

س ۳۹۱. هرگاه درعقد ملتزم شود که اگرازتاریخ معین مادامی که فلان أمررا که به نفع بکراست انجام نداده هرروزی که می‌گذرد مبلغ معینی به بکرمجاناً دادنی باشد، آیا این التزام صحیح است و لازم العمل یا نه؟

ج: اگرالتزام او درضمن عقد مصالحه باشد واول وآخرمدت مرقومه هم که ملتزم شده است مادامی که آن امررا انجام نداده هرروزکه می‌گذرد مبلغی معین به بکربدهد هردو معلوم باشد لزوم عمل به مقتضای شرط مذکوربعید نیست، بلکه اگرآخرمدت هم معلوم نباشد مضرنبودن این مقدارجهالت نسبت به عقد صلح و التزام درضمن آن بعید نیست، ولکن خالی ازاشکال نیست، والله العالم.

۲۸ رمضان ۱۳۴۸

س ۳۹۲. شخصی درضمن عقد خارج لازم اولاد خود را (دو نفرمعین) ملتزم می‌کند

که پس از وفات خود سالی مبلغی معین در وجه زید بپردازند، آیا در صورت تخلف اولاد مرقومه از ایفاء به شرط مشروط له (زید) حق اجبار آنها را بر تأدیه وجه ملتزمٌ به دارد یا خیر؟ و نتیجة الشرط المزبور اثبات الحق له أم لا؟ یا آنکه اولاد مرقومین در حیات پدر خود ملتزم به شرط مزبور گردیده و ورقه التزامیه را امضاء کرده‌اند؟

ج: زید مذکور چون طرف عقد و شارط شرط مذکور نبوده لهذا مالک این شرط نیست نه سلطنت بر اسقاط دارد و نه به حق مالکی سلطنت دارد مطالبه نماید، فقط محل و مصرف است که باید به او ایصال شود، لکن رفع امر به حاکم شرع و طلب اجبار مشروط علیهما بر وفاء به آنچه التزام نموده، بر حق مالکی داشتن متوقف نیست و من باب الحسبه می‌تواند از حاکم شرع اجبار آنها را بخواهد. والله العالم.

حُرّر في رجب ۱۳۵۰

س ۳۹۳. زید اموال خود را به اولاد ذکور خود صلح نموده و در ضمن عقد شرط کرده که مادام الحیاة الی حدّ سی سال مثلاً اختیار هرگونه تصرف در مصالح عنه داشته باشد و لو تصرفات ناقله آیا این شرط صحیح است یا خیر؟ و بر فرض فساد ضرری به صحت معامله می‌زند یا خیر؟ مستدعی است آنکه جواب مسئله را بیان فرمایید؟

ج: شرط مذکور خلاف مقتضای عقد نیست فقط منافی اطلاق عقد و مقتضي تقیید آن اطلاق است. وصحت آن ظاهراً اشکالی ندارد، و نتیجه آن فقط صحت و نفوذ تصرفات مصالح است و نسبت به عقود ناقله نظیر اشتراط وکالت است و در معاوضات عوضْ ملک متصالح است به خود مصالح ربطی ندارد. والله العالم.

محرم الحرام ۱۳۵۰

س ۳۹۴. زید اموال خود را منتقل نموده به عمرو و در ضمن همین عقد انتقال شرط نموده که اموال را وقف برزید نماید آیا این شرط صحیح است یا نه؟ و اگر زید بمیرد و منتقل الیه وقف نکرده باشد خیار تخلف شرط برای وارث نیز ثابت است یا نه؟

ج: مصالحه و شرط مذکور صحیح است و اگر زید که موقوف علیه بودن او شرط شده بود قبل از وقف وفات نماید باید ملاحظه شود که شارط برای وقف بعد از وفات زید چه نحو شرط کرده بود، و به همان ترتیب باید عمل شود، و علی أیّ حال تا تمام ورقه مصالحه مشروطه به شرط مذکور ملاحظه نشود تکلیف بعد از وفات زید را نمی توان تعیین نمود. والله العالم.
۵ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

س ۳۹۵. شرط فعلی بر أحد متعاقدین وجوب تکلیفی می‌آورد یا نه؟ و علی الاول اگر مسامحه نمود اجبارش جائز است یا نه؟ و علی الاول اگر بعد از مسامحه فوت شود وارث را اجبار بر اداء وجهی که مورّث او ملتزم شده بود بدهد و نداده می‌توان نمود یا نه؟ و ایضاً آیا چنین ملتزمی اگر قسطهایی که می‌دهد در واقع می‌تواند قصد اداء دین محقق دیگرش را بکند که مؤجل نیست نه اداء وجهی که ملتزم شده و معجل است؟

ج: وجوب تکلیفی آن فعل بر مشروط علیه متیقّن علی کلّ تقدیر است و ظاهراً حال آن به منزله دین است برای مشروط له، و اگر مسامحه کند مشروط له حق دارد اجبار او را، و اگر مشروط علیه وفات نماید و شرط وجهی بر او شده که به مشروط له بدهد وجه مزبور حالش حال سایر دیون میت است و از ترکه او باید اداء شود، و اگر وارث امتناع از اداء نماید حال او حال امتناع از سائر دیون است و قهراً باید از او گرفته شود، و اگر مشروط له طلب دیگر هم از مشروط علیه دارد که مؤجل است و مشروط له وجهی را که از بابت شرط به اقساط طلبکار است مطالبه نماید قصد مشروط علیه در وقت اداء که از بابت طلب دیگر مؤجل یا معجّل غیر مطالَب احتساب نماید لغو و بیهوده است، بلکه اگر دین دیگر معجل و مطالَب هم باشد ولکن در وقت اداء به عنوان احد الدینین مدیون بدهد و دائن به همان عنوان قبض نماید قصد قلبی مدیون که از بابت دیگر باشد لغو و بیهوده است و به همان عنوان که مدیون داده و دائن گرفته محسوب است لا غیر، والله العالم.
٤ شهر صیام المبارک ۱۳۴۳

س ۳۹۶. در اراضی مفتوحة العنوة زمینی را تبع دیوار مسجد قرار دهد دیوار هم که از همان خاک زمین است چطور می‌شود مسجدیّت این زمین؟

ج: فعلاً هر زمینی که در ملک کسی است و تصرف مالکانه نماید محکوم به ملکیّت او است اگرچه از اراضی عراق باشد که مفتوح العنوة بودن آن قطعی است فضلاً از سایر بلاد، والله العالم.

س ۳۹۷. زید به مبایعهٔ سَلَمیّه مقداری برنج به عمرو فروخته وجهش را اخذ نموده تأدیهٔ برنج به اقساط بوده در ظرف مدتی و قبل از حلول اجل زید ملکی را به عمرو فروخته به مصالحه شرطیه به عوض همان برنج که در ذمه زید است و می‌بایستی به اقساط تأدیه نموده باشد و در ضمن آن صلح شرط شد که چنانچه زید هر قسطی را از برنج مزبور وقت حلول اجل به عمرو تأدیه نمود قادر بر فسخ مقداری از آن ملک باشد وگرنه صلح بتمام آن ملک لازم و خیار ساقط باشد، آیا این صلح شرطی را صحیح می‌دانید یا باطل؟ آنچه حکم الله است مرقوم فرمائید.

ج: مبیع به بیع سَلَم را قبل از حلول اجل فقط به عقد بیع منتقل به غیر نمودن جایز نیست خواه به خود بایع باشد یا به ثالث اجنبی، ولکن به عقد صلح و نحو آن یعنی شرط در ضمن عقد دیگر غیر عقد بیع به هرکس مشتری خواهد منتقل نماید اقوی جواز آن است و صحیح است خواه به خود بایع منتقل نماید یا به ثالث اجنبی، و خواه در عقد صلح مبیع مذکور را منتقل نماید به عوض دیگر مثل آنکه برنج در مفروض سؤال را به وجه نقدی مثلاً به خود بایع آن یا به ثالث به عقد صلح منتقل نماید یا آنکه در عقد صلح همان مبیع را عوض قرار دهد چنانکه در مفروض سؤال فرض شده و برنج مذکور عوض ملکی که بایع به عقد صلح به مشتری منتقل نموده است مقرر شده و همچنین فرق نیست فیما بین آنکه عقد مصالحه واقعه بینهما قطعی باشد یا آنکه متضمن شرط خیار باشد چنانکه مفروض سؤال است، و در جمیع این صور مصالحه صحیح است -علی الاقوی-، والله العالم.

۲۷ شوال ۱۳۴۶

فصل دوم: در خیارات

س ۳۹۸. در خیار تعیین مدّت لازم است یا خیر، و اگر به اطلاق واگذارند به چه منصرف است؟

ج: اگر تعیین مدّت نکنند معامله باطل است؛ بلی، اگر به حسب عرف متعاقدین تعیین داشته باشد مانعی ندارد و برهمان تعیین محمول است، والله العالم.

س ۳۹۹. ده خروار گندم فروخت یک خروار کم بود حکمش چیست؟ اگر خیار دارد چه خیاری است؟

ج: خیار دارد و اصطلاحاً تبعض صفقه نامیده می‌شود.

س ۴۰۰. در بیع حیوان برای بایع خیار است یا خیر؟

ج: بایع خیار ندارد.

س ۴۰۱. تلف شدن حیوان در زمان خیار بر عهدهٔ کیست و از کیسهٔ کدام یک رفته است بایع یا مشتری، و فرق است بین تفریط مشتری و غیر آن؟ و همچنین در خیارات فرقی بین آنها است یا خیر؟

ج: تلف حیوان در زمان خیار حیوان بر بایع است، و اگر مشتری تفریط کرده باشد بر مشتری است، و در خیار شرط هم اگر مشتری ذوالخیار باشد تلف بدون تفریط بر بایع است یعنی اگر مشتری قبض کرده باشد مبیع را و درید او تلف شود بر بایع است والّا با عدم قبض مطلقاً بر بایع است، و همچنین اگر بایع ذوالخیار باشد و ثمن را قبض کرده باشد و در یَدِ او تلف شود این تلف هم بر مشتری محسوب است، و در غیر خیار حیوان و خیار شرط این حکم جاری نیست -علی اشکال- در خیار مجلس اگر فقط احدهما ذو الخیار باشد و دیگری خیارش را ساقط کرده باشد.

س ۴۰۲. جنسی فروخت شرط کرد مثلاً بیست روزه پولش را بدهد نداد بایع اختیار فسخ دارد یا خیر؟ و حکم در هر نسیه چنین است؟

ج: اگر شرط کرد در موعد معین ثمن را بدهد و نداد خیار تعذر شرط ثابت می‌شود، و هر معامله نسیه همین حکم را دارد، و هر شرطی که در ضمن عقد زمان آن معین شده باشد اگر آن زمان بگذرد و به آن شرط عمل نشده باشد خیار تعذر شرط ثابت می‌شود، والله العالم.

س ۴۰۳. آیا خیار فسخ جائیست که به این عبارت بگوید اگر فلان وقت پول را ندادی من اختیار فسخ داشته باشم؟

ج: اگر تصریح کرد که خیار داشته از عنوان خیار تعذر شرط خارج و داخل در خیار مشروط در ضمن عقد خواهد بود، و ثمراتی دارد از جهت نفوذ تصرفات واقعه قبل از تعذر شرط و غیر ذلک، والله العالم.

س ۴۰۴. در غبن فاحش تعیین موضوع فاحش بودن به شرع است یا به عرف؟

ج: میزان غبن فاحش عرف است تحدید شرعی ندارد، و میزان آن ظاهراً این است که اگر تفاوت قیمت به مقداری باشد که در نوع معاملات جاریه بین العقلاء تسامح نمی‌شود غبن فاحش خواهد بود، والله العالم.

س ۴۰۵. متاعی که در نجف اشرف قیمت معینی ندارد و دائماً به اعتبار قیمت بغداد ملحوظ است آیا خیار غبن ثابت می‌شود برای مشتری اگر به اعتقاد قیمت سابق بغداد آن متاع را در نجف اشتراء کند بعد معلوم شود زمان معامله در بغداد تنزّل فاحش داشته است؟

ج: اگر آن متاع در نجف اشرف قیمت معین نداشته باشد و عنوان خرید و فروش مبنی بر قیمت بغداد باشد در این صورت غبن داشتن یا نداشتن معامله تابع قیمت بغداد خواهد بود، و اگر در خود نجف اشرف قیمتی داشته باشد و آن قیمت تابع بغداد باشد در این صورت اگر تنزل قیمت آن متاع در بغداد هنوز به بازار نجف اشرف خبرش نرسیده باشد و از روی نرسیدن خبرْ قیمت سوقیه نجف اشرف بر آنچه قیمت سابق بغداد بود مستقّر باشد ثبوت خیار غبن بر این تقدیر در غایت اشکال است، والله العالم.

س ۴۰۶. چنانچه فرضاً نظام الدوله تبریزی شش پارچه از املاک خود را به برادرش ناصرالسلطان در مقابل یک طاقه شال کشمیری به صلح خیاری منتقل نموده باشد و تا سی سال برای خودش شرط خیار کرده باشد، ولکن مصالحه مذکوره بدون اطلاع ناصرالسلطان و قبول از جانب او فضولاً واقع شده باشد، و قبل از اینکه ناصرالسلطان از این مصالحه مطلع و اجازه کرده باشد مصالح مرقوم در اثناء مدت خیارش تمامی اموال و ما یملک خود را به همین لفظ و عبارت به عیالش حاجیه نزهة الدوله منتقل کرده باشد، آیا آن شش پارچه ملک که قبلا به ناصرالسلطان به تفصیل معروض مصالحه کرده بوده داخل در اموالی است که به مقتضای مصالحه ثانیه به نزهة الدوله منتقل شده و ملک آن مخدره است یا خارج از آنها و ملک ناصرالسلطان و ورثه او است و نزهة الدوله و وارثش حقی در آن ندارند؟

ج: در مفروض سؤال که مصالحه شش پارچه املاک مرقومه به ناصرالسلطان خیاریّه و بدون اطلاع مصالح له بوده و قبول از جانب او فضولاً بوده، و قبل از اطلاع و اجازه او خود مصالح در اثناء مدت خیارش تمام اموال و ما یملک خود را به دیگری منتقل کرده باشد آن شش پارچه ملک هم در این مصالحه ثانیه داخل و ملک مصالح له دوم خواهد بود، و مصالحه اُولی من اصلها منفسخ است و صلح ثانی فاسخ صلح اول است، والله العالم.

۹ محرم الحرام ۱۳۴۷

س ۴۰۷. پسرهای میت ارث دخترهای بیچاره را غصب می‌کنند، و اگر سدس یا خمس یا زیاده و کم گاهی بخواهند بدهند أولاً صلح نامه تمام ارثیه را از ایشان می‌گیرند و بعد این جزئی را به ایشان می‌دهند آیا این صلح مسقط ارثیه دخترها خواهد شد یا خیر؟ و آیا خیار غبن در این صلح‌ها هست یا خیر؟

ج: در مفروض سؤال اگر دخترها ارثیه خود را صلح کنند حق ارثیه آنها ساقط می‌شود و این صلح خیار غبن ندارد چون عالماً عامداً از روی لابدّی صلح می‌کنند، بلی اگر مقدار ارث خود را ندانند و صلح کنند خیار غبن دارند، والله العالم.

۲۷ ربیع الثانی ۱۳۴۸

س ۴۰۸. اگر بعض مال الصلح مستحق للغیر باشد آیا این صلح باطل است یا بالنسبه به بعض باطل و بقیه صحیح است یا صحیح است و موجب تبدل حق غیر به مثل یا بدل خواهد شد؟

ج: نسبت به مقدار مقابل مال غیر موقوف به امضاء صاحب مال است، و اگر رد کند نسبت به آن مقدار باطل می‌شود، و از برای مصالح خیار تبعض صفقه به هم می‌رسد و اگر بخواهد مصالحه را فسخ کند می‌تواند. والله العالم.

۲۷ ربیع الثانی ۱۳۴۸

س ۴۰۹. زید جمیع ما یملک خود یا بعض آن را مصالحه می‌نماید به عمرو در مقابل چیز جزئی مثلاً یک چارک قند و شرط می‌کند که عمرو بعد از وفات او معادل مال المصالحه را در مصارف معینی صرف نماید، اتفاقاً عمرو پیش از زید می‌میرد، آیا زید حق برگرداندن مصالحه را دارد یا نه؟ و آیا برای زید در متروکات عمرو حقی هست یا نه؟ ورثه عمرو هم می‌گویند ملتزم به شرط وفات یافته ما هم که ملتزم نشده‌ایم؟ حکم این واقعه را بیان فرمائید؟

ج: ثبوت خیار تعذر شرط برای زید مصالح در مفروض سؤال بعید نیست، و بر تقدیر عدم فسخ ورثه عمرو از تسلیم معادل آن مال که شرط شده صرف مصارف معینه شود نمی‌توانند استنکاف نمایند و در حکم سایر دیون است، بلی تحمل زحمت صرف در آن مصارف را بعید نیست بتوانند استنکاف نمایند، و بر این تقدیر باید معادل آن مال تسلیم حاکم شرع نمایند که در آن مصارف صرف فرماید. والله العالم.

۲۱ شعبان ۱۳۴۸

س ۴۱۰. زید مصالحه نموده تمام اموال خود را به دو نفر اولاد ذکور خود به شروطی، هرگاه به شروط عمل نشده باشد بقیه وراث می‌توانند فسخ کنند یا خیر؟

ج: اگر آن شروط اموری باشد که فائده آن عاید وارث می‌شود مثلاً شرط کرده باشد که هر سالی صد تومان مثلاً به مُصالح بدهد یا خانه او را که مخروبه است تعمیر کند و نحو

ذلک و مُصالَح له به آن شروط عمل نکند و متعذر شود و ممکن نباشد بعد ذلک آن شروط را بجای آورد تعذر اینگونه شروط موجب ثبوت خیار برای ورثه خواهد بود، لکن در مفروض سؤال که مُصالح لهما هم از ورثه باشند و اتفاق بر فسخ نکنند ثبوت خیار برای سایر ورثه محل بحث و اشکال است، فعلاً جزم به فتوی ندارم و فتوی نمی‌نویسم، و اگر آن شروط اعمال اخرویّه و محل عمل به آنها بعد موت الشارط باشد از قبیل صوم و صلاة و حج و امثال ذلک از اموری که فائده آنها اصلاً عاید وارث نمی‌شود در این صورت ورثه اجنبی از آن شروط هستند و حق مطالبه هم اصلاً ندارند اَلّا مِن باب الحسبه و حق مطالبه آنها راجع به حاکم شرع است، و اگر متعذر شود خیار ثابت بواسطه تعذر چنین شروط راجع به حاکم شرع است، و اگر تکلیف را مقتضي فسخ بداند و فسخ فرماید آن اموال مصالحٌ علیها به وارث منتقل نمی‌شود بلکه به حکم مال میت باقی می‌ماند اگر چه تمام ما یملکش باشد، و حاکم شرع بعد الفسخ همان اموال را در انفاذ آن شرائط باید صرف کند و اگر فاضل آید در مطلق وجوه مصروف دارد، و علی جمیع التقادیر ورثه اجنبی از آن شروط هستند و اصلاً حق مداخله ندارند، والله العالم.

۳۰ رجب ۱۳۴۸

س ۴۱۱. زید اموال خود را به عقد صلح به اولاد ذکور خود منتقل و در ضمن عقد شرط می‌نماید که اختیار فسخ مصالحه تا مدّت معینی برای او بوده باشد و برای آنکه فسخنامه مجهول ابراز نشود نیز شرط می‌نماید در ضمن که اگر فسخ کرد در ظهر ورقه صلحنامه نوشته شود، و اگر از خارج فسخ نامه ابراز شود از درجه اعتبار ساقط است، آیا اگر فسخنامه در خارج ابراز شود که در ظهر ورقه صلحنامه نباشد موجب فسخ صلح می‌شود یا خیر؟

ج: نوشتن فسخ در ظهر ورقه مذکوره ممکن است خود همان نوشتنْ فسخ فعلی باشد و به همین عنوان نوشته شود، و ممکن است بعد از صدور فسخ قولی و نحوه به عنوان تسجیل فسخ و از باب اقرار به آن باشد، و اشتراط آن چنانکه مفروض سؤال است اگر بر

وجه اول باشد و صدور فسخ را مقید کرده باشد که به نوشتن ظَهر الورقه باشد صحت آن بی اشکال و موجب تضییق دائره خیار و انحصار فاسخ است به همان نوشتن ظهر الورقه و صدور فاسخ دیگر از مصالح ذي الخیار مطلقاً ملغی و بی اثر است، و اگر اشتراط آن بروجه ثانی باشد و نفوذ فسخ را بعد صدوره به تسجیل و نوشتن اقرار به آن در ظهر ورقه مقید کرده باشد شرط مذکور بر این تقدیر در ضابط شرط مخالف کتاب مندرج و فاسد و ملغی است، لکن فساد آن به صحت صلح سکته‌آور[لطمه‌آور] نیست مصالحه خیاریه مرقومه صحیح و با صدور فسخ از مصالح ذي الخیار منفسخ می‌شود خواه در ظهر ورقه مذکوره تسجیل شده باشد یا نشده باشد، والله العالم.

س ۴۱۲. زیدی به عمرو تمام مایملک خود را در مرض موت مصالحه نمود به شرطی که عمرو آن مال را به نظارت خالد در اعمال خیریه از قبیل صوم و صلاة و حج و خمس و زکات و رد مظالم و غیرها صرف نماید تا وارث حق تعرض نداشته باشد، ولی عمرو مطابق شرط عمل ننموده به ناظر عند التعرض می‌گوید که من به بعض از آن اعمال عمل نمودم، آیا وارث متوفی بواسطه عدم وفاء به شرط متوفی می‌تواند آن مصالحه را لغو و باطل نماید؟ یا به توسط احد علماء جامع الشرائط مطلوب متوفی را از اعمال مذکوره معمول بدارد یا خیر؟

ج: در اینگونه مصالحات که شرایط ضمنیه آن اعمال اخرویه است و وارث از آن شرایط بهره و انتفاعی ندارد حق خیار هم برای وارث به هم نمی‌رسد، بلکه باید به حاکم شرع رجوع نماید و حاکم شرع متصالح را به انفاذ شروط الزام فرماید، و اگر به الزام حاکم شرع ملتزم نشود و عمل نکند خود حاکم شرع می‌تواند مصالحه را فسخ کند و اموال مصالحٌ علیها را بفروشد و مقداری که متصالح در انفاذ شرایط صرف کرده است به او بدهد و ما بقی را صرف انفاذ شرایط نماید و اگر زیاد آید آن زیادتی را باید صرف خیریات نماید وارث از آن زیادتی هم ارث نمی‌برد. والله العالم.

في ٤ شوال ١٣٥١

س ۴۱۳. شخصی که ملکی از دیگری به معامله بیع شرطی ابتیاع نموده آیا می‌تواند بدون اجازه بایع ملک مذکور را به معامله بیعی یا صلحی نقل به غیر نماید بدون خیار از برای خود؟ و بر فرض نقل و صحت معامله مشتری ثانی این ملک را مالک می شود به ملک لازم که موجب استطاعت شود یا نه؟ و در این صورت بایع أول بعد از انقضاء مدت خیار حق رجوع به مشتری أولی دارد یا به ثانی و آیا مستحق عین ملک خود می‌باشد یا عوض او را؟

ج: ملکی را که مشتری به معاملهٔ خیاریه بیع شرطی خریده باشد و بایع آن ملکْ خیار به ردّ مثل ثمن در مدت معینه در ضمن العقد برای خود شرط کرده باشد مشتری در مدت خیار نمی‌تواند آن ملک را بدون اذن بایع ذي‌الخیار به دیگری بعقد بیع یا صلح منتقل نماید خواه برای خود شرط خیار کرده یا نکرده باشد، و اگر چنین معامله اتفاق افتد و مشتری آن ملک را به دیگری بفروشد صحت آن موقوف به اجازه بایع ذي‌الخیار خواهد بود و نظیر معاملهٔ فضولیه است، و بر فرض آنکه برای خود شرط خیار بکند اثری ندارد و مالک اول یعنی بایع ذي‌الخیار علی کل تقدیر در زمان خیار می‌تواند به مشتری از خودش رد مثل نماید و عین همان مبیع مال خود را استرداد نماید، بلکه بدون رد مثل ثمن هم بعید نیست در زمان خیار بتواند این معامله ثانیه را که بدون اذن واقع شده است فسخ نماید -علی اشکالٍ في ذلك- و اگر معامله ثانیه را اذن داده باشد یا بعد از وقوع امضاء کرده باشد در هر یک از این دو صورت حق او ساقط و مبیع مرقوم بر ملک طلق مشتری ثانی مستقر خواهد بود، و اگر مالکیت آن موجب استطاعت باشد مستطیع خواهد بود، بلکه اگر فسخ و امضاء هیچکدام از او صادر نشود تا زمان خیار منقضی شود و ردّ مثل ثمن [حذف شده] والله العالم.

س ۴۱۴. آیا در بیع خیاری ردّ ثمن کافی در فسخ است یا محتاج به صیغه فسخت است؟

ج: همین ردّ ثمن فسخ است خواه فسخت بگوید یا نگوید. والله العالم.

س ۴۱۵. شخصی املاک خود را به بیع خیاری می‌فروشد و درماه آخرسال برای خود خیارگذاشته و تمام ثمن مأخوذ را درحال حیاة خود به مصرف خویش می‌رساند پس ازفوت مالی که به عنوان مثل الثمن رد به مشتری نماید باقی نگذاشته در این صورت هرگاه ورثه درموقع خیارفسخ معامله را نمایند آیا مثل الثمن درذمه بایع متوفی است و یا به عهده ورثه خواهد بود؟

ج: درخیارمشروط به ردّ مثل ثمن تا ورثه رد مثل ثمن نکنند فسخ ازآنها نافذ نخواهد بود و بعد ازآنکه مثل ثمن را ازمال خودشان رد نمایند موقعی برای این بحث که مثل ثمن به عهده بایع متوفی یا ورثه است نخواهد بود، و اشکال علمی مسئله هم مندفع است به آنچه درمحل خودش بیان شده است، بلی این بحث و اشکال درصورتی متوجه است که خیاروفسخ مشروط به ردّ مثل ثمن نباشد، و دراین صورت اقوی آنکه مشتری همین مبیع راکه به فسخ به متوفی برگشت عوض ثمن بگیرد و اگرزیاده ازثمن باشد زیاده میراث است واگردیّان دیگرهم داشته باشد براین تقدیرمسئله فروع مشکله دارد، والله العالم.

۹ شعبان ۱۳۴۷

س ۴۱۶. تعلیق خیارشرط را برمادام الحیاة صحیح است یا نه؟ و برفرض فساد آیا اصل عقد چه صورت دارد؟

ج: شرط مذکوراگردرضمن عقد مصالحه محاباتیّه باشد صحت آن اشکالی ندارد، بلکه درضمن صلح معاوضی هم صحت بعید نیست، ولکن درغیرآن یعنی درضمن عقد بیع که مبنی برمحابات نباشد وهمچنین درضمن اجاره غیرمحاباتیّه باطل است والله العالم.

۲۴ ربیع الأول ۱۳۴۸

س ۴۱۷. زید مستأجردکان بوده صاحب دکان چون ازحال زید بی اطلاع بوده که

پریشان حال شده دکان را به او اجاره داد درمدت دو سال به مبلغ معین و درقباله به این عبارت نوشته (که زید قبول اجاره نمود دکان مسکونی را ازفلان درمدت دو سال به مبلغ فلان که هرسالی مبلغ فلان بوده باشد ازقرارسه قسط درهر سالی به موجب قبض رسید کارسازی نماید)، فعلاً زید مستأجردکان را به عمرو اجاره داد زید مال الاجاره مالک را مماطله می‌کند و نمی‌دهد دراقساط مذکوره، آیا به واسطه تخلف درادداء هرقسط ازبرای مالک خیارفسخ می‌باشد چون درعقد اجاره چنین شرطی درتسلیم وجه اجاره شده یا خیر؟ و یا اینکه چنانچه دربیع اگر درثمن اجل قراردادہ شود و مشتری تخلف نماید گفته می‌شود الاجل قسط من الثمن برای بایع خیارثابت است دراینجا هم ایا می‌توان گفت الاجل قسط من مال الاجاره یا نه؟ اگرخیاری ازبرای مالک نباشد مال الاجاره بکلی ازبین می‌رود و ضررفاحش به مالک وارد می‌شود؟

ج: الاجل قسط من الثمن دخلی به مسئله خیارندارد، و چنانکه دربیع اگرمشتری در اداء ثمن دراقساط مقرره تخلف کند برای بایع خیارثابت است دراجاره هم اگرمستأجر ازاداء اجرت دراقساط مقرره تخلف کند موجرخیاردارد و می‌تواند اجاره را فسخ کند، ولکن درمورد سؤال که مستأجردکان را به ثالثی اجاره داده است اگرمالک دکان به واسطه تخلف او ازدادن قسط درموعد مقراجاره را فسخ کند حق استرداد عین دکان را ندارد چون اجارهٔ مستأجراول دکان را به ثالث قبل ازتخلف ازشرط بوده و مالک درآن وقت خیارنداشته است لهذا اجاره او صحیحه ولازمه است علی کل تقدیر، واگرمالک اجاره را فسخ کند فقط حق مطالبه اجرة المثل ازمستأجردارد نه استرداد عین، لهذا این فسخ برای او اثری ندارد بلی اگراجرة المثل زیاده ازاجرة المسمی باشد این فائده را خواهد داشت واگرکمترباشد ضررخواهد داشت، وعلی أیّ حال برعین دکان تسلطی نخواهد داشت. والله العالم.

۱۲ ربیع الثانی ۱۳۴۸

س ۴۱۸. شخصی متاعی را فروخت بعد معلوم شد که مشتری خیار غبن دارد ولکن مشتری تصرف در متاع کرده است آیا به محض تصرف خیار از بین می‌رود یا نه؟

ج: اگر تلف کرده باشد بقاء خیار مشکل است والّا خیار باقی است. والله العالم.
۲۱ ربیع الثانی ۱۳۴۸

س ۴۱۹. زید ملکی را فروخت به عمرو به بیع خیاری ده ساله و در ضمن عقد شرط نمود در صورتی که در رأس هر سال یک عشر از ثمن را رد کند به همان نسبت خیار فسخ معامله را داشته باشد، پس از چند ماه زید فوت نموده وارث او منحصر به یک مادر و یک پسر صغیر و مادر مزبوره هم که وارثش منحصر به دو دختر کبیره است پس از دو سه سال فوت نمود، قیّم صغیر و یا خود صغیر شخصاً در باقی مانده اقساط اخذ به خیار کرده معامله را فسخ نمود، در این صورت ملک مسطور بین پسر زید و دو دختر مادر زید چگونه تقسیم خواهد شد؟

ج: چون سدس متروکات زید بالارث الشرعی به مادر او و بعد از وفات مادر به دختر انش منتقل شده لهذا سدس مبیع خیاری مذکور هم متعلق حق مومیٰ الیهما است، ولکن تعلق حق آنها بر آن سدس به این کیفیت است که در موقع اعمال خیار سدس مثل ثمن را بانضمام پنج سدس دیگر که پسر زید مهیا و حاضر کرده تسلیم مشتری نمایند و سدس مبیع مذکور را به خود برگردانند، و علی هذا اگر مومی الیهما سدس مثل ثمن را به همین کیفیت داده باشند و تسلیم مشتری کرده باشند سدس مبیع مذکور راجع به آنها است و اشکالی ندارد، و اگر تمام مثل ثمن را پسر زید یا قیّم او در موقع خیار تسلیم مشتری نموده و اخذ به خیار کرده باشند و مومی الیهما یعنی دختران حصه خود را از مثل ثمن نداده باشند مسئله محل اشکال عظیم بلکه از اشکل مسائل ابواب خیار است، و جز آنکه فیما بین پسر زید و عمه‌هایش به تصالح و تراضی فصل شود فعلاً برای تخلص از

اشکال طریقی به نظر نمی‌آید؛ بلی اگر پسر زید در موقع اداء مثل ثمن نسبت به سدس آن قصد تبرع از جانب عمه‌ها داشته کفایت آن در وقوع از جانب عمه‌ها بعید نیست، ولکن مع هذا خالی از اشکال نیست و احتیاط به تصالح ترک نشود. والله العالم.

غرّه رمضان المبارک ۱۳۴۸

س ۴۲۰. زید اجاره داد عینی را به عمرو و شرط کرد اگر تأخیر افتاد اداء مال الاجارهٔ سالی الی سال بعد از آن موجر خیار فسخ اجاره را داشته باشد، بعد از آن مستأجر اجاره داد به خالد بعض آن را بدون شرط مزبور، بعد از آن موجر اول بر حسب شرط فسخ کرد اجاره را، آیا اجاره خالد منفسخ می‌شود به فسخ اجاره اولی یا فسخ نمی‌شود؟

ج: عدم نفوذ اجارهٔ مستأجر در مفروض سؤال و انفساخ آن به فسخ موجر از واضحات، و اظراد این حکم در کلّیهٔ خیارات جعلیّه که احد المتعاقدین در ضمن العقد برای خود شرط خیار کند از مسلّمات است، و نزاع در تعلق حق الخیار به عین ما انتقل عن ذي الخیار یا تعلق آن به عقد و ملک طلق بودن عین مخصوص است به خیارات اصلیه مثل خیار مجلس و خیار حیوان و نحوهما من الخیارات الشرعیه و بی ربط به خیارات جعلیّه است مطلقاً، والله العالم.

۲۴ رمضان ۱۳۴۸

س ۴۲۱. عمرو با زید در ملک یک قریه شریک بوده‌اند عمرو نیم دانگ از قریه را در نزد زید بیع شرط گذارده، قبل از انقضاء مدت و لزوم بیع ملک همین دِه را قسمت نموده و هر شخصی بر حسب تقسیم بر سهم خودش مالک شده و ورقه قسمت را تراضیاً مهر نموده‌اند بعد از آن بیع لازم شده، آیا با این قسمت نمودن بیع شرط فسخ می‌شود یا نه؟

ج: چون به حسب عادت جاریه بین الناس مبیع به بیع خیاری را در ایام خیار بایع از مشتری اجاره می‌کند و در تصرف خود او است، لهذا مبیع مرقوم را در مفروض سؤال جزو

حصه بایع قراردادن مستلزم اقاله و فسخ معامله خیاریه نیست و معامله مرقومه کما کان به حال خود باقی و بعد از انقضاء زمان خیار و لزوم بیعْ مبیع مرقوم ملکِ طلق مشتری است، بلکه اگر مبیع مرقوم را بایع از مشتری اجاره نکرده باشد هم جزو حصه بایع قرار دادن آن موجب اقاله و فسخ معامله خیاریه نیست، و علی أیّ حالٍ معامله مرقومه به حال خود باقی است، والله العالم.

۱۷ محرم ۱۳۴۹

س ۴۲۲. زیدی اموال خود را از منقول و غیر منقول مصالحه کرد به دو نفر و تا پنجاه سال از برای خود خیار فسخ گذارد به این نحو که هرگاه بخواهد فسخ کند قرائت حمد و سوره نموده استرداد کند پس در زمان خود مُصالح یکی از دو نفر فوت شد حصّه او به ارث منتقل به مُصالح گردید پس مُصالح در اموال تصرفاتی نموده به بیع بعضی و تبدیل بعضی و وصیت به بعض، اکنون مصالح فوت شده، آیا مصالحه نسبت به آن شخص دیگری که زنده است اگر مقدار متصرّف فیه بیشتر از نصف است فسخ می‌شود مطلقاً یا در خصوص مقداری که از حصّه او تصرف کرده است منفسخ می‌شود؟ مستدعی است شقوق مسئله حکماً مرقوم فرمایید، و اگر بیش از نصف تصرف نکرده احتمال فسخ مصالحه نسبت به او هست یا خیر؟

ج: در صورتی که زیاده از نصف که به میراث به خود مُصالح منتقل شده تصرف کرده باشد اگر چه مصالح که خیار فسخ در حصه برادر زنده داشته فسخ در بعض را هم تسلط داشته و هریک از تصرفات صادره در زائد بر نصف قابل فاسخ بودن است لکن چون تسلط فعلی بر فسخ را به قرائت حمد و سوره قبل از [حذف شده] تصرفات صادره از مصالح مرقوم در مقدار زائد بر نصف که ملک خودش بوده است کلاًّ ملغی و کالعدم است فقط تصرفاتش تا حد معادل نصف صحیح و نافذ و نصف دیگر ملک متصالح حیّ است، والله العالم.

۷ شهر شعبان ۱۳۵٤

س ۴۲۳. مقدارغبن فاحش را معین فرمایید.

ج: ضابط غبن فاحش اگر تفاوت به مقدار خمس باشد ظاهراً غبن فاحش باشد مثلاً متاعی را که پنج تومان ارزش دارد اگر چهار تومان فروخته باشد بایع مغبون است، و بالعکس اگر متاعی را که چهارتومان ارزش دارد پنج تومان خریده باشد مشتری مغبون است، وهکذا درقسمت مشاع اگر سهم احد الشریکین چهارتومان و سهم دیگری پنج تومان ارزش داشته باشد کسی که سهم او چهارتومان ارزش دارد مغبون است و علی هذا القیاس. واگر تفاوت زیادتر از عُشر نباشد ظاهراً فاحش نباشد واگر از عُشر زیادتر و از خمس کمتر باشد جمیع مراتب متوسطه فیما بین عشر و خمس محل اشکال و احوط تصالح است. والله العالم.

١٩ ذي القعدة / ١٣٥٣

س ۴۲۴. هرگاه زید ملکی را بیع شرط به عمرو نماید قبل از زمان خیار عمرو می‌تواند مبیع را به دیگری منتقل نماید با اینکه مبیع متعلق خیار است و تصرفات ناقله منافات با حق الخیار دارد؟ و درصورت صحت آیا زمان خیار که بایع رد ثمن به مشتری می‌کند و فسخ می‌نماید مبیع منتقل شده مال بایع می‌شود یا اینکه چون مبیع منتقل به غیر شده است دیگر خیار بی‌مورد و بی‌اثر است؟ ثانیاً درصورت اسقاط غبن درمعامله بأیّ نحوٍ کان اگر چنانچه بعد ظاهر شود که غبن درمعامله معادل با قیمت یا زیاده بوده است بایع در این صورت می‌تواند دعوای غبن کند و بگوید این نحو از غبن را من ساقط نکرده‌ام آیا این دعوی از دعاوی مسموعه است یا خیر؟

ج: تصرفات ناقله عین در خیار مشروط به ردّ مثل ثمن قبل از انقضاء زمان خیار بی‌شبهه جایز نیست و باطل است و در سایر خیارات محل بحث و اشکال است، وأما اسقاط غبن اگر چه لفظ فاحش بل افحش رسم القبالة شده و در اوراق می نویسند لکن مدار در سقوط خیار غبن این است که هر مقدار از تفاوت را که مغبون جاهل به قیمت واقعیه در وقت

معامله تن درداده باشد و پیه آن را بر خود مالیده باشدکه برتقدیرآنکه این مقدارتفاوت قیمت باشد صرف نظرکنند وعلی هذا مقدارغبن متعارف درنوع معاملات غبنیه مثلاً الی ده صد [صدم] ظاهراً به اسقاط خیارغبن ساقط باشد لکن تفاوت ضِعف مبلغ را اگربالخصوص تصریح به آن نشده باشد دعوای شخص مغبون که این مقدارتفاوت هرگزبه متخیّلهٔ من خطورنکرده بود والّاهرگزصرف نظرنمی‌کردم ظاهراً مسموع است.
۱۱ شهر رمضان المبارک ۱۳۴۵

س ۴۲۵. زید ملکی می‌خرد به دو هزارو سیصد تومان و قیمت آن ملک درهمان روزیک هزارو سیصد تومان بوده است این معامله سفهی و باطل است یا صحیح و موجب خیاراست؟

ج: صحیح و موجب خیاراست، والله العالم.

س ۴۲۶. برفرض صحت و ثبوت خیاراگرمشتری خیارغبن را صلح نمود به مقدار دَه مَن برنج ولی نمی‌دانست که مقدارغبن چه قدراست این جهالت موجب بطلان صلح است یا نه؟

ج: جهالت موجب بطلان عقد صلح نیست، والله العالم.

س ۴۲۷. برفرض صحت آیا خیارغبن دراین صلح هست یا نه؟ و فرقی هست بین آنکه صلح برمطلق غبن محتمل واقع شده باشد یا برمقدارخاص ازآن یا گفته باشد هرچه هست و به هراندازه که هست؟

ج: اگربرمرتبه خاصه واقع شده باشد محدود به همان مرتبه خواهد بود واگربرمطلق غبن محتمل واقع شده باشد یا تصریح کرده باشندکه به هراندازه که باشد دراین دو صورت به آن اندازه که دراین معامله محتمل باشد به همان اندازه مغتفراست، واگر زیاده برآن مقدارکه آخردرجه غبن محتمل دراین معامله است ظاهرشود که مغبون بوده است ظاهراً این درجه ازغبن ساقط نباشد و موجب خیارباشد مثلاًدرمعامله هزار

تومانی اگر أقصیٰ درجه غبن که به حسب عادت محتمل است پانصد تومان باشد و زیاده محتمل نباشد و بعد معلوم شود که هزار تومان غبن داشته این مقدار از غبن ساقط نیست و موجب خیار است، والله العالم.

س ۴۲۸. در صورت اختلاف مقوّمین اگر یک نفر خبره ملک را به دو هزار و سیصد تومان قیمت کرده و عقد بر همان مبلغ واقع شده و پس از انقضاء مجلس عقد چهار نفر خبرهٔ دیگر همان ملک را به هزار و سیصد تومان قیمت کرده‌اند تکلیف چیست؟

ج: به قول این چهار نفر اگر موثق و عادل باشند باید اخذ نمود بلکه اگر عدالت شرعیه آنها هم ثابت نباشد ولکن دارای وثاقت کامله باشند و قول آنها موجب وثوق و اطمینان باشد و قول آن یک نفر که بر خلاف این چهار نفر گفته است در مقابل قول آنها اثری نداشته باشد باید به قول آن چهار نفر اخذ کرد، والله العالم.

س ۴۲۹. زیاده و نقیصه ملک از مساحت مذکوره در ضمن عقد موجب خیار ضرر شرکت یا تبعّض صفقه می‌شود یا نه؟

ج: اشتراط مقدار مساحت زمین در متن عقد مثل آنکه شرط کنند که یک جریب مثلاً و نحو ذلک باشد بر دو وجه ممکن الوقوع است: چه آنکه ممکن است تحدید مقدار مبیع باشد و مرجع آن به این است که مثلاً یک صد ذرع مکعب را به یک صد تومان فروخته است هر ذرعی به یک تومان، و ممکن است شرط ضمن العقد و التزام في التزام باشد و مرجع آن به این است که مبیع همین زمین مشاهَد است نه عنوان صد ذرع مکعب ولکن به مقدار مذکور بودن آن التزام شده است، اگر اشتراط بر وجه اول باشد در این صورت اگر کمتر برآید مثلاً هشتاد ذرع برآید معامله هشتاد ذرع به هشتاد تومان واقع و صحیح و از برای مشتری خیار تبعض صفقه ثابت خواهد بود، و اگر زیاده برآید معامله در یک صد ذرع آن به یکصد تومان صحیح و زیاده مال خود بایع و از برای مشتری خیار شرکت ثابت

خواهد بود. واگر اشتراط بروجه ثانی باشد دراین صورت مبیع همان زمین وثمن یکصد تومان است علی کل تقدیر، ولکن اشتراط بودن آن به مقدارمذکورممکن است ازجانب مشتری باشد لاغیر، ومرجع آن به اشتراط کمترنبودن ازمقدارمذکوراست لاعدم الزیاده ودراین صورت اگرکمتربرآید مشتری خیارتخلف شرط خواهد داشت واگرزیاده برآید آن زیاده هم مال مشتری است وبایع خیارنخواهد داشت، وممکن است ازجانب بایع باشد لاغیرومرجع آن به اشتراط عدم الزیاده است لاعدم النقیصه ودراین صورت اگر زیاده برآید آن زیاده هم مال مشتری است ولکن بایع خیارتخلف شرط خواهد داشت و اگرکمتربرآید مشتری خیارنخواهد داشت، واگرازجانبین باشد مرجع آن هم به اشتراط عدم النقیصه وهم به اشتراط عدم الزیاده خواهد بود، ودراین صورت اگرکمتربرآید مشتری خیارتخلف شرط خواهد داشت وهمچنین اگرزیاده برآید بایع خیارتخلف شرط خواهد داشت. والله العالم.

في ۳ محرم الحرام ۱۳۴۸

فصل سوم: در ربا

س ۴۳۰. اشیاء غیرمکیل و موزون که عددی یا ذرعی باشند ربا دراو جاریست یا خیر؟

ج: درغیرمکیل وموزون ربا مانعی ندارد. والله العالم.

۲ محرم الحرام ۱۳۴۷

س ۴۳۱. زیدی مالی به ارث به او منتقل شد ولی بروارث معلوم است که مورث اغلب این مال را به طریق ربا جمع نموده است و اشخاصی که ازآنها ربا گرفته شده است تمام اسمائشان دردفترمورّث ضبط است دراین صورت تکلیف وارث چیست؟

ج: چون حرمت ربا ازضروریات وواضحاتی است که دراین اعصاربرنوع مسلمین معلوم است واقدام مورث برگرفتن آن به حسب عادت ازروی جهالت وندانستن حکم آن

نبوده لهذا درمفروض سوال که اسامی ربا دهندگان و مقادیرربا که هریک داده دردفتر مورث مضبوط ووارث برآن مطلع است تکلیف وارث آنکه ازاین مال خطیرحرام صرف نظرکند هرقدربتواند به مصالحه و نحوها ازصاحب آن اموال تحصیل حلیّت نماید و[الّا] اموال محرّمهٔ مغصوبه را به صاحبانش رد کند و خودش و مورّثش را ازهلاک ابدیّ برهاند. ان شاء الله تعالی، ولا حول ولا قوّة الّا بالله العلی العظیم.

س ۴۳۲. زیدی پانزده دینارقرض گرفته است که ماهی مبلغ سیصد فلس ربح بدهد با علم به حرمت ربا و آن وجه را جنس ابتیاع نموده است آیا این دو معامله صحیح است یا نه؟ و برفرض بطلان معاملتین راه صحتی برای آنها هست یا نه؟ مستدعی است آنکه جواب را بیان فرمائید؟

ج: این دومعامله هردوباطل است، اما معاملهٔ قرض به واسطه اشتمالش برشرط ربا فاسد است و حرام و مُفسد -علی الاقوی-. و اما معاملهٔ جنس به واسطهٔ مالک ثمن نبودن مشتری، لکن تصحیح آنها ممکن است به این کیفیت که معامله جنس راکه مستقرض به پول مقرض خریده ولهذا فضولی واقع شده آن معامله را مقرض امضاء کند به وسیله این امضاء آن جنس ملک او می شود، بعد ازاستقرارآن جنس به ملک او مجموع ربح را که هرماه به سیصد فلس تراضی کرده‌اند نسبت به تمام مدتی که مستقرض تمکن از اداء آن را اُمید داراست حساب کنند که چه مقداراست مثلاًاگرمدت یک سال باشد سه دینارو ششصد فلس است وعلی هذا القیاس وضمیمه پانزده دینارثمن آن جنس نمایند ومقرض که فعلاًآن جنس ملک اواست به عقد صلح منتقل کند آن جنس را به مجموع مبلغ اصل ثمن که پانزده دیناراست وربح مدت مقرره بینهما واگرمقرض بعض شروط بخواهد برمستقرض قراردهد وتراضی کنند که اصل تمام مبلغ به اقساط باشد یا آنکه مقداراربح را هرماه سیصد فلس بدهد وغیرذلک مع التراضی ضمن العقد شرط شود مانعی ندارد. والله العالم.

۹ ربیع الثانی ۱۳۵۵

س ۴۳۳. اولاً مصالحهٔ مقداری از روپیهٔ کاغذی را به ضمیمه یک پول سیاه مسی به مبلغی از پول ایرانی أعمّ از نوط یا قران که مصالَح له پول ایرانی را دو ماه دیگر بدهد جایز و صحیح است یا اینکه حکم بیع صرف را دارد که قبض در مجلس شرط صحّت آن است؟ و ثانیاً در صورت صحّت بدون ضمیمه هم صحیح است یا خیر؟ و ثالثاً اگر قبل از جریان صیغه قرارداد بین مصالِح و مصالَح‌له چنین شد که پول ایرانی را دو ماه دیگر بدهد و صیغه را به طور مطلق جاری نمودند و اسمی از مدّت و اینکه اگر رأس مدت مصالح له پول ایرانی را نداد مصالح اختیار فسخ داشته باشد برده نشد و مصالح له بعد از دو ماه پول ایرانی را نداد آیا مصالح اختیار فسخ چنین صلحی و مطالبهٔ عین روپیه را دارد یا خیر؟

ج: قبض مجلس در عقد صلح معتبر نیست لکن حرمت ربا و مفسد بودن آن در جمیع عقود معاوضات مطرّد و جاری است و چون نوط کاغذی با عین روپیه در باب ربا و قبض متّحد الحکم است و روپیه با قران ایرانی متّحد الجنس است لهذا بدون ضمیمهٔ مالیت دار رفع محذور ربا ممکن نیست ولا محاله باید ضمّ ضمیمه شود، و أما شروط تبانی که قبل از اجراء عقد تبانی بر آنها شده باشد آنچه از این قبیل شروط عرفاً بناء عقد بر آن است مثل تسلیم و تسلّم و نقد بلد و سلامت از عیوب و امثال ذلک جمیع اینها شروط ضمنیّه است و به منزلهٔ شرط صریح است، و آنچه از امور و أغراض شخصیّه باشد نظیر مورد سؤال و نحو آن اگر عقد متضمّن اشاره به آن باشد مثل آنکه بگوید (علی ما ذُکِر) و نحو ذلک در این صورت به منزله شرط مذکور در متن عقد خواهد بود، و اگر هیچ اشاره به آن نداشته باشد و مغفولٌ عنه شده باشد اعتبار آن مشکل بلکه بعید نیست کالعدم باشد. والله العالم.

۲۸ ذي‌القعدة ۱۳۴۹

س ۴۳۴. صد مَن برنج برذمه بفروشد به پنجاه تومان نقد، بعد به وعده بخرد به شصت تومان و آن برنج را هیچیک تصرف نکرده، صحیح است یا خیر؟

ج: [1]اگربرای تخلص ازربا این معامله را می‌کنند اولیٰ واحوط این است که یک عین خارجی مثلاًانگشتری یا عبائی ونحو ذلک را بفروشد به پنجاه تومان نقد وبعد بخرد به شصت تومان به وعده، واگر شبههٔ اینکه این خرید وفروش واقعی نیست صوری است دربین باشد -کما هو الغالب- بهتر این است که مقداراربح ده تومان را قرض گیرنده مصالحه نماید به قرض دهنده به شرط آنکه پنجاه تومان مثلاًبه اوقرض بدهد وإلیٰ مدت یک سال مثلاًمطالبه ننماید، وظاهراً أسلم حیل مذکوره برای تخلص ازربای قرض همین است.

واما مسئله فروختن صد من برنج کلّی في الذمة به مبلغی نقداً وخریدن به مبلغ دیگر نسیئةً ازدوجهت محل اشکال است هم مبیع مکیل وموزون است درفروختن به خود بایع قبل ازقبض، وهم ازجهت بیع دین به دین محلّ اشکال است، اگرچه ازهرجهت صحّت بعید نیست لکن فعلاًدرفتوی تأمل دارم.

س ۴۳۵. اجناس دربازاربه موعد یک ماه یا بیشتربه فروش می‌رسد فروشنده قبض آن را ازخریدارگرفته است نزد صرّاف یا تاجرنزول می‌نماید به این معنی که آن قبض راکه موعدش یک ماه بعد است می‌دهد به آن شخص و مبلغی جهت مدت آن کسرمی‌نماید و پول را نقد می‌گیرد بعد درأس مدت خریدارقبض رجوع به دهنده قبض نموده وجه آن را دریافت می‌کند، آیا این معامله صحیح است یا خیر؟

ج: این معامله چون متضمن ربا است وهم بیع صرف است صحت آن متوقف است برقبض عوضین درمجلس لهذا معاملات جاریه به این کیفیّت تماماً ازاین دوجهت باطل است، تصحیح آنها ممکن است که صیغه صلح صحیح جاری نمایند وهم ضمیمه ازغیرجنس عوضین مثل پول سیاه یا وارشو ضمیمه طرف ناقص یا طرفین

---

۱. ظاهراً این عبارت تا (و اما مساله فروختن...) جواب سؤال دیگری است که حذف گردیده است / مصحح.

نمایند، لکن الأسف برادران ایمانی آن قلیل زحمت را تحمل نمی‌کنند و خود را در ورطهٔ معاملهٔ ربویه و باطله می‌اندازند. والله العالم.

س ۴۳۶. برفرض بطلان این معامله آیا با آنهایی که خارج از اسلام هستند(یهود و نصاری) صحیح است یا خیر؟

ج: یهود و نصاری که در ایران سکنی دارند خواه اصلاً ایرانی یا از بلاد دیگر آمده باشند علی کلّ حال در امان ذي‌الشوکه از مسلمین و سلطان اسلامند نفوس و اموال آنها به مقتضای این امان محفوظ است أحدی نمی‌تواند دیناری از اموال آنها را به حیله و نحوها اخذ کند، بلی آنچه را خود آنها به رضا و رغبت التزام به آن دارند مثل ربا و نحو آن جایز است از آنها گرفته شود لاغیر، و در احکام معاملات و صحت و فساد آنها با مسلمین یکسانند، والله العالم.

س ۴۳۷. اگر دلالی واسطه باشد و زحمت ذهاب و ایاب این معامله فاسده را بکشد حق اجرت دارد یا خیر؟

ج: دلال و عامل اگر عمل و زحمت آنها شرعاً حرام نباشد فساد معامله موجب سقوط اجرت آن نیست، اگر عمل آنها شرعاً حرام باشد نظیر ساختن ظرف طلا و نقره و امثال آنها که خود عمل آنها في نفسه حرام است حق اجرت گرفتن ندارند، در مورد سؤال نسبت به فروختن اوراق مذکوره و امثال آن عمل دلال حرام نیست، لکن نسبت به ربا دادن که سند را به امر موکل نزد خریدار می برد و عوض مدت را تنزیل می‌نماید حرمت عمل او في نفسه محل اشکال است، و علی هذا کسی که دلال را وادار کرده که عوض مدت تنزیل نماید اجرت دلال را بدهد و لکن مردّد بین استحقاق و تبرع علی الاحوط، و الله العالم.

محصّل آنکه عمل دلال از جهت فساد معامله في نفسه حرام نیست لکن از جهت ربوی بودن محل اشکال است، و لهذا باید احتیاط رعایت شود. والله العالم.

۲۶ شوال ۱۳۵۳

کتاب الدین و الرهن

س ۴۳۸. زید مالی را به عمرو می‌دهد یا از بابت تفریغ ذمه و اداء دین یا به عنوان خمس یا سهم امام (علیه السلام) یا وجوه دیگر از زکات و مظالم و نحوها یا آنکه چون اصل مال مزبور راجع به او است و باید تسلیم او شود آیا در هیچ یک از این عناوین مزبوره و نحوها علم عمرو به قصد و نیت زید در موقع تسلیم لازم است یا فقط قصد معطی کافی و به هر عنوان که بدهد به همان عنوان محسوب خواهد شد شرعاً؟

ج: در جمیع موارد قصد معطی کافی در تحقق عنوان واقعی است که قصد کرده و علم قابض شرط نیست. بلی اگر ظاهر عنوان فعل عنوان مجانیت باشد و در قصد معطي مثلاً به عنوان قرض یا اداء دین و نحوها داده یا آنکه مال خود قابض بوده و به ظاهر عنوان خارجی به عنوان آنکه هدیه و تعارفی از معطی است ارائه داده در جمیع این صور این اعطاء خارجی کافی در اداء دین یا ایصال آن مال نیست مگر در موارد حقوق واجبه که اگر عنوان خارجی فعل عطای مجانی باشد ضرر به احتساب از بابت حقوق واجبه ندارد، والله العالم.

۲۴ ربیع الأول ۱۳۴۸

س ۴۳۹. زیدی در مدت دوازده سال تدریجاً قریب یک هزار روپیه از پول زحمت

کشی نزد عمرو گذاشته به طریق امانت، بعد از مدت مذکوره صاحب وجه که زید باشد از عمرو مطالبه وجه مذکور را می‌نماید عمرو می‌گوید که من وجه را خرج کرده‌ام و ندارم هروقت خدا داد می‌دهم، آیا در این صورت زید می‌تواند عمرو را ملزم نماید که اثاثیه دکان خود را به قیمت عادله وقت بفروشد تا مال الامانه خود را بگیرد یا خیر؟

ج: مقداری از اثاثیه دکان که کسب او توقف برآن دارد و اگر نداشته باشد از کاسبی می‌افتد تسلط دیّان بر الزام مدیون مذکور به فروختن آن و اداء دین در غایت اشکال است، لکن نسبت به مقدار زائد برآنچه کاسبی او توقف برآن دارد می‌تواند الزامش کند که قدر زائد بر اقلّ ما یتوقف علیه کسبَهَ را بفروشد و دین مذکور را اداء نماید. والله العالم.
۱۴ صفر ۱۳۵۴

س ۴۴۰. چه می‌فرمایید در این که با وجود مدیون بودن میت آیا ورثه او حق دارند متروکات او را قسمت کرده مصرف نمایند بی آنکه ادای دیون نمایند؟

ج: با وجود مدیون بودن میت اگر ورثه دیون را ضمانت و تعهد کنند و دیّان هم به ضمان ورثه رضا دهند و قبول کنند بر این تقدیر می‌توانند ترکه را فیما بینهم قسمت کنند و دیون را به طوری که تعهد کرده‌اند اداء نمایند، والاّ قسمت آن مطلقاً باطل و تصرف در آن هم حرام و اگر نقل و انتقالی کنند هم باطل است، بلی اگر دین قدر قلیل لایعتدّ به باشد و به حسب عادت متعارفه قابل مماطله نباشد و اطمینان به آنکه تأدیه خواهند کرد حاصل باشد بعید نیست حاجت به تعهد و ضمان نباشد، والله العالم.

س ۴۴۱. هرگاه زید در ضمن عقد لازمی ملتزم شرعی شده است به تصفیه دیون عمرو و عمرو فوت شود آیا وصیّ مکلف است به تأدیه دیون او و اخراج آن از ترکه و اصل مال یا التزام مزبور را فع تکلیف او و سایر ورثه است و حقوق دیّان تعلقی به ترکه او ندارد اصلاً سواءٌ عملَ الملتزم بالتزامه المزبور او کان بصدده‌ام لم یعمل وکان شأنه التسامح؟

ج: التزام مزبور اگر به مقام فعلیت برسد تکلیف به اداء دیون از وصیّ و ورثه ساقط می‌شود والاّ مجرد التزام شرعی کسی به اداء دیون شخص دیگر بدون آنکه حواله شرعیه بشود موجب فراغ ذمه مدیون از آن دیون نیست، و بالجمله دیان جز مطالبه از ترکه حقی ندارند وصیّ و وارث هم جز آنکه ملتزم مزبور را الزام نمایند که دیون را تصفیه کند حقی ندارند، لکن ملتزم مزبور هم می‌تواند بگوید عوض مقرر را تسلیم أمینی کنید تا من دیون را تصفیه کنم والاّ اطمینان به وصول عوض ندارم، و بالجمله در چنین اتفاقات باید برادرانه با هم اتفاق نمود و تصفیه کرد -ان شاء الله تعالی-، والله العالم.

٢٤ ربیع الأوّل / ١٣٤٨

س ۴۴۲. هرگاه تاجر یا صرافی مقدار صد روپیه از مال حرام داخل پول او بشود ولی خود مطلع بر این نشود دیگری که مطلع هست می‌تواند بعد از مدتی از این شخص تاجر یا صراف پول قرض کند یا معامله دیگر کند یا خیر؟

ج: اگر احتمال بدهد که عین آن پول حرام را آن صراف یا تاجر صرف مورد خاصی کرده باشد و عین یا بدل آن داخل در نقود حاضره زیردست او نیست در این صورت قرض کردن از نقود حاضره زیردست او یا معامله دیگر جایز است، و اگر یقین دارد که عین یا بدل آن جزو نقود حاضره زیردست او است گرفتن از آن نقود جایز نیست، والله العالم.

٩ رجب ١٣٤٧

س ۴۴۳. در صورتی که این مسئله که در رساله *منهاج الرشاد* است که جمعی از علماء حکم فرموده‌اند به اینکه اگر ترکه به قیمت دویست هزار تومان باشد و مثلاً قروض میت مقداری پول سیاه باشد تا آن پول ادا نشده تصرّف در هیچ چیز از ترکه جایز نیست و این قول خالی از وجه نیست، و این مسئله‌ای است محل احتیاج و أمر بر همه مردم از این بابت بسیار مشکل است و از این بابت که بسیار کم است کسی بمیرد و قرض در ذمهٔ او نباشد و تصرف ورثه در خانه و اثاث البیت در این صورت مشکل است و در صورتی که قرض میت چه بسیار باشد و چه کم

پس تصرف در اموال و مسکن ایشان در خانه حرام و اذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد و خانه حکم خانه غصبی دارد که نماز همه کس در آن باطل است. آیا نشستن در خانه و تصرف در اموال و یا اینکه اذن دادن ورثه بکسان دیگر چه صورت دارد؟ بیان فرمایید.

ج: کیفیت تعلق دیون به متروکات مدیون و مانع بودن آن از انتقال ترکه به وراث قبل از اداء آن یا از تصرف وارث در ترکه بدون اذن دیّان محل خلاف عظیم است و از اساطین فقهاء (رضوان الله تعالی علیهم) اقوال عدیده نقل فرموده‌اند از جمله آنها همین قولی است که در رساله ***منهج الرشاد*** مذکور است، و علی أیّ حال اگر دیون مستوعب تمام ترکه نباشد تصرف ورثه به سکنی و نحو آن از تصرفات غیر اتلافیه و غیر ناقلهٔ عین اقوی جواز آن است، و علی هذا سکنای ورثه در خانه و اذن دادن آنها که دیگری وارد خانه شود و نماز در آن خانه بخواند و نحو ذلک اقوی جواز آن است. بلی اگر دین مستوعب تمام ترکه باشد بدون اذن دیّان محل اشکال است. والله العالم.

۱۹ شهر رجب ۱۳۵۱

س ۴۴۴. شخص مدیون جائز است تمام دارائی خود را مصالحه کند به ورثه خود یا دیگری و چیزی باقی نگذارد که دیونش را از او بدهند یا نه؟ و بر تقدیر جواز بر تقدیر صحت و سلامتی آیا جائز است چنین صلحی در فرض وفات که موجب تضییع حقوق طلب کار است یا نه؟ و بر تقدیر جواز اگر متصالح را ملتزم نمود که بعد از وفات فلان مبلغ مظلمه بدهند جهت متصالح و فلان قدر عبادت استیجار نمایند آیا وصیّ این مصالح مدیون می تواند در صورتی که طلب معلوم و قطعی شود نزد او اداء دین را مقدم بدارد بر بعض آن مصارف که متصالح را ملتزم نموده بود یا نه بلکه طلب کارها به هیچ وجه استیفاء طلب خود را نمی‌توانند نمایند بعد از این مصالحه؟

ج: اگر شخص مدیون خود را شرعاً مدیون نمی‌دانسته و به عقیده آنکه بریء الذمه از

این دین است اموالش را به وراث یا اجنبی مصالحه کرده است و شرایطی درضمن عقد صلح برمتصالح الزام نموده دراین صورت صلح مذکورصحیح و شرایط ضمنیه آن هم لازم العمل است، و متصالح یا وصیّ او هرگز نمی‌توانند عوض از مصارف مقرّره درضمن عقد صلح به واسطه علم خودشان به مدیون بودن مصالح، این دین راکه خود مصالح ذمّه خود را مشغول به آن نمی‌دانسته است اداء نمایند و هیچ یک ازشرایط مقرّره به دادن این دین ساقط نمی‌شود، وکسی که خود را طلب کار می‌داند چون مدیون او دروقت موت مالی نداشته که مخرج دینش باشد لهذا طریقی برای استیفاء این دین مطلقاً ندارد. واگرمدیون مذکورخود را مدیون می‌دانسته و مع هذا اقدام به این مصالحه نموده است اگراقدامش به این صلح برای مال مردم خوری و فرارازدین نبوده بلکه دیّان او مطالب نبوده مدیون گمان می‌کرد که عند المطالبه می‌تواند اداء نماید، اتفاقاً أجل مهلتش نداد ظاهراً این صورت هم مثل صورت سابقه باشد و مصالحه صحیح و بی‌اشکال باشد. بلی اگرمفلّس بعد ازظهورافلاس و قبل ازحجرحاکم برای تضییع دیون غرماء که مالش مورد حجرنشود چنین صلحی بکند یا مریض بعد ازظهورمخوف یا مهلک بودن مرض برای ابطال حقوق دیّان و خوردن مال مردم چنین اقدامی نماید حرمت آن ظاهراً بی‌اشکال است، لکن صحت یا فساد یا موقوف به اجازه دیّان بودن آن محل اشکال است بلکه غیرمریض و مفلّس هم اگربرای فرارازدین که دیّان نتواند ازاو مطالبه نماید چنین صلحی بکند حرمت آن هم ظاهراً محل اشکال نباشد، وبعض اساطین فقها (رضوان الله تعالی علیهم) باطل دانسته‌اند، لکن فساد یا موقوف به اجازه بودن آن درهیچ یک ازموارد ثلاثه مذکوره وجه واضحی ندارد و علی أیّ حالٍ عجالةً أحقردر این مسأله تأمل دارم، یعنی درکلّیه صلح فرارازدین مطلقاً به صحّت یا فساد فتوی نمی‌دهم، والله العالم.

١٢ محرم الحرام ١٣٤٤

س ۴۴۵. زید مبلغی از عمرو قرض کرده به مدت معین و نزد او رهن گذاشته است و وکالت به او داده که با مضیّ مدت و عدم اداء دین مرهون را در معرض فروش درآورد و حق خود را استیفاء و به کم و زیاد آن رجوع کند، در صورت مرقومه آیا راهن بدون اجازه مرتهن می‌تواند حقوق فرضیه و تقدیریه خود را که دارد بر عین مرهون به خالدی مصالحه نماید یا خیر که در واقع اگر مرتهن ملک را فروخت زیادی پول مال مصالح له باشد و اگر هم مصالح له اداء دین مصالح را نمود عین مرهون ملک مصالح له باشد؟

ج: تصرفات ناقله یعنی منتقل کردن راهن عین مرهونه را به ثالثی نافذ نیست مگر به اجازه مرتهن و اگر اجازه کند رهنیت باطل می‌شود. بلی اگر مرتهن آن معامله را رد نکند و خود راهن یا ثالث که عین مرهونه به او مصالحه شده است دین مرتهن را اداء نماید و رهنیت فک شود در چنین صورت بعید نیست آن مصالحه به همین اداء دین مرتهن و فک رهانت صحیح و نافذ شود، والله العالم.

۲۹ رجب ۱۳۴۴

کتاب الضمان والحوالة

س ۴۴۶. درحمام کفشش گم شد حمامی ضامن است یا نه؟ اگرکفش عوض شد درحمام چه باید کرد؟

ج: حمامی ضامن نیست، واگرعوض شد وصاحب آن مجهول باشد اگرکفشی که به جای کفش اومانده مساوی باکفش خودش باشد یا قیمت آن کمترباشد تقاص نماید، واگرقیمت کفش که به جای کفش اومانده زیاده باشد مقدارمعادل کفش خودش را می‌تواند تقاص نماید وزیاده را به حاکم شرع یا وکیل حاکم شرع برساند به این معنی که اگرسراست اذن بگیرد وتصرف نماید والّامقدارمعادل زیاده را به وکیل حاکم یا خود حاکم بدهد وصیغه مصالحه هم اجراء شود -علی الاحوط-.

س ۴۴۷. هرگاه کسی را مکره نمایند بربرداشتن و حمل نمودن مغصوب مثل آنکه عمّال دیوان پول دیوانی بدهند به کسی که ببرد تحویل وکیل مالیه بدهد، آیا ضامن آن مال یا مثل آن هست یا نه؟ آیا دراین مسئله مکره و غیرمکره و جاهل به موضوع یا جاهل به حکم فرق دارند درحکم ضمان یا نه؟

ج: مکره علی أیّ حال ضامن نیست، وأما غیرمکره ید مستقله داشتن حمّال به طوری که موجب ضمان باشد محل اشکال است، بلکه نسبت به حمّالی که عمّال دیوانی

مالی به او بدهند که به وکیل مالیّه مثلاً برساند بعید نیست ید عادیهٔ موجبه ضمان به این مقدار با مقهوریت حمّال زیردست عاملی که مال به او داده است متحقق نشود ولکن در غیر مورد قاهریت عمّال دیوانی مسئله خالی از اشکال نیست. والله العالم.
۲ محرم ۱۳۴۸

س ۴۴۸. آیا تصرفی که موجب ضمان شود چه جور تصرف است؟
ج: هرگونه تصرفی که غاصب بدون اذن و رضای مالک در مال او بکند و ید مالک بر مال نباشد موجب ضمان است. والله العالم.
۲ محرم الحرام ۱۳۴۸

س ۴۴۹. اگر کسی هزار تومان پول حرام را برای ظالمی بشمارد آیا ضامن می‌شود یا خیر؟
ج: اگر کاملاً بر آن مستولی باشد به طوری که اگر بخواهد به صاحبش بدهد متمکن باشد در این صورت بی شبهه ضامن است، والّا مجرد تمکن از شمردن لاغیر موجب ضمان بودن آن معلوم نیست، بلکه این مقدار از استیلاء ظاهراً موجب ضمان نباشد، والله العالم.
۱۶ رجب ۱۳۴۷

س ۴۵۰. زید از شمع‌هایی که زوّار در حرم مطهر روشن می‌کنند برداشت چنانکه در میان خدمه متعارف است، فعلاً از کردار خود پشیمان شده می‌خواهد تدارک کند، آیا باید به مقداری که شمع برداشته عین شمع در حرم مطهر روشن کند یا آنکه وجهش را مظالم بدهد؟
ج: چون شمعی را که زوّار در مشاهد مقدسه (صلوات الله علیها) روشن می‌کنند وجوه متعدده دارد بر بعض تقادیر باید بدل آن را در حرم مطهر روشن کرد و بعض تقادیر دیگر باید مظالم داد لهذا مورد علم اجمالی و تردد بین المتباینین خواهد بود، و هر چند در مالیات بنابر عدم وجوب احتیاط و لزوم تنصیف بین المتباینین است لکن چون اطراد

این قاعده حتی درنظائر مقام که احد المحتملین حق الله تعالی است خالی ازاشکال نیست لهذا احوط جمع است یعنی مقداربدل شمعی راکه برداشته است هم مظالم بدهد وهم درحرم مطهر شمع روشن کند، والله العالم. ۹ شعبان ۱۳۴۸

س ۴۵۱. هرگاه جماعتی به عنوان کمسیون میاه و یا متنفذین دیگرباعث شوند که آب را بدون رضای مالکین آب خارج نمایند آیا مالکین آب قیمت آب را می‌توانند ازیک نفرازآن ظالمین مطالبه نمایند یا باید قیمت آب تقسیم شود بین آنها هر یک مقسومهٔ خود را تأدیه نماید؟

ج: اگر هیئت متنفذین مذکورین فقط رأی داده، مباشر در اغتصابْ صاحبان اراضی مجاوره بوده‌اند ضمان آن برمباشر در اغتصاب است وتسبیب دراین فرض اثری ندارد، واگرهمان هیئتْ مباشراغتصاب بوده‌اند هرکدام هرمقداری که غصب کرده ضامن است هیچکدام ضامن تمام نیستند، وبالجملة ضمان بالتسبیب مخصوص است به صورتی که فعل فاعل مختاردرمیان نباشد، وتعدّد ضمناء هم مخصوص است به صورت تعاقب أیدی وطولی بودن آنها، ودرأیدی عرضیه خواه به طوراشاعه باشد یا هر کدام برمقداری ومباشرت دراتلاف واغتصاب باشد مورد ندارد. والله العالم.

۲ ذي القعده ۱۳۴۸

س ۴۵۲. زید امرمی‌کند به عمرو و نوشته هم می‌دهد که فلان مقدارمعین وجه بفرستید برای پسرم، بعد ازرسیدن قبض رسید ازپسرم این فلان مقدارمعین ازوجه را به شما خواهم داد، وقتی که پسرزید وجه را قبض می‌نمود زید مرحوم شده بود پسرخبرنداشته بعد ازگرفتن وجه معلوم شده که پدرش درحین اخذ وجه مرحوم شده، آیا این وجه برذمه پسرزید است و یا برخود زید؟ و برتقدیری که برخود زید باشد ازاصل ترکه باید داده شود و یا ازثلث؟ جواب را بفرمایید.

ج: مقداروجه مذکوررا که زید امرنموده که عمرو به پسرش بدهد وتعهد کرده که بعد از

رسیدن قبض وصول ازپسرش کارسازی نماید همان امرآن بعد ازرسیدن قبض وصول از پسرش موجب ضمان اواست خواه تسلیم وجه به پسردرحیاة پدربوده یا بعد ازوفاتش با جهل به موت اواتفاق افتاده باشد برهریک ازاین دوتقدیرزیدِ آمرضامن است وبعد ازوفاتش مثل سائردیون اوازاصل متروکاتش باید داده شود. بلی اگربعد ازوفات اوعمرو مأموریا وکیل اوبا علم به وفاتش اقدام به دادن وجه به پسرش کرده باشد مسئله محل اشکال است، والله العالم.

س ۴۵۳. درمسئله برات که تجاررسم دارند یک وقت مثلاً دراین شهرصد تومان می‌دهد آن گیرنده براتی می‌دهد که درشهردیگربعد ازچند روزنود و هشت تومان مثلاً ازطرف آن محیل بگیرد و می‌گوید حق الجعاله است، وقت دیگرصد تومان می‌دهد و گیرنده برات صد و دو تومان می‌دهد که درشهردیگرازطرفش بگیرد این را چه جوردرست کنند و بفرمائید که فرض اول هم بی‌مضائقه صحیح است یا خیر؟

ج: فرض اول که زیادترنقداً می‌دهد که بعد کمتربگیرد بی‌مضائقه صحیح است، ودر فرض دوم که نقداً یک صد تومان می‌دهد وبعد یک صد ودوتومان می‌گیرد باید بریک صد تومان ضمیمه‌ای ازغیرجنس افزود وصیغهٔ مصالحه اجرا نمود ان شاء الله تعالی.

س ۴۵۴. هرگاه زید ازعمرو وجهی طلب کاربود وجه مذکوررا به بکرحواله نمود و گفت وجه طلب مرا به بکرتسلیم نمائید و عمرو و بکرهم قبول نمودند، در صورت مزبوره قبل ازقبض وجه زید مرحوم شدآیا حواله به محل خود باقی است و باید عمرو وجه را به بکربدهد یا آنکه به فوت زید حواله باطل می‌شود؟ حکم الله را بیان فرمایید؟

ج: اگرزید حواله کننده مدیون بکرمحالٌ له بوده است وطلبی راکه ازعمرو داشته است حواله کرده است که به بکرطلبکارش داده شود این حواله به مجرد رضای ثلاثه موجب اشتغال ذمه عمرو محالٌ علیه برای بکرمحالٌ له وبرائت ذمه زید محیل است ازطلبی

که بکر از او داشت خواه زید محیل زنده بماند یا وفات کند فرقی ندارد، و همچنین اگر مدیون شخص بکر نبوده لکن از بابت زکاة واجبه مثلاً یا حق سادات و نحو اینها از حقوق واجبه حواله کرده است که عمرو که مدیون او بوده به بکر که مستحق زکاة یا حق سادات و نحو ذلک بوده است بدهد و عمرو هم این حواله را قبول کرده در این صورت هم اگر زید محیل قبل از تسلیم وجهی که حواله کرده بود وفات نماید یا از اهلیت تصرف بیفتد ظاهراً حواله به موت او و نحوه باطل نشود و وجه حواله را باید عمرو محال علیه تسلیم بکر محال له نماید، و اگر به عنوان هبه به بکر حواله کرده بوده یا اینکه حواله او تملیکیه نبوده فقط می‌خواسته طلب خود را از عمرو استیفاء نماید و تسلیم بکر شود در این دو صورت اگر زید محیل قبل از اینکه وجه حواله تسلیم بکر محال له شود وفات نماید ظاهراً حواله باطل می‌شود، والله العالم.

۱۱ شعبان ۱۳٤٦

س ۴۵۵. شخصی بعد از آنکه ورشکستگی خود را اعلان نمود و حجره او بسته شد براتی امانت به او برسد که از زید وجهی را بگیرد، خود ورشکسته بدهی داشته باشد به زید، آیا می‌تواند برات امانت را قبض نموده عوض بدهی خودش [جمع] زید نماید یا خیر؟

ج: اگر زید محال علیه که حواله به عهده او بوده از آن شخص ورشکست شده طلب داشته است نمی‌تواند حواله را که به طور امانت نزد آن شخص ورشکست شده فرستاده‌اند از بابت طلب خودش از او محسوب و وصول بدهد، بلکه اگر شخص ورشکست شده کذباً اخبار کرده باشد که این حواله مال خودم است امانت غیر نیست و به این واسطه زید محال علیه وجه حواله را بابت طلب خودش محسوب دارد و وصول بدهد بعد از تبیین آنکه این وجه امانت مال غیر بوده و شخص ورشکست شده دروغ گفته است که مال خود او است باید محال علیه وجه حواله را به صاحبش بدهد و طلبی را که خودش

ازشخص ورشکست شده طلب دارد ازاموال او مثل سایرغرماء استیفاء نماید، بلی اگرشخص ورشکست شده مدیون محال علیه نبوده و وجه حواله را ازاوگرفته به مورد دیگرداده است دراین صورت محال علیه به دادن وجه حواله به اوبری ء الذمه شده و آن ورشکست شده خیانت درامانت کرده است، و دراین صورت هم صاحب آن وجه می‌تواند مال خود را ازهرکس که ورشکست شده به او داده است استیفاء نماید، والله العالم.

۱۲ جمادي الثانية ۱۳٤۸

س ۴۵۶. زیدی ازعمرو یک صد و بیست تومان گرفته درعوض شانزده دینارعراقی به او برات عراق داده پس ازچندی برات زید نکول و مرجوع شده، حال استحقاق عمرو اززید همان صد و بیست تومان است که به او پرداخته یا شانزده دینار؟ حکم را بیان فرمایید؟

ج: اگردرموقع تسلیم یکصد وبیست تومان که عمرو تسلیم زید نموده به عقد صحیح ولو به صیغه فارسیه با همدیگرتسالم و اتفاق کردند که زید مذکوردرمقابل مبلغ مرقوم شانزده دیناربه عمرو دادنی باشد به مقتضای همین تسالم وبا هم برآمدن براین قرار حواله شانزده دینار[اشتغال] دارد وباید تسلیم عمرو نماید، واگرتسالم وبا هم برآمدن براین قرارداد دربین نبوده فقط چون سعردینار درآن وقت منطبق براین مقداربوده لهذا مبلغ مرقوم را حواله داده است براین تقدیرهمان یکصد وبیست تومان را دادنی خواهد بود لاغیر، واگرمحل اختلاف باشد که تسالم وتصالح براشتغال ذمه زید به شانزده دینار دربین بوده یا نبوده باید به مرافعه نزد حاکم شرع فصل شود، والله العالم.

١٦ جمادي الثانية ١٣٥٤

س ۴۵۷. محیل مقدارمعین ریال ایرانی ازمحالٌ له گرفت و درمقابل به سعرآن وقت حواله دیناریا روپیه به او داد محال علیه مقداری ازحواله را پرداخت و مقداری

را نکول کرد دراین بین دینار یا روپیه ترقی کرد حالا نسبت به مقدار نکول شده از حواله ذمه محیل مشغول به دینار یا روپیه است و باید تمام مقدار حواله را روپیه یا دینار بپردازد و یا اینکه ذمه او مشغول به ریال ایرانی است و مقدار نکول شده را باید ریال ایرانی بپردازد، بیان فرمایید؟

ج: عقد صلح خفیف المؤونه و سهل الانعقاد است، حقیقت آن عبارت از تسالم و با هم برآمدن طرفین عقد است بر هر امر مشروع که زمام آن به ید آنها است خواه مبادله مالین باشد یا غیر آن مطلقاً و به لسان فارسی و سایر لغات هم به هر عبارتی که مفاد آن تسالم مذکور باشد منعقد و لازم العمل است -علی الاقوی-، و علی هذا در مفروض سؤال و نظائر آن از موارد حواله فروشی ظاهراً تسالم طرفین بر مبادله مالین محل شبهه نباشد و به مقتضای این تسالم که مؤدّای عقد صلح است مقدار ریال ایرانی را که محیل قبض کرده ملک او است و در مقابل آن ذمهٔ او به آن مقدار دینار عراقی و غیره که به محالٌ له حواله داده مشغول است و اگر حواله او بعضاً أو کلاً نکول شود مقدار نکول شده را باید خود محیل به محالٌ له بپردازد وتنزل قیمت ریال ایرانی موجب تبدل ما فی الذمّة او نخواهد بود، بلی اگر محیل از سابق مدیون محال له بوده و برای اداء آن دین حواله دینار عراقی به سعر وقت به او داده است مقروناً بقبوله در چنین صورت ذمهٔ او به همان ریال ایرانی کما کان مشغول است و اگر حواله او بعضاً أو کلاً نکول شود مقدار نکول شده را باید ریال ایرانی بپردازد علی کل تقدیر، و در مبادله ریال ایرانی به روپیه باید تخلّص از ربا رعایت شود والاّ حرام و باطل است، والله العالم.

۲ رجب ۱۳۵٤

کتاب الحجر

س ۴۵۸. شخصی نابالغ بوده حالا بالغ شده است ولکن رشد ندارد و مُتلف دارائی خود می‌باشد مالی را فروخته است به شخصی از روی سفاهت و بی‌عقلی آیا معامله باطل است یا نه؟ ولیّ او می‌تواند معامله را بهم بزند و او را حجر بنماید یا نه؟ حکم مسئله را بیان فرمائید اجرکم علی الله.

ج: اگررشد مالی ندارد معامله او بدون اذن و اجازهٔ ولیّ باطل است و باید ولیّ از او جلوگیری و حجرش نماید ان شاء الله تعالی، و الله العالم.

س ۴۵۹. زید ملکی به عنوان مصالحه شرطیه به عمرو منتقل نموده و علاوه وجهی هم از عمرو گرفته باشد، پس از مدتی بکردعوای محجوریت برزید نموده به همین عنوان ازرد وجه مأخوذی زید و تسلیم ملک مصالح عنه ممانعت می‌نماید درصورتی که اخذ وجه و انتقال ملک زید مدتی قبل ازدعوای محجوریت بکربوده، آیا بکررا شرعاً حق ممانعت ازرد وجه و تسلیم ملک دارد یا نه؟ و درصورت ثبوت محجوریت زید و حال آنکه عمرو بکلی از حجراو بی اطلاع بوده آیا شرعاً بربکرکه قیمومت برزید دارد لازم است که همان وجه و ملک را تسلیم نماید یا خیر؟

ج: اگرزید مصالح درحال معامله مذکوره سفیه بوده و رشد مالی نداشته است معامله

مذکوره باطل بوده و مشتری نمی‌تواند بعد از انقضاء مدت خیار در مقام تصرف و گرفتن آن ملک برآید، بلکه اگر به سفاهت او علم داشته است و سفیه پولی را که در مقابل معامله شرطیه مذکوره گرفته است تلف کرده باشد حق مطالبه غرامت از مال سفیه ندارد و همچنین اگر با علم به سفاهت پولی به او قرض داده باشد هم حق مطالبه بدل ندارد، بلی سفاهت او را اگر نمی‌دانسته است حق مطالبه بدل داشتن در هر دو مسأله بعید نیست، و اگر در علم و جهل به سفاهت سفیه مذکور بین ولیّ او و کسی که پول به او داده است اختلافی باشد باید نزد حاکم شرع به مرافعه فصل شود. والله العالم.

۲۶ جمادي الثانية ۱۳۴۹

س ۴۶۰. زید سفیه از ابتدای بلوغش سفیهاً بالغ شده معاملاتی از قبیل بیع شرط و نحوه نموده و مبلغی از مردم گرفته بعد ذلک سفاهت و بی رشدی او بر حاکم شرع ثابت و حکم به محجوریتش فرموده و فعلاً صاحبان وجه مبلغ کلی مطالبه می‌نمایند، أولاً آنکه موضوع حجر سفیه به مجرد ظهور سفه و بی رشدی محقق می‌شود یا آنکه منوط به حکم حاکم می‌باشد؟ و بعبارةٍ أُخرىٰ بعد از ثبوت سفه و صدور حکم بر حجر او آیا معاملات سابقه بر حکم حاکم که در حال سفه واقع شده محکوم به فساد است؟

ج: این مسئله خلافیّه و ذات اقوال است، اقوی و اظهر آنکه رشد مالی داشتن متوقّف علیه سلطنت مالک است بر تصرف در مالش، و شرط صحت معاملات و نفوذ تصرفات او است، و معاملات صادره از سفیه في حد نفسها فاقد شرط صحت و محکوم به فساد است مطلقاً -علی الاقوی- و حکم حاکم شرع به محجوریت سفیه از قبیل حکم به محجوریت مجنون و نحوه من حیث الکاشفیه است نه از قبیل حجر مفلّس که من حیث الموضوعیه باشد، والله العالم.

س ۴۶۱. علی فرض الفساد آیا صاحب وجه با علم به سفه پولی که به او داده

وتلف کرده است حق مطالبه غرامت دارد یا آنکه چون خود صاحب مال با علم به سفاهت مالش را به او داده است اقدام به اتلاف مالش نموده و ازقبیل به دریا انداختن و نحو آن است؟ و برفرض آنکه مستحق غرامت باشد آیا فقط اصل وجهی راکه داده مستحق است لا غیر یا ارباحی راکه به عنوان بیع شرطی و غیره برآن افزوده است همگی را مستحق است که ازولیّ سفیه استرداد نماید؟ و علی جمیع التقادیر برولیّ محجورلازم است ردّ وجه به صاحبان پول یا نه؟

ج: کسی که با علم به سفاهت سفیه با او معامله کرده و مالی به او داده است و سفیه آن مال را تلف کرده است علاوه بربطلان معامله ولغویّت آن اگرتسلیم مال [به] سفیه بعد از حکم حاکم شرع به محجوریتش بوده و با علم به آن چنین اقدامی کرده است هدربودن و مضمون نبودن آن مال برسفیه و حق مطالبه غرامت نداشتن صاحبش ازمسلمات عند الفقهاء (رضوان الله تعالی علیهم) و ازواضحات است، بلکه اگرقبل ازحکم حاکم یا قبل ازعلم به آن با علم به سفاهت سفیه چنین اقدامی کرده باشد مضمون نبودن آن مال برسفیه لیس بکلّ البعید -لکن لایخلوعن شوائب الاشکال-، واحوط اینکه با ولیّ سفیه به تصالح بگذرانند، لکن مورد این احتیاط وتصالح فقط همان مقدارمالی است که طرف معامله با سفیه تسلیمش نموده است، أما ارباحی راکه به معامله بیع شرطی و نحوه برآن افزوده است کلّیاً باطل و ملغی وکالعدم است وازبابت آن ارباح حق مطالبه دیناری ندارد، والله العالم.

۱۹ ربیع الأول ۱۳۴۹

س ۴۶۲. معامله کردن با اطفال کوچک درصورت یقین به رضایت پدرش صحیح است یا نه؟ و اگربچه غیربالغ یک بارهیمه می‌آورد شک دارد که آیا این طفل یتیم است یا نه و برفرض عدم یتم شک دارد که آیا پدراین طفل راضی است یا نه و شک داردکه آیا وجه این بارهیمه تمامی به پدرش می‌رسد یا نه، این مسئله از مسائل عامة البلوی است و برفرض عدم جوازتمام این فروضات وجه تصحیحی

ممکن است یا نه؟

ج: غیربالغ اگر از جانب بالغی پولی بیاورد و متاعی بخرد یا متاعی به بازار بیاورد که بفروشد یا شاگرد صاحب دکان بجای استادش می‌نشیند و معامله می‌کند در تمام این صور معامله صحیح است، و اگر خودش از پیش خود معامله می‌کند یا هیزم می‌آورد و می‌فروشد و معلوم نیست که پول آن بدست ولیّ شرعی او می‌رسد یا نه در این صورت أحقر نمی‌تواند این معامله را تصحیح نماید، و الله العالم.

س ۴۶۳. برسفیه نماز و روزه و سائر فرائض واجب است یا خیر؟ در عقد و طلاقش چه کنند و همچنین در سائر معاملات؟

ج: جمیع واجبات بر او واجب است، و محرمات بر او حرام است، و در نکاحش از حاکم شرع هم احتیاطاً باید اذن بگیرد، و هکذا در طلاق، و امّا در سائر معاملات حاکم شرع ولیّ او است، و اگر معاملهٔ خاصه را به او اذن دهد یا اجازه فرماید نافذ است و الّا فلا.

کتاب الصلح

س ۴۶۴. درخراسان مرسوم است که نان دو آتشه را مثلاً عددی می‌فروشند و خباز اگر همین قدر بگوید این عدد نان را مصالحه کردم به پنج شاهی ولی معنی مصالحه را نمی‌داند و فعلاً که راضی است، این نان را من بخورم به اعتقاد اینکه این نان ملک من است؛ ولی اگر ملتفت شود که بر ملک او باقی است در صورتی که من این پول را به او می‌بخشم باز هم راضی است. آیا همین مقدار در تراضی کافی است؟

ج: این عام البلوی است در جمیع بلاد؛ چه در این اعتاب مقدسه یا بلاد محروسه ایران، و ظاهراً رضای مناط جواز تصرف از طرفین حاصل باشد.

س ۴۶۵. زمین زراعتی است در بین اراضی دیگران، صاحبان اراضی اطراف اراضی خود را دیوار می‌کشند، آیا صاحب این زمین تسلّط دارد که از اقرب طرق آن داخل شود و دیوار را خراب کند یا اینکه از اراضی پایین‌تر که دیوار ندارد داخل شود در این صورت راه دور می‌شود؟ ان شاء الله مشروحاً مرقوم فرمائید.

ج: لابد در قسمت اراضی و یا بیع و شرای آنها راهی برای این زمین معیّن شده و همان راهی که معین شده است به مقدار استطراق به این زمین باید رعایت شود و دیوار نکشند و اگر دیوار بکشند می‌تواند خراب کند.

س ۴۶۶. صیغهٔ صلح را به این عبارت می‌خوانده‌ایم مصالحه کردم به شما فلان مقدار از مال را مثلاً به دَه سیر نمک یا یک هزار، و صحیحش این است که بگوئیم صلح کردم با شما بر اینکه این اموال مثلاً مال شما باشد به این یک هزار، بفرمائید این جور صیغه‌ها که به عبارت اول می‌خوانده‌ایم صحیح است یا خیر؟

ج: اگر صیغهٔ فارسی بخوانند لفظ صلح عربی جزو صیغه بودن بی‌مناسبت است، بهتر این است که موجِب بگوید با هم برآمدیم و با هم دیگر سازش کردیم بر اینکه این اموال مال شما باشد به فلان مقدار نقد یا جنس و بعد صیغهٔ عربی را هم بخواند بهتر است، و ملتفت باشد که معنی صالحتک علی هذا یعنی آمیزش [سازش] کردیم و با هم برآمدیم و قصد انشاء را بداند کافی است، والله العالم.

س ۴۶۷. تمام اموالش را مصالحه می‌کند به کسی و شرط می‌کند که بعد از فوت مصالح معادل قیمت تمام اموال را در مصارفی که مصالح معین می‌کند صرف کند، و چون اموال ترقی و تنزّل پیدا می‌کند شرط می‌کند که اگر مثلاً هزار تومان ارزش داشت در فلان مصرف خرج کند و اگر دو هزار تومان بیرزد در دو سه مورد خرج کند و اگر سه هزار تومان بیرزد مصارف را زیاد می‌کند، و اگر از آن زیادتر شد برای خود مصالح له باشد، این شرطها صحیح است یا خیر؟

ج: بلی، صحیح است مانعی ندارد، والله العالم.

س ۴۶۸. زید ملک معینی را به طفل صغیر خودش مصالحه نمود به صد دینار و ده مثقال نبات موهوبین بعد العقد و حسب الولایة از جانب صغیرش مصالحه را قبول نمود، و در ضمن العقد شرط کرد که منافع ملک مزبور من حین العقد تا بیست سال اخماساً بر حق امام (علیه السلام) و حق سادات و زکوة و مظالم و اقامه عزای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بالتساوی صرف شود هر قدر از این مدت که خودش در حیاة باشد ملک مزبور در تصرف خودش باشد و خودش منافع آن را به نهج معروض صرف نماید، و بعد از وفاتش در تصرف عمرو باشد و تا بیست سال

به همین طریق عمل کند و بعد از بیست سال عین ملک را بفروشد و ثمن آن را بفرستد نجف اشرف خدمت مجتهد اعلم که از بابت حق سادات و حق امام صرف سادات و طلاب مشتغلین نماید، بیان فرمائید که مصالحه با همین شروط ضمنیّهٔ آن صحیح است یا باطل، ادام الله تعالی ظلکم العالی علی رؤوس المسلمین؟

ج: مرجع شروط مذکوره در ضمن عقد مصالحه مذکوره سلب جمیع علائق و اضافات مالکانه است از مصالح له و از برای او هیچ اضافه و سلطنتی باقی نگذارده، لهذا اقوی و اظهر بطلان آن است، ولکن اگر قیمت این ملک زیاده از ثلث اموال او نباشد اندراج شرایط مذکوره در متن عقد مذکور که معلّق بر موت مصالح شده در وصیت بعید نیست، و اگر ملک مذکور زیاده از ثلث ترکه او باشد شرایط مذکوره معلّقه بر موت مصالح در مقدار ثلث مالش ظاهراً نافذ باشد، و اگر وصیت دیگر هم به ثلث کرده باشد هر کدام مقدم است باید بر طبق آن عمل شود، و همچنین در صورتیکه این وصیت و وصیت دیگر او هر کدام مستقلاً کمتر از ثلث و مجموع [مجموعاً] زیاده باشد هر کدام مقدم است نافذ است، و از مؤخر هم تا به اندازه‌ای که به ثلث برسد نافذ است و در زیاده از ثلث به امضاء ورثه موقوف است، والله العالم.

٤ شعبان ١٣٤٤

س ۴۶۹. زید یک قطعه از املاک خود را مصالحه می‌نماید به عمرو و شرط می‌کند بر عمرو که بعد از فوت مصالحٌ عین مال الصلح را وقف نماید بر مصارف معینه به نظارت و اطلاع بکر و خالد، قبل از فوت مصالح بکر وفات می‌کند و مصالح هم بر فوت او مطلع می‌شود و بعد خود مصالح فوت می‌نماید و عمرو مطابق شرط آن قطعه را وقف می‌نماید به نظارت خالد، حالا ورثه زید مصالح مدّعی شده‌اند که بواسطه فوت بکر شرط متعذر شده، لهذا از برای ما خیار است و صلح را فسخ می‌نمایند، آیا بواسطه فوت بکر از برای مصالح خیار محقق می‌شود تا بعد از فوت او به ورثه او منتقل شود یا محقق نمی‌شود و بر مصالحٌ له لازم است بر طبق شرط عمل نماید؟

ج: در مفروض سؤال که عمرو متصالح بعد از وفات مصالح عین مال الصلح را حسب الشرط وقف نموده است وقف مذکور صحیح و خالی از شوائب اشکال است، و فسخ ورثه مصالح که به خیال آنکه خیار تعذر شرط دارند مصالحه را فسخ نموده اند محض خیال و از روی جهل به حکم شرعی لغو و ملغی و کالعدم است.

شهر ذي القعدة ۱۳٤۳

س ۴۷۰. زید در مرض فوتش برادر خود عمرو را وصیّ خود قرارداده و وارث هم از کبیر و صغیر دارد و اموال خود را هم صلح نموده به وصی خود و شرط کرده که اگر صغیر درپی تحصیل علم برآید از این اموال به او هم چیزی بدهد و الّا فلا؛ آیا این شرط صحیح است یا فاسد؟ و بر فرض فساد آیا موجب فساد صلح هم می‌شود یا نه؟ و بر فرض فساد صلح آیا صلح فاسد از جمله منجّزات مریض حساب می‌شود که عمرو به مقتضای آن اموال میت را اصلاً یا ثلثاً ببرد یا داخل در منجزات نیست؟ و بر فرض عدم آیا تمام اموال مال ورثه است حتی ثلث یا اینکه ثلث را باید بدهند به وصی که به مصرف میت صرف نماید؟ و اگر عمرو به اعتقاد آنکه صلح صحیح است اموال را تصرف نمود و نظر به وصایت خود اموال را به مصرف اداء دیون زید و مخارج متعارفه پس از فوت بر حسب لیاقت شخص صرف نموده بود و باقی را تصرف نمود و کبار از ورثه هم مانع از تصرف نشدند، تا اینکه مدتی گذشت که صغیر هم کبیر شد و بعد تمام اموال پدر را تمام ورثه از عمرو مطالبه می‌نمایند پس از تمسک عمرو به صلح و وصایت خودْ ورثه منکر وصایت شدند و اقرار به صلح نمودند ولکن مدعی بطلان شدند و فرضاً اثبات بطلان هم نمودند و عمرو هم نتوانست اثبات وصایت خود از طریقی دیگر نماید، آیا به اقرار ورثه به صلح باطل حکم به وصایت عمرو می‌شود که ضامن نشود اموالی را که به مقتضای وصایت صرف نموده یا اینکه حکم به وصایت نمی‌شود و ضامن اموال است؟

ج: صلح مذکور و شرط ضمن آن هر دو صحیح است، و توهم آنکه شرط مذکور موجب فساد

صلح باشد وجهی ندارد، و منجزات مریض از اصل است و بدون حاجت به امضاء ورثه نافذ است هر چند در تمام مال باشد علی الاقوی، و اگر بر متصالح مذکور مصارفی در ضمن عقد صلح شرط شده بود از قبیل اداء دیون و نحو ذلک و متصالح عمل کرده فبه [فهو] المراد والّا باید تمام را اداء نماید، و ورثه هیچ حق نفی و اثبات ندارند، و أمّا سایر امور مذکوره در سؤال که ورثه منکر باشند یا اقرار به صلح و انکار وصایت نمایند یا ابطال صلح نمایند و غیر ذلک اینها فتوائی نیست بلکه باید به مرافعه نزد حاکم شرع ختم شود، والله العالم.
۱۴ شعبان ۱۳٤٤

س ۴۷۱. زید تمام اموال خود را صلح می‌کند به عمرو به عبارت «بعد العقد في ضمن العقد» که تعبیری است متهافت و غلط، به عنوان شرط در ضمن عقد مصالحه شروطی قرار می‌دهد، اولاً آنکه مادامی که زنده است منافع اموال او مال او باشد با آنکه مدت حیاة مجهول و شرط مجهول فاسد و مفسد عقد است، و دیگر آنکه شرط می‌کند تمام اموال او را بعد از او در مصارف مستغرقه محیطه به مال که منبئ از عدم قصد تملیک است صرف نماید، و بعضی از شروط بعد از فوت بلا تأخیر می‌بایست عمل شود که وفاء نشده با آنکه شرط در ضمن عقد صلح از حقوق مالیه و موروث است و وارث رد کرده و قبول ندارد و تمام این مراتب به عنوان شرط است نه نذر و عهد که ایقاع و غیر مرتبط بوارث است آیا چنین صلح به نحو مذکور صحیح است یا خیر؟

ج: لفظ بعد العقد في ضمن العقد عبارت عامیانه است و دلیل بر بی‌سوادی کاتب است ربطی به صحت و فساد مندرجات ورقه ندارد، و معلوم است مراتب مسطوره شرط در ضمن عقد مصالحه بوده و جهالت در عقد صلح محاباتی که مبنی بر معاوضه حقیقیه نباشد صحت آن بی‌اشکال است، و اشکال در صحت صلح مذکور از جهت جهالت مدت حیاة خیلی ضعیف است، و اشکال ثانی که مصارف مقرره محیطه به

تمام مال کاشف از عدم قصد تملیک است اضعف از سابق و صلح مذکور صحیح و بی‌اشکال است، و أمّا تأخیر در عمل به بعض شروط اگر موجب تعذر شرط نشده باشد خیار آور نیست، بلی اگر عمل به شرط متعذر شده باشد تعذر شرط موجب خیار است ولکن شروطی که محل عمل به آنها بعد از موت و اعمالی باشد که فائده آنها راجع به خود مصالح است مثل صوم و صلاة و خیرات و مبرّات و نحو ذلک که هیچ ربطی به وارث ندارد و وارث متمکن از اسقاط آنها نیست خیاری هم اگر از جهت تعذر این قبیل شروط به هم رسد وارث مالک آن خیار نمی‌شود بلکه از امور حسبیه و راجع به حاکم شرع است که اگر برای متوفّی فسخ را اصلح بداند مصالحه را فسخ نماید و اموال مصالح علیها را از متصالح بگیرد و به مصارف مقرره برساند، و اگر ابقاء معامله و الزام خود متصالح را بر وفاء به شروط اصلح برای متوفّی بداند همین طور معمول فرماید، و علی أیّ حال به وارث ربطی ندارد، والله العالم.

٦ شهر شعبان المعظم ١٣٤٧

س ۴۷۲. زید رقبات سهام املاکی را به عقد صلح قطعی به زوجه خود منتقل نموده بعد از مدتی همان زید مصالح منافع چند ساله همان سهام را به عقد صلح به عمرو منتقل نمود و زوجه مرقومه این مصالحه منافع را امضاء نمود. آیا مال الصلح که در عقد صلح منافع عوض قرارداده شده است به زوج مرقوم انتقال یافته یا به زوجه که مالک آن منافع بوده؟ و آیا این اجازة صادره از زوجه موجب بطلان مصالحه سابقه زوج که سهام مذکوره را به مؤمی الیها به صلح قطعی نموده است می‌تواند بود یا نه؟

ج: در مفروض سؤال که سهام مذکوره را زوج مصالح سابقاً به زوجه مرقومه به صلح قطعی منتقل نموده و ملک مؤمی الیها بوده است عقد صلح منافع که در سؤال نوشته شده است فضولاً واقع و به اجازه مؤمی الیها صحیح شده منافع مصالح علیها از ملک مخدره به مصالح له منتقل و مال الصلح هم که عوض منافع مرقومه است به مؤمی الیها انتقال

یافته است، و توهّم انتقال آن به عاقد فضولی اگر چه در اجازه معامله غاصب لنفسه بعضی تصور فرموده‌اند لکن علاوه بر آنکه در آن مورد هم ضعیف است در مفروض سؤال محل ندارد و قابل اعتناء نیست، و أمّا توهّم اینکه این اجازه موجب بطلان مصالحه سابقه زوج مرقوم سهام مذکوره را به زوجه مرقومه باشد از غرائب اوهام است، وجه صحیحی برای توجیه آن به نظر نمی‌آید. والله العالم.

۲۸ صفر ۱۳۴۸

س ۴۷۳. اگر زید مصالحه نماید [منافع] ملکی را به عمرو و بعد از مدتی مجدداً [منافع] آن ملک را مصالحه نماید با عمرو و دیگری و هر دو عالم به صلح سابق بوده باشند این صلح ثانی اقالهٔ صلح اول می‌شود یا خیر؟ یا اقاله باید به الفاظ معیّنه باشد و این صلح ثانی چه صورت دارد؟

ج: این مصالحه ثانیه که منفعت همان ملک را ثانیاً به متصالح و یک نفر دیگر مصالحه نموده است و هر دو عالم به صلح سابق بوده‌اند اقاله صلح سابق نیست و نسبت به نصف منافع که به همان متصالح صلح کرده لغو و بیهوده است. بلی نسبت به نصف دیگر از منافع که به شخص ثالث صلح کرده است بعید نیست قبول متصالح منضماً به قبول آن شخص ثالث متضمن امضاء این مصالحه باشد، ولکن مع هذا خالی از اشکال نیست و احوط آنکه نسبت به آن نصف از منافع که به ثالث مصالحه شده است بین المتصالحین به تصالح جدید تراضی نمایند. والله العالم.

۲۱ شعبان ۱۳۴۸

س ۴۷۴. عمرو ملکی را به پسر صغیر خود مصالحه نموده بعد عمرو خودش در زمان صغر پسر مزبور ملک مزبور را به زید انتقال داده است، آیا این انتقال شرعی است یا نه؟

ج: اگر همان ملک را به عنوان صلح محاباتی به بعض دیگر از اولادش مثلاً منتقل کرده باشد ظاهراً باطل باشد، و اگر به عقد معاوضه به عوض المثل به کسی منتقل کرده باشد در این صورت اگر معلوم نباشد که این معامله مبنی بر انکار و کالعدم انگاشتن مصالحه

سابقه بوده و تصرف ولایتی بودن آن محتمل باشد دراین صورت محکوم به صحت است، بلکه اگر معلوم باشد که بنا داشته ثمن را به عنوان اقتراض ازمال صغیر برذمّه بگیرد و درآن تصرف نماید بازهم محکوم به صحت است وولایت پدرتا این درجه را شامل است، ولکن اگر معلوم باشد که این معامله مبنی برانکاروکالعدم انگاشتن آن مصالحه و مال خود پنداشتن آن ملک بوده است ظاهراً باطل باشد. والله العالم.

۸ ربیع الأوّل / ۱۳۴۹

س ۴۷۵. زید ثلث دارائی خود را به طفل غیربالغ خود صلح می‌نماید و ولایةً ازطرف طفل مزبورقبول مصالحه را می‌نماید و درضمن عقد خارج لازم برطفل مزبورشرط می‌کند هرگاه ازحال الی مدت بیست سال آن طفل فوت شود مورد مصالحه مزبوره بنحو شرط نتیجه ملک ولد دیگرمصالح که کبیراست بوده باشد، آیا این شرط صحیح و نافذ است یا نه؟ و درهرصورت اگرهمان شرط مزبوربه نحو مسطوردرضمن خود مصالحه اولیه بنماید چه صورت دارد؟

ج: کفایت شرط نتیجه درتملیکات مستقله نظیرمورد سؤال درغایت اشکال است، و علاوه برآن اشتراط بروجه مرقوم درسؤال متضمن فساد دیگراست خواه شرط نتیجه را صحیح بدانیم یا فاسد، علی کل تقدیرفاسد و ملغی است، وبرای مقصدی که درنظر بوده وسیلهٔ صحیح آنکه زید مصالح برصغیرمتصالح درضمن عقد صلح شرط کند که اگردرمدت معینه یا قبل ازآنکه دارای اولاد شود أَجَلش برسد برادردیگرش بالوصایة عنه سلطنت وولایت داشته باشدکه همین مال مصالح علیه را به صلح محاباتی به عوض یسیرمثلاًده شاهی به خود منتقل کند وذمهٔ خودش را ازآن عوض ابراء نماید و اشتراط این شرط فقط درضمن عقد صلح مرقوم بی‌اشکال است لکن درضمن عقد خارج خالی ازاشکال نیست، وچون اشتراط نفوذ تصرف وصیّ بعدم تجاوزازثلث مال موصی مخصوص است بوصایای تبرعیّه دون اللازمة ودرمفروض مقام به حق مالکی و

اشتراط درضمن عقد صلح و تقیید مقتضای آن است لهذا ازمورد اشتراط زیاده ازثلث نبودن موضوعاً خارج واجنبی ازآن است خواه صغیرمتصالح علی فرض موتهِ مال دیگر داشته باشد یا هیچ نداشته باشد، علی کل تقدیرولایت ولد کبیربرانفاذ شرط مذکور صحیح و ثابت و تصرفش درتمام مورد صلح نافذ و خالی ازشوائب اشکال است. والله تعالی هوالعالم بحقائق احکامه.

۹ ربیع الثاني ۱۳۵۵

س ۴۷۶. زیدی مایملک خود را به عمرو صلح نمود مقیداً بالفسخ و بعد ازمدتی همان زید تقاضای اداء دیون و دادن عبادات و غیرذلک نمود، أولاً تقاضای مذکورفسخ صلح می‌شود یا نه؟ و ثانیاً چون درضمن عقد لازمی نبوده لازم الوفاء هست یا نه؟

ج: تقاضای مذکورفسخ مصالحه مسطوره نیست و چون ازقبیل شرط ابتدایی و بدون ملزم است لهذا لازم الوفاء نیست، والله العالم.

۲۷ شعبان ۱۳۴۸

س ۴۷۷. درهمدان بین مالکین ارضی و وکلای اعیانی آن نزاع واقع شد و بعد ازنزاع قراردادی نمودند آیا این قرارداد ازعقود شرعیه و وفاء به آن لازم است یا خیر؟ و در صورت صحت نرسیدن حق الارض به مالک رقبه می‌تواند مالک قرارداد را فسخ و فک نماید یا خیر؟

ج: چون حقیقت مصالحه عبارت است ازتسالم و با هم برآمدن برامری و صیغه عربی و به لفظ صالحت بودن شرط آن نیست بلکه به هرلغت و به هرلفظی که مفاد آن با هم برآمدن باشد منعقد می‌شود، علی هذا همین قرارداد و قرارقاطع دادن بعید نیست در عنوان صلح مندرج و جوازفسخ آن برموجب خیارمتوقف باشد، و چون درمتن قرارداد مذکورشرط شده که نصف حق الارض درماه ثوروتصف دیگردرسنبله داده شود لهذا تخلف ازاین شرط موجب ثبوت خیاربرای مالک ارض خواهد بود و به این سبب می‌تواند قرارداد را فسخ نماید.

عید مولود مبارک ۱۳۵۰

س ۴۷۸. عمارتی است دو طبقه که مالک فوقانی آن زید است و مالک تحتانی آن عمرو، درصورت خرابی آن آیا حق مالک فوقانی ساقط می‌شود یا خیر؟ و درصورت عدم سقوط و عدم بناء مالک تحتانی زید می‌تواند عمرو را اجبار نماید دربناء یا خیر؟

ج: خراب شدن آن عمارت موجب سقوط حق مالک فوقانی نیست و فضاء آن عمارت ازهمان حد سابق برملکیت همان مالک باقی است و ستونهای عمارت تحتانی به همان مقدارکه عمارت فوقانی برآن استوارشود متعلق حق مالک فوقانی است، و اگر مالک تحتانی ازتعمیرآن ستونها امتناع نماید مالک فوقانی به حاکم شرع رجوع نماید و استحقاق حق خود را بخواهد، و الله العالم.

۲ رمضان المبارک ۱۳۵۲

کتاب الشرکة

س ۴۷۹. مالی را چند نفر مصالحه خیاریه نمودند، بفسخ احدهم منفسخ می‌شود تمام عقد یا تبعیض می‌شود؟

ج: چند نفر که مال مشترک را مصالحه کنند یا بفروشند اگر مصالح له علم دارد که این مال مشترک بین چند نفر است و یکی از جانب همه مصالحه می‌کند یا می‌فروشد در این صورت هریک در حصهٔ خود خیار مستقل دارند، و اگر علم نداشته باشد که مال چند نفر است در این صورت به اجتماع همه برفسخ معامله منفسخ می‌شود، و با انفراد محل اشکال است بلکه بعید نیست هریک مستقلاً نتواند فسخ کند.

س ۴۸۰. دو نفر شریکند، یکی بیشتر از دیگری در مال الشرکة زحمت می‌کشد مجاناً، ضرر دارد به شرکت یا خیر؟ و اگر از اوّل شراکت قرار بگذارد که یکی بیشتر از دیگری کار کند مجاناً صحیح است یا خیر؟

ج: بیشتر زحمت کشیدن مجاناً هیچ ضرر به شرکت ندارد، چه از اوّل شرط شده باشد یا نه.

س ۴۸۱. آب قنات شخصی داخل حوض ما شد تکلیف ما چیست؟

ج: اشتراک قهری به هم رسیده و به تصالح و تراضی باید بگذرانند.

س ۴۸۲. هرگاه زید در محلی مالک سی جریب مزرعهٔ آباد باشد و بیست جریب

مشاع از این سی جریب به بیع شرط فروخت به عمرو و در رأس سنه برای خود خیار فسخ گذاشت ثم بعد هذا زید بایع آن بیست جریب بیعیّه مشاع را در مدت خیار از عمرو اجاره نمود، در این صورت هرگاه به اسباب قهری و غیر اختیاری در اثناء مدت اجاره ده جریب از این سی جریب خراب شده و لم یزرع مانده پس از انقضاء مدت خیار آیا ده جریب مخروبه مختص به سهم بایع است یا اینکه مشترک ما بین بایع و مشتری خواهد بود؟

ج: ظاهراً این سی جریب بین بایع و مشتری أثلاثاً مشترک باشد دو ثلث از آباد و دو ثلث از آنچه لم یزرع افتاده مال مشتری و یک ثلث مال بایع است نه بایع می‌تواند تمام خراب را در حصه مشتری بیندازد و نه مشتری می‌تواند تمام آباد را بگیرد، بلی اگر در حال عقد اختیار تعیین با احد هما شرط شده باشد یا قرینهٔ حالیه یا مقالیه بر آن قائم باشد به موجب آن باید عمل شود، والله العالم.

۲۵ شعبان ۱۳۴۴

س ۴۸۳. شخصی خریدار به دلال سفارش خرید اجناس می‌دهد دلال پس از مراجعه و تفحص در بازار به خریدار می‌گوید چهار عدل جنس نزد عمرو است به فلان قیمت و مدت، می‌خواهی برای شما بخرم؟ و اگر هم میل داری یک سهم خودم هم شریک باشم، دلال پس از خرید جنس برای مشتری به مدت می‌گوید اظهاری که قبل از معامله نمودم چه شد مجهول و استخوان لای زخم نباشد، من در این معامله شرکت دارم یا نه؟ خریدار می‌گوید عیب ندارد یک ثلث از شما باشد، در این صورت که سرمایه در بین نبوده و جنس به اعتبار مشتری به مدت خریده شده این شرکت صحیح و مستقر می‌باشد یا نه که دلال پس از فروش اجناس مستحق یک ثلث از منافع از مشتری و بر فرض ضرر، مشتری می‌تواند یک ثلث خسارت را از دلال بگیرد یا خیر؟ و در صورت امتناع هر یک نسبت به دیگری از دادن مشتری منافع یا خسارت مدیون هستند یا خیر؟

ج: در مفروض سؤال جنس مذکور را دلال به وکالت مشتری خریده و مال همان شخص

مشتری است و چون به ذمه خریده شده است سرمایه دربین بودن یا نبودن اثری ندارد، و بعد ازسؤال دلال ازمشتری که دراین معامله شرکت دارم یا ندارم جواب مشتری به عبارت مرقومه درسؤال که گفته است (عیب ندارد یک ثلث ازشما باشد) این تشریک صحیح و داخل دربیع تولیه است و ثلث مبیع به همین تشریک ملک دلال است به ثلث از ثمن خواه ربح کند یا خسارت، علی کل تقدیرمال دلال است، نه مشتری می‌تواند که در صورت ربح ثلث دلال را امتناع کند و نه دلال می‌تواند درصورت خسارت ازتحمل ثلث خسارت امتناع کند، والله العالم.

٦ ذي الحجة ١٣٥٠

س ۴۸۴. احد الشریکین اگرمعامله با کافرحربی او مَن بحکمِهِ بکند و درضمن مالی ازآن کافربه عنوان غنیمت حیازت کند آیا شریک دیگرحق دارد دراین مال یا خیر؟

ج: اگرآن مالی راکه ازکافرحربی استنقاذ کرده است درضمن معامله به مال مشترک بوده است مثل آنکه معامله ربویه کرده و نحو ذلک شریک دیگردرآن مقدارغنیمت شریک است واگرمستقلامالی ازاواستفاده کرده باشد ودخلی به معامله به مال مشترک نداشته باشد دراین صورت آن استفاده خاصهٔ او است شریکش حقی درآن استفاده ندارد، والله العالم.

۲۵ رجب ۱۳۴۸

س ۴۸۵. دو نفرشریک به عنوان شراکت با یکدیگرمشغول تجارت بوده‌اند هر یک به مقدارعلاقه و عائله ازعایدات برداشتند و هیچ یک دردفترثبت نمی‌کردند نظربه مقام برادری و اتحادی که با هم داشته‌اند اغماض و مسامحه می‌کردند، حال یک نفرازاخوین فوت شده و علاقه جاتی ازخانه و اثاث ازاین مال خریده جهت اولاد خود، آیا آن برادردیگرمی‌تواند ادعاکند که این علاقه جات باید نصف ازترکه او حساب شود و نصف دیگرراجع به من است؟

ج: اگر آنچه را خریده به مال مشترک بینهما خریده است و برادرش معادل آن را برنداشته و اذن به آنکه آنچه را خریده خاصه خودش و اولادش خریداری کند نداده بود در این صورت معامله آن برادر متوفی که این املاک را به مال مشترک خریده است نسبت به مقدار حصه برادرش فضولی واقع شده و به اجازه او آن معاملات صحیح می‌شود و اموالی که خریده شده مشترک بین هر دو برادر خواهد بود، و اگر معادل آنچه را برادر متوفی خریده برادر دیگر از مال مشترک برداشته یا اذن مطلق که هرچه خواهد بکند به برادر متوفی داده بوده در این صورت حقی به [در] آن املاک ندارد، والله العالم. ۲۵ رجب ۱۳۴۸

س ۴۸۶. در ثوب اگر رنگ مغصوب شود یا آنکه در خیاطت آن آلات مغصوب به کار برند مثل چرخ خیاطی مغصوب یا سوزن و قیچی مغصوب آیا نماز در آن صحیح است یا خیر؟

ج: اگر آلات مغصوبه در خیاطت ثوب بکار برده باشند چنانکه مفروض سؤال است نماز در آن صحیح است، و أما رنگ اگر مغصوب باشد و به مثل نیل یا بقم مغصوب و نحو ذلک جامه را رنگ کرده باشند نماز در آن جامه بدون اذن مالک نیل و بقم و نحوهما صحیح نیست و آن جامه بین مالک رنگ و مالک پارچه به نسبت قیمت آنها مشترک است و باید فروخته شود و ثمن آن به همان نسبت بر مالکین توزیع شود- علی الاقوی-. والله العالم

س ۴۸۷. اگر چند نفر در معاملات تجارتی شرکت داشته باشند و یک نفر از آنها در شرکت مزبور حاضر نشده و امضاء در شرکت نکرده باشد ولی سرمایه آن در معاملات شرکت مزبور بوده تا مدت هفت سال، آیا آن شخص که امضاء نکرده از جمله شرکاء محسوب و اگر خسرانی وارد آمده باشد شامل می‌شود یا خیر؟ و نیز بیان فرمائید که شخصی که امضاء نکرده و سرمایه نقدی که داشته قبل از تجدید عقد شرکت آیا حق دارد وجه خود را از شرکت بردارد یا خیر؟ و در این مدت

هفت سال که ساکت بوده آیا سکوتش دلیل بر رضای به شراکت است یا خیر؟ بعلاوه نه خود آن شخص در مجلس شرکت حاضر بوده و نه وکیلش و نه هم صیغه شرکت بین شرکاء جاری شده ؟

ج: عقد شرکت مؤونه و زحمتی ندارد به هر لفظی که دلالت کند بر رضا به تصرف و تجارت به سرمایهٔ مشاعه عقد شرکت منعقد می‌شود، گذاردن مقداری مال بالاختیار در سرمایه شرکت و سکوت هفت ساله چنانکه مفروض سؤال است بعید نیست به حسب عادت متعارفه نوعیه کاشف از رضا به شرکت و تصدی متصدّیان و مشمول ربح و خسران باشد. والله العالم.

۲۷ ربیع الأول ۱۳۵٤

س ۴۸۸. اگر دو نفر یا چند نفر شریک باشند در یک خانه و همه تصرف در خانه داشته باشند، آیا می‌رسد یکی از آنها را که به دیگری بگوید که رضا نیستم در این خانه تصرف کنی یا نمی‌رسد؟ و اگر چنین گفت آیا می‌تواند شخص دیگر تصرف کند یا نه؟

ج: اگر همه به رضای همدیگر در خانه تصرف کنند جایز است، و اگر بعضی راضی نباشند به تصرف بعض دیگر از شرکاء تصرف آنها جایز نیست لکن باید خانه را اجاره بدهند و اجرت را قسمت کنند. والله العالم.

کتاب القسمة

س ۴۸۹. رسم زارعین و مالکین قنوات در تقسیم آب قنات این است مثلاً ده دانه ریگ یا نخود یا مثل اینها زیر خاک می‌کنند و یک نفر بیرون آورد هرکس دانه‌ای که به اسم او است زودتر بیرون آمد روز اول آب مال او و هکذا به ترتیب، این کیفیت مشروع است و لازم یا خیر؟ و همین قرعه است یا خیر؟ و همچنین تقسیم منزل نیز؟

ج: بلی، قرعه صحیحه و مشروع است در تقسیم آب قنات مشترک و همچنین است در مهایاة یعنی نوبت قراردادن منافع مشترکه بأقسامها خصوصاً با تعذر قسمت عین.

س ۴۹۰. در اینجا رسم است از برای مجراها و مزرعه‌ها مدار بر بیست و شانزده و امثال ذالک قرار می‌دهند، و به قرعه و امثالها تا آخر سال بر این مدار آب را قسمت می‌کنند، هر روزه از بیست یوم مدار متعلّق به یک نفر است اگر در روزی که استفاده از آن مجریٰ مثلاً نوبت حقیر است آب مجریٰ زیاد شد یا قنات مسدود بوده و در نوبت یکی از مالکین بند شکست خورد، این فاضل آب مخصوص به صاحب نوبت است یا بر تمام توزیع می‌شود؟

ج: فاضلِ آب مخصوص صاحب نوبت است دیگران حقی ندارند، والله العالم.

س ۴۹۱. در قناتی که مدار آن مثلاً بر دوازده سهم است نیم سهم مثلاً وقف است و

به مصرف نمی‌رسد یا غصب است، تصرف مؤمنین در آب این قنات چه طور است؟
ج: بعید نیست سائر شرکاء بتوانند حصهٔ خود را به اذن حاکم شرع استیفاء نمایند، والله العالم.
س ۴۹۲. دو شخص با هم شراکتاً دکّان داری می‌کردند و یکی وفات یافت و از شخص متوفی شش دختر بالغه و یک پسر نابالغ ماند و یک دختر دعوای قرض بر پدر خود می‌کند که بقاءآن به نهج شرعی غیر ثابت و از این جهت دختر مذکور قبول تقسیم مال نمی‌کند و مال مذکور در معرض تلف و باقی وراث شخص متوفی هم به نهایت مضطر و شریک دیگر هم معطل شده و مجتهد جامع الشرایط هم در این ولایت غیر موجود تا که تقسیم اجباری شود، الغرض طلب اجازهٔ تقسیم اجباری از حضرت عالی می‌نماییم در رجوع به شخص خاصی که تعیین فرمایید؟
ج: اگر اصل دین دختر بر ذمه پدرش ثابت باشد بقاء آن مستصحب است و طلبکار برای اثبات بقاء دین او بر ذمه مدیون جزیمین استظهاری مکلف به اقامهٔ حجت شرعیه دیگر نیست و می‌تواند از قسمت ترکه مدیون بر ورثه او جلوگیری نماید تا دین خود را استیفاء نماید، ولی از قسمت مال مشترک بین شریک حیّ و متوفّیٰ علی کل تقدیر حق ممانعت ندارد، و اگر شریک حیّ افراز حصهٔ خودش را بخواهد و مستلزم ضرر و متوقف بر ردّ نباشد اجابتش واجب است، و بر این تقدیر جناب ملاذ الأنام آقای والد ماجد (دام تأییده) و جنابعالی از جانب احقر به این وظیفه قیام نمایید، و بعد از مراجعه به اهل خبره و تعدیل سهام حصه شریکین حیّ و متوفی را به قرعه تعیین نمایید، و همچنین اگر اصل دین دختر و اشتغال ذمه پدرش به آن شرعاً ثابت نباشد و مجرد ادعاء دختر باشد بر این تقدیر دختر حق ندارد از قسمت ترکه پدر بر ورثه جلوگیری نماید، و اگر بعض ورثه طلب نمایند و مستلزم ضرر و متوقف بر ردّ نباشد اجابت آن واجب خواهد بود، و جنابان عالی به نهج مرقوم از جانب احقر قیام نمایید -ان شاء الله تعالی-، والله العالم.
۲ رمضان المبارک ۱۳۵۱

کتاب المضاربة و المزارعة

س ۴۹۳. در مضاربه اگر شرط کنند که عامل در ضرر سرمایه شریک باشد مشروع است یا خیر؟

ج: شرط مذکور در ضمن عقد مضاربه فاسد است. بلی، ممکن است در ضمن عقد لازم دیگر این شرط ضمناً واقع شود.

س ۴۹۴. در عقد مزارعه رسم است که آب و زمین و تخم از مالک است و زحمت کشیدن از زارع، آیا همین زارع با مالک در حاصل زراعت شریک است یا خیر؟

ج: ظاهراً مزارعه از جمله عقودی باشد که بدون لفظ أو ما یقوم مقامه تعیین حصهٔ زارع و مالک ممکن نباشد. بلی، متعارفی و معهودی اگر باشد بر همان متعارف و معهود جاری شدن کافی در تعیین حصه باشد و شریک می‌شوند.

س ۴۹۵. در مزارعه رسمی دارند که مالک به زارع می‌گوید امساله ملک زراعتی ما را زراعت کن او هم قبول می‌کند لیکن خصوصیات را ذکر نمی‌کند که تا چه روز معین و هر زمینی را چه زراعتی بکند، یک وقتی هم مدت را تعیین نمی‌کند می‌گوید تا هر وقت که خواهی زراعت کن، این صحیح است یا خیر؟ و بر فرض بطلان اگر تخم از مالک باشد زکات بر کیست؟

ج: عدم تعیین روز درمزارعه با اینکه متعارف خارجی دارد که فلان مزروع تقریباً آخر زمان دست آمدن آن عرفاً معین است ضرر ندارد، و همچنین عدم ذکر جنس مزروع هم اگر معهود خارجی دارد ضرر ندارد، و اگر تفویض به زارع باشد که هر چه خواهد زراعت کند هم ضرر ندارد، و اگر بگوید تا هر وقت خواهی زراعت کن مسئله خلافیه است لکن صحت بعید نیست، و هر سال که زراعت کرد به همان معامله باید عمل شود، و در موارد بطلان عقد مزارعه زراعت ملک صاحب بذر است، و اجرة المثل عمل زارع را اگر بذر مال مالک زمین باشد یا اجرة المثل زمین را اگر بذر مال زارع باشد باید بدهد، و زکات را هم کسی که صاحب بذر است باید بدهد، والله العالم.

کتاب الإجارة

س ۴۹۶. وصي صوم و صلاة كه موصي به اطلاق واگذاشته، دراذان و اقامه با اجير چه قراربگذارد؟

ج: با اجير قراربدهد كه هرمجلس يک اذان و هرنمازيک اقامه، و تسبيحات اربع سه تسبيح، وذكركوع وسجود يک تسبيح كبرى يا سه صغرى، وسلام هم هرسه صيغه، و عمل خود احقرهم دراجيرگرفتن به همين نحواست.

س ۴۹۷. درقرآن اجاره‌ای جائی را غلط خوانده چه كند؟

ج: همان كلمه راكه غلط خوانده يعنى آيهٔ مشتمله برآن كلمه را اعاده كند ظاهراً كافى است، مگرآنكه خواندن به همين ترتيب درعقد اجاره شرط كرده باشد يا اينكه منصرف لفظ ومعهود متعاقدين باشد دراين صورت بايد تا آخرقرآن دوباره بخواند، والله العالم.

س ۴۹۸. قرآنى مى‌خواند بعد ازخواندن به كسى مى‌فروشد به يک تومان مثلاً مشروع است يا خير؟ چون ازاول قاصد نبوده؟

ج: معاملهٔ صحيحه شرعيّه نمى‌شود؛ ولكن اگريک تومان را صاحب پول ببخشد وآن ختم قرآن را هم خوانندهٔ آن به صاحب پول واگذارد اثرمعامله صحيحه ظاهراً داشته باشد.

س ۴۹۹. اجیر نماز برای غیر اگر سهواً [یک] سلام نماز را گفت چه کند؟ همچنین اگر تسبیحات أربعه را سهواً یک مرتبه خواند در رکوع خاطرش آمد؟

ج: اجیر اگر سهواً آنچه واجب غیر رکنی است ترک کند هم نمازش صحیح و موجب برائت ذمّه منوب عنه است فضلاً از امثال مذکورات که لزوم آن بر اجیر از باب انصراف عقد اجاره یا اشتراط صریح مستأجر است، ولکن اگر آنچه ترک شده موجب تفاوت اجرت باشد آن مقدار از اجرت را باید به مستأجر رد کند، والله العالم.

س ۵۰۰. چوپان قرارداد می‌کند که یک سال گله را بچراند که ده یک بچه‌های گوسفندان که بعد آبستن شوند و بزایند به او بدهند، این عمل با این اجرت صحیح است یا خیر؟

ج: این اجاره باطله است. بلی اگر در ضمن عقد لازم خارجی مثل مصالحهٔ یک سیرگندم به یک شاهی که بین شبان و صاحب گوسفند واقع شود بر شبان چرانیدنِ گوسفندان و بر مالک دادنِ ده یک بچه‌ها را شرط کنند صحیح است، والله العالم.

س ۵۰۱. چاه جوی رقبه‌اش را به اجاره می‌دهد که مثلاً ده ذرع از زیر زمین تنقیه کند و معلوم نیست که چه قدر خاک و گل دارد با این مجهولیت صحیح است یا خیر؟

ج: اگر دیده و به طوری که در اینگونه امور [باید] مستأجر و اجیر مقدار و عملی را که به اجرت می‌دهند و می‌گیرند بدانند دانسته این اجاره صحیح است والّا فلا و بهتر این است که در ضمن عقد مصالحه که در مسئله سابقه عرض شد همان طور شرط شود.

س ۵۰۲. زمینی را با قناتش اجاره داده‌اند آبش کم شد یا خشکید آیا مستأجر خیار فسخ دارد یا منفسخ می‌شود یا مال الاجاره کم؟ و این چه خیاری است؟

ج: اگر بخشکد اجاره من اصلها باطل می‌شود بواسطه ذهاب منفعت، و اگر آبش کم شود نسبت به آن مقدار از منفعت که کم شده به همان مقدار اجاره منفسخ می‌شود و مثل تلف بعض مبیع است قبل از قبض، و مستأجر خیار دارد که به همان مقدار از مال

الاجاره که بالنسبة کم شده است ملتزم شود یا آنکه معامله را مِن اصلها فسخ نماید بواسطهٔ تبعّض صفقه.

س ۵۰۳. نیابت یک نفر از دو سه نفر در یک سفر زیارت صحیح است یا خیر؟

ج: در سفر زیارت یک نفر نمی‌تواند برای اشخاص متعدده به اجارهٔ متعدده اجیر شود. بلی، می‌تواند برای چند نفر به یک عقد اجاره اجیر شود و آنها شریک باشند، و أما اجیر شدن برای زیارت کردن در حرمهای مطهره برای چند نفر مانعی ندارد، والله العالم.

س ۵۰۴. کسی که به عتبات مشرف می شود برای درس خواندن می‌شود نیابت کربلا را به او داد یا خیر؟ چون ظاهراً غرض موصی رفتن و برگشتن باشد، و اگر نمی‌دانیم غرضش چه چیز است می‌شود داد یا خیر؟

ج: اگر معلوم باشد که غرض او اجیر کردن کسی است که برگردد کسی را که برنمی‌گردد نمی‌توان اجیر کرد، والّا مانعی ندارد، همین قدر که معلوم نباشد غرض او اجیر کردن کسی است که برگردد به کسانی که از اهل عتبات به زیارت مشهد مقدس مشرف شده یا کسانی که به قصد درس خواندن به عتبات مشرف می شوند تمام اینها را می‌توان اجیر کرد، والله العالم.

س ۵۰۵. زید ملکی را یک ساله اجاره داد و مال الاجاره را تماماً نقدی گرفت، بعد از مدتی جماعتی از ظَلَمه هجوم به آن ولایت کرده اهل بلد فرار نمودند از این جهت ملک مذکور مدتی خالی ماند آیا مستأجر را می‌رسد که رجوع کند به مالک در منفعت یا فسخ کند و هرگاه فسخ نکرد و مترقب رفع منع شد آیا می‌رسد مستأجر را مع ذلک در این مدت ممنوع رجوع به مالک کند یا خیر؟

ج: در عروض خوف عام که سکنای بلد متعذر عادی شود اگر عروض آن بعد از قبض مستأجر باشد چنانچه مفروض سؤال است اظهر آنکه منفعت مدت خوف که خانه یا دکانی که اجاره کرده بود خالی مانده است از مستأجر فوت شده است دخلی به موجر

ندارد، اگرچه جماعتی از اساطین فقهاء (رضوان الله علیهم) خیار فسخ را بعد از عروض خوف عام مانع از سکنی برای مستأجر اثبات فرموده‌اند، لکن چون در مفروض سؤال خود مستأجر به انتظار رفع خوف فسخ نکرده است لهذا علی کل تقدیر منفعت زمان خوف از او فوت شده حق رجوع به موجر از هیچ جهت ندارد، والله العالم بحقائق احکامه.
۵ رجب ۱۳۳۹

س ۵۰۶. شخصی مزرعه اجاره کرد از متولی الی مدت ده سال، حصاد محصول سال دهم در میزان ۱۳۴۸ است، متولی از اول میزان اجاره داد به دیگری، مستأجر اول امتناع از تسلیم مزرعه به مستأجر ثانی می‌کند، می‌گوید من اجاره کردم مزرعه را الی ده سال شمسی و ده سال شمسی منقضی می‌شود در ماه رمضان، به این سبب مستأجر ثانی زرع کردن در این سال از او فوت می‌شود، آیا مستأجر اول حق امتناع از تسلیم مزرعه دارد یا ندارد؟ مستأجر ثانی می‌تواند بعنف و بی‌رضای مستأجر اول تصرف در مزرعه به زرع و غیره نماید یا نه؟

ج: اجاره مزرعه ده ساله ده رفع محصول شتوی و صیفی است، در آخر سال دهم که محصول صیفی هنوز برداشته نشده و باید محصول شتوی مثل گندم و جو زراعت شود مستأجر تمام آنچه فعلاً مشغول به حاصل صیفی است به مقداری که حاصل آن را بردارد حق دارد تسلیم ندهد مگر بعد از رفع حاصل آن، لکن آنچه فعلاً مشغول به حاصلی نیست و باید محصول شتوی مثل گندم و نحوه در آن زراعت شود حق ندارد نگاه دارد و تسلیم مستأجر ثانی ندهد، و اگر از تسلیم آن امتناع نماید مستأجر ثانی حق دارد به قهر از او بگیرد و حاصل شتوی مثل گندم و نحو آن را زراعت نماید، و بالجمله در آخر سال دهم که محصول صیفی هنوز تمام برداشته نشده است و موقع زرع محصول شتوی سال یازدهم است نه مستأجر ثانی می‌تواند در برداشتن محصول صیفی سال دهم مستأجر سابق را مزاحمت نماید و نه مستأجر سابق می‌تواند أراضی فارغه را که مشغول به هیچ

حاصل نیست و باید محصول شتوی سال یازدهم درآنها زراعت شود به مستأجر ثانی تسلیم ندهد و محصول شتوی آن سال را از مستأجر ثانی تفویت نماید. والله العالم.
۹ محرم ۱۳۴۸

س ۵۰۷. اگر زید اجاره داد مزرعه خود را به عمرو ده سال شمسی، بعد از انقضاء مدت و برداشتن خرمن دهم نزاع بین زید و عمرو واقع شد موجر می‌گوید مراد من از ده سال شمسی ده خرمن برداشتن است، مستأجر می‌گوید بعد از برداشتن خرمن دهم پنج ماه دیگر باید مزرعه در ید من باشد، تکلیف را بیان فرمایید؟
ج: اگر اجاره مساکن مثلاً یا حیوانات و امثال اینها از آنچه مدار در مقدار منفعت به مقدار زمان است به سال شمسی تحدید شود مدار در سال به رسیدن آفتاب به همان نقطه از فلک البروج است که ابتداء شده بود، مثلاً اگر ابتدای اجاره اول حمل یا اول میزان بوده به رسیدن آفتاب به همان نقطه سال اجاره منقضی بوده، و اگر مزارع و نحوها از آنچه حاصل خیز است به سال شمسی تحدید شود کما هو المتعارف مدار در انقضاء ده سال مثلاً به رفع ده محصول شتوی و صیفی است و بعد از برداشتن محصول صیفی سال دهم اجاره منقضی شده، بلکه اگر موقع زرع شتوی قبل از رفع آخرین محصول صیفی باشد به طوری که اگر زمینی را که باید شتوی زرع شود در اول میزان مثلاً تسلیم داده نشود زرع آن در آن سال فوت می‌شود و تمام محصول صیفی را در آن وقت مستأجر برنداشته باشد نمی‌تواند آن زمین را تسلیم ندهد و زراعت شتوی آن سال را تفویت نماید بلکه در این فرض موجر می‌تواند آن زمین را قهراً علی المستأجر از ید او انتزاع و زراعت نماید. والله العالم.
۱۵ حج ۱۳۴۸

س ۵۰۸. هرگاه زید تمام قریه را اجاره داده به عمرو در مدت ده سال از قرار سالی پانصد گونی برنج و شرط کرده مستأجر هر ساله در اول تحویل سنه مال الاجاره را به اطلاع خود بفروشد و مقداری از ثمن را به خود موجر بدهد و بقیه ثمن را به بکر

بدهد، مستأجر سه سال بر طبق اجاره عمل کرده پس از سه سال فوت می نماید، آیا در فرض سؤال اینگونه از دیون به موت مستأجر مدیون حلول أجل می‌شود تا موجر حق مطالبه مال الاجاره آتیه از ورثه مستأجر داشته باشد، و یا اینکه اینگونه از دیون حلول أجل نمی‌شود؟ بر فرض آنکه اینگونه از دیون حلول أجل بشود هر گاه موجر در اصل اجاره شرط نکرده باشد که در صورت نکول از تأدیهٔ مال الاجاره برای خود خیار فسخ اجاره باشد در صورتیکه ورثه مستأجر از تأدیهٔ مال الاجاره آتیه نکول نمایند آیا برای موجر حق فسخ اجاره خواهد بود یا نه؟ و اگر شرط نماید که در صورت نکول از تأدیه مال الاجاره برای خود خیار فسخ باشد آیا در صورت نکول ورثه مستأجر برای موجر خیار فسخ خواهد بود یا نه؟ آنچه حکم قضیه است مرقوم فرمایید.

ج: ظاهراً این قسم از دیون مؤجله که اجرت عین مستأجره بر حسب اقساط سنوات است به موت مستأجر حالّ نمی‌شود بلکه بر أجل خود باقی است خصوصاً با شرط ضمنی آن که باید مستأجر بر حسب شرط مذکور مال الاجاره هر ساله را به اطلاع موجر بفروشد و مقداری از ثمن را به خود موجر و مقدار دیگر را به ثالثی بدهد، و بالجمله اینگونه از دیون مؤجله به موت مدیون حالّ شدنی نیست و بر أجل خود باقی است، والله العالم.
سلخ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

س ۵۰۹. شخصی ملکی را سه ساله اجاره داده و شرط کرده که مال الاجاره هر ساله را در سه برج معین بپردازد و شرط کرده که هرگاه تأخیر شود مالک خیار فسخ داشته باشد و عین عبارت اجاره نامچه این است (و چنانچه تخلف از هر قسط از اقساط ثلاثه بشود در تمام برج لاحق مالک مختار به فسخ باشد) هرگاه مستأجر دو قسط از اقساط معینه را پرداخته و در قسط سیم تخلف شود و مالک فسخ نماید آیا مستأجر حق گرفتن وجوه پرداخته شده و همچنین مالک حق دریافت عایدات ملک را دارد یا آنکه فقط نسبت به ما بعد الفسخ فسخ است و فسخ

اجاره من اصله نخواهد بود و شامل سال اول اجاره نخواهد بود؟

ج: چون در عبارت مسطوره در صفحه بیستری (؟؟) خیار فسخ را بر تقدیر تخلف هر یک از اقساط مطلق واگذارده هیچ تخصیص به باقی مدت نداده است لهذا اصل معامله مذکوره متعلق خیار و به فسخ مالک ذی الخیار من اصلها منفسخ خواهد بود، تمام عایدات سه ساله به مالک برمی‌گردد و مقداری را که در دو قسط سابق استیفاء نموده است هم راجع به مستأجر خواهد بود و باید به محاسبه یا مصالحه جدید با همدیگر برآیند ان شاء الله تعالی. والله العالم.

۸ شعبان ۱۳۴۸

س ۵۱۰. جمعی باغدار ملکی اعیانی از سابق الایام داشته و متصرف بوده و یداً بید از سلف به خلف انتقال یافته است و هر سالی مبلغی معین حق الارض به مالک رقبه می‌دهند و معلوم نیست که این معمولی در تحت یکی از عقود لازمه شرعیه قرار داده شده باشد و طرفین به مقتضای آن ملتزم گردیده باشند، در صورت مفروضه مالک رقبه از مالک اعیانی چه چیز استحقاق دارد آیا بر حسب حکم شرع انور مستحق اجرة المثل می‌باشد یا آنکه مجبور است به همان قرار معمولی رفتار نماید؟ و بر فرض استحقاق اجرة المثل آیا به تصدیق اهل خبره باید مالک اعیانی اجرة المثل زمین بیاض را بدهد یا اجرة المثل زمین مشغول به اعیانی را مدیون می‌شود؟ و علی أیّ حال آیا مالک رقبه حق دارد مبلغی معین بر قرار معمولی اضافه نموده و به مالک اعیانی بگوید یا سالی فلان مبلغ بده یا اعیانی خود را قلع کن؟ و آیا مالک رقبه که مالک آب هم می‌باشد مجبور است از قرار معمول آب به مالک اعیانی بدهد یا خیر؟ و اگر چنانچه آب ندهد و به این جهت خسارت بر مالک اعیانی وارد شود آیا غرامت آن به عهده مالک رقبه است یا خیر؟

ج: آنچه به مقتضای ید طرفین بر آن لازم است معمول شود مالک رقبه که مالک آب هم هست نمی‌تواند از دادن آب امتناع نماید و هم نمی‌تواند اقتراحاً مبلغی بیفزاید و به

مالک اعیانی دادن آن مبلغ یا رفع اعیان را الزام نماید، و بالجمله بودن رقبه در ید مالک اعیانی و عدم تسلط مالک رقبه بر ندادن آب یا الزام به رفع اعیان بی اشکال است، ولکن اشکال در مقدار استحقاق مالک رقبه ارض است که آیا استحقاق اجرة المثل دارد یا همان مقدار مقرر را مستحق است، و بر فرض استحقاق اجرة المثل ظاهراً اجرة المثل زمین مشغول به اعیانی را مستحق است نه ارض بیاض را، و علی أیّ حال در مقدار تفاوت ما بین اجرة المثل زمین مشغول به اعیانی و مقدار معمولی سابق باید تصالح نمایند و اگر به تصالح تن در ندهند باید آن مقدار تفاوت تنصیف شود یعنی اجرة المثل زمین مشغول به اعیانی را به ضمیمه آبْ اهل خبره معین نماید و مقدار تفاوت فیما بین آن و معمولی قدیمی تنصیف شود و چون مالک اعیانی مستحق آب هم هست و مالک رقبه نمی‌تواند از دادن آن امتناع نماید لهذا اگر آب ندهد ضامن است. والله العالم.

۸ شوال ۱۳۴۸

س ۵۱۱. اگر کارگری خود را اجیر نموده به متولّی یک وقفی در عملی برای آن وقف به اجرت معیّنه و اجرت را هم متولی از مال موقوفه تسلیم آن کارگر کرده، در نتیجه بعد از رسیدگی کشف شد که کارگر تقلب کرده و اکثر آنچه را که ساخته معیوب است با تصدیق اهل خبره بنحوی که باید از نو ساخته شود، آیا آن کارگر شرعاً ملزوم است به أحد أمرین یا تجدید آنچه به او اجیر شده صحیحاً و تسلیم بی عیب به متولی و یا ردّ نمودن تمام اجرت مأخوذه و یا آنکه ملزوم به هیچ کدام نیست؟ و در صورت تمرّد و امتناع کارگر مذکور از دو أمر اجیر شدن او به کس دیگر در حالی که از عهده احد أمرین بیرون نیامده است صحیح و جایز است یا نه؟ رجا داشته جواب را مشروحاً مرقوم فرمایید؟

ج: عملی که اجیر مذکور به عقد اجاره التزام نموده است باید مصداق خارجی آن عمل را بدون نقص و عیب به متولّی وقف تسلیم دهد، و اگر مصداق خارجی را که تسلیم داده

است به تصدیق اهل خبره منطبق برآنچه ملزم شده نباشد یا آنکه معیوب باشد وجود آن کالعدم است، وعلی أیّ حال به طوری که التزام نموده است باید مصداق آن را صحیحاً تسلیم دهد، واگر استنکاف کند واجبارش به اصلاح وتصحیح آنچه ساخته یا تجدید آن میسورنباشد متولی وقف می‌تواند عقد اجاره سابقه را فسخ واُجرتی راکه تسلیم او نموده است استرداد نماید وبه قلع آنچه درعرصه وقف احداث نموده است الزامش کند، واگرامتناع نماید خود متولی می‌تواند قلع نماید وبرحسب وظیفه تولیتی برمتولی لازم است همین طوراقدام کند. وأما اجیرشدن کارگرمذکوربه مستأجردیگرقبل ازخروج از عهده این اجاره ظاهراً مانعی ندارد، وعدم جوازمخصوص است به مورد دیگر. والله العالم.
۱۳۵۴/۲۴/۲۳

س ۵۱۲. وکیل زید ملکی را اجاره داده درمدت شش ماه هرماهی یک مقدارمعلومی ولی به شرط اینکه درسرهرماهی نصف مال الاجاره را مستأجرداده و نصف آخررا از بابت وجوه به پای موکّل محسوب بدارد، قبل ازمضیّ یک ماهی زید مرحوم می‌شود و دروصیت نامه هم متعرض وجوهی نمی شود و وزّاث هم امضاء نمی‌کنند به این شرط، تکلیف وصی چیست؟ آیا اصل این اجاره باطل است رأساً و یا اجاره صحیح است ولکن شرط فاسد است؟ وعلی فرض صحت اجاره و شرط آیا این نصف آخرازمال الاجاره ازاصل ترکه تخریج می‌شود و یا ازثلث؟ جواب را مرقوم فرمایید.
ج: اجاره صحیح است وشرط مذکوربعد ازوفات موکل ومعلوم نبودن اشتغال ذمه او به حقوق واجبه وعدم اقراروورثه به اشتغال ذمه مورثشان به حقوق واجبه موضوع آن منتفی وعمل به آن متعذراست لکن خیارفسخ اجاره ازبرای مستأجربواسطه تعذرشرط ثابت است. والله العالم.

س ۵۱۳. مرحومه گوهرشاد بانیهٔ مسجد جامع مشهد از موقوفات خود مقرر داشته که یک عده از اشخاص هرکدام روزی یک جزء از قرآن مجید برای آن

مرحومه تلاوت نمایند و فعلاً به هریک ازقارئین سالی صد و پنجاه من گندم و پنج من نخود و پانزده قران پول می‌دهند، آیا برای قارئین جائزاست که به اذن متولّی نایب بگیرند بقیه قرائت و نصف این وظیفه را به نائب بدهند و نصف دیگر را خود بردارند یا خیر؟

ج: نایب گرفتن اشخاص مذکورین برای قرائت مقرّره که واقفه خواسته و تنصیف وظیفه مذکوره بین خودشان و نائب به کیفیت مرقومه درسؤال ظاهراً قابل تصحیح نیست واذن متولّی اثری ندارد، بلی اگرمتولی هریک ازاشخاص مذکورین را دریک سال تمام شمسی مثلاًبه تمام قرائتی که واقفه درمدت مرقومه ازهریک ازقاریان خواسته ودوازده ختم قرآن وکسری است استیجارنماید موزّعةً علی ایّامهاکما قرّرته الواقفة با اسقاط قید مباشرت و ازباب کلی في الذمّة وهریک ازآنان بعد ازاشتغال ذمّه به مقدارمذکورازقرائت به اجرت مرقومه بعض قرائت راکه درذمّهٔ اواست شخصاً تلاوت نماید، برای تلاوت بقیه هرکس را خواهد به هرمقدارازاجرت که تراضی کنند جائزاست استیجارنماید خواه نصف از اجرت مقرره واقفه باشد یا بیشتریاکمتر، دراین تقدیرباید مقداری ازقرائت راکه خودش شخصاً تلاوت می‌نماید عرفاً کافی درمغایره متعلق اجارتین باشد -علی الأحوط من لزوم رعایتها في صحّة الاجارة الثانية بأقل من الأُجرة المسمّاة في الإجارة الاولى- وظاهراً تلاوت چهارپنج جزوکلام الله المجید درچهارپنج روزعلی ما قررته الواقفة کافی درمغایرهٔ عرفیه مذکوره باشد وبعد ازاستیجاربرای تلاوت بقیّه دوازده ختم وکسری به هرقیمت که تراضی برآن شود جائزخواهد بود مطلقاً، والله العالم.

س ۵۱۴. زید امرنموده به عمروکه برو مشغول به فلان کارشو و من متکفل به امورمعاش تو می‌شوم عمرو هم امتثال نموده، زید دراین بین کوتاهی نموده معاش را به تمامه نرسانیده و به عمرو هم اطلاع نداده که دیگرمعاش شما را نمی‌دهم و عمرو مقروض شده آیا این قرض برذمه عمرو است یا برذمه زید؟ و

علی تقدیر اینکه بر ذمه زید باشد آیا بعد از موت زید باید از اصل ترکه اخراج بشود و یا از ثلث؟ جواب را مرقوم فرمایید.

ج: اگر آن عملی را که زید امر به اشتغال به آن نموده منفعت آن راجع به زید بوده مثل آنکه امر نموده که ملک او را زراعت کند یا خانه او را تعمیر کند و نحو ذلک و مقدار اجرة المثل آن عمل هم بر معاش عمرو منطبق یا زیادتر باشد زید ملزم است که مقدار مذکور را بدهد، و اگر بعضاً او کلاً را نداده و وفات یافته باشد مثل سائر دیون او از اصل متروکاتش باید داده شود، و اگر مقدار معاش او زیادتر از مقدار اجرة المثل آن عمل باشد فقط از مقدار اجرة المثل هر قدر باقی مانده است عمرو حق دارد از متروکات زید استیفاء نماید، و اگر آن عمل راجع به زید نبوده بلکه صلاح خود عمرو بوده مثل آنکه گفته باشد برو تحصیل علم بکن من معاش تو را می‌دهم و نحو ذلک در چنین فرضی زید آمر شرعاً ملزم به دادن معاش نیست و اشتغال ذمه ندارد فقط وعده کرده است وفاء به آن مستحب بوده و عمرو مأمور هیچ حق ندارد که در حیات زید الزاماً مطالبه نماید یا بعد از وفاتش از ترکه او استیفاء نماید نه از اصل و نه از ثلث. والله العالم.

۲۹ رمضان ۱۳۵۲

س ۵۱۵. زید کلّیهٔ ما یملک خود را در میان چند نفر اولاد خود تقسیم نموده و یکی از آنها را وصیّ قرار داده که به امور صغار رسیدگی نماید، آیا در صورت مفروضه وصیّ می‌تواند از عوائد، اجرة المثل برای خودش بردارد یا نه؟

ج: بلی می‌تواند نسبت به مدت آینده بنا گذارد که اجرة المثل عملش را به تصدیق اهل خبره استیفاء نماید و نسبت به مدت گذشته اگر در حال رسیدگی به امور مذکوره قاصد گرفتن بوده است می‌تواند اجرة المثل عملش را به تصدیق اهل خبره استیفاء نماید، و اگر در حال عمل قاصد اجرت گرفتن نبوده و تبرعاً اقدام کرده است نسبت به آن مقدار که متبرع بوده است نمی‌تواند اجرت بگیرد. والله العالم.

۲۳ جمادي الثانية / ۱۳۵۱

س ۵۱۶. زیدی اجیر نمود عمری را یک ماه صلاة و شش ختم قرآن و سه زیارت کاظمین (علیهما السلام) و کربلا و نجف بخواند برای میّتی به اجرت معیّن، عمرو هم قبول و مشغول عمل شد، وقت اداء اجرت زید اظهار داشت لباس‌های آن مرحوم درعوض وجه اجرت نزد شخصی امانت دادم که به تو برساند، عمرو را آورد مواجه نمود با اطمینان آنکه امین است می‌دهد، عمرو اجیر هرقدر مطالبه نمود از آن شخص ابداً نداد و به موجر اطلاع داد که به من نرسیده، حالا عمرو عمل را به اتمام رسانیده حق العمل او به عهدهٔ کدام است؟ آیا به شخص امین خائن یا به موجر است؟ تکلیف اجیر را معین بفرمائید.

ج: اگر این مواجهه و حواله دادن لباسها به اجیر مذکور بروجه صحیح شرعی بوده و بعد از تعیین قیمت لباسها وصي میت مذکور لباسها را به اجیر مذکور در مقابل اجرت عملش منتقل نموده و امین مذکور که خائن از آب درآمده است اقرار داشته است در این صورت اجیر مذکور به وصی حقی ندارد و از این خائن عین لباسها یا قیمت آنها را حق مطالبه دارد لاغیر، و اگر لباس‌ها بروجه صحیح به اجیر مذکور در مقابل اجرت عملش منتقل نشده بوده مبنای حواله بر این بوده که اجیر مذکور لباس‌ها را از امین خائن بگیرد و در مقابل اجرت عملش احتساب نماید در این صورت اجیر حق دارد اجرت عملش را از وصی مطالبه نماید لاغیر، والله العالم.

۲۴ ربیع الأول ۱۳۵۵

کتاب الوکالة

س ۵۱۷. شخص واحد وکیل دو نفر شود مثل زکات دهنده و گیرنده صحیح است یا خیر؟

ج: بلی، یک نفر می‌تواند به وکالت زکات دهنده گندم را از محلی که بود به محلی دیگر به قصد وکالت از زکات گیرنده گذارد یا پول طلا یا نقره را از دست راست به دست چپ گذارد.

س ۵۱۸. مأذون از قبل مجتهد اگر بیهوش شود اذنش باقی می‌ماند یا خیر؟

ج: بلی، باقی می‌ماند، و وکالتی که فقهاء فرموده‌اند بیهوشی موجب بطلان آن است همان وکالت عقدیه است که ولایت وکیل را بر تصرف متضمن است و دائر مدار وجود اذن فعلی نیست و احکام خاصه دارد.

س ۵۱۹. وکیل در ضمن عقد لازم را می‌تواند عزل کند یا خیر؟ و فرق است بین توکیل زوج زوجه را در طلاق خودش به شرط نرسیدن نفقه تا مدت معلومه و غیر آن؟ و آیا این وکالت هم به اغماء احدهما باطل می‌شود یا خیر؟

ج: وکیل در ضمن عقد لازم اگر وکالت او در ضمن العقد شرط شده باشد به عزل معزول نمی‌شود، و فرقی بین توکیل زوج زوجه را در طلاق بر تقدیر نرسیدن نفقه و غیر آن نیست، و

به اغماء هم باطل نمی‌شود، یعنی با این عوارض اغمائیّه أمراض وکالت باطل نمی‌شود نه از جانب وکیل و نه از جانب موکل، چنانچه سابقاً هم عرض شد.

س ۵۲۰. زید عمرو را وکیل کرده که عمرو بکر را وکیل کند در طلاق زوجه‌اش، آیا به موت عمرو که واسطه است وکالت بکر باطل می‌شود یا خیر؟

ج: بکر وکیل خود زید است و به موت عمرو واسطه وکالتش باطل نمی‌شود. والله العالم.

۱۲ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

س ۵۲۱. زید به عمرو که وکیل خودش می‌باشد می‌نویسد فلان ملک را به قیمت معین بفروش وکیل مذکور آن ملک را به جزئی کمتر از آنچه مالک معین کرده بود می‌فروشد، در این صورت آیا این معامله باطل است و هر قدر دست به دست گردیده باید به مالک اول برگردد یا آنکه معامله صحیح است و آن مقداری را که وکیل کمتر فروخته است خود وکیل باید از عهده آن برآید؟

ج: در مفروض سؤال که وکیل مذکور وکالت مطلقه در فروش به هر قیمت که صلاح داند نداشته و به قیمت معینه مالک اذن فروش داده و وکیل به کمتر از آن قیمت فروخته این معامله فضولی واقع شده است، اگر مالک امضاء کند تمام معاملات مترتبه بر آن تماماً صحیح می‌شود، و اگر آن معامله را رد کند و مال خودش را بخواهد دست هر کس هست باید به او برگردانند، لکن بهتر و اولیٰ و احوط این است که مالک امضاء کند و این باب الابواب فساد مسدود شود و الّا شُعب مرافعات کثیره در این معاملات مترتبه ممکن است تولید شود، و اگر وکیل به وکالت خود و مال غیر بودن آن مال اخبار نکرده باشد و مشتری اوّلی به اعتقاد اینکه مال خود وکیل است خریده باشد و حالا هم به همان عقیده باقی باشد بر این تقدیر هم تولید اشکالات دیگر خواهد شد، در هر صورت اولیٰ و احوط آن است که مالک اصلی آن معامله را امضاء کند و باب الابواب مرافعات مسدود شود -ان شاءالله تعالی-.

۵ جمادی الثانیة ۱۳۴۸

س ۵۲۲. درطلاق خلع یک نفروکیل طرفین شود صحیح است یا خیر؟

ج: درجمیع عقود یک نفرمی‌تواند ازجانب طرفین قیام نماید مطلقاً -علی الاقوی-، لکن چون مسئله خلافیه است ورعایت احتیاط درفروج دارای اهمیت کامله است علی هذا مهما امکن درعقد نکاح و خلع و نحوهما رعایت تعدد اولیٰ است. والله العالم.

۲۸ ذي الحجة ۱۳۴۸

س ۵۲۳. شخصی وکیل مطلق بوده دراجاره دادن خانه و به طریق تعارف خانه مزبوررا به شخص دیگری تقدیم نموده تا مدتی و بعد وکیل وفات یافت، صاحب ملک مطالبه اجاره خانه را می‌نماید، دراین صورت صاحب خانه بروکیل حق دارد یا برشخصی که مدتی درخانه توقف نموده؟

ج: درصورتی که وکیل مرقوم نسبت به خانه اختیارتام داشته ووکیل مفوّض مطلق بوده وازجانب خودش به دیگری تعارف داده است اجرة المثل خانه را مادام حیاة الوکیل از ترکه او موکّل حق دارد استیفاء نماید، واگربعد ازوفاتش هم آن شخص درخانه ساکن بوده است اجرة المثل زمان تصرف بعد ازوفات وکیل را خود همان شخص باید بدهد. والله العالم.

۱۸ ربيع الثاني ۱۳۴۹

س ۵۲۴. هرگاه شخصی بگوید هرکس قادربراجراء صیغه شرعیه است وکیل دراجراء صیغه عقد نکاح یا طلاق است، آیا چنین وکالتی صحیح است یا نه؟ بر فرض صحت توکیل مذکورمحتاج به قبول می‌باشد مثل سایراقسام وکالت یا نه؟ و هرگاه اخبارتوکیل به شخصی که قادربراجراء صیغه است رسید و قبول نمود و پس ازاجراء صیغه معلوم گردید که موکل رجوع نموده و معلوم نیست رجوع قبل ازقبول شخص مذکوربوده یا بعد ازآن آیا دراین صورت عقد مذکور نافذ است یا نه؟

ج: این وکالت داخل دروکالت عقدیه نیست بلکه وکالت اذنیه است و بعید نیست

ازایقاعات باشد ومحتاج به قبول نباشد واحکام وکالت عقدیه برآن مترتب نیست و تعیین شخص هم ظاهراً معتبرنباشد واذن عمومی چنانکه درسؤال فرض شده است بعید نیست صحیح باشد، واگرموکل ازاذن خود رجوع کند خواه به وکیل مأذون خبر داده یا نداده باشد علی کل تقدیرعقد صادرازچنین وکیلی که برحسب اذن عمومی بعد ازرجوع موکل ازاذن عقد کرده است ملغی وکالعدم است، واگرتقدم وتأخرعقد و رجوع محل شک باشد که کدام مقدم وکدام مؤخراتفاق افتاده است اگرچه تفصیل ما بین علم به تاریخ عقد وجهل به آن خالی ازوجه نیست لکن احتیاط به تجدید عقد یا طلاق درجمیع صورترک نشود. والله العالم.

۱۶ جمادی الثانیة ۱۳۵۱

س ۵۲۵. وکیل و مأذون ازقِبَل حاکم اعتبارعدالت دراو اگرباشد موضوعیت دارد یا طریقیت و غرض انجام عمل است برطبق شرع انور؟

ج: وکیل حاکم اگرمجرد وکالت باشد مثل أخذ سهم امام (علیه وآبائه افضل الصلاة و السلام) وتفریق وایصال به مستحقّین آن عدالت ازباب طریقیت است نه موضوعیت، واگراعطاء منصب باشد مثل قیمومت صغاروولایت قُضّروکلّ ماکان من باب اعطاء الولایه عدالت موضوعیت دارد مثل خود مجتهد، واگردراین موارد هم بطورتوکیل باشد نه اعطاء منصب عدالت طریقی خواهد بود، والله العالم.

۹ شعبان ۱۳۳۵

کتاب الهبة

س ۵۲۶. صد تومان خرج نموده برای زنی ولی عقد انجام نشد، آیا می‌تواند خرجش را پس بگیرد یا نه؟

ج: اگر خرجی که کرده به دست پدر آن دختر یا برادرش یا به خودش داده مثلاً تعارف یا لباس فرستاده حق استرداد دارد، و اگر خرج مجلس و به شیرینی دادن به مردم کرده است و نحو ذلک از مخارجی که داماد می کند و به دست عروس و کسانش نمی‌رسد یا به دست آنها می‌دهد که خرج کنند حق مطالبه ندارد.

س ۵۲۷. شیربها حرام است یا حلال اگر جزء مهر قرار ندهند؟

ج: اگر به رضایت می‌دهد هبه کرده است و حلال است.

س ۵۲۸. زید ملکی را به دختر خود بخشیده و عین صلح نامه این است: به تاریخ فلان یک باب دکان عطاری خود را که در فلان محل واقع است و فلانی در آن ساکن است بخشیدم به نور چشمی خود فلانه به شرط آنکه نفروشد، ان شاء الله به ملکیت خودش باقی باشد، اگر خدای نخواسته محتاج به فروش دکان بشود بغیر نفروشد به برادرهای خودش بفروشد که دکان به دست غیر نیفتد و از ملکیت اولادم خارج نشود. و بعد مصالح لها فوت شده بورثه او منتقل شده،

آیا ورثه مصالح لها می‌توانند ملک مزبوررا به غیرانتقال دهند و بفروشند یا خیر؟
ج: ظاهرعبارت مرقومه این است که انتقال دکان به عقد هبه بوده نه به عقد مصالحه، وبراین تقدیراگرعقد هبه جامع شرائط صحت واقع شده باشد چون هبه به اولاد لازم است لهذا شرط درضمن آن هم لازم خواهد بود، واگرآن دخترکه دکان به اومنتقل شده بود وفات یابد لزوم رعایت شرط مذکورمطلقاً احوط است، والله العالم.
٤ ذي القعدة ١٣٤٨

س ۵۲۹. جهازیه که دختربه خانه شوهرش می‌برد سه جوراست حکم هرسه را مرقوم فرمائید، مقداری پدرخودش می‌دهد دیگرمعلوم نیست که داده مال دختراباشد یا عاریه به او داده، مقداری مادرازمال شوهرمی‌دهد بدون اطلاع شوهرکه مبادا شوهرمانع شود و نگذارد، مقداری هم دخترازمال پدربدون اذن و اطلاع پدربرمی‌دارد، اکنون دخترو پدرهردو فوت شده‌اند، مستدعی آنکه این سه نوع ازجهازیه را مفصلاً جواب مرقوم فرمائید؟
ج: آنچه را خود پدربه دخترش داده است هبه معاطاتیه وصحیح ولازم است وحق رجوع هم ندارد، عاریه دادن متوقف است برآنکه دروقت تسلیم به دخترتصریح کند به حق انتفاع داشتن درآن چیز، واگرچنین لفظی ازپدردروقت تسلیم به دخترصادرنشده باشد فعلاًتسلیم به اوهبهٔ معاطاتیه است، ودرصورت شک درصدوراین لفظ ازپدر محکوم به عدم صدورهبه معاطاتیه بودن است، واما آنچه معلوم باشدکه مادردختر بدون اذن پدرازمال اوداده یا آنکه خود دختربدون اذن پدربا خود برده است آنچه معلوم باشد ازاین دوقسم است اگرمعلوم نباشدکه بعد پدرمطلع شده وامضاء نموده است براین تقدیربرملک پدرباقی است. والله العالم.
۳۱ شهر شوال ۱۳۴۸

س ۵۳۰. زید به پدرخودش هرماه صد تومان مخارج داده قدری خرج نموده و قدری مانده، آیا باقی را پدرمالک است یا اینکه پسرمی‌تواند ازاو مطالبه کند؟

ج: این صد تومان که پسر به پدر داده است ظاهراً هبهٔ معاطاتیه باشد و پدر مالک شده باشد و چون هبه ذی رحم است لهذا لازم است و پسر نمی‌تواند استرداد نماید، بلی اگر پدر واجب النفقه پسر بوده و پسر صد تومان به پدر داده که یوماً فیوماً هر روز به مقدار نفقه همان روز بردارد و صرف نماید و باقی مبلغ بر ملک پسر باشد بر این تقدیر و بر فرض آنکه به این تفصیل در وقت دادن صد تومان تصریح کرده باشد در این صورت پدر مالک نمی‌شود مگر در هر روز قدر نفقه همان روز را، ولکن این فرض دیگر است دخلی به مفروض سؤال ندارد و در مفروض سؤال که پسر صد تومان بدون ذکر هیچ قید و شرط به پدر داده است هبه معاطاتیه و لازم بوده است، والله العالم.

س ۵۳۱. شخصی املاکی را به شوهر و دو اولاد صغیر خود که یک پسر و دختر باشند هبه می‌کند و متولی معین می‌نماید و املاک به قبضه متولی می‌دهد و شرط می‌کند که تا خودش در قید حیات است کلیه عایدات آن را متولی به خود واهب و پس از فوت او عایدات را به شوهر او داده و بعد از فوت شوهر نصف از عایدات را به پسر و ربع را به دختر مادام الحیاة بدهد و ربع دیگر را ذخیره نماید و بعد از فوت واهب تمام عایدات را به موجب قوانین شرع انور بین نوه‌های واهب تا وقتی که به حد بلوغ نرسیده‌اند تقسیم نماید و همینکه به حد بلوغ رسیدند متولی باید اعیان املاک موهوبه را به مصرف فروض رسانیده و وجه آن را به انضمام وجوه ذخیره شده بین نوه‌های واهب مطابق قوانین شرع تقسیم نماید؟

ج: بسم الله الرحمن الرحیم جواب دو سؤال از سؤالات مرقومه در این ورقه در ذیل هر یک علی حده نوشته شد، حال به طور کلّی که جامع جمیع جهات مرقومه در این سؤالات باشد تحریر می‌شود، هبهٔ مرقومه اگر بر طبق مفروض در این سؤال باشد و به طوری که در صدر سؤال نوشته شده است فقط به شوهر و دو فرزند خود که یکی پسر و دیگری دختر بوده است هبه کرده باشد و اولاد تقدیری و مَن سیولد از پسر و دختر را در عقد هبه ضمیمه آنها نکرده باشد در این صورت از این جهت این هبه فسادی ندارد، و اگر اولاد تقدیری و

مَن سیولد ازپسرو دخترراضمیمهٔ آنهاکرده باشد، دراین صورت هبه من أصلها باطل وفاسد است، وبرتقدیرأوّل که هبه فقط به شوهرودوپسر[فرزند] بوده أولاد تقدیری و من سیولد ضمیمه نبوده است دراین صورت چون ظاهراین است که آن کسی را متولی قرارداده است واملاک موهوبه را به قبض اوداده است به امضاء شوهرش بوده علی هذا قبض معتبردرصحت هبه متحقق خواهد بود وپدرازجانب خودش بالاصالة وازجانب صغیرین بالولایة به همین قبض متولی که به امضاء اوتولیت درقبض داشته است املاک موهوبه را قابض وازاین جهت هم هبه صحیح ولازم خواهد بود وبه مقتضای همان عبارت منقوله ازمختلف علّامه (نوّرالله ضریحه) که اجماعی است واهبه حق رجوع در هبه وبه ملک خود برگردانیدن اموال موهوبه را ابداً نخواهد داشت، لکن صحت شرایط مرقومه درضمن این هبه به تفصیلی که نوشته شده خالی ازشوائب اشکال نیست، بلکه مقداری که برخلاف احکام میراث است قطعیّ البطلان وبعض دیگرمحل اشکال است. وبرتقدیرفساد شرایط مرقومه بتفصیلها بعضاً اوکلاًّفساد هبه مِن اصلها بواسطه فساد شرایط ضمنیّه آن معلوم نیست ومسئله محلّ خلاف واشکال است، لکن اقوی این است که فساد شرط ضمن العقد موجب فساد آن عقد نیست، وعلی هذا عقد هبه محکوم به صحت خواهد بود. لکن چون به مقتضای مکتوبی که علیٰ حده در پست رسید شوهرواهبه اوّل وفات نموده است وبنا براین مقداری ازاموال موهوبه که به اومنتقل شده بعد ازثُمنیّهٔ زوجه مذکوره ما بین همان پسرودختر﴿للذکر مثل حظ الانثیین﴾ باید قسمت شود ثُمن آن به واهبه ودوثلث باقی به پسرویک ثلث به دختر بالارث منتقل شده است ودخترش هم که بدون اولاد وفات کرده است تمام حصه اواز املاک موهوبه چه آنکه اصلاًّبه اوهبه شده وچه به میراث ازپدربه اومنتقل شده است تمام آن به مادرش که واهبه است منتقل شده وحصه پسرش چه مقداری که ازاصل به اومنتقل شده وچه مقداری که بالارث ازپدربه اومنتقل شده است سدس آن به مادرش

که واهبه است بالارث الشرعی وپنج سدس دیگرمال طفل او است، ان شاء الله تعالی به همین طوربه میزان قسمت صحیح اوّل اموال موهوبه أثلاثاً قسمت کنند شوهرودوفرزند هرکدام یک ثلث بعد ذلک ازثلث راجع به پدرثمنیهٔ زوجه را به اوبدهند وبقیه را دو ثلث به پسرویک ثلث به دختردادہ شود، وبعد ذلک ثلث اصل تمام اموال موهوبه که حصه دختربود به انضمام آنچه ازپدربه اورسیده بود به واهبه بدهند، بعد ذلک ثلث تمام راکه حصه پسربود به انضمام آنچه ازپدربه اوارث رسیده سدس آن را به واهبه وبقیه را به پسرش بدهند، وبه رعایت بعض احتیاطات صیغه مصالحه به همین طور بین واهبه ونواده او اجراء نمایند وصیغه این مصالحه را جناب مستطاب کهف الأنام ثقة الاسلام آقای حاج سید ابو الفتح شوشتری (سلمه الله تعالی) امام .... مسجد که در رنکون وکیل احقرند اجراء فرمایند -ان شاء الله تعالی-.

۲۹ ذي الحجة الحرام ۱۳٤٥

کتاب الوقف

و درآن سه فصل است:

فصل اول: در أقسام و شرائط وقف

س ۵۳۲. زید ملکی را وقف نموده که فوائد آن درایام و لیالی عاشورا صرف روضه خوانی حضرت سید الشهداء علیه السلام و اطعام بشود، همچنین ملک دیگری را وقف نموده که درمقبره شخص معین به شمع و روشنائی و قاری قرآن آن مصرف شود، با این حال آیا این موارد شرعاً وقف خاص حساب می‌شود یا ازموقوفات عامه است؟

ج: عموم و خصوص وقف ممکن است به اعتبارعموم یا خصوص مصرف ملاحظه شود ووقف برمطلق خیرات وقف عام وآنچه مصرفش خیریه مخصوص باشد وقف خاص اعتبارشود، وعلی هذا مورد سؤال هردومفروض ازاوقاف خاصه محسوب است، وممکن است عموم و خصوص وقف به اعتبارملک منفعت اعتبارشود هروقفی که منفعت آن ملک اشخاص موقوف علیهم باشد وقف خاص و هروقفی که منفعت آن ملک جهت باشد وقف عام اعتبارشود، وعلی هذا آنچه ازقبیل وقف برذرّیه واعقابهم

باشد وقف خاص و اوقاف بر خیرات مطلقاً اوقاف عامه خواهد بود، و شاید ملاحظه عموم و خصوص به اعتبار اول به حسب مناسبات لفظیه اولی به نظر آید لکن اثر عملی ندارد، و أما به اعتبار ثانی هم از جهت حاجت داشتن یا حاجت نداشتن به قول [قبول] و هم از جهت مجوّزات بیع شاید اثر عملی مترتب شود. والله العالم. ۱۰ رجب ۱۳۵٤

س ۵۳۳. زید یک پارچه ملکی را وقف نموده و به عبارت ذیل موقوف علیه و جهت مصرف آن را معین نموده است که عواید فلان ملک در روضه خوانی و اطعام در دهه و لیالی عاشورا به هر نحو که متولی صلاح بداند همچنین در سایر مبرّات صرف شود ولی تعزیه داری و اطعام را متولی مقدم بدارد، با این حال که محل مصرف را محصور و مقید کرده است این مورد وقف عام حساب می‌شود یا وقف خاص؟

ج: عموم و خصوص وقف ممکن است به اعتبار مصرف ملاحظه شود و هر وقفی که مصرف آن مطلق خیرات باشد وقف عام و آنچه مصرفش مخصوص باشد وقف خاص اعتبار شود، و علی هذا مورد سؤال چون جامع جهتین است لهذا اندراجش در هر یک از نوعین محل اشکال است، ولکن نظر به آنکه صرف در تعزیه و اطعام را اخیراً مقدم داشته لهذا اندراجش در وقف خاص بعید نیست اقرب باشد، و ممکن است عموم و خصوص وقف به اعتبار ملک منفعت ملاحظه شود هر وقفی که منفعت آن از قبیل وقف بر ذریه و اعقابهم ملک اشخاص باشد وقف خاص و هر وقفی که منفعت آن ملک جهت باشد وقف عام اعتبار شود، و علی هذا مورد سؤال و نظائر آن علی أیّ حال از اوقاف عامه خواهد بود. والله العالم. ۱۰ رجب ۱۳۵۴

س ۵۳۴. در وقف خاص مانند وقف بر اولاد در صورتی که کبیر باشند قبول خود آنها شرط است یا قبول هر قابلی کفایت می‌کند؟

ج: قبول موقوف علیهم معتبر است -علی الاحوط-، قبول غیر معنی ندارد مگر بر سبیل فضولیت، و جریان فضولی در وقف حتی در قبول محل اشکال است. والله العالم.

س ۵۳۵. دروقف خاص درطبقه اولیٰ جمع بین موجود و معدوم که موجود و معدوم درعرض هم واقع می‌شوند صحیح است یا خیر؟

ج: اگر معدوم تابع باشد و اورا بعد وجودِهِ شریک قراردهد مثل آنکه بگوید : وقفته علی اولادی و من سیولد لي، صحیح است، و اگر معدوم را مقدم بدارد یا اینکه درحالیکه معدوم است شریک قراردهد اقوی بطلان است مطلقاً. والله العالم.

س ۵۳۶. دروقف خاص درصورتی که موقوف علیهم درطبقه اولیٰ حین الوقف کبارباشند قبض آنها شرط است یا قبض متولی به عنوان تولیت کفایت می‌کند؟

ج: کفایت قبض متولی درقبض خاص مشکل وبلادلیل است. والله العالم.

س ۵۳۷. دروقف عام قبض مجتهد عادل شرط است یا اینکه قبض متولی کفایت می‌کند؟

ج: دروقف برجهات و مصالح عامه قبول مجتهد عادل احوط است، و بعد از تحقق قبول از مجتهد قبض متولی کافی ست، والله العالم.

س ۵۳۸. دروقف واحد که به عقد واحد انجام داده شود و جهت عمومی و خصوصی هرگاه داشته باشد قبول مجتهد و اولاد کبارهردو را لازم دارد یا خیر؟ وکذلک درصورت مفروضه قبض هردو لازم است یا خیر؟

ج: اعتبارقبول دروقف برجهات عامه محل اشکال است ورعایت آن احوط است چنانکه درجواب سؤال سابق ذکرشد، وبنا بررعایت این احتیاط درمفروض سؤال که به عقد واحد مقداری ازموقوفه را بربعض جهات عامه و قدردیگربراولادش مثلاًوقف کند قبول ازهردو معتبراست، لکن بعید نیست وقف برجهات عامه ازقبیل ایقاعات باشد ومتوقف برقبول نباشد، بلکه عدم اعتبارقبول دروقف خاص هم خالی ازوجه قویّ نیست لکن احوط رعایت آن است، واما ازجهت قبض ظاهراً قبض هردومعتبر است لکن نسبت به جهات عامه قبض متولّی کافی است. والله العالم.

س ۵۳۹. تحلیل عقد واحد دروقف به عقود متعدّده جایزاست یا خیر؟ به این

معنی که هرگاه خانه یا دکان با ملک دیگری وقف نماید به عقد واحد برمصالح عامه نسبت به سهمی ازآن و براولاد نسبت به سهمی ازآن و شرط صحت نسبت به جهت خصوصی به عمل آید لکن نسبت به جهت عمومی به عمل نیاید یا بالعکس، آیا عقد مزبورمنحلّ می‌شود که نسبت به جهت واجدهٔ شرط صحیح و نسبت به جهت فاقده شرط باطل و یا اینکه عقد مزبوربالکلّیه باطل است؟

ج: درمفروض سؤال که حصه مشاعه ازموقوفه را بربعض جهات عامه و حصه مشاعه دیگررا براولادش ونحوهم وقف کرده باشد و شرط صحت نسبت به یکی ازآنها متحقق شده باشد ونسبت به حصه دیگرمتحقق نباشد درچنین صورت وقف مذکورنسبت به حصهٔ جامعهٔ شرائط صحت صحیح ونسبت به حصهٔ دیگرباطل است وبطلان به همان حصهٔ فاقدة الشرائط مخصوص است. والله العالم.

س ۵۴۰. اگروقف تولیت موقوفه را مادام الحیاة برای خود قراردهد و دروقفه وقف بنویسد که تخلیه ید مالکانه نمود و به عنوان تولیت متصرف گردید، آیا همین مقدارکافی درصحت و لزوم وقف است یا آنکه رسانیدن به مصرف هم شرط صحّت است؟

ج: اگروقف تولیت را درضمن عقد وقف اولاً برای خودش قرارداده باشد وموقوفه هم درتصرف خودش باشد یعنی به اجاره ونحوها یا به غصبیت درتصرف دیگری نباشد دراین صورت قبض دروقف که شرط صحت آن است حاصل است و به مجرد اجرای صیغه وقف محکوم به صحت و لزوم است، و قصد تخلیه ید مالکانه و به عنوان وقفیت متصرف شدن حاجت نیست بلکه لغو و بی‌فایده است، و این عبارت که در وقف‌نامه‌ها می‌نویسند که تخلیه ید مالکانه نمود و به عنوان وقف متصرف گردید رسم القبالة محرّرها است و به واسطه قول ضعیفی که بعضی قائل بوده‌اند که قصد قبض به عنوان وقف باید بشود من باب الاحتیاط این عبارتْ رسم القبالهٔ وقف‌نامه‌ها شده و هیچ حاجت نیست، و اما اجاره دادن به عنوان وقف یا صرف عایدات موقوفه

در مصارف مقرّره هیچ ربطی به صحت و لزوم وقف ندارد، بلکه از تکالیف واجبهٔ متولی است و اگر تخلف کند و صرف نکند ضامن و غاصب و خائن و معزول [است]، دخلی به صحت وقف ندارد، بلی اگر در عقد وقف تولیت برای غیر واقف معین شده باشد باید موقوفه بقبض متولی داده شود والّا ما دامی که به قبض داده نشده وقفیت ناتمام است، و همچنین اگر تولیت را واقف برای خودش قرارداده ولکن موقوفه در تحت ید و تصرف غیر باشد خواه به اجاره یا به غصبیت در این صورت تا خود واقف که متولی است قبض نکند وقفیت ناتمام است، و علی أیّ حال صرف عایدات موقوفه در مصارف مقرره یا اجاره دادن به عنوان وقف در هیچ یک از صور شرط صحت و لزوم وقف نیست و ربطی ندارد. والله العالم.

۲۵ شهر رجب ۱۳۴۵

س ۵۴۱. زید ملکی را وقف نموده که برای آن صوم و صلاة و قرآن بخوانند آیا این وقف برنفس است و باطل است یا صحیح است؟

ج: اقوی صحت این وقف است. والله العالم.

س ۵۴۲. اگر وقف کند که منافع آن را قدری صوم و صلاة برای خودش به‌جا آورند وقف برنفس است و باطل یا خیر؟

ج: این وقف اگرچه محل خلاف است لکن اقوی صحّت است.

س ۵۴۳. شخصی املاک زیادی وقف نموده برارحام فقیر خود که عاجز از کسب باشند آیا مراد از عاجز از کسب کدامند؟ ارحامی را که نقصان در یکی از اعضای آنها باشد شامل می‌شود یا ارحامی را که مایه کسب نداشته یا معمّر و مسنّ و از کارافتاده‌اند یا ارحامی که سابقاً ذي جاه و حالا ورشکست و هر کسبی مناسب مقام او نیست؟ بیان فرمایید.

ج: هریک از ارحام که بواسطهٔ نقص در اعضاء یا به واسطه کثرت [کِبَر] سن و شیخوخت از کار افتاده باشند یا به واسطه نداشتن مایه و هم نداشتن اعتبار آنکه کسی سرمایه به

آنها بدهد و به مضاربه و نحوها کسب کنند متمکن ازکسب لایق به مقامشان نباشند وکسبهای بی‌مایه را یا ازدستشان برنیاید یا مثل حمالی و نحو آن لایق به مقامشان بین الناس نباشد، تمام این طوائف درعنوان مذکورمندرج و داخل درموقوف علیهم هستند، و اگرکسی سابقاً مایه‌دار بوده و حالا ازدستش رفته است ولی اعتبار دارد و مردم او را به درستی شناخته و مایه به او می دهند که به مضاربه و نحوها کسب لایق به مقامش را تصدّی کند لکن خودش مِن عند نفسِهِ مقام خود را ارفع ازعاملی دانسته و به این خیال واهی دست ازکسب برداشته و درزاویه خمول خزیده این قسم ازاشخاص استحقاق از موقوفه مرقومه ندارند و داخل درموقوف علیهم نیستند و جایز نیست به آنها داده شود. والله العالم.

۱۱ شعبان ۱۳۴۷

س ۵۴۴. واقفی املاکی وقف نموده برمصارفی بعضی ازآن مصارف را معین کرده که مثلاً ده تومان داده شود و باقی قسمت شود بین بقیّهٔ مصارف و بعد اززمان واقف اگرفرقی بکند این پول یا ترقی یا تنزل مثلاً ده تومان زمان واقف بعداً صد تومان بشود یا آنکه پنج تومان شود، آیا ملاک درادادن کردن این پول همان عنوان معین تومانی است که واقف معین نموده چه آنکه تفاوت نکند این تومان در طبقات بعد قلةً یا کثرةً یا آنکه باید ملاحظه تفاوت پولی را بکند اگرزیاد شده باشد زیاد دهد و اگرکم شده باشد کم دهد، بیان حکم شرعی را مرقوم فرمایید؟

ج: این مسئله را به طورکلّی فتوی نمی‌توان نوشت و موارد مختلف است ممکن است که آنچه را معین کرده درنظرش مهمات بوده وآنچه را نوشته که مابقی صرف آن مصارف شود ازقبیل حق التولیه و حق النظاره و نحو ذلک ازمصارف تبعیّه باشد نه مصارف مقصودهٔ اصلیه، و ممکن است عکس باشد برای مصارف غیرمهمه مقداری معین کرده و مابقی را به نظرش عمده بوده برای مصارف مهمه قرارداده است که برآنها توزیع

شود، و حکم این دو صورت مختلف است، و لهذا باید تمام عبارت وقف‌نامه و تفصیل مصارف ملحوظ شود و آنچه تکلیف مقتضی است نوشته شود. إن شاءالله تعالی.
غرة جمادی الثانیة ۱۳۴۸

س ۵۴۵. ملکی را که وقف اولاد ذکور است اگر بعض موقوف علیهم برای توسعه برخودش و نحو ذلک حصه خودش را به بیع خیاری و نحو آن به کسی منتقل نماید یا صد ساله مثلاً اجاره دهد معاملات واقعه برچنین ملک چه صورت دارد؟

ج: موقوفه که وقف بر اولاد ذکور است اگر بعض موقوف علیهم حصه خود را از روی عدم مبالات و نحوه به بیع خیاری یا قطعی بفروشد یا در مدت طولانی اجاره دهد این قبیل معاملات واقعه بر موقوفه مذکوره به کلّی باطل است بلکه با علم طرف معامله به وقفیت آن پولی را که به موقوف علیه مذکور داده است بعد از تلف آن ضمان ندارد و صاحبش نمی‌تواند غرامت مطالبه نماید و ضایع و هدر است. والله العالم.
۱۹ ربیع الأول ۱۳۴۹

س ۵۴۶. ملکی وقف بر اولاد است طبقه اُولی ملک مزبور را به مدت طویلی اجاره داده و طبقه اولی فعلاً منقرض و بر طبقه ثانیه هم معلوم نیست که این عمل از روی ملاحظه مصلحت بوده باشد، و الآن طبقه ثانیه را فوق العاده ضرر می‌رسد، در این صورت طبقه ثانیه می‌تواند اجاره را به هم زند یا نه؟

ج: اگر در موقع صدور اجاره مرقومه خرابی و خسارتی بر موقوفه وارد و برای تدارک آن خرابی و حفظ موقوفه به این اجاره اقدام و مال الاجاره صرف همین مصرف شده است لاغیر و مصلحت موقوفه و بطون کما ینبغی رعایت شده در این صورت اجاره مرقومه صحیح و لازم العمل است، و اگر هیچ خرابی و خسارتی در بین نبوده طبقه سابقه برای مصالح شخصیه خودشان و غصب حقوق اعقاب لاحقه اقدام به آن نموده و مال الاجاره را صرف مصالح شخصیه خود نموده‌اند اجاره مرقومه من اصلها باطل بوده ید مستأجر بر موقوفه

ید عادیه وضامن اجرة المثل مدت تصرف است، وهریک ازاشخاص طبقه ثانیه بعد ازوفات اسلافشان تسلط دارند مقدار استحقاقشان را علی ما قرّره الوقف [الواقف] از ید مستأجرمذکورانتزاع نماید، وتشخیص آنکه اجاره صادره ازطبقه اولی ازکدام قسم بوده با این قرب عهد ظاهراً درغایت سهولت باشد. والله العالم.

۲۵ ربیع الثاني ۱۳۴۹

فصل دوم: در متولّی وقف

س ۵۴۷. اگرمتولی وقف ازمال خودش خرج کند می‌تواند بعداً ازوقف بردارد یا خیر؟

ج: ظاهراً متولی بتواند به عنوان قرض صرف کند وبعد بردارد.

س ۵۴۸. مسجدی سی سال است که به اجازه و تعیین متولی – شخصی امامت نموده است فعلاً زیدی آمده است بدون اذن متولی بلکه با منع صریح متولی مزاحم وقت امام راتب سی ساله شده است امامت زید درنظرمتولی خالی ازرجحان بلکه موجب فتنه و درمعرض مفسده‌هایی عظیمه است آیا متولی حق دارد که از امامت زید ممانعت نماید یا خیر؟ و هرگاه او را منع کرده باشد و گفته باشد به او که من راضی نیستم دراین مسجد نمازجماعت بخوانی نمازاو باطل است یا خیر؟

ج: موقوفاتی که بر مصارف مسجد مثل روشنائی و فرش و آب و خادم مسجد وقف می‌کنند تولیت برداراست، اما خود مسجد که مشعری است برای عبادت مِن حیث نفسه قابل آنکه واقف متولی برآن نصب کند نیست و اگرنصب کند آن شخص منصوب به احدی نمی‌تواند بگوید من راضی نیستم نمازجماعت دراین مسجد اقامه کنی واگرمِن عند نفسه چنین کلامی بگوید ملغی وکالعدم است، وبالجمله مسجد مثل سایرموقوفات نیست واگرفرضاً نصب متولی برای بعض مصالح مسجد صحیح باشد هرگزمتولی ولایت برچنین اقتراحات ندارد. والله العالم.

۹ شوال ۱۳۴۸

س ۵۴۹. زید تولیت موقوفه را بعد از خود توأماً به عمرو و بکر واگذار می‌نماید و پس از فوت هر یک از آن دو به دیگری و یکی از دو پسر خود به شرح عبارت وقف‌نامه که ذیلاً نوشته شده واگذار می‌نماید، عبارت وقف‌نامه این است: بعد از فوت هر یک از عمرو یا بکر هر کدام از خالد و ولید -ولدان واقف- را که صلاحیت و رشد او بیشتر است متولی حیّ، انتخاب و اختیار نماید متولی است، اولاً چنانچه ارشدیت و اصلحیّت ولید مسلّم و محرز باشد آیا متولی حیّ حق انتخاب خالد را دارد یا خیر؟ ثانیاً اگر غیر ارشد و اصلح را خطأً یا عمداً انتخاب کند چه باید کرد؟ ثالثاً در صورت مذکوره تکلیف ارشد شرعاً چیست؟ بیان فرمائید.

ج: ظاهر عبارت این است که مجرد ارشدیت واقعیه کافی در تولیت نباشد بلکه متولی حیّ باید انتخاب و اختیار نماید، و علی هذا اگر متولی حیّ خطأ و اشتباه کرده باشد و غیر ارشد واقعی را انتخاب کرده باشد انتخاب او نافذ و متّبع و متولی همان کسی است که انتخاب کرده به شرط اینکه في نفسِهِ صلاحیت تولیت داشته باشد و خائن نباشد والّا اگر خائن باشد قابل تولیت نیست و انتخاب متولی لغو و بی‌اثر است، و همچنین اگر متولی حیّ عالماً عامداً غیر أرشد را انتخاب کند انتخاب او باطل بلکه بعید نیست خود این عمل خیانت باشد و در چنین فرض کسی که واقعاً ارشد است می‌تواند نزد حاکم شرع ادعاء خیانت متولی و أرشدیت خود را اثبات نماید و در صورتی که متولی خطاء و اشتباه کرده باشد ارشد واقعی حق ادعائی ندارد. والله العالم.

۷ شهر شعبان ۱۳۴۴

س ۵۵۰. هرگاه مرتبه سابقه در تولیت وقف ناقص العقل باشد آیا تولیت به طبقه لاحقه منتقل می‌شود یا اینکه راجع به حاکم شرع است؟

ج: بیان فتوی در این مسئله متوقف است بر ملاحظهٔ عبارت واقف که آیا تولیت أولاد و أولاد أولاد را بر سبیل استمرار اعتبار کرده و تقدم بطن سابق را به طور شرط قرار داده یا آنکه تولیت بطون را بر سبیل تقطیع زمان اعتبار کرده و نوبت تولیت بطن لاحق را بعد از انقراض

بطن سابق قرارداده است، فعلاً چون عبارت وقف‌نامه در دست نیست و در سؤال درج نشده لهذا احوط آنکه در مفروض سؤال که از بطن سابق یک نفر قاصر العقل باقیمانده است کسی که از بطن لاحق اهلیت تولیت دارد و جامع شرائط است به اذن حاکم شرع تصدّی نماید. والله العالم.

۱۱ رجب ۱۳۴۷

س ۵۵۱. ید در موقوفات حجت و دلیل است چنانچه در املاک دلیل بر مالکیت است یا خیر؟ به این معنی که وقف مسلم است و شخصی می‌گوید چون در تصرف پدرم بوده معلوم می‌شود که متولی هستم؟

ج: بلی ید متصرف در وقف هم محکوم به صحت و تولیت داشتن شخص ذوالید است لاغیر، به این معنی که پسرش نمی‌تواند به مجرد آنکه موقوفه در ید پدرش بوده است تشبث نماید و در موقوفه تصرف کند، فقط همان شخص ذوالید در موقوفه ید او محکوم به صحت است و بعد از وفاتش اگر معلوم نباشد که تولیت این موقوفه از جانب واقف در عقد وقف مفوض به او و اعقابش بوده است پسرش حق مداخله و تصرف ندارد مگر به اذن حاکم شرع انور. والله العالم.

س ۵۵۲. شخصی متولی بر دوازده پارچه موقوفه بوده از جانب شش نفر واقفین و مجاز در تعیین متولی بعد از خودش هم بوده یازده پارچه آن را فروخته و یک قطعه از آن موقوفات باقی است، أولاً این شخص که املاک وقف را فروخته معزول است یا نه؟ و بر فرض معزول بودن می‌تواند تعیین متولی برای آن یک پارچه موقوفه باقیمانده بعد از خودش بنماید یا خیر؟ و بر فرض انفاذ تعیین او هرگاه متولی ثانی معاملات متولی سابق را امضاء کرده باشد این متولی ثانی را حاکم شرع می‌تواند نصب نماید یا نه؟ و هرگاه حاکم شرع بدون التفات بانعزال متولی سابق و لاحق او را نصب فرماید تصرف او در آن یک قطعه موقوفه چه صورت دارد؟

ج: متولّی خائن مذکور که املاک مذکوره را فروخته است خائن و منعزل است، معاملات او

که املاک را فروخته باطل است هرکس خریده است غاصب است باید عیناً و منفعةً رد نماید و پولی را که داده است اگر علم نداشته که این مبیع ملک بایع نیست در هر حال می‌تواند به هرکس داده استرداد نماید و اگر عالماً عامداً پول داده ملک وقف یا ثلثی را که به منزله وقف است از غاصب خائن مذکور خریده است مادامی که عین همان پول درید بایع خائن باقی است می‌تواند مطالبه نماید و اگر پول را تلف کرده باشد حق مطالبه و استرداد هم ندارد باید ملک مذکور را عیناً و منفعةً رد نماید، و علی کلّ حال متولی خائن مذکور چون منعزل است تعیین متولی بعد از خودش را هم ولایت ندارد و تعیین او کالعدم است، و اگر کسی را تعیین کرده باشد و او هم معاملات و خیانات سابقه را امضاء نماید شریک در خیانت خواهد شد، و اگر حاکم شرع هم تولیت او را امضاء فرموده باشد به همین خیانت منعزل و از أهلیت خواهد افتاد مگر آنکه توبه کند و ثانیاً حاکم شرع نصبش فرماید. والله العالم.

س ۵۵۳. هرگاه زیدی ملکی وقف نموده و دو متولی برای آن ملک جعل نموده که تولیت بعد از فوت هریک از آن دو متولی با اولاد ذکور آنها باشد بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل، در این صورت چنانچه یک نفر از آن دو متولّی در حیاة واقف استعفاء از تولیت بنماید و واقف در عوض او جعل متولّی دیگر ننماید و متولی مستعفی دارای اولاد ذکور در همان زمان استعفاء باشد آیا تولیت متولّی مستعفی در زمان حیات خودش به اولادش منتقل می‌شود یا اینکه پس از فوتش به آنها منتقل خواهد شد و یا آنکه دیگر پس از استعفاء متولّی تولیت به اولادش نمی‌رسد نه در حیات و نه در ممات، و در صورت عدم انتقال تولیت به اولادش آیا قسمت تولیت او بکلّی از بین رفته و متولّی منحصر به یک نفر خواهد بود یا اینکه حاکم شرع جعل متولّی دیگر نماید؟ حکم الله را مرقوم و به خاتم مبارک مزّین فرمائید که موجب اجر جزیل و ثناء جمیل خواهد بود؟

ج: استعفاء مستعفی و همچنین خروجش از أهلیت تولیت به واسطهٔ بعض موجبات آن

فقط موجب سقوط خود او است و به تولیت اعقابش سکته آورنیست و برتولیت مفوّضه ازجانب واقف باقی هستند، ولکن انتقال تولیت ازهمان حال سقوط او به اولادش با اجتماع شرائط أهلیت آنها خالی ازاشکال نیست احوط آنکه حاکم شرع [یکی] ازاولاد او که صلاحیت تولیت دارد نصب فرماید واین نصب فقط برای این مدت مابین سقوط و رعایت .... است والّا بعد ازوفاتش تولیت صالح ازاولادش بی اشکال است، والله العالم.

۱۷ شهر شوال ۱۳۵۰

س ۵۵۴. عمارتی است موسوم به حسینیه که دارای امارات وقف ازقبیل تعدد باب و ازقبیل اسطوانه جات که دراین ولایت آن وضع مخصوص به حسینیه می‌باشد نه بیوت ملکیه و سابقاً اشخاصی متولی آن حسینیه بوده‌اند و بعد حاکم جابرآنها را ازحسینیه اخراج نموده و تولیت را به کسی دیگرسپرده است و همین متولیان سابق دعوای ملکیت حسینیه را می‌نمایند؛ آیا قول متولیان مقدم است یا امارت دیگرکه تا زمانی جاری بوده که احدی دعوای ملکیت درآن زمان نمی‌کرده، و به جهت اخراج ایشان حکم به غصب حسینیه جاری است یا خیر؟ و ترک آمد و رفت مردم اثری به متولی لاحقه نخواهد نمود تا که حق به حق دار برسد و فرضاً اگر اثر نماید حکم آن را هم بیان نمائید؟

ج: اگراین متولیان که حکومت آنها را اخراج نموده درزمان تولیت‌شان به حسینیه بودن و وقفیت آن مکان اقرارداشته‌اند یا اینکه پدران آنهاکه ادعای مالکیت این متولیان متفرع بر وراثت ازآنها است اقرارموقوفیت داشته‌اند درهریک ازاین دوصورت ادعای مالکیت این متولیان شرعاً غیرمسموع بلکه موجب خروجشان ازصلاحیت تولیت خواهد بود، بلکه اگر هیچ اقراری نه ازخود این متولیان و نه ازاسلاف‌شان شرعاً ثابت نباشد لکن حسینیه بودن و وقفیت آن دربلد مشهورو مستفیض باشد به همین استفاضه و اشتهارو استقرارعمل برطبق آن وانضمام آن به قرائن مذکوره درسؤال درحکم به وقفیت کافی وادّعای ملکیت ازمتولیان

بدون حجت شرعیه شرعاً ملغی وکالعدم و موجب سقوطشان از صلاحیت تولیت است، و اخراجشان از حسینیه علی کل تقدیر موجب غصبیت حسینیّه نیست ورفت وآمد مسلمین به آنجا واقامهٔ عزاداری درآن مکان کما في السابق خالی ازشوائب اشکال است. والله العالم.
في ۲۹ شهر شعبان ۱۳۵۱

س ۵۵۵. عبارت وقفنامه این است که تولیت موقوفه بعدازفوت فلان با خود واقف است و بعدها با اصلح اولاد ذکورو اولاد ذکورذکوراو بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسلٍ و درصورت انقراض اولاد ذکورو اناث او که اصلح بوده باشد، فعلاً دریک طبقه دوبرادر بوده اند که کوچکتر اصلح بوده او فوت نموده و پسرصغیری داشته بعد ازفوت او برادربزرگ موقوفه را به عنوان تولیت متصرف شده فعلاً پسربرادرکوچک که اصلح بوده به حد رشد رسیده و اصلح ازعم خودش گردیده آیا تولیت با کدام است؟

ج: اگرچه اختصاص تولیت درمفروض سؤال به برادرزاده خالی ازوجه قویّ نیست لکن به ملاحظهٔ بعض اشکالات احوط آنکه وظائف و شئون تولیت را برادرزاده و عمّ متّفقاً تصدّی نمایند و حق التولیه بینهما بالتراضي منقسم گردد ان شاء الله تعالی، والله العالم.

فصل سوم: در أحکام وقف

س ۵۵۶. قناتی است وقف براهل بلدی، روزمعینی راکسی آب می‌برد هنوزسیرآب نشده دیگری بدون رضای او حوضی را آب نماید آیا فعلش حرام است و آب هم غصب است؟

ج: آن روزمعینی که کسی آب می‌برد برحسب قرارداد واقف اگرحق او باشد و دیگری ببرد آب هم غصب است، واگرواقف براهل بلد وقف کرده وآن شخص ازباب آنکه ازاهل بلد است آب ببرد وحق خاصی ندارد دیگری هم آب ببرد غصب نیست؛ بلکه حرمت فعلش هم مطلقاً معلوم نیست.

س ۵۵۷. مالک وقف قبل ازآنکه وقف نماید اراضی آن با شرکاء مشاعه بوده بعد ازوقف قسمت می‌کند موافق مرسوم بین الشرکاء، اگرقسمت قبل ازوقف بود بعد مالکین قسمت را به هم زنند وقف هم به هم می‌خورد یا نه؟

ج: اگرقبل ازوقف قسمتی که کرده بودند قسمت صحیحه و با تعدیل سهام و قرعه بوده سایرشرکاء اگربرهم زنند وقف برنمی‌گردد و بهم نمی‌خورد، و اگرقسمت صحیحه نبوده بلکه چنانکه دربعض بلاد مرسوم است که یک قسمتی تخمینی موقتاً می‌کنند که بعد قسمت صحیحه کنند براین وجه بوده است به هم می‌خورد.

س ۵۵۸. دیک مس وقف است کهنه شده است، تبدیل جایزاست یا خیر؟ و آیا فرق است بین اینکه هیچ بدرد نخورد بعنوان دیک بودن یا اینکه بشود دیک کوچکی قراردهد؟

ج: تبدیل مطلقاً جایزاست.

س ۵۵۹. موقوفه‌ای است مقید به اینکه درماه محرم روضه خوانده شود؟ هرگاه ماه محرم بگذرد و بفاصلهٔ چند روزدیگرمحصول زراعت به دست آید آیا امسال را ازمیان ببرد و گندم را نگاه دارد تا یازده ماه دیگرمحرم آینده یا اینکه قرض کند و درهمین سال ماه محرم روضه بخواند بعدً ازوقف بدهد؟

ج: اگرقرض کند وبعد ازچند روزدیگرکه حاصل دست آمد قرض را اداکند ظاهراً اولی باشد، لکن ملزم به آن ظاهراً نیست می‌تواند تأخیربیندازد تا محرم آینده، والله العالم.

س ۵۶۰. زمین وقف خاک زیاد دارد که آب دیرتربراو استیلا پیدا می‌کند باصطلاح زارعین بلند آب است اگرخاک آن را مقداری مثل شبری یا زیادتربردارند خشت و گل کنند تا زمین زیرآب رود خوب است یا خیر؟

ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم.

س ۵۶۱. شخصی حسینیه‌ای وقف نموده برای شبیه درآوردن و احسان دادن و روضه‌خوانی و اطرف صحن حسینیه را دو طبقه ساخته‌اند تحتانی برای مردان و

فوقانی برای زنان، اولاً شبیه آوردن و طبل و سنج زدن و غیره شرعاً چطور است؟ ثانیاً با تفصیل فوق برمتولی چنین وقفی واجب است که شبیه بیاورد یا نه؟ ثالثاً با اینکه جای زن فوقانی و جای مرد تحتانی است چنانچه نوشته شد باز احتمال یا ظن فساد از اجتماع آنها می‌رود بلکه توان گفت بعضی‌ها به وجود فساد از قبیل عشق‌بازی جوانان از زن و مرد یقین دارد و بلکه گاهی احتمال حصول مقدمه بعضی فسق و فجور هم در میان هست در این صورت مانع شدن از آمدن زنان چه صورت دارد؟ و آیا نظر خود متولی یا مباشر عمل وقف معتبر است یا احتمال بعضی و یا ظن برخی یا یقین دیگری هم در تکلیف متولی مدخلیت دارد؟ مستدعی است جواب مسائل را صریحاً مرقوم فرمایید.

ج: شبیه درآوردن محذور و مانعی ندارد و در عمومات عزاداری مندرج است و اشکالی در جواز و رجحان آن نیست، ولی باید اکاذیب مانند عروسی حضرت قاسم (علیه السلام) و نحو آن نباشد و مطابق آنچه در کتب معتبره علماء امامیه مثل *ارشاد* مفید و *ملهوف* سید ابن طاووس و کتب مجلسی (رضوان الله علیهم) و امثال اینها ذکر شده باشد، و قضایایی که در کتابهای نامعتبر مذکور است شبیه آنها را درآوردن جایز نیست، و باید از سایر محرمات مثل غنا و امثال آن هم خالی باشد، و أما طبل بدانکه در کتب فقها (رضوان الله علیهم) طبل را دو قسم کرده‌اند طبل لهو و طبل حرب، طبل لهو عبارت است از آن قسم طبل که مخصوص سرور و شادیها و سایر آلات لهو مثل سرنا و نحو آن مستعمل است و این قسم از طبل حرام است، و طبل حرب عبارت است از آنچه استعمال آن در سرور و شادیها مثل عروسیها و نحو آن مرسوم نباشد، تشخیص مصادیق که این طبلهای مرسوم در این عزاداری‌ها از کدام قسم است به انظار برادران ایمانی موکول و این طبلها که در این عزاداریها مرسوم است اگر طبل حرب باشد استعمال آن مانعی ندارد، و همچنین سنج هم که عبارت از دو قطعه مس و نحو آن را بر هم زدن است انضمام آن به طبل حرب مانعی ندارد و جزء آلات لهو نیست و انضمام آن به طبل لهو جزو آلات لهو و حرام است، و أما متولی وقف

تکلیفش دراین وقف این است که شبیه خالی ازمحذورات شرعیه را برحسب قرارداد واقف معمول دارد وتخلف نکند، واگرآمدن زنان طوری باشدکه ازمفاسد مترتبه برآن نتوان جلوگیری کرد آمدن آنها رالازم است جلوگیری کنند، لکن مهما أمکن باید ازمحاذیر ومفاسد مترتبه برآمدن آنها مراقبت نمایند وآنها را راه دهند، ومداربر[درا] جلوگیری کردن از آمدن زنان براطمینان به ترتب فساد است. بلی اگرمقدمات قریبه عادّیه آن قطعی باشد و جلوگیری ازترتب فساد ممکن نباشد لزوم ممانعت ازآمدن زنان بعید نیست. والله العالم.
۵ محرم الحرام ۱۳۴۸

س ۵۶۲. اهل طبقه واحده دروقف براولاد می‌توانند ملک را بنحو المهایاة بحسب الزمان و الاجزاء قسمت نمایند به اینکه یک سال اعیان موقوفه درتصرف زید باشد و یک سال درتصرف عمرو یا اینکه بعضی ازقطعات اعیان را زید زراعت نماید و بعض دیگررا عمرو یا خیر؟

ج: قسمت منفعت به مهایاة مانعی ندارد وهمچنین بعض قطعات را زید زراعت کند وبعضی را عمرو هم مانعی ندارد لکن اگردراثناء، اجلِ بعضی برسد این قسمت باطل می‌شود، والله العالم

س ۵۶۳. هرگاه ملکی چندین سال به تصرف کسی به عنوان ملکیت باشد و دیگری دعوای وقفیت انجا را می‌کند و برای اثبات وقفیت متمسک به صورت وقفنامه‌ای شده، آیا درمقابل تصرف و یدفعلی آن شخص مجرّد ارائه وقف‌نامه کافی است و به آن اثبات وقفیت می‌شود یا آنکه دراثبات آن محتاج است به اثبات اجراء صیغه وقف و اثبات تصرف نمودن واقف به عنوان وقفیت به وسیله اقامه شهود و بیّنهٔ فعلیه؟

ج: اگروقف‌نامه که درید مدعی وقفیت است معتبره و مشتمل برسجلّات علماء و عدول ومعتبرین باشد واجراء صیغه وقف و اقباض و قبض صحیح را متضمن باشد وبه مقتضای آن ورقه وقفیت آن ملک درتاریخ ورقه قطعی باشدچنانکه حال غالب

وقف‌نامه‌های معتبره قدیمه که مشتمل بر خطوط و سجلّات علماء اعلام سابقین است همین است در این صورت ثبوت وقفیت حاجت به قیام بیّنه فعلیه بر امور مذکوره ندارد، بلکه اشتمال ورقه وقف‌نامه بر امور مذکوره و اعتبار آن کافی در اثبات آنها است، و اما ید متصرف فعلی و محمول بر صحت و کاشفیت از ملکیت فعلیه بودن آن مطلقاً یا محکوم بر فساد و ید غاصبه بودن آن محل اشکال است، و اقوی تفصیل است فیما بین صور، و حاصل تفصیل آنکه اگر معلوم باشد که حال آن موقوفه در خلال مدّت سابقه به درجه جواز بیع رسیده بوده در این صورت ید متصرّف کاشف از انتقال به متصرف و محکوم به صحّت خواهد بود و اگر این معنی اصلاً معلوم نباشد ید متصرف محکوم بر فساد و ید غاصبه بودن خواهد بود. والله العالم.

ربیع الأول ۱۳۵۰

س ۵۶۴. املاکی است که وقف شده و مصرف آن خصوص عابرین سبیل و فقراء از زائرین حضرت سید الشهداء (ارواحنا له الفداء) می‌باشد، و تعیین هم شده که به مقدار معینی به آنها داده شود، در صورت فقدان این قسم ممکن است به مطلق عابرین سبیل و فقراء داده شود یا خیر؟ و در صورت عدم جواز جایز است که زاید بر آن مقدار معین به همان قسم از موقوف علیهم داده شود اگر یافت شوند یا خیر؟

ج: اگر آن قسم از زوار یافت نشوند عائدات موقوفه باید در مطلق وجوه برّ و مطلق خیرات صرف شود، و همچنین اگر مقداری از آن قسم از زوار یافت شوند نسبت به زائد بر آن مقدار متولی مخیر است می‌تواند قدر زائد را با فقرو حاجت آن اشخاص به آنها بدهد و می‌تواند به سایر فقراء و ابناء سبیل بدهد و شاید دادن به آن اشخاص با فقرو حاجتشان اولی بلکه احوط باشد. والله العالم.

۲ رمضان المبارک ۱۳۵۲

س ۵۶۵. موقوفه‌ای است جهت فقراء و گندم مال الاجاره او در انبار مستأجر است متولّی هریک از فقراء را حوالهٔ مستأجر می‌نماید غالباً این مستأجر بدون تحویل

و اقباض گندم را از او می‌خرد و حواله خط را از فقیر گرفته پول به او می‌دهد، آیا این معامله صحیح و عمل به وقف خواهد بود یا خیر؟ و همچنین در سایر موارد شخصی حواله دارد که مقداری گندم از فلان انبار بگیرد آیا قبض نکرده مجاز است که گندم را بخرد و انبادار بفروشد یا نه؟

ج: در املاک خاصه اگر مالک مقداری از مال الاجاره و ملک خودش را تملیک کسی نماید و بر مستأجر حواله دهد و مستأجر مقدار حواله را از محالٌ له خریداری نماید چون بیع طعام قبل از قبض و همچنین بیع مکیل و موزون قبل از کیل و وزن ممّن هو علیه صحیح است - بلا کراهةٍ علی الاقوی - لهذا اشکالی ندارد، و اما در اوقاف عامه مانند وقف بر فقراء و طلاب و نحو ذلک چون مالک شدن اشخاص موقوف علیهم حصّه‌ای از عائدات موقوفه را قبل از قبض به محض حواله متولّی وجه صحیحی ندارد لهذا معامله مذکوره قابل تصحیح نیست، پولی را که مستأجر به صاحبان حواله داده است از جیب او رفته و ذمّه او به مال الاجاره و موقوفه مشغول مانده است، بلی اگر خود متولّی گندم موقوفه را به سعر وقت تسعیر کند و به صاحبان حواله در ضمن حواله وکالت دهد که اگر خواسته باشند مقدار گندمی را که حواله کرده است از جانب متولّی به مستأجر بفروشند و ثمن آن را بگیرند صحّت معامله و برائت ذمّه مستأجر با رعایت این امور بعید نیست. والله العالم.

س ۵۶۶. هرگاه متولی موقوفه از عوائد ملک وقف مبلغی را برداشت نموده و به آن مبلغ ملکی را به بیع خیار شرطی به نام خود ابتیاع نموده و متولی فوت کرده و چندین سال از زمان انقضاء مدت خیار گذشته، آیا در این صورت ملک ابتیاع شده و عوائد چند ساله آن متعلق است به موقوف علیهم و یا آنکه متعلق است به ورثه متولی و ورثه فقط مدیون به اصل مبلغ هستند زیرا معلوم نیست متولی مبلغ را به عنوان استقراض برداشت نموده و یا به عنوان ذخیره برای مصالح احتمالیه ملک وقف یا به عنوان دیگر؟ مستدعی است حکم را مرقوم فرمائید؟

ج: در مفروض سؤال که ملک مرقوم از عوائد موقوفه خریده شده است چون استقراض

متولی عوائد موقوفه را باطل و وجه صحیحی ندارد خصوصاً در وقف بر ذرّیه که ملک اشخاص موقوف علیهم است و استقراض آن بدون اذن آنان حرام و باطل است، و علاوه بر آن در صورت شک چنانکه مفروض سؤال است شرعاً محکوم به عدم است، و علی هذا معامله خیاریه مرقومه شرعاً بر مال وقف وارد، و چون به رعایت مصلحت وقف بودن آن محتمل است لهذا محمول بر صحت و ملک مرقوم شرعاً به تبعیت وقف محکوم است، عوائد آن از گذشته و آینده باید صرف اصلاحات و آبادانی موقوفه شود و در صورت عدم حاجت ضمیمه عایدات موقوفه و بر موقوف علیهم توزیع شود. والله العالم.

س ۵۶۷. موقوفه‌ای است که مال الاجاره آن که غله است باید به مصرف رد مظالم و سادات برسد، غله مال الاجاره در انبار مستأجر حاضر است و متولی به هر یک از مستحقین مقداری حواله می‌دهد و سالها است عمل بر همین منوال جاری بوده، بعض مستحقین که حواله در دست دارند قبل از قبض مقداری که برای آنها حواله شده به مستأجر می‌فروشند و ثمن آن را می‌گیرند، بیان فرمایید که با این حال و بیع غله قبل از قبض آیا به وقف عمل شده یا نه؟ و بر فرض آنکه عمل نشده باشد بر متولی و مستأجر چه تکلیف متوجه است و یا اینکه متولی به مستحقین سفارش کند که بیع قبل از قبض در بین نباشد یا فحص از آنکه عمل شده یا نشده بر او لازم است یا نه؟

ج: اگر وقف‌نامه متضمن عبارتی باشد که دلالت کند بر لزوم ایصال عین غله به مستحقین بر این تقدیر اهتمام متولی در ایصال عین غله مقتضی داشته، و اگر جز همین قدر که مال الاجاره که غله است به مصرف رد مظالم و سادات برسد در بین نباشد لزوم ایصال عین غله را اقتضاء ندارد مقتضای آن فقط همین است که مال الاجاره که غله است بعینه او بقیمته و مالیّته به مستحقین برسد قیمت هم مجزی است عین لازم نیست، و هر چند فقیری که حواله متولی را در دست داشته مقدار غله را که برای او حواله شده است قبل از قبض به مستأجر فروخته است و لهذا آن معامله لغو و کالعدم بوده، لکن با اغماض از آن

معامله چون مقتضای وقف همین بوده که عین غله یا قیمت آن به مستحقین داده شود و این امر متحقق شده است لهذا مال الاجاره به مصرف رسیده است، متولی و مستأجر بری ء الذمه هستند، نسبت به سنوات آتیه اولی بلکه احوط این است که متولی در حواله به هریک از مستحقین می‌دهد تصریح کند که این مقدار گندم یا قیمت آن را کارسازی نماید تا بعض شبهات مرتفع گردد ان شاء الله تعالی. جواب سؤال ثانی هم از این بیان معلوم شد، و سؤال سیم هم معلوم شد که سفارش متولی به مستأجر و غیره هیچ لزوم نداشته التزام بما لا یلزم بوده خواه به مقتضای آن عمل شده یا نشده باشد علی کل تقدیر به مقتضای وقف عمل شده و صحیح است و فحص محل ندارد. والله العالم.
۵ ربیع الثانی ۱۳۵۵

س ۵۶۸. مقابر مسلمین را خراب نموده و خاک و سنگ آن را در جادّه بکار برده‌اند، أولاً عبور از آن محل مقابر چه صورت دارد؟ و ثانیاً از آن جاده که به سنگ و خاک آن مقابر فرش شده تردد نمودن چه صورت دارد؟ و سنگهای آن را کسی می‌تواند برای خودش بردارد یا نه؟

ج: اغلب مقابر وقفیت آنها بر مقبره معلوم نیست بلکه قویاً محتمل است که این مقبره و نحوها زمین مواتی بوده نزدیک بلد و مردم اموات خود را در آن دفن کرده‌اند تا مقبره شده است حالا که قبور را خراب کرده‌اند بحالت سابقه‌اش برگشت و استطراق از آن ظاهراً مانعی ندارد و سنگها و هر چه مالیت دارد حکم مجهول المالک بر آن جاری است. والله العالم.
۱۱ شعبان ۱۳۴۷

س ۵۶۹. قنات حق الحفری که عبارت از آن است که شخص از مالک ارض اجازه می‌گیرد که یک رشته قنات در ملک او حفر نماید چهار دانگ از آن مال او باشد و دو دانگ مال مالک مشروط بر اینکه از زمان اجازه مثلاً تا مدت پنج سال قنات جاری و معمول نماید آیا چنین قناتی وقف نمودنش صحیح می‌باشد؟ آنچه حکم الله است مرقوم فرمایید.

ج: این سؤال چندی قبل هم به نظر رسیده، حاصل جواب آنکه این مقاوله بین حافر قنات و مالک ارض بعد از آنکه قنات مرقومه بر طبق آن قرارداد جاری و معمول و آباد شده باشد علی کل تقدیرٍ لازم العمل و قنات مذکوره به مقتضای آن بین مالک الارض و حافر القناة مشترک خواهد بود هر کدام می‌تواند حصهٔ مشاعهٔ خود را -علی ما هو المقرر في وقف المشاع- و با رعایت صحت اقباض و قبض وقف نماید و وقف آن با رعایت شرائط معتبره صحیح و خالی از شوائب اشکال است. والله العالم.

س ۵۷۰. چه می‌فرمائید اگر کسی منزلی داشته باشد آیا مع ذلک می‌تواند حجره از مدرسه بگیرد و متصرف شود یا نه؟ و اگر بفرمائید که باید رجوع به ورقه وقفیت شود و به مقتضای آن عمل شود عرض می‌شود که ورقه وقفیت بیانی در این مسئله مذکوره ندارد و چه باید کرد؟ و بر فرض جواز در این صورت اگر معارض شود با طلابی که منزل ندارند باز برای او تصرف جایز است یا نه؟

ج: اگر واقعاً از طلاب مشتغلین باشد نه از معممین بطّالین و در مدرسه بهتر می‌تواند به وظیفه اشتغال قیام نماید جایز است در مدرسه حجره بگیرد و در حجره مدرسه اشتغال نماید، لکن حجره گرفتن در مدرسه برای آن که بیرونی او باشد یا به غرض آنکه از عائدات موقوفات مدرسه حصّه بگیرد بدون آنکه در قیام به وظیفه اشتغال مدخلیت داشته باشد جواز آن خالی از اشکال نیست خصوصاً در صورت مزاحمت با اشخاص محتاج. والله العالم.

س ۵۷۱. عین موقوفه را بعد از زمانی دریدِ غیر می‌بیند که معامله ملکیت با آن می‌کند و دیگر معلوم نیست که مجوّز شرعی در خرید و فروش آن بوده یا نه؟ آیا به مقتضای ید محکوم به ملکیت است و می‌تواند از آن ذو الید بخرد و یا آنکه محکوم است آن ملک بر وقفیّت تا خلافش معلوم شود و مجوّز شرعی داشتن بر بیع و شراء؟

ج: در موقوفه کفایت ید در صورتی که معلوم باشد که موقوفه به واسطه خرابی و مسلوب المنفعه شدن به حدّ جواز بیع رسیده بوده بعید نیست، و اگر این مطلب معلوم نباشد فقط موقوفه دریدِ مالکانه زید می‌بینیم کفایت ید در این صورت در غایت اشکال است، والله العالم.

کتاب الوصیة

س ۵۷۲. اگر وصیت را کبار ورثه در حیاة موصی امضاء کردند لازم می‌شود؟ و بعد در حیاة موصی یا پس از وفات نمی‌توانند رد کنند یا می‌توانند؟

ج: همین قدر که در حیاة موصی امضاء کرده باشند ردّ بعد مطلقاً اثری ندارد، والله العالم.

س ۵۷۳. وصیت می‌کند در تقسیم اموالش بر ورثه‌اش به قسمی که اگر وصیت نمی‌کرد هم همان طور قسمت می‌شد، این وصیت فائده دارد یا خیر؟

ج: اقوی صحّت و نفوذ این وصیّت است و اثر آن همین است که هر یک از ورثه مالک همان حصّه معیّنه است و حاجت به تقسیم جدید نیست، مگر به تراضی جمیع و اتفاق آنها بر رفع ید از آن وصیّت و تقسیم جدید.

س ۵۷۴. مسلمان اثنی عشری یک نفر مجوسی را وصیّ خود قرار می‌دهد و به او وصیت می‌کند که خانه فلانی را تسلیم فلان شخص کن در حالی که موصیٰ له هم صغیر است، و بعد از فوت موصي وصیّ مجوسی مسلمان می‌شود، و اینک پدر آن طفل موصی له مطالبه خانه را می‌نماید، لذا مستدعی است مرقوم فرمایید که اصلاً در وصی اسلام معتبر است یا خیر؟ و در مورد سؤال مجوسی تازه مسلمان می‌تواند که بر حسب وصیت موصی مسلم خود خانه مزبوره را تسلیم آن طفل یا ولیّ او نماید یا خیر؟

ج: اسلام وصي بلكه ايمان و شيعه اثنا عشرى بودن او در مفروض سؤال كه موصي شيعه اثنا عشرى باشد شرط صحت وصايت است و غير او لياقت وصايت ندارد و بر فرض صدور چنين وصيت و تعقب آن به اسلام وصى چنانكه مفروض سؤال است احوط اين است كه ورثه همان وصى تازه مسلمان را اذن دهند كه وصيت را انفاذ نمايد و حاكم شرع هم همين اذن ورثه را امضاء فرمايد على الاحوط، و اگر به حاكم شرع دست رس نباشد لكن وكيل او حاضر باشد امضاء وكيل هم كافى است و قائم مقام امضاء موكل است، والله العالم.
۵ جمادى الثانية ۱۳۵۲

س ۵۷۵. اگر وصىّ بعد از فوت موصى عالم به وصايت شود مى‌تواند رد كند يا نه؟

ج: وصىّ بعد از موت اگر عالم به وصايت شود نمى‌تواند رد كند.

س ۵۷۶. آيا جائز است پدر طفل خود را وصى كند و قيّم براو معين كند كه مادامى كه صغير باشد قيّم مذكور متصدى وصايت باشد و بعد از بلوغ خود او وصى باشد چه صورت دارد؟

ج: وصايت مرقومه به نهج مرقوم كه در حال صغر طفل نابالغ مرقوم قيّم او متصدى امر وصايت باشد و بعد از بلوغ و رشد او مستقلاً قائم به امر وصايت باشد صحيح است. والله العالم.
رمضان ۱۳۴۸

س ۵۷۷. زيد دارايى خود را مصالحه نموده به سه نفر نوه پسرى خود غير يک باب دكان عطارى، بعد دارايى ايشان منحصر شد به همين يک باب دكان عطارى، وصيت نمود كه منافع اين يک باب دكان الى سى سال مال خودم باشد كه وصى به مصارف معيّنه برساند، ورثه مى‌گويند كه اين وصيت زياده از ثلث است و ما امضاء نداريم، أوّلاً بفرماييد اين وصيت صحيح است يا نه؟ بعد از صحت بايد چه جور فهميد كه ثلث چه قدر است؟ و بر فرض زياده از ثلث بودن بايد آن زيادى كسر همه سى سال گذاشت يا بايد از اول فوت مصارف مرقومه صرف شود تا هر چند سال بشود، مستدعى آنكه جواب را مرقوم فرمائيد.

ج: وصیت مرقومه فی حدّ نفسها صحیح و حالش حال سایر وصایا است، اگر موصیٰ به زیاده ازثلث نباشد نافذ والّادرزائد موقوف به اجازه وارث است، و درکلّیه وصیت به منفعت طریق تشخیص زیاده بودن یا زیاده نبودن موصیٰ به ازثلث آنکه قیمت مالی که به منفعت چند ساله آن وصیت کرده است قطع نظراز وصیت ملاحظه شود چه قدر است و مسلوب المنفعه درمدت موصی بها چه ارزش دارد و تفاوت بین القیمتین که نقص وارد برقیمت آن مال ؟؟؟ سلب منفعتش درمدت مذکوره است چه مقدار است اگر نقص مذکورزیاده ازثلث قیمت آن مال نباشد یا آنکه وقت وفاتش دارای مال دیگری باشد و نقص مذکورزیاده ازثلث قیمت مجموع نباشد وصیت مذکوره بدون حاجت به امضاء وارث نافذ است، بلکه اگربالفعل دارای مال دیگرنباشد ولکن بالقوّه دارا باشد که بعد ازوفاتش مالی به مقدارمذکوربه سبب خیارفسخ داشتن وصی یا وارث درانتقالات سابقه او یا به سبب دیگر محکوم به ملکیت او شود همین دارائی بالقوّه بعد ازفعلیت آن به فسخ و نحوه موجب نفوذ وصیت مرقومه است و حاجت به امضاء وارث ندارد، و اگر نقص مذکورزیاده ازثلث قیمت آن باشد و مال دیگری مطلقاً لا بالفعل ولا بالقوّه دارا نباشد وصیّت مرقومه درمقداری ازمدّت که مسلوب المنفعه بودن درآن مقدارزیاده از ثلث نقص قیمت نیاورد نافذ و درزائد برآن موقوف به امضاء وارث است. والله العالم.
ذي الحجة ١٣٥٠

س ٥٧٨. حاکم یا مأذون ازقِبَل او به ملاحظه بعض محذورات درأثناء بخواهد رفع ید کند به چه نحو رفع ید کند، حاکم می‌تواند بدون ارجاع و تفویض به حاکم دیگر رفع ید کند و بگوید که من دیگردخالت نمی‌کنم، مثلاً طلبکارهای میّت و کسان صغیرخود دانند و تکلیف خودشان و حال آنکه به امراو بعض ازوجه نقد شده درجای أمنی سپرده شده یا نمی‌تواند مگرآنکه وجه نقد شده و امانت گذاشته شده را به حاکم دیگرتسلیم و تفویض کند؟

ج : حاکم یا وکیل حاکم اگر در اثناء امر برای خود محذوری در قیام به آن امر برایش روی دهد می‌تواند به حاکم دیگر یا کسی که از جانب او وکالت دارد تفویض نماید و آنچه نقد شده یعنی به امر او نقد شده تسلیم او نماید، و اگر رفع ید موجب تلف ثلث و غیره نشود می‌تواند رفع ید نماید ولکن آنچه به امر او نقد شده به دیّان میّت تسلیم نماید و اگر زیاده از دین باشد به موازین شرعیه به موارد‌ش برساند و در آینده رفع ید نماید، و اگر رفع ید او موجب تلف ثلث یا غیره باشد جایز نیست رفع ید کند مگر آنکه به کلّی مقدورش نباشد و نتواند از عهده برآید در این صورت آنچه به امر او نقد شده به موارد‌ش برساند و در آینده لعدم التمکن رفع ید نماید، والله العالم.

۱۴ رجب ۱۳۴۷

س ۵۷۹. زن موصیه وصیّ را معیّن و ناظر را زوج خود و یک نفر دیگر قرار داده و این مصارف را معیّن نموده به تفصیل ذیل: فاتحه و حمل جنازه به قم و حج استیجاری و صوم و صلاة بیست و پنج سال و زکات، و فعلاً زوج که ناظر هم هست گاهی می‌گوید که شعور نداشته در حال وصیت و گاهی می‌گوید که دو نفر صغیر دارد گرسنه و برهنه می‌مانند و به هیچ وجه نمی‌خواهد عمل به وصیت شود به اندازه‌ای که فاتحه را هم ترک نموده و اقدام ننموده و به تشاجر مشغول بوده تا موقع فاتحه گذشت، و حال اولاً در این صورت زوج از نظارت منعزل است یا نه؟ و بر فرض انعزال بدل لازم است که حاکم قرار بدهد، یا وصی و ناظر دیگر اگر ممکن شود عمل نمایند کافی است؟ و ثانیاً اگر زوج تمکین از عمل نمودن به تمام نداشت وجهی از او وصول شد که وافی به بعض است این وجه قلیل را به چه مصرف و به چه نحو صرف کنند؟ و ثالثاً اگر بالفرض وجه کامل و وافی وصول شد آنچه از وجه قلم اول زیاد ماند بعد از حمل به قم به چه مصرف برسد؟ عوض فاتحه که فوت شده. والسلام علیکم وعلی من یلوذ بجنابکم و رحمة الله و برکاته.

ج: بلی زوج مذکور به واسطه این مماطله و خیانت از نظارت منعزل و از مداخله شرعاً

ممنوع است، و وصی و ناظر دیگر می‌توانند وصایا را انفاذ نمایند ولکن تعیین بدل ناظر خائن از جانب حاکم شرع احوط است و الاقوی عدم لزومه.

و اگر زوج مذکور دادن مقدار مرقوم در سؤال را تمکین کند و تحصیل بقیه متعذّر باشد اولاً جنازه موصیه را به اقل مصرف به قم برسانند و حجّه را هم میقاتیه از مدینه منوّره نائب بگیرند و بقیه را به مصارف مقرّر مرقومه به نسبت متساویه توزیع نمایند و اگر تمام مقداری که وصیت کرده است به دست آید مقدار مصرف فاتحه که موقع آن گذشته و فوت شده است به مصرف خیریه دیگری مثل قرائت قرآن یا استیجار نائب الزیاره برای موصیه و نحو ذلک صرف نمایند ان شاء الله تعالی. والله العالم.

منتصف شهر رمضان المبارک ١٣٤٨

بسم الله الرحمن الرحیم

نظر به رعایت احتیاط مذکور جناب عالی[1] هرکس را صلاح بدانید بدل ناظر خائن مرقوم به نظارت نصب فرمائید نافذ و ممضی ولازم الاتباع است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

س ٥٨٠. آیا وصی می‌تواند بدون اطلاع ناظر ثلث را صرف نماید یا نه؟ و در صورتی که نتواند آیا خیانت وصی ثابت است یا خیر؟

ج: وصی نمی‌تواند بدون اطلاع ناظر ثلث را صرف کند و اگر عالم باشد به عدم جواز و مع هذا تصرف کند در این صورت خائن و از وصایت منعزل است، و آنچه را صرف کرده از ثلث محسوب نمی‌شود و باید حاکم شرع امینی را بجای او نصب فرماید، و غرامت ثلث را که غصباً تصرف و صرف کرده است از او استیفاء و صرف مصارف مقرره نماید، و اگر جهلاً بالحکم الشرعی به گمان آنکه وصی می‌تواند بدون اطلاع ناظر ثلث را صرف نماید چنین اقدامی کرده است در این صورت تصرفش در ثلث موجب انعزال از وصایت نیست لکن هر قدر از ثلث را که بدون اطلاع ناظر صرف کرده است اگر صرف آن بر حسب

---

١. مراد ایشان آیه الله آقای حاج سید علی حسینی همدانی معروف به (عرب) است.

نظر و عقیده ناظر در غیر مورد بوده است باید غرامت آن را بدهد، و اگر تصرفات و صرف ثلث را صحیح و در مورد بداند و از این رو امضاء نماید سقوط غرامت بعید نیست مگر آنکه از عبارت موصی چنین استفاده شود که اصل صرف ثلث را منوط به تصویب نظر ناظر کرده باشد یعنی علاوه بر اینکه موارد صرف را ناظر صحیح و فی مورده بداند علاوه بر آن رسانیدن به آن موارد را به اطلاع او مقید نموده باشد در این صورت امضاء ناظر موجب سقوط غرامت نیست، و آنچه را بدون اطلاع او صرف کرده علی کل حالٍ ضامن است و باید مثل قیمت آن را به اطلاع و تصویب ناظر دوباره صرف نماید. والله العالم،
۳ شعبان ۱۳۴۴

س ۵۸۱. آیا وصیّ می‌تواند ثلثیه میّت را بدون اجازه ورثه از ترکه خارج کند یا آنکه ثلثیه در میان ترکه مشاع است به قسمی که وصیّ نمی‌تواند بدون اجازه ورثه ثلث را خارج کند؟

ج: اگر وصایت وصیّ شامل اخذ ثلث و مطلقه باشد می‌تواند مستقلاً بدون اجازه ورثه ثلث را افرازکند، بلی اگر وصایت وصیّ فقط بر صرف ثلث باشد و نسبت به اخذ آن هیچ متعرّض نباشد و مدلول عرفی عبارت نباشد تسلط او بر افراز ثلث بدون حاجت به اذن ورثه خالی از اشکال نیست لکن غالباً مدلول عرفی بودن آن بعید نیست، والله العالم.

س ۵۸۲. زیدی وصیّت کرد و یکی از مستغلات خود را مثلاً خانه را ثلث قرارداد که وجه اجاره را اولاً خرج تعمیر او نمایند و مازاد را در ایام سال هفته‌ای یک روز روضه خوانی نمایند تولیت و اختیار آن ثلث را موکول کرد به یکی از علماء و حجج اسلام که ایشان به نظر خود تولیت و اختیار او را بدهد به یکی از دامادهای موصی که لایق و سزاوار باشد آن عالم هم حسب الوصیة اختیار و تولیت آن ثلث را به یکی از دامادهای موصی داد و او هم تصرف کرد سالها عمل بر وصیت کرد بعد آن عالم به رحمت ایزدی واصل شد، آیا این شخص بر تولیت خود باقی است یا خیر محتاج باذن جدید از عالم حیّ است ؟

ج: درمفروض سؤال که تعیین متولی به نظرعالمی موکول داشته وآن عالم تعیین متولی فرموده است تولیت آن متولی بعد ازوفات آن عالم هم باقی است و حاجت به اذن جدید ازمجتهد حیّ نیست، والله تعالی هو العالم بحقایق احکامه.
۱۱ شوال ۱۳۳۶

س ۵۸۳. موصی چند نفراوصیاء تعیین می‌کند و یکی ازآنها مجتهد یا نایب او می‌باشد اگر بعض آنها ازدنیا بروند آن وصی که مجتهد است می‌تواند خودش به جای وصیّ فوت شده عمل را تمام کند یا آنکه شخص دیگررا باید معین کند بعدد اوصیاء که فوت شدند و یا آنکه عدد هم لازم الرعایة نیست؟

ج: اگر احد الوصیین نائب مجتهد باشد بعد ازوفات وصیّ دیگرنمی‌تواند تنها بدون انضمام بدل متوفّی تصدی نماید، وهمچنین است اگرمجتهد متجزّی باشد، بلکه اگر مجتهد مطلق درجمیع احکام را هم موصی برای او شریک یا ناظری دروصایتش قراردهد وآن شریک یا ناظروفات کند جوازاستقلال او درامروصایت بدون انضمام بدل متوفی در غایت اشکال است واحوط این است که بدل متوفی را مجتهد دیگرتعیین نماید. بلی اگراوصیاء متعددین جمیعاً أجلشان برسد ووصایت من اصلها راجع به حاکم شرع شود وخود حاکم بنفسه امروصایت را تصدّی فرماید دراین صورت شریکی وناظری ندارد و درهمین فرض اگرحاکم شرع بنفسه تصدّی نفرماید بلکه بخواهد نصب وصیّ نماید رعایت تعدد برطبق وصیت موصی احوط است، والله العالم.
۱۵ شهر رمضان ۱۳۴۴

س ۵۸۴. شخص متوفّی یک نفروصیّ و دو نفرناظرقرارداده و ثلث ازتمام ترکه خواسته و چند فقره مصرف ازثلث معیّن نموده و بعد بقیّة ثلث را به این نحو ذکر نموده که به صلاح دید وصیّ نحوی نمایند که فرعی همه ساله پیداکند و ازفرع و ربح عاید آن ختم قرآن مجید و روضه وغیرهما خواسته و یکی ازدو ناظرمتوفّی شده بعد ازآن وصیّ و ناظرحیّ ثلث را مصالحه نموده با ورثه به مبلغ معیّنی و عوض آن

مبلغ ازاملاک مخلّفه ورثه دادند به وصیّ، اولاً آیا این مصالحه ممضی و صحیح است با آنکه ناظر دیگر متوفی بوده یا نه؟ و ثانیاً فعلاً که وصی و دو ناظر فوت نموده‌اند آیا این ملک را اگر مصلحت ثلث اقتضای فروش و خریدن ملک دیگر نموده حاکم شرع یا مأذون ازقِبَل آن می‌تواند او را بفروشد و دیگری را بخرد جهت ثلث یا نه؟

ج: معامله وصیّ و یک نفر ناظر را درصورتی که صلاح ثلث بوده کما هو الظاهر احتیاطاً حاکم شرع یا وکیل حاکم امضاء فرمایند، و درصورتی که فروش آن ملک و خریدن ملک دیگر به جای او اصلح باشد حاکم شرع یا وکیل حاکم می‌تواند اقدام نماید. والله العالم.

س ۵۸۵. اگر قیّم منصوب ازطرف حاکم شرع دراموال مولّی علیه خیانت نمود و آن حاکم شرع بعد ازاطلاع قیّم را عزل و حکم به حرمت تصرفات او نمود و قیم مزبور بعد ازعزل تصرفاتی نمود دراملاک مولّی علیه خود و مولی علیه هم بعد ازبلوغ و رشد تصرفات بعد ازعزل را رد نمود و قیم و مشتریها مدعی هستند که این معاملات قبل ازبلوغ عزل حاکم به مولی علیه واقع شده است و لذا محکوم به صحت است، استدعا اینکه مرقوم فرمایید که آیا قیم صغیر به مجرد خیانت منعزل است و یا محتاج به حکم حاکم است؟ و علی تقدیر ثانی فساد تصرفات بعد ازعزل مشروط است به بلوغ عزل به قیّم یا خیر؟ أفتونا مأجورین؟

ج: قیّم صغیر و متولّی وقف و وصیّ میت که تصرفشان مبنی برولایت شرعیه است به محض خیانت درآنچه ولایت برآن داشتند ازاهلیت ولایت ساقط و منعزلند و حاجت به حکم حاکم برعزل آنها برای قطع نزاع و سقوط انکارشان ازصلاحیت التفات به آن است نه ازجهت توقف انعزال ازولایت برصدورآن، بلکه اگر سقوطشان ازولایت متوقف برآن بدانیم فقط متوقف برصدوراز حاکم است نه برابلاغ عزل به آنها، و این حکم یعنی توقف انعزال برابلاغ فقط درخصوص وکیل ثابت به دلیل است دخلی به باب ولایات ندارد، و بالجمله معاملات قیم مذکوربعد ازعزل جمیعاً باطل و ملغی وکالعدم است خواه خبرعزل به او ابلاغ شده یا نشده باشد، والله العالم.

۷ شهر شوال ۱۳۴۸

س ۵۸۶. اگر شخصی وصیت نموده باشد که حج از اموال او بدهند و مبلغ معینی هم به حسب شأن خود و متعارف امثال و اقران خود تعیین کرده باشد آیا از برای وصیّ جایز است کمتر از آن مال معین نائب بگیرد یا نه؟ و بر فرض جواز باقی آن مبلغ ملک ورثه خواهد بود یا خیر؟ و آیا تنفیذ وصایا بدون اطلاع ناظر صحیح است یا خیر؟

ج: بر وصیّ واجب است که به همان مقداری که موصی معین کرده است نائب بگیرد و به کمتر از آن جائز نیست. و اگر از روی جهل به حکم شرعی و نحو ذلک به کمتر از آن مقدار نائب بگیرد آن قدر باقی مانده به وارث برنمی‌گردد بلکه باید صرف وجوه برّیا خیرات نمایند، و اگر موصی وصیت کرده باشد که وصیّ او به تصویب و صلاحدید ناظر وصایا را انفاذ نماید استقلال وصی بدون تصویب ناظر جائز نیست، و اگر فقط اطلاع ناظر را خواسته باشد همان مقدار که به او اطلاع دهد کافی است هر چند بعد از عمل به وصیت باشد. والله العالم.

۲۰ شعبان ۱۳۴۸

س ۵۸۷. مسأله الف: آیا وصیّ می‌تواند وصایت خود را به ناظری که موصی معین کرده تفویض نماید بدون اجازه حاکم شرع یا خیر؟ و همچنین می‌تواند وکیل نماید یا خیر؟

ج: وصیّ نمی‌تواند وصایتش را به ناظر تفویض نماید بلکه نمی‌تواند وکالت مطلقه به او یا غیر او بدهد؛ بلی در اموری که نظر خود وصیّ معتبر نیست توکیل جایز است. والله العالم.

ربیع الأوّل ۴۸

مسأله ب: هرگاه وصیت تبرعیه باشد و بر غیر واجبات وصیت کرده باشد، در این صورت وصیت او به مقدار ثلث نافذ است و در زائد بر آن متوقف بر اجازه وارث است، و اگر وصیت به واجبات مثل خمس و زکات و کفارات و نحوها کرده باشد، اگر در تمام مال هم وصیت کرده باشد بدون حاجت به اجازه وارث نافذ است، بلکه اگر به واجبات بدنیه مثل قضاء و صلوات هم وصیت کرده باشد و زائد بر ثلث بلکه اگر معادل تمام مال باشد هم نافذ است بدون حاجت به اجازه وارث -علی الأقوی- و اگر به مقداری از واجبات و

مقداری از تبرعیات وصیت کرده باشد و مجموع زائد بر ثلث باشد اگر تبرعیات زائد بر ثلث نباشد این وصیت هم نافذ است، بلی اگر تبرعیات زائد بر ثلث باشد در آن مقدار زائد متوقف بر اجازه وارث است. والله العالم.

۱۷ محرم ۱۳۴۸

س ۵۸۸. وصیّت به واجبات مثل نماز و روزه و خمس و زکات همه از اصل خارج شوند یا فرق دارد؟

ج: وصیّت به واجبات اگر ظهور و انصراف به اخراج از ثلث نداشته باشد از اصل باید اخراج شود مطلقاً -علی الاقوی-، و در صورت انصراف به اخراج از ثلث اگر ثلث وافی نباشد بقیه از اصل باید داده شود، بلکه اگر وصیّت هم نکرده باشد و وارث علم به اشتغال ذمه داشته باشد باید از اصل مال اخراج نماید -علی الاقوی-.

س ۵۸۹. زیدی ملکی را ثلث موقت خود قرار داده به موجب وصیت نامه که عین عبارت آن این است (سه دانگ از قریه فلان و سه دانگ از قریه فلان را بابت سهم ثلثی ملکی جهت موصی بردارید و این دو فقره ملک ثلثی الی بیست سال شمسی آنچه منافع آنها می‌شود همه ساله بعد از مخارج لازمه آبادی ملک عشر آقای موصی [وصیّ] حق الوصایة قبول و نُه عشر دیگر را به مصارف مقرره ذیل رسانند و بعد از مدت مرقومه ملک ثلثی را ما بین اولاد ذکور بالسویه تقسیم نمایند) آیا مراد از اولاد ذکور اولاد ذکور حین الموت موصی است یا اولاد ذکور حین الانقضاء است و پس از انقضاء مدت ملک مزبور بین اولاد ذکور حین الموت باید تقسیم بشود که اگر چنانچه بعضی از اولاد موجود حین الموت قبل از انقضاء مدت فوت کرده و حین الانقضاء اولاد ذکوری از آنها باقی مانده باشد با اولاد ذکور بلا واسطه موصی شریک و سهیم خواهند بود یا خیر؟

ج: اگر بعد از انقضاء مدت حبس تمام اولاد ذکور بلا واسطه در حیاة باشند املاک ثلثی باید بالسویّه بر آنها قسمت شود، و اگر بعضی وفات یافته باشند و اولاد ذکوری از آنها مانده باشد اولاد ذکور مذکور خواه متعدد باشند یا متحد قائم مقام پدرشان هستند و

حصه پدرشان باید به آنها داده شود و با اعمامشان شریک و سهیم خواهند بود، و در صورت تعدد همان حصه پدرشان برآنها بالسویّه باید قسمت شود. سابقاً هم این سوال درمورد همین وصیت واصل و به همین مضمون جواب نوشته شد. والله العالم.
۱۷ صفر ۱۳۵۳

س ۵۹۰. منجزات مریض را آیا خارج ازاصل میدانید یا خارج ازثلث؟ و روی فرض خروج ازثلث صلح به کمترازثمن المثل داخل درمنجّزات است یا خیر؟ مسئله دوم اینکه درصلح فضولی اگراجازه متصالح له بعد ازفوت مصالح باشد آیا موجب نفوذ صلح است یا آنکه چون بعد ازفوت مصالح ملک منتقل به ورثه شده است و ازقِبَل آنها عقدی نشده این اجازه بی اثراست و مال محکوم به ملکیت ورثه است؟

ج: منجزات مریض ازاصل خارج می شود علی الاقوی، وبنا برقول به خروج ازثلث اگر صلح مثلاًیا بیع محاباتی ازمریض صادرشود و چیزی را به کمترازثمن المثل محاباةً منتقل نماید توقف نفوذ آن برامضاء ورثه و باطل شدن این معامله درتمام آنچه متعلق بیع یا صلح محاباتی بوده نزد قائلین به خروج منجزات ازثلث مسلم است لکن بطلان اصل معامله به ردّ ورثه یا اختصاص بطلان به مقداری که محاباة شده است وانحلال این عقد به بیع وهبه عند هم محل خلاف است، وعلی أیّ حال چون منجزات از اصل خارج می شود علی الاقوی لهذا تحقیق ما هو الأصح من القولین في هذا الفرع اثری ندارد و معامله مذکوره درتمام مال صحیح و نافذ است علی الاقوی، واما موت مصالح قبل ازامضاء متصالح عند وقوع القبول فضولیاً من جانبه اگرچه بعضی این فرع را از ثمرات کشف ونقل شمرده اند لکن حق تحقیق این است که امضاء متصالح بعد فوت المصالح یا في حیاته فرقی ندارد وانتقال مال به ورثه قبل الامضاء مانع ازنفوذ آن نیست، بیان برهان علمی آن محتاج ببسط و تفصیلی است که مجال ندارم، وبالجملة به امضاء متصالح مال به ملکیت او استقرار می یابد علی کل من القول بالکشف او النقل. والله العالم.
۱۳ رمضان ۱۳۴۹

س ۵۹۱. اگر در مرض موت مصالحه می‌کند و مصالح له را ملزم می‌کند که عین همان اموال مصالحه شده را در مصارفی صرف کند صحیح است یا باید معادل آن را از مال خودش؟ و آیا منجزات مریض از ثلث محسوب است یا از اصل؟ در آن فرض اول محتاج به امضاء ورثه است یا خیر؟

ج: منجزات مریض از اصل مال نافذ و صحیح است بدون حاجت به امضاء ورثه -علی الاقوی-، و شرط آنکه عین همان مال را در مصارفی صرف کند یا معادل آن را از مال خودش صرف کند فرقی ندارد هر دو صحیح است و در هیچ یک حاجت به امضاء ورثه ندارد.

س ۵۹۲. اگر شخصی را مثلاً فلج عارض شد و چند سال طول کشید خوب نشد و در این اثناء تنجیزاتی نموده مثل صلح و نحوه و بعد از وقوع تنجیزات مرض دیگر عارض شد که از این مرض ثانی از دنیا رفت، آیا آن تنجیزاتی که از زمان فلج قبل از مرض موت واقع شد داخل در منجّزات مریض است که اختلاف در او هم باشد یا آنکه ملحق به منجزات حال صحت است؟

ج: در صورتی که موت مستند به مرض دیگر باشد نه فلج و آن مرض دیگر هم از انتقالات فلج نباشد منجزات واقعه قبل از عروض آن مرض داخل منجزات آن مریض نیست و ملحق به منجزات واقعه در زمان صحت است. والله العالم.

جمادی الأُولی ۱۳۴۴

س ۵۹۳. آیا شخص می‌تواند وصیت نماید که بعد از موتش ترکه او را تا مدت معینی ورثه حق نداشته باشند تقسیم بین خود نمایند و برفرض همچون وصیتی آیا صحیح است یا خیر؟

ج: مرجع این وصیت سلب سلطنت ورثه است برافراز حصص و منع هریک از آنها است از استقلال بر مال خودش، و چون سلب این سلطنت موجب تنزل قیمت املاک است پس مادامی که کسر وارد بر قیمت متروکات از ثلث قیمت مجموع تجاوز نکند وصیت نافذ است، و اگر تجاوز کند تا حد ثلث نافذ و در زائد بر آن متوقف بر اجازه ورثه

است، و طریق تعیین این کسر این است که اولاً حصهٔ هریک از ورثه را بدون ملاحظه این وصیت به تصدیق اهل خبره معین نمایند که چه ارزش دارد و قیمت مجموع چقدر است، و ثانیاً قیمت حصه هرکدام را با ملاحظه این وصیت و سلب سلطنت برافراز معین نمایند که چه ارزش دارد و قیمت مجموع چه مقدار است و مادامی که تفاوت بین القیمتین از مقدار قیمت ثلث تمام متروکات تجاوز نکرده وصیت نافذ است و اگر تجاوز کند در قدر زائد موقوف به اجازه ورثه خواهد بود. والله العالم.

٧ شعبان ١٣٤٧

س ٥٩٤. اگر کسی وصیت کند به ثلث و وصیت کند به اداء دین و بعد از فوتش از اصل ترکه وجهی معین شود برای اداء دین، بعضی از ورثه دون بعضی آن وجه را تصرف کنند به اذن مجتهد که بعد بدهند و بر این حال مدتی بگذرد حال در این مدت آنچه دریافت شده از اجاره املاک میت ثلث آن را عبادت داده‌اند بنابر وصیت میت، آیا آن عبادات صحیح است یا نه؟ و حالاً وجهی دیگر از املاک میت رسیده ورثه که وجه سابق الذکر را تصرف کرده بودند حال عازمند که دین الناس را بدهند آیا حال واجب است که قبل از اخراج ثلث و قبل از اخراج سهم آن ورثه که وجه سابق را تصرف نداشته‌اند باید دین را بدهند یا بعد از اخراج اینها باید بدهند؟

ج: وجهی را که برای اداء دیون معین شده بوده اگر مجتهد جامع الشرایط به بعض ورثه قرض داده است صحیح است.

و علی أیّ حال آنچه از ثلث منافع املاک صرف استیجار عبادات شده است در مفروض سؤال که برای اداء دیون وجهی از اصل مفروز بوده و آن وجه تلف نشده و محفوظ بوده است آنچه از عائدات ثلث به مصارف موصی بها رسیده است صحیح است حال هم که آن مقدار مقرر برای اداء دیون را کسیکه قرض گرفته بود می‌دهد، قبل و بعد زمانی در تقسیم ترکه بین الورثه و اخراج ثلث لازم نیست -علی الاقوی- اگرچه احوط است، والله العالم.

٢ شوال ١٤٣٨

س ۵۹۵. اگر شخصی وصیت کند به مقداری رد مظالم که از اجاره ملک او بدهند، حال اگر کسی آن مقدار رد مظالم را از آن میت تبرعاً به حاکم شرع داد آیا ملک آن میت منتقل به ورثه می‌شود یا آنکه به مقداری که وصیت شده باید از اجاره آن ملک ردّ مظالم بدهند پس از آن منتقل به ورثه شود و تبرّع آن شخص در این صورت مفید نیست؟

ج: کسی که به غرض انتفاع ورثه مقدار مظالم موصی بها تبرعاً می‌دهد ملک آن میت را در مدتی که به آن مقدار مظالم ارزش دارد از وصی اجاره کند و به مظالم بدهد و منفعت آن مدت را که اجاره کرده بود به ورثه آن میت به عقد صلح منتقل نماید، و الله العالم.

س ۵۹۶. موصی یکصد تومان معین نموده جهت حمل دو جنازه به عتبات عالیات و کسی آن دو جنازه را متحمّل شده که به هشتاد تومان در عتبات دفن نماید و حمل هم نموده، تکلیف در این بیست تومان زیادی چیست؟

ج: این زیادی باید در مطلق وجوه خیر و احسان صرف شود مثلاً به اهل علم فقیر داده شود خصوصاً اگر علوی باشد بموقع است، والله العالم.

۱۱ شعبان ۱۳۴۷

س ۵۹۷. مرحوم پدرم هنگام وفات خود وصیت نموده بود که او را دفن نمایم در محل وفات و حقیر به مقتضای وصیت عمل نموده و او را دفن نموده فعلاً جایز است که او را نقل بدهم و در محل دیگر دفن نمایم یا خیر و هنگام دفن رضای قبلی هم نداشتم؟

ج: با اینکه مرحوم والدتان به دفن در آنجا وصیت کرده شما هم که ولیّ هستید حاضر بوده‌اید و بر طبق اجازه [عمل] کرده‌اید و دفن شده، عدم رضای قلبی شما اثری ندارد، و جواز نبش در غایت اشکال است و احقر نمی‌توانم اذن بدهم، والله العالم.

في ۲۱ ذي القعدة ۱۳۵۰

س ۵۹۸. عمرو بر سر وصایت و تولیت رقبات ثلث با زید مشاجره داشته و زید بر

حسب حکم علماء به عنوان وصایت رقبات ثلث مذکوررا درتصرف داشته است عاقبة الامر برای آنکه رقبات ثلث ازضرر و زیان محفوظ بماند رفع تنازع آنها به این قسم شد که زید که متصرف رقبات است اقرار بروصایت عمرو نموده و در آراء عمرو هم درضمن عقد مصالحه لازم شرعی زید را وکیل ثابت الوکالة بلا عزل خود قراربدهد برای مدّت پنجاه سال که رتق و فتق و اجاره و استجاره و اخذ مال الاجاره و وصول عواید ثلث و تنظیم رقبات و عمل بما قرره الموصي را زید بنماید و مبلغی معین بابت حق الوصایه ازعواید حاصله به عمرو بپردازد و مبلغی معین هم بابت حق السعي و حق الجعالة خود زید برداشت نماید با این حال آیا عمرو می‌تواند مستقلاً رقبات مذکوره را بدون اطلاع و تصویب زید به بکراجاره داده و ید تصرف و دخالت و استفاده زید را ازرقبات مذکوره کوتاه نماید یا خیر؟

ج: بعد ازآنکه زید متصرف دررقبات ثلث به وصایت عمرو اقرارکرد اگر درضمن عقد لازم زید را وکیل کند درمدت پنجاه سال که امورمذکوره را تصدی نماید اگرچه ازوکالت نمی‌تواند عزلش نماید و تصرّفات مذکوره اززید برحسب وکالت مشروطه درضمن عقد لازم نافذ است ولکن مع هذا سلطنت خود موکل برتصرفات مذکوره به مجرد وکالت دادن به زید از او سلب نشده و به تصرف خود عمرو و موکل موضوع وکالت منتفی می‌شود. بلی اگرعمرو وصی درضمن عقد لازم شرط کند که تصرفات مذکوره را درمدت پنجاه سال زید تصدی نماید، و به عبارت اوضح شرط وکالت نباشد بلکه موکل فیه را شرط کند زید مذکورتصدی نماید درچنین فرض خودش سلطنت برتصدی ندارد و تصرفش نافذ نیست. والله العالم.

٢٩ ذي القعدة الحرام ١٣٥١

س ٥٩٩. وصی با اینکه موصی جعل حقّی برای او ننموده آیا می‌تواند ازاصل مال میت حقی برای خود بردارد و یا اینکه عمل وصی باید مجّانی باشد؟ و علی تقدیر احترام عمل وصی مقدارحق را معین بفرمایید.

ج: عمل وصی محترم است درصورتی که موصی برای او حق العمل قرارنداده باشد یا آنکه مقداری که قرارداده کمتر از اجرة المثل عملش باشد به تصدیق اهل خبره از ثلث اخذ کند لکن بإذن الحاکم الشرعی -علی الاحوط الذی لا یخلو عن قوة- والله العالم.

س ۶۰۰. زید وصیّ متعدد برای خود تعیین نموده که احد الاوصیاء غائب است، رسیدن غائب به محلی که موصی درآنجا وفات نموده محتاج به مصارف است، آیا این مصارف ازکیسه وصی است و یا از موصی؟ و علی تقدیر اینکه از موصی باشد آیا از اصل ترکه باید گرفته شود و یا از ثلث؟ وصی غائب هم صلاح نمی‌داند در تعیین وکیل در بلد موصی؟

ج: وجوب بذل مصرف حضور بر وصی مذکور از مال خودش به غایت ضعیف است و تسلّطش براخذ از اصل ترکهٔ موصی اضعف ازآن است، واما از ثلث چون وصی می‌تواند اجرة المثل عملش را به تقویم اهل خبره تعیین و استیفاء نماید و حضور در محل انفاذ وصیت از اهم اعمال وصی غایب است لهذا وصی مذکور می‌تواند اجرة المثل آن را منفرداً او منضمّاً الی سائر اعماله به تقویم اهل خبره معین کند، اگر از جانب موصی حق العمل وافی به تمام مقدار مذکور برای او مقرر شده باشد تمام استحقاق او همان است حق دیگر ندارد، و اگر از جانب موصی هیچ مقرّر نشده یا کمتر از اجرة المثل مقرر شده باشد تمام مقدار اجرة المثل را در صورت اولی و مقدار نقص را در صورت ثانیه می‌تواند از ثلث استیفاء نماید، لکن بإذن الحاکم الشرعی -علی الاحوط بل لا یخلو عن قوة-. والله العالم.
۲ شوال ۱۳۵٤

س ۶۰۱. زیدی در وصیت نامه خود مبلغ مهمی را از اصل ترکه به عنوان مظالم و خمس و زکات و کفارات و هشتاد سال صوم و صلاة به نیابت خود و والدین برای خود قرض قائل شده و پس از ذکر آن فقرات ثلث از ترکه برای مصارف دیگر معین نموده، و عقیده وارث این است که مقصود موصی چون عقیم و بلا عقب بوده

از ذکر قروض مزبوره که علاوه بر ثلث است استفاده مهمی به اسم وجوهات و عبادات و غیره از مال خود نموده باشد که وارث نسبت به آن مبلغ محروم باشد، اولاً: با عقیده مذکور وارث چنین وصیتی لازم العمل است یا خیر؟ ثانیاً: آنکه در صورت لزوم عمل آیا هشتاد سال صوم و صلاة موصی و والدین‌اش نیز شرعاً جزء قروض محسوب است یا خیر؟ در صورتی که عمل به چنین وصایا و اداء تمام آن مبلغ از اصل ترکه لازم باشد فرض این است که همین موصی معادل تمام آن مبلغ که به اسم قرض به مظالم و خمس و سهم امام (علیه السلام) و کفارات و زکات برای خود قائل شده مطالباتی از فقراء ظاهر الصلاح از سادات و عوام دارد و مقروضین او متمکن از پرداخت نیستند، آیا آن وجوهات را در ازاء آن مطالبات از فقراء محسوب می‌شود نموده که هم عمل به وصیت شده باشد و هم آن‌ها که مدیون هستند بریء الذمه شوند یا خیر؟ مستدعی است جواب را متقارب به فهم عوام مرقوم فرمائید که مورد ابتلاء است؟

ج: اقرار مورّث به دیون الهیه مذکوره اگر در غیر مرض موت بوده خواه در حال صحت یا مقارن مرض دیگر بوده علی کل تقدیر نافذ و لازم العمل است وارث حق هیچ اعتراض و ادعایی در مقابل اقرار مذکور ندارد و شرعاً مسموع نیست و لازم است تسلیم نماید و الّا باید حاکم شرع الزامش نماید یا از ترکه استیفاء فرماید، و اگر در مرض موت بوده و شهود ورقه همین طور شهادت دهند در این صورت هم مجرّد ادعاء مذکور از وراث بدون آنکه مورد این تهمت بودن مورّث نزد حاکم شرع محقق باشد شرعاً اثری ندارد، بلی اگر از دفاتر مورث مضبوط بودن سال خمس او و اخراج خمس در آخر هر سال از فاضل ارباح آن سال و همچنین اخراج زکات هر ساله از اموال زکویه او نزد حاکم شرع ثابت شود بر این تقدیر مورد اتهام بودن اقاریر مذکوره نزد حاکم شرع محقق خواهد بود و به مقتضای آن حکم خواهد فرمود، و اگر دفاتر او متضمّن ذکری از این امور نباشد کاشف از صحت اقاریر مورّث

ولغویت ادعاء وارث خواهد بود، و براین تقدیر حال صوم و صلاة موصیٰ بهما با سایر مذکورات یکسان است -علی الاقوی- و تماماً از اصل خارج می‌شود، و وارث می‌تواند مقدار حق سادات را از دیون مورث بر سادات فقراء و مقدار زکات را از بابت دیون بر فقراء عوام احتساب نماید، و در سهم مبارک امام (ارواحنا له الفداء) و مظالم باید به مجتهد رجوع نماید و کفارات و اجرت استیجار عبادات قابل احتساب نیست باید تسلیم نماید. والله العالم.

۱۹ ذي القعدة ۱۳۵٤

س ۶۰۲. هرگاه زید وصیت کند برای هریک از زوجات که وصیّ پس از فوت موصی مقدار معینی به عنوان مشاهره مقیداً بفقرهنّ بدهد آیا با زیادی مقدار موصی‌به از مؤونه سنه زوجه می‌تواند مقدار زیادی را مطالبه کند یا خیر؟ و اگر مقید به فقر نباشد و یا مقداری وصی عمل به وصیت کرده و بعد عمل نمی‌کند می‌تواند موصی له مطالبه مقدار معین مشاهره را نماید یا نه؟ و اگر مقداری معین نکرده بلکه وصیت می‌کند که به مقدار متعارف بدهند چه قدر موصی له حق مطالبه دارد؟ مترقّب است جواب را بیان فرمائید؟

ج: هریک از زوجات که فقیر شرعی باشد بر وصی لازم است مقداری را که موصی تعیین کرده است به عنوان مشاهره به او برساند خواه زیادتر از مقدار مؤونه سال باشد یا نباشد، و اگر مقید به فقر نباشد علی کل تقدیر باید وصی به مقتضای وصیت عمل کند، و اگر مقداری عمل نکرده باشد موصی له می‌تواند الزام او را -ولو من باب الحسبه- از حاکم شرع بخواهد، و اگر خود موصی تعیین مقدار نکرده باشد باید مناسب زیّ و شأن زوجه و متعارف بلد رعایت شود. والله العالم.

۲۰ ربیع الأول ۱۳۵۴

س ۶۰۳. شخصی وصیت نموده از ثلث من املاکی تا مدت پنجاه سال برای

مصارف خیریه حبس نمائید و بعد ازانقضاء مدت املاک کما فرض الله بین ورثه تقسیم شود، این شخص هنگام وصیت و وفات یک پسرو سه دختر داشته و فعلاً که مدت منقضی شده یک دختر باقی مانده آیا اعیان محبوسه به تمامها حق یک نفر دختر است یا ورثهٔ سه نفر دیگرهم حق دارند؟

ج: درمفروض سؤال که خود موصي تصریح کرده که بعد ازانقضاء مدت کما فرض الله بین ورثه تقسیم شود، ورثه یک پسرو دو دخترمتوفی قائم مقام مورثشان هستند و مقدار استحقاق هریک ازآن سه نفرمتوفی باید به وارثشان داده شود. والله العالم.
١٦ ذي الحجة ١٣٤٨

س ۶۰۴. میّت وصیت نموده و زید و عمرو را وصیّ و ملک معیّنی را به عبارت ذیل برای خود ثلث قرارداده (وصیّان تمامی شش دانگ قریه فلان راکه موصیه جهت خود ثلث قرارداده الی مدت پنجاه سال تمام حبس بنمایند و ازمنافع آن وصایای مزبوره ذیل را به عمل آورند، و بعد ازانقضاء مدت مزبورهٔ حبس عین ملک را میان ورّاث علی ما فرض الله قسمت نمایند، و بعد ازوضع قریه مزبوره باقی ترکه را ازنقد و جنس و املاک و قنات میان ورثه به قرار﴿للذکر مثل حظ الانثیین﴾ قسمت نمایند) آیا دراین صورت که موصیه مزبوره عین ملک را حبس و منافع آن را برای وصایای خود معین نموده یکی ازورّاث موصیه مزبوره می‌تواند قبل ازانقضاء مدت حبس مذکورسهم خود را ازآن ملک مسلوب المنفعه به دیگری بفروشد و بیع او نافذ است یا نه؟ جواب را بیان فرمائید.

ج: درمفروض سؤال که موصیه شش دانگ قریه مرقومه را ثلث خود قرارداده وپنجاه ساله حبس کرده است که منافع آن صرف مصارف معیّنه شود و بعدازانقضاء مدت حبس عین آن بین ورثه قسمت شود قبل ازانقضاء مدت مرقومه عین آن برحکم مال میت باقی است وملک ورثه نیست وهیچ یک ازورثه مقدارحصه خودش را مسلوبة المنفعه مالک نیست و بعد ازانقضاء مدت حبس به موجب وصیت ملک وارث زمان خروج

خواهد شد و بالوراثه ملک وارث زمان موت نیست، و علی هذا هیچیک از ورثه قبل از انقضاء مدت حبس مالک سهم نیست و اگر سهم خود را مسلوب المنفعه در مدت حبس بفروشد معامله باطل و ملغی است. والله العالم.
غره صفر ۱۳۵۱

س ۶۰۵. شخصی وصیت نموده از وجه نقد او ملکی خریده شود و تا مدت معین حبس گردد که منافع آن به مصارف خیریه معینه رسیده و بعد از انقضاء مدت عین ملک بین ورثه کما فرض الله تقسیم شود، هنگام وفات یک زوجه و چند اولاد داشته، فعلا مدّت منقضی شده ورثه زوجه ثمن ملک مزبور را مطالبه می‌نمایند حق دارند یا خیر؟ مستدعی است چگونگی مسئله را مرقوم فرمائید؟

ج: وجه نقد مرقوم و ملکی که حسب الوصیه خریداری و در مدت معیّنه حبس شده است چون از ثلث موصی خارج و باقی بر حکم مال میت است و به ورثه حال الموت منتقل نشده است لهذا در مفروض سؤال که زوجه قبل از انقضاء مدت حبس وفات یافته است ورثه او بهره و نصیبی مطلقاً در ملک مرقوم بعد از انقضاء مدت حبس ندارند و باید بر ورثه حال الانقضاء کما فرض الله تعالی قسمت شود، والله العالم.
٦ ربیع الثاني ۱۳۵۰

س ۶۰۶. شخصی فوت کرده و ثلثی هم برای خود معین کرده و در وصیت‌نامه ذکر شده که اگر از اولاد من فقیر شد از منافع حاصله ثلث به اولاد فقیر بدهند، حال اولاد او فقیر شده و ثلث هم منافع ندارد آیا اولاد فقیر می‌توانند که ثلث را بگیرد و مشغول کاسبی شود و از منافع حاصله صرف معاش خود کند؟

ج: اگر نوشته از منافع حاصله از ثلث بدهند عین را نمی‌توان داد، والله العالم.
۱۰ رجب ۱۳۴۷

س ۶۰۷. میّت وصیت نموده به سفر کربلای معلّا در پنج سال از پنج نفر، حال راه

مسدود است اگران شاء الله مفتوح شد می‌شود سه سفرباقی مانده را دریک سال بدهیم یا خیر؟

ج: اگرمعلوم باشد که غرض ازوصیت به آنکه درپنج سال باشد ملاحظهٔ توزیع بر عائدات ثلث بوده است درصورت مفروضه که ازعائدات ثلث به مقداراجرت نیابت مانده است دریک سال می‌توان داد، واگرمعلوم باشد که خواسته هرسالی نائبی داشته باشد دریک سال بعد ازفتح طریق نمی‌توان داد، وهمچنین اگرغرضش معلوم نباشد هم دریک سال نمی‌توان داد بلکه باید هرسال یک نائب فرستاد، والله العالم.

س ۶۰۸. هرگاه وزّاث امضاء نمودند وصیت درمازاد برثلث را بعد مدّعی شدند که ما جاهل به حکم بودیم، یعنی نمی‌دانستیم ما را حق رد درمازاد برثلث هست، آیا این دعوی مسموع است یا خیر؟

ج: ظاهراً جهل به حکم اثری نداشته باشد وامضاء وصیت موجب نفوذ است مطلقاً. والله العالم.

۱۸ ربیع الثانی ۱۳۴۸

س ۶۰۹. زید وصیت نموده عین معین را برای مصرف معین و عملی ازاعمال، آیا منافع عین موصی به و نماءات آن بعد ازفوت موصی و قبل ازعمل ملک کیست؟

ج: منافع آن عین مادامی که باقی است و صرف درمصرف مقررآن نشده است تابع عین است و درحکم مال میت است به ورثه ربطی ندارد. والله العالم.

۱۸ ربیع الثانی ۱۳۴۸

کتاب النکاح

و درآن پنج فصل است:

فصل أول: در عقد نکاح و أولیای آن

س ۶۱۰. تولّی یک نفر طرفین عقد را اذن می‌فرمایند یا خیر؟ و آیا فرق است بین نکاح و سائر عقود؟

ج: اقویٰ جواز است، لکن مسئله، خلافیه است، در عقد نکاح مهما امکن احتیاط رعایت شود بهتر است، کما لا یخفی.

س ۶۱۱. شخصی زاء را مثل ذال می‌گوید سین را مثل ثاء، صیغه نکاح و طلاق و سایر عقود را بخواند صحیح است یا خیر؟

ج: درصورتی که از اشتمال عقد به آن حرف که تبدیل می‌کند تخلّص ممکن نباشد در فرض انحصار به این شخص و نبودن عاقد دیگر صحت عقد اشکالی ندارد، و با عدم انحصار کفایت عقد و ایقاع او خالی از اشکال نیست، خصوصاً درصورت وکالتش در عقد و یا ایقاع از غیر، و احوط توکیل شخص صحیح القراءة است، والله العالم.

س ۶۱۲. صغیره را به اذن ولیّ عقد می‌کند به این عبارت متعت یا انکحت بنت

موکّلی با باقی متعلقات، این صحیح است یا خیر؟

ج: ذکر متعلّقات ضرری ندارد ولکن باید عبارت صحیح عربی گفته شود، بهتر آنکه بگوید انکحت فلانة تا از زحمت آسوده شود، ان شاء الله تعالی.

س ۶۱۳. زن راضی نیست آشکارا منقطعه شود از خوف تشنیع و نحو آن، آیا همین عذر است و می‌شود به فارسی بخوانند، همچنین اگر مرد نخواهد پیش کسی برود بواسطهٔ شبق صبر ندارد همین باعث تجویز به فارسی می‌شود یا خیر؟

ج: بعید نیست فارسی جایز باشد در چنین فروض.

س ۶۱۴. قبول قول زن در عدم مانع و غیره مشروط به عدم اتهام است یا خیر؟ و اتهام و عدم دائر مدار ظنّ به صدق و کذب است یا خیر؟

ج: احوط اقتصار به صورت عدم اتهام و مظنون الکذب نبودن است مثلاً زنهائی که در عدّه نگاه داشتن مبالاتی ندارند و شغلشان متعه شدن است اکتفا به قول آنها که بلا مبالاتند در جواز متعه نمودن آنها خصوصاً با ظنّ به آنکه دروغ می‌گویند در غایت اشکال است، ولا سیما در مثل مشهد مقدس و سایر اعتاب مقدسه که محلّ ورود غربا است و این قبیل زنان که خود را برای متعه شدن حاضر کرده و بی مبالاتند بسیار هستند.

س ۶۱۵. دختر بکر پدرش غائب است عقد نکاح دائم و انقطاع او چگونه است؟

ج: اقوی صحت است مع غیبة الأب.

س ۶۱۶. اگر چنین عقدی شد چکُند؟

ج: پدر امضا کند، علی الأحوط خروجاً عن شبهة الخلاف.

س ۶۱۷. زنی به عقد دائم مجنونی درآمده است و قبول زوجیت را ولیّ مجنون کرده است و حالیه آن زن به واسطه جنون زوج و نرسیدن نفقه عاجز شده و بیچاره گردیده است آیا ولیّ مجنون یا حاکم شرع می‌تواند آن زن را طلاق دهد یا خیر؟ و علی أیّ حال تکلیف این زن را معین فرمایید، ادام الله ظلکم العالی.

ج: أولاً در مفروض سؤال که ولیّ مجنون قبول زوجیت نموده است اگر ولیّ مذکور پدر یا

جدّ پدری بوده و جنون مجنون هم متصل به صغر بوده درصورت اجتماع این دو قید قبول ولیّ مذکور صحیح است والّا فلا. و علی تقدیر الصحة درصورتی که طلاق آن زن مصلحت مجنون باشد دراین صورت ولیّ مذکور با اجتماع آن دو قید می‌تواند طلاق دهد، بلکه اگر جنونش متصل به صغر هم نباشد ولایت پدر یا جدّ پدری بر طلاق مع مصلحة المجنون بعید نیست، واحوط آنکه حاکم شرع هم دراین صورت بلکه مطلقاً مستقلاًّ طلاق دهد، حاصل آنکه هم پدر یا جدّ پدری و هم حاکم شرع هر دو طلاق دهند مطلقاً علی الاحوط، والله العالم.

۱۷ ربیع الأول ۱۳۴۲

فصل دوم: در محرّمات نکاح

س ۶۱۸. عمه طفل برادر را شیر دهد جایز است و موجب افساد عقدی نمی‌شود؟ یا عموم منزله را اعتبار می‌دهند؟

ج: موجب افساد عقدی نمی‌شود و عموم منزله دلیل ندارد.

س ۶۱۹. عمه و خاله طفلِ برادر و خواهر را شیر بدهد جایز است یا نه؟ و باعث افساد نکاح ثابتی نمی‌شود؟ و همچنین شیر دادن زن برادر و خواهر شوهرش را؟

ج: درهیچ یک ازدو مسئله موجب فسخ نکاح ثابتی ظاهراً نباشد. بلی، درمسئله ثانیه کسانی که قائل به عموم منزله شده‌اند موجب نشر حرمت دانسته‌اند، لکن اقوی خلاف آن است، والله العالم.

س ۶۲۰. زنی دو دختر زائیده یکی از دخترها را به مادر خودش داده که او را شیر دهد مادر آن زن هم آن دختر را شیر تام داده است آیا آن زن بر شوهرش حرام موبّد می شود یا چاره‌ای دارد؟

ج: مادر این طفلی که شیر جده‌اش را یعنی مادر مادرش را خورده بر شوهرش حرام مؤبد می‌شود چاره‌ای هم ندارد. والله العالم.

۳ جمادی الثانیة ۱۳۴۸

س ۶۲۱. هرگاه زنی شیر بدهد تمام اولادهای زید را سوای اولاد اخیره آن، نیز همان زن شیر بدهد اولاد عمرو را سوای اولاد اخیره آن را، آیا با این کیفیت اولاد اخیره زید را با اولاد اخیره عمرو می‌شود نکاح نمود یا محل اشکال است؟

ج: در مفروض سؤال که مرضعه مذکوره اجنبیه و فقط مادر رضاعی اکثر اولاد زید و اکثر اولاد عمرو بوده نه مادر نسبی آنها، در این صورت آنچه از اولاد زید و اولاد عمرو که از آن زن شیر خورده‌اند با اتحاد فحل با همدیگر خواهر و برادر شده‌اند و تزویج آنها با همدیگر جایز نیست، لکن آن پسر و دختر زید و عمرو که از آن زن شیر نخورده‌اند خواه اولاد آخری زید و عمرو باشند یا غیر آخری علی کل تقدیر اجنبی از همدیگرند و تزویج آنها به یکدیگر جائز و بی اشکال است، والله العالم.
۲ محرم الحرام ۱۳۴۹

س ۶۲۲. اگر زنی شیر دهد اولاد خواهر شوهرش را آیا آن زن بر شوهرش حرام می‌شود یا نه؟ و آیا ممکن است خواهر شوهرش هم که مادر مرتضع است به واسطه این شیر دادن بر شوهرش حرام شود یا نه؟

ج: بعض قائلین به [illegible]وم منزله شیر دادن زن اولاد خواهر شوهرش را موجب حرام شدن آن زن بر شوهرش دانسته‌اند چون بواسطه این شیر دادن آن زن نسبت به شوهرش مادر اولاد خواهر می‌شود و مادر اولاد خواهر در نسب خواهر برادر و از محرمات نسبیه است، لهذا مادر رضاعی اولاد خواهر یکدیگر را تزویج کنند و هر دو صاحب اولاد شوند و یکی از آن دو زن اولاد دیگری را که خواهرزاده شوهر و برادرزاده خود او است شیر دهد هر دو زن به واسطه این شیر دادن مادر أولاد خواهر شوهرشان می‌شوند و به منزله خواهر و حرام می‌شوند، زیرا مرضعه مادر رضاعی اولاد نسبی خواهر شوهرش می‌شود و مادر مرتضع مادر نسبی اولاد رضاعی خواهر شوهرش می‌شود، و لهذا هر دو به منزلهٔ خواهر شوهر و بر شوهرشان حرام می‌شوند، لکن این قول افراط در عموم منزله و خیلی ضعیف است، و لهذا هیچ یک از آن دو زن بر شوهرش حرام مؤبّد نمی‌شود، والله العالم.
یوم ۱۰ شعبان ۱۳۵۱

س ۶۲۳. خواهر رضاعی شخص برای برادرش عقد کردن جائز است یا خیر؟

ج: اگر این دختر که خواهر رضاعی زید است از مادر زید شیر خورده است جمیع اولاد مرضعه که مادر زید است با آن دختر خواهر و برادرند و تزویج آن دختر بر تمام آنها حرام است، و اگر عکس باشد زید از مادر آن دختر شیر خورده باشد مسئله محل خلاف، مشهور بر جواز تزویج و احوط ترک است، و اگر هر دو از زن اجنبیه دیگر شیر خورده اند ظاهراً تزویج آن دختر که خواهر رضاعی زید است به برادر نسبی زید مانعی ندارد، والله العالم.

س ۶۲۴. زنی پسری دارد برادری هم دارد که دائی پسرش است این پسر با دختر دائیش در طفولیت مکرر ولی با فاصله از مادر همدیگر شیر خورده اند، اگر بخواهد این دختر دائی را برای پسر خودش تزویج کند به واسطه خوردن شیر همدیگر شرعاً مجاز است یا خیر؟

ج: اگر به فاصله شیر همدیگر را خوردن این دو طفل عبارت از آن باشد که هریک از این دو طفل در هر شبانه روز گاهی از مادر خودش شیر می خورده و گاهی از مادر طفل دیگر و هیچ وقت اتفاق نیفتاده که یک شبانه روز متصل یا پانزده شیر کامل متوالی بدون فاصله از مادر طفل دیگر شیر خورده باشد و شیر خوردن از مادر خودش همیشه بین شیر خوردن از مادر طفل دیگر فاصله می شده است بر این تقدیر رضاع شرعی موجب برادر و خواهر یکدیگر شدن بین آن دو طفل متحقق نشده و تزویج آنها به یکدیگر جایز است. والله العالم.

۲۴ ربیع الأول ۱۳۵۵

س ۶۲۵. طفلی زید نام بواسطه کم شیری والده اش یا دایه اش در عرض دو ماه الی شش ماه نزد زن دیگر بوده روزی یک مرتبه الی سه مرتبه از آن زن هم شیر خورده، پس از هشت سال طفل دیگری زینب نام از شخص دیگری بواسطه کم بودن شیر مادرش یا دایه دائمه اش از همان زن ثانیه که فرض شده بود که روزی یک مرتبه الی سه مرتبه به زید شیر داده به همین زینب نام هم به همان ترتیب روزی یک مرتبه الی سه مرتبه شیر داده و شیری که به زید و زینب داده هر دو از یک شوهر بوده، آیا

این معاونت شیرزن دوم موجب صدق شرکت روئیدن پوست و گوشت طفلان است یا خیر؟ زید و زینب محرم می شوند یا نه؟ و نکاح ما بین آنها چه صورت دارد؟ علی تقدیرآنکه زینب به زید محرم است و حرام است آیا به أخ أبوینی زید هم حرام می شود؟ دیگرآنکه خواهرزید هم به أخ أبوینی زینب حرام می شود یا خیر؟

ج: ظاهراً درشدّ عظم و انبات لحم که درمقابل آن دوسبب دیگرمذکوراست مناط در تحقّق آن استقلال شیرمرضعه است درآنها واگردربین هریک شیریا دوشیرکه ازمرضعه خورده شیردیگری یا غذایی هم دربین خورده باشد موجب تحقّق رضاع نیست اگرچه درتمام دوسال برهمین وجه هرروزه شیرآن زن را خورده باشد، مجملاً درمفروض سوال ظاهراً رضاع محرّم نسبت به هیچ یک ازاین دوطفل متحقّق نشده است، ودرموارد تحقّق رضاع ما بین دوطفل خواهرأبوینی أحدهما نسبت به برادرأبوینی دیگری جواز تزویج آنها به همدیگرو حرمت نظرآنها به یکدیگرمحل شبهه و اشکال نیست فقط خواهرو برادرأبوینی یا أبی هریک ازآنها نسبت به مرتضع دیگرمحل اشکال است اگر چه أشهردرآن هم عدم نشرحرمت است، والله تعالی هوالعالم بحقایق أحکامه.

س ۶۲۶. نکاح کتابیه جایزاست یا خیر؟

ج: به عقد منقطع جایزوعقد دائم محل اشکال است. والله العالم.

س ۶۲۷. در برمه مرسوم است که برمه‌ها که مذهب آنها بت پرستی است به هرقومی زن می‌دهند چه اهل مذهب خود آنها باشد یا ازغیرملت آنها از مسلمین و نصاری و غیرهما و بعد ازاینکه درخانه شوهرآمدند مذهب شوهر را اختیارمی‌کنند و بعضی ازمسلمین ازشیعه و غیرشیعه ابتداءً آنها را مسلمان می‌کنند و بعد عقد می‌کنند و بعضیها ابتداءً حاضرنمی‌شوند که مسلمان شوند بلکه بعدازآنکه درخانه شوهرآمدند اسلام اختیارمی‌کنند، درچنین فرضی برای مسلمین جایزاست که زنی راکه می‌خواهند بگیرند قصد تملک او را نمایند و به عنوان ملکیت او را تصرف کنند یا نه؟ و آیا بعد ازاختیاراسلام مرد می‌تواند او را

عقد کند یا نه؟ و بر فرض جواز عقد آیا صحّت آن موقوف است بر عتق آن یا نه؟
ج: طوائفی از غیر مسلمین که تملک آنها جایز است اگر مسلمانی به قهر و غلبه آنها را اسیر کند و بر آنها قاهر شود در چنین فرض تملک صحیح است، لکن بدون هیچ قهر و غلبه به مجرد نیّت و قصد کسی مالک رقبهٔ انسانی نمی‌شود، و زنی که تا به خانه شوهر نیاید اختیار اسلام نمی‌کند یک عقد صوری قبلاً اجراء نمودن و بعد از آمدن به خانه شوهر و اختیار اسلام عقد صحیح اجراء نمودن مانعی ندارد، والله العالم.
ربیع الثانی ۱۳۵۰

س ۶۲۸. عقد زن شیعه با مرد سنّی جایز است یا نه؟ اگر جایز است مرد سنّی طلاق موافق مذهب خود بدهد درست می شود یا خیر؟ و اگر زن مدخوله باشد عدهٔ طلاقش چند خواهد شد؟ و اگر غیر مدخوله باشد چه شود؟
ج: این مسئله بین الاصحاب از دو جهت محل خلاف و اشکال است اما از جهت حرمت یا جواز تکلیفی چون به حسب عادت نوعیه غالباً زن از دین شوهر اخذ می‌کند لهذا جواز شوهر کردن یا شوهر دادن زن شیعیه به مرد سنّی در غایت اشکال است و نباید اقدام شود، و اگر چنین اتفاقی روی دهد و زن شیعیه به مرد سنّی شوهر کرده باشد حکم به فساد آن عقد و جواز شوهر کردن آن زن بدون طلاق به مرد دیگر نمی‌توان کرد، و در تخلیص آن زن از این ورطه و راضی کردن شوهر سنّی به طلاق به هر وسیله حتی بذل مال باید اهتمام کرد، و بعد از صدور طلاق از شوهر سنّی هر مرد شیعی می‌تواند به مقتضای آن اخذ کند و مطلقه مرد سنی را تزویج نماید، لکن اگر مدخول بها باشد در عده باید به مذهب خودش عده بگیرد و بعد از خروجش از عده نکاح او مطلقاً جایز است، والله العالم.
س ۶۲۹. زید دختر خود هنده را به بکر تزویج نمود، بکر سنّی بود، ابتداء هنده راضی نبود و بخاطر پدر راضی شد، فعلاً پدر فوت شده آیا هنده می‌تواند عقد خود را فسخ نماید یا نه؟

ج: جواب این مسئله ازآنچه درظهراین صفحه درجواب مسئله اولی نوشته شد ظاهر است، هنده نمی‌تواند عقد خود را به مرد سنّی فسخ کند و نه می‌تواند بدون آنکه شوهر سنی او را طلاق دهد به مرد دیگرشوهرکند، و به هروسیله که بتواند درصدورطلاق از شوهرسنی اهتمام کند و خود را ازاین ورطه خلاص کند -ان شاء الله تعالی- والله العالم.
في ۷ رجب ۱۳۵۲

س ۶۳۰. شخصی جمع بین الاختین نموده بود و ازمعقوده ثانیه صاحب أولاد است و حالا وفات کرده علم و جهل او برحرمت معقوده معلوم نیست، حکم ارث أولاد معقوده ثانیه چیست؟ آیا به اصلی می توان و طی ثانیه را ازقبیل وطی به شبهه کرد یا نه؟ آیا موردی برای اصالة الصحة في فعل الزوج هست؟ و بنابراجراء أصلی ازاصول آیا ازظاهرحال زوج اگرمردِ لاأبالی بوده استکشاف حکمی مخالف با اصل می توان کرد یا نه و ازموارد تقدیم ظاهربرأصل است یا نه؟ (ازطهران-شیخ محمد تقی آملی)

ج: اگربه أصلی بتوان جهل زوج را به حرمت اثبات کرد ظهورحال او درعدم مبالات به أحکام الهیّه (عزّت کبریاؤه) چون ازظواهرغیرمعتبره است لهذا قابل به معارضه نیست، بلکه کلّیاً تعارض أصل وظاهربإطلاقه أساس مسلّم ندارد ولتوضیحه مقام آخر، وبالجمله اگربا أصلی بتوان وطی به شبهه بودن آن را احرازکرد ظهورحال زوج درعدم مبالات قابل معارضه نتواند بود، وعلی هذا أصلی که دراین مورد جاری تواند بود اصالة عدم علم الزوج بالحکم الشرعي واصالة الصحة في الوطي الصادرمنه وانه لم یکن عاهراً فیه، این دواصل هردو جاری است ولکن الاشکال في کلیهما هواُنّ عنوان کون الوطي صادراً عن شبهةٍ لایثبت بشيء من الاصلین الّامن باب التلازم الّان یمنع عن الحاجة الی احرازالعنوان المذکورویدّعی کفایة عدم کونه عاصیاً في فعله وکذا عدم علمه بحرمته في ترتّب الأثرالذي یراد ترتّبه في المقام وهولحوق الأولاد بالوطی ووراثتهم له ولایبعد أن یکون هذا هوالاقوی، والله العالم.

چون عنوان مرقومه شریفه تکلّم درمدرک بود لهذا به اشاره به مدرک اکتفاء می‌شود، ادام الله تعالی تأییداتکم، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

چون اقدام او به عقد ثانی کاشف ازالتزام به أحکام إلهیّه عزّت کبریاؤه است لهذا این ظاهربا ظهورحال او درعدم مبالات معارض است، واگربه ظواهرغیرثابتة الحجّیه توان نظرداشت این دوظاهربا یکدیگرمعارض است، واُصول جاریه درمورد سالم می‌مانند ازمعارض لکن حیث انه لاعبرة بهذه الظواهرمطلقاً فهذا التعارض أیضاً ساقط ومستغنی عنه، والله العالم.

س ۶۳۱. زن زانیه وکسبیه (یعنی زنهائی که اززنا بالعموم کسب می‌کنند) با چنین زنان بدون توبه متعه یا نکاح دائم جایزاست یا حرام؟

ج: نکاح زن زانیه بدون توبه اظهرکراهت آن است، لکن متعه کردن چنین زنان که این عمل شنیع کسبشان است وعدّه نمی‌گیرند اگرچه زناهای سابقه آنها عده ندارد لکن با علم آنکه بعد ازانقضاء اجل این متعه عده نگاه نمی‌دارد جوازمتعه کردن آن خالی از اشکال نیست واولی وأحوط ترک آن است، والله العالم.

فصل سوم: در نکاح منقطع

س ۶۳۲. قبلت التمتیع یا قبلت المتعة هردو صحیح است؟ و معنای متعه چیست؟

ج: بهترعقد متعه را با أنکحت یا زوّجت اجرا نمودن است واگرمتّعت بگوید قبلت التمتیع وقبلت المتعه هردوصحیح است، ومتعه اسم مصدراست که زوج مالک می‌شود به عقد[1] ومعنی آن معلوم است، به عبارت آخرهمان معنی که به فارسی بهره داشتن یا بهره‌مند بودن معنی اسم مصدری است وبه عقد برای زوج حاصل می‌شود و زوج قبول می‌کند.

---

۱. عبارت نسخه چنین است، مصحّح.

س ۶۳۳. درصیغهٔ انقطاع قبلت المتعة به ضمّ میم است و قبلت التمتیع کدام یک بهتر است و معنای آن چیست؟

ج: اگر بگوید قبلتُ و وقف کند بر تاء قبلت بهتر[بهترین] وجوه است و در رساله سؤال و جواب فارسی بیان شده است، رجوع فرمائید ان شاء الله تعالی.

س ۶۳۴. منقطعه حمل دارد نفقه دارد یا خیر؟

ج: نفقه ندارد علی الأقوی، و الله العالم.

س ۶۳۵. در عقد منقطع اگر اول زمان را نداند و منظورهم نداشته باشد و این طور بگوید به زنی دادم وکیل کنندهٔ خودم را به وکیل کننده تو تا دو ماه صحیح است یا خیر؟

ج: ظاهراً صحیح است و از زمان عقد محسوب می شود.

س ۶۳۶. در متعه، زوجه قبول بخشیدن مدت نمی‌کند، چگونه رعایت این احتیاط کنند که احوط قبول زوجه است؟

ج: اگر زوج بخشد و زوجه قبول نکند رعایت این احتیاط این است که زوجه شوهر دیگر نکند و زوج هم با او معامله زوجیت نکند تا مدّت بگذرد، و مهر را علی أیّ حال باید تمام را بدهد.

س ۶۳۷. هرگاه شخصی بخواهد زنی را برای پسر نابالغ خود متعه نماید برای محرمیت در مدت چند ساعت یا چند روز صحیح است و موجب حصول محرمیت می‌شود یا آنکه باید از زمان بلوغ داخل در مدت نمود؟ و اگر ولیّ اجباری بخواهد مدت را بعد از اجراء صیغه بلافاصله ببخشد جایز است یا خیر؟ و کیفیت اجراء صیغه آن به چه طریق است؟ و همچنین عکس این به اینکه ولیّ اجباری متعه نماید طفل صغیره خود را برای شخصی از جهت محرمیت شرط است داخل کردن زمان بلوغ یا خیر؟ و آیا جایز است اشتراط هبه مدت بعد از عقد یا خیر؟ و برفرض عدم اشتراط جایز است هبه مدت بعد از عقد بلافاصله یا خیر؟ و اگر خوف وطی داشته باشد جایز است شرط عدم وطی نماید یا خیر؟

ج: بلی دخول زمان ما بعد البلوغ و امکان تمتع شرط است در صحت عقد متعه هم در طرف پسر نابالغ و هم دختر غیر بالغه، و ولیّ اجباری که ولایت بر اجراء عقد دارد ولایت برهبه مدت هم دارد یعنی پدر یا جدّ پسر می‌تواند مدت را ببخشد، و عقد او مثل عقد نکاح است پدر دختر یا وکیل او بگوید انکحت یا زوجت فلاناً فلانة في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم پدر پسر یا وکیل او بگوید قبلت کافی است، و اگر عقدی که پدر طفل برای طفل کرده است باطل بوده می‌تواند آن زن را خودش تزویج کند، و اگر من باب الاحتیاط در اکتفاء به آن عقد اشکال شده است احوط این است که پدر تزویج نکند برای خودش، و در موردی که طفل صغیر عقد یک ساعت برای او شده اگرچه اقوی عدم صحت آن عقد است ولکن مع هذا احوط این است که پدر طفل آن زن را تزویج نکند چون بعضی قائل به صحت ظاهراً باشند، والله العالم.

شرط عدم وطی جایز است لکن شرط هبه مدت مشکل است اشتراط آن هم فائده ندارد و لغو است، اگر زوجین بالغین باشند مدت را زمان قلیلی قرار دهند که سریعاً منقضی شود و حاجت به هبه نباشد و اگر احدهما صغیر باشد الی ما بعد البلوغ قرار دادن محذوری ندارد و بعد از بلوغ هم منقضی می‌شود، والله العالم.

س ۶۳۸. زید در حیاة خود دختر چهارده ساله را که پدر نداشت از برای پسر صغیر خود صیغه منقطعه کرده است و زید به فاصله یک سال فوت کرده است وصیّ زید پسر بزرگ زید است آیا وصی زید یا حاکم شرع می‌تواند بذل مدت کند یا حکم طلاق را دارد و باید پسر صغیر کبیر شود و بذل مدت کند؟

ج: بلی ولیّ صغیر می‌تواند بذل مدت کند خواه از جانب پدر صغیر منصوب باشد یا از جانب حاکم شرع لکن صرفه و صلاح صغیر باید رعایت شود -علی الاحوط- و اگر مجاناً بخشیدن مدت صرفه صغیر نباشد مقدار مالی از جانب آن دختر یا کسی که خواهان او است بذل کند تا بخشیدن مدت بی اشکال باشد. والله العالم.

۲۹ شعبان ۱۳۴۴

فصل چهارم: در نشوز و أولاد و نفقات

س ۶۳۹. هرگاه زوجه بدون اذن زوج از خانه بیرون رفت ولو به رفتن یک مرتبه آیا حکم نشوز بر او جاری است یا خیر؟ و یا اینکه آن چیزهایی که بر زوجه لازم است که اطاعت زوج نماید ننمود آیا حکم نشوز بر او می شود یا خیر؟

ج: اولاً معلوم باشد ناشزه شدن زن حکم آن که عدم وجوب نفقه است تا زمان باقی بودن زوجه بر نشوز است بعد از رجوع به طاعت مستحق نفقه است، و بعد ذلک در مورد سؤال هم معلوم شد همان زمانی که اطاعت زوج نمی‌کند یا از خانه بدون اذن خارج شده نفقه ندارد و بعد از آنکه به خانه برگشت و در مقام طاعت باشد مستحق نفقه است، والله العالم.

س ۶۴۰. مثلاً زید زوجه خود را طلاق داد بعد از طلاق می‌تواند زوج بچه شیرخوار را از زوجه بگیرد یا نه؟

ج: مادر نسبت به طفل شیرخوار حق حضانت دارد اگر پسر باشد تا دو سال که مدت رضاع است مادر حق حضانت دارد و اگر دختر باشد تا مدت هفت سالگی مادر حق حضانت دارد و پدر نمی‌تواند پسر را قبل از دو سالگی و دختر را قبل از هفت سالگی از مادر بگیرد، لکن اگر مادر شوهر کند حق حضانتش ساقط می‌شود و پدر اولی به حضانت خواهد بود، والله العالم.

س ۶۴۱. زیدی به اسم وصایت خود دو نفر صغار موصی را در نزد خالوی صغار نگاه داشته به موجب سند قرارداد علیحده قرار شده است که هر ساله مقدار هشت خروار برنج از محصول ملکی خود صغار به خالوی آن صغار بدهد عوض نگاه داری صغار و خرج شام و نهار و باقی مخارج و لباس و پول مدرسه در عهده وصی باشد تا صغار کبار شوند پس از یک سال می‌خواهد به اسم اینکه دیگری کمتر مخارج خواهد گرفت صغار را از خالویشان بگیرد با چنین قرارداد و تعهد می‌تواند صغار را بگیرد یا باید به قرارداد عمل نماید در صورتی که وصی مزبور از جانب پدر و جدّ منصوب بر وصایت نیست و صغار کسی را ندارند غیر از خالو و عمه پدر آیا بر فرضی

که این قرارداد عقد لازمی نبوده باشد خالوی مزبور حق حضانت صغار را دارد یا خیر؟
ج: اگر وصی مذکور از جانب پدر یا جدّ پدری به وصایت و قیمومت بر صغار منصوب باشد با نبودن پدر و مادر و جد پدری حق حضانت صغار ظاهراً به همان وصی مخصوص است، و اگر از جانب حاکم شرع منصوب به قیمومت باشد و عمّه هم عمّه پدر باشد ظاهراً حق حضانت صغار راجع به خالوی آنها است، و علی ایّ حالٍ قرارداد مذکور اگر در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد و خلاف صرفه و صلاح صغار نباشد لازم است بر طبق آن عمل شود والّا فلا، لکن در صورتی که قیّم مذکور از جانب حاکم شرع منصوب به قیمومت بر صغار باشد اگرچه در این صورت تسلّط ندارد صغار را از خالوی آنها بگیرد ولکن در مقدار مصارف آنها باید به أهل خبره رجوع شود و زیاده از مقدار مصرفشان خالوی آنها نمی‌تواند مطالبه نماید و از جهت حضانت و نگاه داری آنها هم نمی‌تواند از آنچه دیگری اقدام دارد مطالبه نماید، و اگر زیاده بخواهد وصی و قیّم صغار می‌تواند صغار را از او بگیرد و به اجرت کمتر تسلیم غیر نماید هر چند از جانب حاکم شرع منصوب به قیمومت باشد، والله العالم.
۳ ذی القعده ۱۳۴۸

س ۶۴۲. خرج بیماری زن بر شوهر است و جزء نفقه است یا خیر؟ همچنین اگر عادت دارد به تریاک کشیدن یا سیگار کشیدن و نسوار کردن؟
ج: جزء نفقه بودن مصارف ناخوشی -خصوصاً ناخوشیهای غیر متعارفهٔ سنگین خرج- معلوم نیست و همچنین تریاک و سیگار و امثال این عاداتی که از فضول معیشت است؛ لکن با ایسار زوج و اعسار زوجه و تضرر او به ترک -کما هو الغالب- احوط است خصوصاً [اعتیاد] به این عادات قبل از عقد، والله العالم.

س ۶۴۳. زوجه معقوده غیر مدخوله نفقه دارد یا خیر؟ چون مرسوم است مدتی دختر در خانه پدرش است و تمکین کامل را ندارد، اگر باقی ماندن به این حال از بابت این است که زوج امور معهوده بینهما را از خرید لباس و بعضی از لوازم تهیّه

نمی‌کند باز هم نفقه ساقط است یا خیر؟

ج: سقوط نفقه در صورت اولی ظاهر و در صورت ثانیه محل اشکال است، بلکه با مماطله زوج در دفع مهر حاضر و کمال تمکین زوجه عدم سقوط ظاهر است.

س ۶۴۴. دختری معقوده پسری بوده و چند وقت هم با هم بوده‌اند بعد دختر انکار زوجیت نموده در محضر حاکم شرع زوجیت او را به شاهد و بیّنه ثابت نموده‌اند مطالبه صداق و نفقات آن می‌کند، حق مطالبه دارد یا خیر؟

ج: نفقه مدتی را که منکر زوجیت بوده است حق مطالبه ندارد، و مهر و صداقش را اگر مؤجل نبوده است حق مطالبه دارد، و اگر مؤجل بوده است قبل از حلول اجل حق ندارد مطالبه نماید. والله العالم.

٤ شوال ١٣٤٩

س ۶۴۵. جدّ وصیت کرده ردّ مظالم بدهند، اولاد دختر فقیر است می‌تواند ردّ مظالم جدّ خود را بگیرد یا خیر؟ و اینکه فرموده‌اند زکات را به واجب النفقه نمی‌توان داد در صورت تمکن از انفاق است، درجهٔ عدم تمکن چه حد است؟

ج: اولاد دختر مظالم جد را بعد از وفات او بگیرد مانعی ندارد، و درجهٔ عدم تمکن از انفاق این است که زیاده از مؤونهٔ سال خودش و زوجهٔ دائمهٔ خودش عایدی نداشته باشد که [به] پدر یا پسر بدهد.

س ۶۴۶. لباسهایی که برای زن می‌گیرد بعضی را پوشیده و بعضی را نه، بعد از فوت شوهر این لباسها از آن کیست؟ یا آنکه زن در خانه شوهر لباس درست می‌کند ولی مایهٔ آنها از شوهر است اینها از کیست؟

ج: این قبیل امور به اختلاف عادات بلاد و اشخاص مختلف می‌شود، اگر عادت بلاد شخص به دادن و تملیک کردن شوهر رخت را به عیالش نباشد و به همان عنوانی که شرعاً نفقه و کسوهٔ زن بر شوهر واجب است به همان عنوان واجب شرعی داده باشد آنچه از اعیان آنها باقی باشد بعد از فوت شوهر جزء ترکه او خواهد بود؛ ولکن بعید نیست

عادت خیلی بلاد و اشخاص برتملیک باشد، و علی أی حال عادت بلاد و اشخاص در اینگونه امور متّبع است.

س ۶۴۷. فرموده‌اند درعقیقه موی سررا بتراشند، آیا دردخترهم چنین است، و تا چند سالگی؟

ج: درروزهفتم ولوآخرروزمستحب است، ودخترو پسرفرقی ندارد، واگرروزهفتم گذشت استحباب معلوم نیست اگرچه بعضی قائل شده‌اند، و باید سرتراشیدن قبل ازعقیقه باشد استحباباً.

س ۶۴۸. گوسفند عقیقه پا و رانش را به قابله دهند یک پا و ران یا هردو؟

ج: ظاهراً هردو پا و ران مستحبّ است به قابله داده شود؛ چون مقدار ثلث عقیقه مستحب است به قابله داده شود. و مستحب است پا و ران باشد و یک پا و ران به مقدار ثلث نمی‌شود، علی أی حال حکم استحبابی دو حکم است اول آنکه مقدار ثلث به قابله داده شود؛ دوم آنکه پا و ران باشد و لهذا هردو باید رعایت شود، اگرچه روایت ربع هم نقل شده است ولکن اشهر ثلث است.

فصل پنجم: سائر مسائل نکاح

س ۶۴۹. زیدی زنی را به عقد دائم تزویج کرده و قبل ازآنکه او را عقد کند صیغه محرمیت خوانده و او را دیده و با او هم صحبت داشته و مبلغی هم صداق به او داده، حال بعد ازآنکه به او دخول کرده زوج مدعی است که این زن دیوانه است بیان فرمایید حکم شرعی مسئله چیست؟ و برفرض دیوانه بودن و ثبوت خیار فسخ آیا صداقیه آن زن و مخارج عده ازبین می‌رود یا نه؟ و آیا به صرف ادعای زوج بدون حجت شرعیه دیوانگی زن ثابت می شود یا نه؟

ج - به مجرد ادعای زوج جنون ثابت نمی‌شود بلکه باید اثبات کند به حجت شرعیه که قبل ازعقد دیوانه بوده، و علی أیّ حال چون بعد ازدخول مدعی جنون شده است لهذا صداق

او مستقراست و برنمی‌گردد و ملک زوجه است و طلاق بدهد یا فسخ کند فرقی ندارد مگر درمخارج زمان عده که درصورت فسخ نفقه برزوج درزمان عده واجب نیست، والله العالم.
سلخ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

لکن درمفروض سؤال که اول صیغه محرمیت خوانده است البته آن صیغه محرمیت عقد انقطاعی بوده، واگربعد ازانقضاء مدت آن عقد انقطاعی اورا عقد دائمی کرده یا مدت اورا بخشیده وبعد عقد دائمی کرده است این عقد دائمی صحیح است ومهرهم به دخول مستقراست، واگرمدت آن عقد انقطاعی منقضی نشده وباقی مانده، مدت را هم نبخشیده است وعقد دوامی کرده صحت عقد دائمی دراین صورت مشکل است. والله العالم.
سلخ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

س ۶۵۰. زید زنی را به عنوان اینکه باکره است تزویج نمود بعد ازدخول دعوی ثیّبه بودن او را می‌کند و زوجه انکار، طریق اثبات دعوی دراینجا چیست؟ و برتقدیر عدم امکان قول قول کیست ؟

ج: اگربکارت شرط ضمن العقد نبوده است دعوی ثیبوبت اثری ظاهراً ندارد، واگرشرط ضمن العقد بوده است دراین صورت بربعض تقادیرممکن است اثرداشته باشد لکن طریق اثبات ندارد و-به ملاحظهٔ استصحاب بقاء بکارت الی حال الدخول بها- زوج مدعی خواهد بود [و تسلط قسم خواهد داشت][1] والله العالم.

س ۶۵۱. زید زنی را به عنوان باکره بودن تزویج نمود فانکشف الخلاف دراین‌صورت حق زوجه به زوج مهرالمسمی است یا مهرالمثل یا تعداد معینی باید ازمهر المسمی کم نمایدو آن چقدراست؟

ج: اگربکارت شرط ضمن العقد بوده ومعلوم شودکه درحال عقد زائل بوده است ثبوت خیاربرای زوج محل اشکال است، بلی مقداری ازمهررا می‌تواند کم کند وتعیین مقدار

---

۱. در نسخهٔ اصل چنین آمده است، مصحح.

آن هم محل اشکال است و احوط تصالح است، واگر معلوم نباشد که حال عقد زائل بوده چون بکارت ممکن است ببعض امور خفیه زائل شود درچنین صورت ثبوت حقی برای زوج درغایت اشکال است، والله العالم

س ۶۵۲. شخص مؤمنی خواست تزویج کند زوجه‌ای را که دارای صفات کمالیه تقوی و تدیّن و پرهیزکاری باشد دختری را برای او معرّفی کردند که دارای آن صفات است و اولیاء آن دختر زوج بیچاره را فریب دادند و مهر زیادی که زوج از عهده آن نمی‌تواند برآید بر او تحمیل کردند و در این خصوص زوج را فریب دادند، بعد از آنکه زوج آن زن را به خانه آورد معلوم شد دارای ضد آن صفات است و فاسقه و بی مبالات در دین است حتی صوم و صلاة را هم به‌جا نمی‌آورد و هیچ اعتنا به شریعت مطهره و دیانت ندارد، آیا زوج می‌تواند مقداری از مهر را که می‌تواند از عهده برآید بدهد و نکاح را فسخ کند یا نمی‌تواند و بایست تمام مهر را بدهد اگر طلاق داد؟

ج: درصورتی که به تفصیل مرقوم درسؤال اولیاء دختر دارای صفات کمالیه مذکوره بودن او را ادعا کرده‌اند سزاوار بود آن مرد مؤمن تفحص کند و صدق یا کذب بودن آن ادعا را به دست آورد، حالاکه تحقیق نکرده زیر بار مهرگران رفته است ذمّه خود را به آن مهر مشغول کرده است و چاره ندارد و آن مهر را دادنی است اگر دخول واقع شده باشد تمام مهر و اگر قبل از دخول طلاق واقع شود نصف آن را باید بدهد. بلی اگر دارای صفات کمالیه مذکوره بودن زوجه را درضمن عقد نکاح زوج شرط کرده باشد و بعد معلوم شود زوجه فاقد آن صفات بوده است و اولیاء زوجه بر زوج تدلیس کرده باشند در این صورت مسئله محل اشکال است هم از جهت ثبوت خیار برای زوج و هم از جهت حق رجوع داشتن او بر اولیاء زوجه که بر زوج تدلیس کرده‌اند، و از هر دو جهت باید نزد حاکم شرع به مرافعه فصل شود، لکن درمفروض این سؤال اشتراط دارای صفات مذکوره بودن زوجه ذکر نشده است و ظاهر سؤال عدم اشتراط درضمن عقد است و در این صورت نه خیار و نه حق رجوع داشتن زوج بر اولیاء زوجه ثابت تواند بود، والله العالم.

۲۴ ذي الحجة ۱۳۵۱

س ۶۵۳. زید با هنده عقد نکاح کرد یک یا دو روز بعد از دخول معلوم شد که هنده حامله است از سابق، آیا نکاح صحیح است یا فاسد؟

ج: اگر حمل مستند به نکاح و وطی صحیح باشد این نکاح باطل است، و همچنین اگر حمل مستند به وطی شبهه و موجب لزوم عدّه باشد در این صورت هم این نکاح باطل است، و اگر از زنا حمل برداشته نکاح صحیح است، و اگر به واسطهٔ مساحقه زن دیگر یا به واسطهٔ جذب رحم نطفه مردی را و نحو ذلک از اسباب غیر عادیه حمل برداشته باشد صُوَر آنها مختلف است، و صحت و فساد این نکاح در این صور محل اشکال است رعایت احتیاط به اجراء طلاق ترک نشود و احتمال حرمت ابدیه در تمام فروض مذکوره رعایت شود -ان شاء الله تعالی-، والله العالم.

س ۶۵۴. زید که خودش به قرائن و آثار مشهوره کیفیت حمل را معلوم کرد کافی است برای یقین او یا باید که دکتور و قابله تشخیص کنند یا اقرار زن لازم دارد؟

ج: در صورتی که یقین خودش برای او موضوع حکمی باشد همان یقین خودش کافی است، و اگر بر زوجه اثری مترتب باشد باید به موازین شرعیه نزد حاکم شرع ثابت شود، والله العالم.

س ۶۵۵. اگر این حمل نتیجهٔ متعهٔ سابق با کسی دیگر باشد پس در این صورت این نکاح چه صورت دارد آیا صحیح است یا خیر؟

ج: بطلان نکاح در این صورت و نظایر آن در جواب مسئله اولی بیان شد، والله العالم.

س ۶۵۶. اگر بعد از معلوم کردن کیفیت حمل می‌خواهد که طلاقش بدهد می‌تواند یا خیر؟

ج: در صورتی که حاجت به طلاق باشد ولو من باب الاحتیاط و شرائط معتبره در صحت طلاق هم مجتمع باشد مانعی ندارد، والله العالم.

س ۶۵۷. اگر طلاق داد این حامله عده دارد یا خیر؟

ج: اگر به طلاق ولو من باب الاحتیاط حاجت باشد بعد از طلاق جامع شرائط صحت

این زن باید عده بگیرد، و در صورتی که نکاح این زن به واسطه آنکه در عده بوده است باطل بوده در این صورت هم چون مجامعت با او داخل در وطی شبهه است لهذا باید بعد از وضع حمل سابقش برای این وطی شبهه هم مستقلاً عده نگاه دارد، والله العالم.

س ۶۵۸. در ضمن عقد خارج لازم قرار فیما بین بر این شد که تا زمانی که زوجه به زوجیت باقی است زوج ماهی ده تومان به او بدهد و مخارج زوج هم مادامی که در شهر است در عهده زوجه باشد واگر مسافرت کرد باید همان ده تومان را در هر ماهی به زوجه بدهد، و در ضمن همین عقد زوج مزبور زوجه را وکیل مطلق بلا عزل خود قرار داده که هر ماه ده تومان را ندهد تا آخر همان ماه مخدره صبر کند چنانچه نرسد مخدره بر حسب وکالت فعلیه خود را به توکیل غیر مطلّقه به طلاق ثلاث نماید. صورت استفتاء .. اولاً عبارت اولی که (تا زمانی که زوجه به زوجیت باقی است) ظاهر در دوام است مقیداً بالزوجیه تا معین باشد یا ظاهر در دوام نیست تا مجهول باشد؟ و بر فرض ثانی آیا این جهالت موجب بطلان قرارداد می‌شود یا خیر؟ ثانیاً قرارداد ثانی که زوج وکیل نموده است زوجه را که به توکیل غیر خود را مطلّقه نماید در معلومیت و مجهولیت تابع قرارداد اول است یا نه؟ ثالثاً تعلیق در وکالت که به شرط ضمن العقد حاصل شده موجب بطلان می‌شود یا نه؟ رابعاً توکیل در سه طلاق بالملازمه دلالت بر توکیل در دو رجوع در بین دارد یا نه؟ خامساً آیا رجوع قولی قابل وکالت می‌باشد یا نه؟ سادساً بر فرض صحت وکالت در توکیل غیر و عدم صحت سه طلاق آیا یک طلاق صحیح است یا خیر؟

ج: شرط مذکور که مادامی که مخدره مومی الیها به زوجیت فلانی باقی است ماهی ده تومان بدهد جهالتی ندارد که موجب فساد گردد و صحیح است، همچنین شرط وکالت هم که به توکیل غیر خود را مطلّقه نماید جهالتی ندارد و صحیح است، و وکالت هم تعلیق ندارد تعلیق در موکل فیه است که طلاق باشد و شبهه و اشکالی ندارد و صحیح است، و وکالت در سه طلاق متضمّن وکالت در رجوع فیما بین هم هست اگر چه بعضی از اساطین فقهاء (رضوان الله تعالی علیهم) به طور اشکال علمی نه اشکال فتوائی در

صحت توکیل دو رجوع فیما بین از جهت مالک نبودن زوج رجوع را قبل از طلاق اشکال علمی فرموده و این اشکال علمی در کلمات فقهاء عرض عریضی به هم رسانیده ولکن بالأخره اشکال علمی است و مندفع است و به حسب فتوی خلاف معتدّ به در صحت آن ظاهراً نباشد و صحیح است، و بر فرض که از صحت آن اغماض شود یا توقف شود بعد از آنکه ده ماه از طلاق گذشته[1]، علی أیّ حال زوج مذکور بعد از رجوع از سفرش که زوجه از عده خارج شده حق رجوع ندارد بلی اگر سه طلاق صحیح باشد جواز عقد متوقف بر محلّل هم هست، والله العالم.

س ۶۵۹. زن غیر مدخولٍ بها متوفّی عنها زوجها تمام مهر را می‌برد یا نصف؟ و بر تقدیر لزوم صلح در نصف آخر اگر راضی به صلح نشوند چه کنند؟

ج: اقوی این است که تمام مهر را می‌برد، و احتیاط به صلح از مرحوم حجّة‌الاسلام آقا میرزا محمد تقی (طاب ثراه) به جهت خلافی بودن مسئله و تعارض اخبار است، ولکن چون وضع آن مرحوم بر رعایت احتیاطات ضعیفه بود لهذا احتیاط نوشته‌اند، فتوی همان استحقاق تمام مهر است.

س ۶۶۰. در صداق زنها می‌نویسند مثلاً نیم سهم آب که بعد ابتیاع شود به فلان قیمت، آیا این جزء از صداق مشروع و صحیح است یا خیر؟ چون این قنات چند نفر مالک مخصوص دارد ابتیاع مقدار صداق از این مالکین چه صورت دارد؟

ج: بلی صداق قرار دادن عنوان کلّی فلان مقدار از آب یا ملک فلان مزرعه که فعلاً زوج مالک نیست بعد باید خریده شود صحیح است.

س ۶۶۱. زنی را پنجاه ساله متعه کرد شرط هم کرد که علاوه بر مبلغ مهر هر ماهی دو تومان نفقه بدهد، حال بعد از یک ماه مدتش را بخشید، از مهر و نفقه چه بدهد؟

ج: ظاهر این شرط این است که مادامی که در تحت زوجیّت او است این مقدار نفقه به

---

۱. ظاهراً این عبارات راجع به مسأله دیگری است، اشتباهاً ذیل این مسأله ذکر شده است (مصحّح).

او بدهد نه آنکه ماهی دو تومان علاوه بر مهر علی أیّ حال الی پنجاه سال بدهد، و علی هذا مادامی که مدتش را نبخشیده است و تحت زوجیت او است ماهی دو تومان نفقه را باید بدهد، و اگر مدتش را بخشید غیر از مهر چیزی از بابت نفقهٔ آینده حق ندارد مطالبه نماید، والله العالم.

س ۶۶۲. زنها مردهای اجنبی را حجامت می‌کنند مختصر ضرورتی کافی است برای ارتکاب این حرام، و همچنین فصد نمودن دلاک زنِ اجنبیّه را اگر بدن را بپوشاند و همان موضع حجامت یا فصد باز باشد؟

ج: مناط در ضرورت خوف ضرر از ترک آن است به شرط آنکه این خوف از منشاء عقلائی باشد، و علی کل حال پوشانیدن غیر موضع فصد از مرد اجنبی لازم است.

س ۶۶۳. نظر به اجنبیه گناه صغیره است یا کبیره؟

ج: اگر از روی تلذذ باشد کبیره بودن محلّ اشکال است، والله العالم.

س ۶۶۴. زید دختری را که به سنّ هشت ساله بوده حسب الولایه پدری به عمری تزویج نموده به مهر معیّن و در ضمن عقد شرط کرده که از تاریخ عقد الی پنج سال دختر در نزد مادر و پدرش باشد تا اینکه به حدّ بلوغ رسیده به اجازه پدر و مادر عروسی نمایند به همین نهج عقد جاری شده، پس از مدتی زوج متوجّه می شود که پدر- زید- حاضر نیست، شبانه با سه نفر می‌روند دختر را مجبوراً می‌آورند و عمرو دختر را تصرف می‌کند به طوری که افضاء می‌شود و تا مدت پانزده روز دختر را معالجه و مداوا می‌کند تا خوب می‌شود، حال تکلیف شرعی عمرو چیست آیا دختر به عمرو حرام است یا خیر؟ و حق نفقه و کسوه و مسکن از عمرو دارد یا ندارد؟ مستدعی است حکم الله را بفرمایید.

ج: اگر قبل از آنکه دختر به سن نه سالگی رسیده باشد زوج مذکور او را برده و دخول کرده باشد و افضا شده باشد یعنی مسلک بول و حیض متحد شده باشد مادامی که مندمل نشده است بر زوج مذکور مجامعت جائز نیست -علی الاحوط- ولازم است نفقه آن زن را

تا زنده است زوج مذکور تکفّل نماید، لکن جائز است او را مطلّقه نماید و در این صورت هم مادامی که شوهر دیگر اختیار نکرده است نفقه او را باید بدهد، و دیه افضاء را هم که تمام دیه زن و نصف دیه مرد است باید به او بدهد، و اگر بعد از نه سالگی بوده یا آنکه فقط جرحی به واسطه ازاله بکارت به هم رسیده و به معالجه پانزده روزه رفع شده است و افضاء نشده است احکام مذکوره مترتب نمی‌شود مطلقاً -علی الاقوی-. والله العالم.

۵ صفر ۱۳۵۱

س ۶۶۵. زید ده سال قبل عیال گرفته دخولها هم واقع شده حال تقریباً چهار سال است زید مذکور مجنون شده زوجه او تا یک سال قبل از این اظهار کراهت نکرده بود حال تقریباً یک سال است اظهار کراهت می‌کند کسان او می‌خواهند او را شوهر دهند آیا تأخیر فسخ در این مدت موجب سقوط خیار او هست یا نه؟

ج: جنون زوج هر چند بعد از سالها زناشویی و مجامعتها باشد موجب تسلط زوجه بر فسخ نکاح است، و در مفروض سؤال که زوجه مذکوره بعد از جنون شوهرش که سه سالی صبر کرده اخیراً در مقام فسخ برآمده است اگر صبر او در مدت مذکوره از روی جهل به حکم شرعی بوده نمی‌دانسته خیار دارد یا جاهل به فوریت خیارش بوده و لهذا مبادرت به فسخ نکرده است عدم مبادرت او به فسخ در هیچیک از این دو صورت موجب سقوط خیارش نیست، هر وقت علم به ثبوت خیار و فوریت آن برایش حاصل شود می‌تواند فسخ کند، بلکه اگر با علم به خیار و فوریت آن چون امید واری به علاج پذیر بودن آن داشته لهذا مبادرت به فسخ نکرده و در صدد علاج برآمده اخیراً بعد از یأس از علاج اقدام به فسخ نموده است عدم سقوط خیار و نفوذ فسخ در این صورت هم بعید نیست، بلی اگر با علم به خیار و فوریت آن و یأس از علاج اقدام به فسخ نکرده باشد در این صورت خیارش ساقط است و فسخ او بعد از مدت مرقومه نافذ نیست و ملغی است. والله العالم

۳ شوال ۱۳۴۷

کتاب الطلاق

س ۶۶۶. هرگاه زوج شخصی را وکیل نمود برای طلاق زوجه‌اش آیا لازم است که زوج و زوجه آن دو نفر عادل را که وکیل معین نموده وصیغه طلاق جاری نموده آنها هم عادل بدانند یا خیر؟ و اگر زوج آن دو نفر را عادل دانست وزوجه عادل ندانست آیا زوجه می تواند بعد از عدّه شوهر اختیار کند یا خیر؟

ج : اگر زوجه آن دو نفر را عادل نداند همینکه زوج یا وکیل او عادل بدانند طلاق صحیح است و زوجه بعد از انقضاء عدّه می تواند شوهر کند، والله العالم.

س ۶۶۷. آیا علم شاهد به خصوصیات مطلّقه شرط صحت طلاق است یا اینکه مقدمه اداء شهادت است؟

ج: ظاهراً علم به خصوصیات مطلّقه شرط صحت طلاق نباشد بلکه متوقّف علیه اداء شهادت باشد، ولکن احوط علم شاهدین به خصوصیات است به طوری که بتوانند شهادت دهند، والله العالم.

۲۵ جمادی الثانیة ۱۳۴۸

س ۶۶۸. طلاق و عدّه نکاه داشتن برای محلل یا شوهر اصلی در شرائط فرق دارد یا خیر؟

ج: محلل و شوهر اصلی فرقی ندارد، والله العالم.

س ۶۶۹. درحلیت زنی که شوهرش سه طلاق داده است و محتاج به محلل است آیا دخول بدون انزال کافی است یا خیر؟

ج: دخول بدون انزال کفایت می‌کند و توقف برانزال ندارد علی الاقوی. والله العالم.
۴ شوال ۱۳۴۹

س ۶۷۰. صغیره را ولیّ شرعی او عقد نموده برای زید و بعدازعقد زید غائب شده و معلوم نیست حیاة او یا اینکه معلوم است و دست رسی به او نیست و نمی‌تواند صبرنماید به واسطه ضیق معیشت و عدم وجود کسی که متحمّل مخارج او شود فعلاً که بالغ شده تکلیف او چیست؟ و اگرثابت شود شرعاً که عقد او فاسد بوده ازجهتی ازجهات می‌تواند بدون طلاق یا بدون علم به موت شوهراختیار شوهردیگرنماید یا خیر؟

ج: اگرفساد عقد محقق و قطعی باشد آن زن می‌تواند بدون طلاق اختیارشوهردیگر نماید، والّاکارسخت خواهد بود ومادامی که موت آن شوهرمعلوم نشود این زن خلاصی ندارد. مسئله ضرب اجل چهارسال که حاکم شرع ضرب اجل نماید ودراین چهارسال ازحال غایب فحص کند واگرخبری به دست نیاید بعد ازچهارسال آن زن را مطلّقه نماید وآن زن بعد ازطلاق عده وفاة بگیرد و بعد ازخروج ازعده به هرکس خواهد شوهر کند، اگرچه این مسئله ازمسلمات و قطعیات است لکن دراین جزء زمان که أحدی از حکّام شرع چنین بسط ید ندارد اجراء آن ممکن نیست، والله العالم.
٦ شوال ۱۳۴۹

س ۶۷۱. هرگاه عیالش را مطلّقه نمود و بعد رجوع کرد و بعد مرافعه بین آنها واقع شد و دو طلاق بدون رجوع و مراجعه داد، آیا مجموع این سه طلاق موجب حرمت ابدی می‌شود یا نه؟

ج: دوطلاقی که دفعه دوم داده است اگرما بین آن دوطلاق رجوع کرده باشد به این معنی که اول طلاق گفته باشد و بعد ازطلاق رجوع کرده باشد و بعد ازآن طلاق دیگرگفته باشد دراین صورت این دو طلاق است و به انضمام طلاق اول که بعد ازآن رجوع کرده

سه طلاق تمام شده واین زن براین مرد حرام است مگرآنکه شوهردیگرکند وآن شوهر بعد ازمجامعت او را طلاق دهد بعد ازانقضاء عده جایزاست شوهراول به عقد جدید او را تزویج نماید، واگرآن دوطلاق را بدون آنکه بینهما رجوع کرده باشد متعاقباً دوصیغه طلاق جاری نموده باشد این دوصیغه یک طلاق محسوب است نه دوطلاق ومی تواند تا عدّه زن تمام نشده رجوع نماید واگرعده تمام شده باشد به عقد جدید می تواند او را تزویج نماید، محصّل آنکه سه صیغه طلاق درصورتی سه طلاق است که بعد ازهر طلاق رجوع کرده باشد وبازطلاق داده باشد والّا اگربدون رجوعٍ فیما بینْ طلاق بگوید حساب نمی شود، والله العالم.

س ۶۷۲. هرگاه زید زوجه دائمه خود را مطلّقه نماید به طلاق رجعی و ازبرای نفقهٔ زمانِ عده زوجه نیزحاضرباشد که به زوجه بدهد، زوجه درخانه شوهرنمی رود تا با عیالات دیگری که زوج دارد انفاق براو نماید درصورتی که درخانه شوهرمانعی نیست و اختیارمحل با شوهرمی باشد، آیا زوجه را می رسد که مطالبه نفقه ازشوهرنماید و لو بعد ازعده یا اینکه به نرفتن خانه شوهر، نفقهٔ زوجه ساقط می شود؟ و با فرض عدم سقوط نفقه زوجه می تواند شوهررا مجبورنماید به قیمت نفقه و پول نفقه را ازشوهربگیرد؟ و درصورتی که زوجه چنین حقی داشته باشد قیمت و پول نفقه او نسبت به عیالات دیگرزوج باید ملاحظه شود و آنچه قسمت آن می شود باید به او بدهد یا موکول است برحسب تعیین نفقه زوجه رأساً ولو زوج قوّهٔ آن را نداشته باشد؟

ج: درجواب بعضی سؤالات سابقه حکم مسکن مطلّقه رجعیه بیان شد که باید درهمان منزل که وقت طلاق سکنی داشته است بماند تا عده او منقضی شود نه خودش می تواند خارج شود و نه شوهرمی تواند اخراجش نماید، واگروقت طلاق مسکن مخصوص نداشته باشد یا با سایرعیالات شوهردریک خانه بوده وبعد ازوقوع طلاق ازنشستن با آنها دریک منزل خوف ضرری داشته باشد شوهرنمی تواند الزامش نماید مگرآنکه مبدأ خوف او را رفع نماید و درچنین فرض باید به حاکم شرع رجوع نمایند. و اما استحقاق

زوجه که مقدار نفقه ایام عده را که زوجه طلبکار و ذمهٔ زوج مشغول است وجه نقد بدهد یعنی قیمت نفقه گذشته را کارسازی نماید، و اگر ایّام عده نگذشته زوجه نمی‌تواند وجه نقد بخواهد بلکه هر روز مقدار نفقهٔ متعارفه آن روز را زوج می‌تواند نان و خورش متعارف بدهد، و در مقدار نفقه باید زیّ زوجه و تمکن زوج هر دو جهت رعایت شود، والله العالم.
في شهر صفر ۱۳۵۰

س ۶۷۳. در طلاق رجعی آیا جائز است که در ضمن عقد لازمی شرط کند که در ایّام عدّه زوج رجوع به زوجه نکند الّا برضاء الزوجة ام لا؟ و بر فرض صحّت شرط مزبور حق رجوع زوج مقید به رضاء الزوجه می‌شود بحیث لو رجع بلا رضائها لا یؤثر ام لا؟
ج: شرط مذکور از شروط سائغه است و اشتراط آن در ضمن عقد لازم مانعی ندارد و صحیح است و اگر زوج بعد از طلاق در ضمن عقد لازمی این طور التزام کند سلطنت بر رجوع را از خود سلب کرده، و بناءً علی ما علیه معظم الاساطین -و هو الصحیح- که شرط ضمن العقد مفید وضع است و محض تکلیف نیست اگر در اثناء عده بدون رضاء زوجه رجوع نماید ملغی و بی اثر است و نافذ نیست، والله العالم.
حرّر فی رجب ۱۳۵۰

س ۶۷۴. اگر کسی زنی را ابراء مدت کند یا طلاق بدهد به این شرط که با شخص فلان نکاح نکنی اگر به آن شخص معین نکاح کنی رها نیستی، آیا این ابراء مدت یا طلاق صحیح است یا نه؟ به فرض صحت ابراء آیا این شرط مسموع است که به آن شخص نکاح جایز نباشد یا خیر؟ بیّنوا أجرکم علی الله.
ج: اگر این شرط بر وجه صحیح لازم منعقد شده باشد تخلف از آن جایز نیست و آن زن نمی‌تواند به آن مرد شوهر کند مگر آنکه شوهر اوّل رضا شود، لکن وقوع این شرط بر وجه صحیح خصوصاً در هبه مدت خالی از صعوبت نیست، والله العالم.
س ۶۷۵. اگر صیغهٔ طلاق خلع را به طور رجعی بخوانند صحیح است یا خیر؟
ج: اگر طلاق رجعی بدهند رجعی واقع می‌شود و صحیح است و هرگز خلع نخواهد بود

مگر آنکه صیغهٔ طلاق در مقابل بذل عوض واقع شود.

س ۶۷۶. در طلاق خلعی اگر زوجه در زمان عدّه رجوع به بذل کند در محضر شهود عدول ولکن به زوج اطلاع ندهد الّا بعد از خروج از عدّه، رجوع به بذل صحیح است یا باطل؟

ج: صحت رجوع زوجه به بذل مشروط است به آنکه زوج را در عدّه اطلاع بدهد و اگر اطلاع نداد و اخفاء نمود رجوع خود را تا بعد از انقضاء زمان عدّه، رجوعش لغو و باطل و بی اثر است. والله العالم.

سلخ رجب ۱۳۴۴

س ۶۷۷. زنی از شوهر خود طلاق یا ابراء گرفت به شرط دادن مبلغی و آن شوهر به طمع مال طلاق داد یا ابراء نمود و معنی خلع معلوم نبود، وآن زن بعد از گرفتن طلاق یا ابراء آن مبلغ موعوده را نداد آیا آن طلاق و یا ابراء صحیح است یا نه؟ و آن وجه معیّنه بر ذمّه زن حکم دین است یا خیر؟

ج: اگر زوجه معقوده به عقد دائم بوده مورد طلاق است و اگر منقطعه بوده مورد ابراء است یعنی هبه مدت، اگر طلاق خلعی بوده و شرایط آن جمع بوده زوجه مطلقه عوض را غصباً یا عصیاناً ندهد موجب فساد طلاق نیست، و اگر منقطعه بوده و مدت را زوج بخشیده است اشتراط مبلغ مزبور بر زوجه صورت صحیحی مشکل است بهم رساند، و علی أیّ حال اگر طلاق خلعی بوده مبلغ مرقوم را زوجه مدیون است، واگر هبه مدت بوده است بر فرض اینکه اشتراط آن مبلغ بر زوجه بروجه صحیحی شده باشد هم دین است در ذمهٔ او وطلاق و ابراء صحیح است، والله العالم.

س ۶۷۸. زنی بعد از پنجاه روز از تاریخ طلاق ادعا می‌کند که سه طهر دیده آیا جایز است او را برای دیگری عقد نمود یا نه؟

ج: بلی قول نساء در حیض و طهر و انقضاء عده به سه طهر مسموع است، ولکن اگر متّهمه باشد و عادت او در حیض بر خلاف آنچه ادعاء کرده مستقره باشد خالی از اشکال نیست، والله العالم.

۲۸ صیام المبارک ۱۳۵۴

کتاب النذر و أخویه

س ۶۷۹. اگر نذر کرد که مثلاً یک سال هر شب نافلهٔ شب بخواند، یک شب عمداً ترک کرد باید کفاره بدهد؟ آیا باید باقی شبها بخواند و اگر نخواند برای هر شب یا برای تمام باقی کفاره بدهد یا خیر همان کفارهٔ اوّل کافی است؟

ج: همین قدر که یک شب عمداً ترک کند کفاره باید بدهد و نذر حنث شده کفاره مکرر نمی‌شود؛ لکن احوط آن است که عمداً ترک نکند[۱].

س ۶۸۰. شخصی نذر کرده که اگر به نجف برسد یک روز روزه بگیرد آیا واجب است در نجف بماند و قصد اقامه عشره کند و روزه را بگیرد یا می‌تواند در جای دیگر که توقف نموده روزه بگیرد؟

ج: اگر نذرش همین بوده که به شکرانه رسیدن به نجف یک روز روزه بگیرد و تعیین نکرده باشد که در کجا روزه بگیرد و کی بگیرد در این صورت هر وقت بعد از رسیدن به نجف و هر جا بخواهد روزه بگیرد می‌تواند، و اگر نذرش این بوده که همان اول رسیدن به نجف در خود نجف روزه بگیرد باید قصد اقامه بکند که روزه او صحیح باشد و روزه بگیرد، والله العالم.

۲۸ رجب ۴۷

---

۱. در نسخهٔ أصل چنین آمده. مصحح.

س ۶۸۱. شخصی نذری مشروط کرده مثلاً نذر کرده که اگر خدا به او اولاد عنایت فرماید صد تومان به فقراء بدهد، بعد از حصول اولاد در مقام ایفاء به نذر فراموش نموده که چقدر نذر کرده یا چه نذر کرده ولکن قدر متیقن اشتغال ذمه‌اش را یقین دارد، تکلیف او چیست؟

ج: اگر می‌داند که آنچه نذر کرده بود از جنس نقد نقره مثل قران ایرانی یا روپیه انگلیسی و نحوهما بوده یا از جنس طلا مثل لیره عثمانی یا لیره انگلیسی و نحوهما بوده و مقدار آن را فراموش کرده است که چقدر بوده است در این صورت مقدار اقل متیقن را باید بدهد و زیاده مشکوکه واجب نیست، و اگر جنس آن را هم فراموش کرده مثلاً نمی‌داند روپیه نذر کرده بوده یا لیره یا اینکه از جنس نقود مثلاً نذر کرده بوده یا از غلّات مثل گندم و جو و خرما و نحو ذلک در این صورت مسئله محل اشکال است که آیا جمع بین هر دو محتمل واجب است یا هر کدام را بدهد کافی است؟ و هر چند قواعد علم اجمالی مقتضی وجوب جمع است لکن کفایت هر یک از آنها و مخیّر بودن ناذر که هر کدام را خواهد بدهد بعید نیست، و اگر هم جنس آن را فراموش کرده و هم مقدار آن را در این صورت از جهت جنس مخیر است هر کدام را خواهد اختیار کند و از جهت مقدار هم کفایت اقل تقدیری بعید نیست مثلاً نمی‌داند لیره نذر کرده یا روپیه و بر هر تقدیر چند عدد لیره یا چند عدد روپیه نذر کرده در چنین فرضی مخیر خواهد بود بین اقل متیقن بر تقدیر نذر لیره و اقل متیقن بر تقدیر نذر روپیه و هر کدام را بدهد اقوی کفایت است، و اگر بعد از دادن آن متذکر شود که نذرش چه بوده اگر مطابق اتفاق افتاده بری ء الذمّه است و اگر مخالف اتفاق افتاده باید تدارک کند، والله العالم.

۱۰ رجب ۱۳۴۷

س ۶۸۲. شخصی نذر کرد که در حرم حضرت ابو الفضل (علیه السلام) یک دسته شمع روشن نماید آیا به محض روشن شدن شمع در حرم نذر به عمل می‌آید

یا باید شمع را بگذارد تا آخر بسوزد و می‌داند که اگر بگذارد خدّام برمی‌دارند آیا می‌تواند که شمع را روشن نماید بعد بردارد از برای خودش یا خیر؟

ج: اگر مجرد روشن کردن را به طوری که شامل خاموش کردن و برداشتن خودش هم بشود نذر کرده بوده می‌تواند خودش بردارد و الّا فلا و نشستن پای شمع تا تمام آن بسوزد لازم نیست مگر اینکه در نذرش چنین قصد کرده باشد، و الّا خدّام بردارند یا بریزند به صاحب شمع ربطی ندارد، والله العالم.

۲۸ رجب ۱۳۴۷

س ۶۸۳. عمرو اموال خود را صلح می‌کند به زید در مقابل یک سیر نبات، پس از وقوع مصالحه زید به صیغه نذر خود را ملزم می‌کند که مادام حیاة عمرو مصالح هیچگونه تصرفی فیما صولح له نکند بحیث یکون هو و وارثه مادام المصالح حیاً محجورین عن التصرف و الاستقلال فیما انتقل الیه بالصلح عیناً و منفعةً، منظور آنکه دراصل این نذر اولاً اشکالی نیست؟ و مع الصحة آیا چنین نتیجه‌ای را می‌دهد که مصالح له و همچنین وارث او در اثر چنین نذر محجور و ممنوع از تصرف در مصالح عنه باشند؟

ج: صحت و انعقاد این نذر از جهت رجحان منذور تابع خصوصیات مورد است لکن با شک در رجحان و عدم رجحان آن محمول بر صحت است و لهذا از این جهت محکوم به صحت است، و بعد از فراغ از این جهت و محکوم به صحت بودن آن ظاهراً نذر مذکور در سلب سلطنت متصالح بر آنچه به صلح به او منتقل شده است مادام حیاة المصالح المرقوم قصوری ندارد و کافی است، و بعد از محجوریت خود متصالح مادام حیاة المصالح وارث او بالتبع محجور خواهد بود و حاجت به آنکه محجوریت آنها فی نفسه متعلق نذر باشد نبوده و ذکر وارث در طیّ عبارت نذر بی‌اثر و لغو است حکم شرعی این نذر محجوریت وارث را هم مقتضی است، والله العالم.

س ۶۸۴. شخصی به صیغه نذر و عهد و قسم ملتزم شد به أمری مثلاً چنین بگوید

نذرت الله و عاهدت الله و اقسم بالله اگر این مریض از مرض شفا یافت تا مدت ده سال از هیچ مدیون مطالبه دین خود را نکند یا بگوید با هیچ کس مرافعه نکند، آیا این قسم نذر و عهد و قسم رجحان دارد یا نه؟ به عبارة اخری نذر و عهد واقع می‌شود یا نه؟ اگر بعد از شفاء مریض و قبل از مدت ده سال مطالبه کرد یا با کسی مرافعه کرد حنث نذر و عهد و قسم هر سه واقع می‌شود یا یکی از آنها در صورتی که متعلق هر سه یک چیز باشد؟

ج: بعید نیست این قسم التزام مبني بر تأکید باشد و في حدّ نفسه صحیح باشد و اگر حنث کند فقط یک کفاره واجب باشد و با تعذّر عتق رقبه -کما هو الظاهر- اطعام ستین مسکین ظاهراً کافی است، لکن از جهت متعلق التزام در مفروض سؤال که عدم مطالبه از هیچ مدیون یا مرافعه نکردن با هیچکس را تا مدت ده سال التزام نموده است اگر نسبت به بعض افراد کلیاً مرجوح باشد آن فرد مرجوح از تحت التزام خارج خواهد بود، و اگر در اثناء مدت مرجوح شود التزام او نسبت به آن فرد مرجوح منحل می‌شود و نسبت به سائر افراد باقی و لازم خواهد بود، والله العالم.

و اگر عتق رقبه به حسب عادت میسور باشد در صورت حنث احوط جمع فیما بین عتق رقبه و اطعام ستین مسکین است، والله العالم.

س ۶۸۵. اگر شخصی قسم بخورد بر عدم لبس ثوبی بالخصوص یا عدم کون در مکان خاصی آیا در این حال می‌تواند در آن ثوب یا در آن مکان نماز بخواند یا خیر؟

ج: همین قدر که آن لباس را بپوشید یا داخل آن مکان شد حنث یمین کرده و کفاره یمین باید بدهد و بعد از آن پوشیدن آن لباس و کون در آن مکان به واسطه حنث یمین و سقوط آن تکلیف مانعی ندارد. بلی اگر یمین او بطوری باشد که سلب کلّی یعنی هیچ نپوشیدن آن لباس و نبودن در آن مکان متعلق حلف نباشد بلکه نسبت به آنات زمانی هر آنی را مستقلاً ملاحظه کرده باشد و نبودن در آن مکان و نپوشیدن آن لباس در آحاد اجزاء زمان

مستقلاًمتعلق حلف باشد دراین صورت هم کفاره مکرر می‌شود و هم حکم لباس و مکان غصبی درعدم صحت نمازدرآن مطلقاً برآن لباس وآن مکان مترتب می‌شود، ولکن عهد ونذرو حلف براین وجه محتاج به عنایت دیگرو ملاحظه استقلال آنات زمان است و درنذروعهد ویمین متعارف بین الناس محمول براین وجه نمی‌تواند بشود، والله العالم.
۸ ذي القعدة ۱۳٤٥

س ۶۸۶. شخص ملتزم می‌شود که برای خدا آن کاررا بکند و صیغه نذررا می‌خواند که متعلق نذربراو واجب شود دیگرالتفات و توجهی به معنی و مفادش ندارد شخص که تُرک باشد و معنی لله علیّ را نداند همین قدرمی‌داند که این لفظ مخصوص متعلق نذررا براو واجب می‌گرداند و می‌خواند با التزام به عمل آن فعل که واجب شود حال صحیح است یا نه؟

ج: همین قدرکه برای خداوند التزام کند کافی درتحقق نذراست، والله العالم.

س ۶۸۷. درنذراگرکسی معنی تحت اللفظی صیغه را نداند یا آنکه فعلاً شک دارد که می‌دانسته یا نه لکن همین قدرمی‌داند که اگراین صیغه را بخواند و قصد انعقاد نذرکند نذرمنعقد می‌شود و به قصد انعقاد هم می‌خواند حال آیا این همان التزام است برای خداکه درصحت نذرمعتبراست و نذرصحیح است یا نه؟

ج: اگرهمین قدربداند که مدلول این صیغه التزام برای حضرت احدیت -عزّت کبریاؤه- است و به قصد انشاء همین التزام صیغه را جاری نماید بعید نیست نذرش صحیح و منعقد باشد، والله العالم.
۲۰ رجب ۱۳۵۲

س ۶۸۸. قصد قربت که درنذرمعتبراست عبارت ازچیست و به چه کیفیت است؟ و اگرکسی نذرکند ولکن نذررا ازبرای خدا قرارندهد نه اینکه ریاءً به‌جا آورد بلکه بدون قید چیزی ازقربت باشد آیا صحیح است نذریا نه؟ و اگربفرمائید صیغه نذرمتضمّن قصد قربت هست دیگرقصد قربت علاوه برصیغه لازم نیست

عرض می‌شود که شخص ناذر در وقت نذر جاهل است به اینکه قصد قربت شرط است در نذر و صیغه را هم که می‌گوید التفاتی به معنا ندارد در حین نذر اگر چه قبلاً معنایش را می‌دانسته و چونکه می‌خواسته نذری از او منعقد شود لفظ صیغه را گفته، و به عبارة اخری این لفظ صیغه را مثل آلت دانسته از برای انعقاد نذر از این جهت صیغه را گفته با جهل به اشتراط قصد قربت در نذر آیا با وجود این مذکورات در ناذر نذرش صحیح است یا نه؟ بلی در نذر زجر همین قدر می‌داند که این نذر محبوب است عند الله آیا باز هم صحیح است در این نحو یا نه؟

ج: ظاهر این است که در انعقاد نذر زیاده از آنچه مفاد صیغه (لله علیّ کذا) است امر دیگری معتبر نباشد و هرچند کلمات فقهاء (رضوان الله علیهم) خیلی مضطرب و مختلف است ولکن آنچه تکلیف ناذر متوقّف علیه صحت نذر است همین است، والله العالم.

محرم الحرام ۱۳۴۹

س ۶۸۹. چندی قبل از حضرتعالی استفتا شده بود که آیا قصد قربت در صحت نذر معتبر است یا نه؟ و بنابر اعتبار به چه نحو باید قصد کند؟ جواب مرقوم فرمودید که ظاهر این است که در انعقاد نذر زیاده از آنچه مفاد صیغهٔ «لله علیّ کذا» است امر دیگری معتبر نباشد، حال چنین معروض می‌دارد که اگر شخص صیغه را تلفظ کرد ولکن التفاتی به معنی و مفاد آن نکرد فقط لفظ را خواند و اگر بفرمائید که تصور نمی‌شود که التفات به مفاد آن نکند عرض می‌شود که چونکه می‌دانسته به همین لفظ نذر منعقد می‌شود از این جهت برزبان جاری کرده بدون التفات به معنی و به عبارةٍ اخری صیغه را مثل آلت برای انعقاد نذر فرض کرده و خوانده در این صورت نذرش صحیح است یا نه؟

ج: بلی صیغهٔ «لله علیّ کذا» آلت انعقاد نذر است ولکن نه به این معنی که در جاری شدن این الفاظ برزبان از قبیل منتر باشد که بعض اشخاص به تأثیر طبیعی داشتن آنها نسبت به بعض آثار قائل شده‌اند، بلکه چون معنای تحت اللفظی و حاصل این صیغه

این است که شخص ناذر برای پروردگار عالم عزت کبریاؤه التزام می‌کند به آنچه نذر کرده لهذا اگر به این صیغه همین طور انشاء التزام کند هرچند به طور اجمال باشد نذر متحقق است والّا مجرد تکلم به این لفظ بدون انشاء التزام مذکور اثری ندارد، و اما آنچه در سؤال ذکر شده است مراد و محصّل آن خوب واضح به دست نیامد، و علی أیّ حال مدار در انعقاد نذر به این صیغه همین است که مرقوم شد. والله العالم.

س ۶۹۰. نذر زجری را بیان فرمائید که عبارت از چیست؟ و هرگاه کسی چنین نذر کند که مثلاً اگر دروغ گفتم یک ماه روزه بگیرم و غرض از نذر صوم آن است که مثل یک مانعی برای خود قرار داده باشد که سبب دروغ نگفتن او شود آیا این نذر صحیح است یا نه؟

ج: نذر زجر همین است که مفروض سؤال است و منعقد و صحیح است، والله العالم.
۱۵ جمادی الثانیة ۱۳۵۱

س ۶۹۱. اگر کسی عبادتی را به نذر زجری بر خود واجب کند و در نذر همین قدر می‌داند که بعد از اجراء صیغه نذر متحقق می‌شود و آن عبادت بر او واجب می‌شود و به قصد تحقق و انعقاد نذر هم صیغه را می‌خواند، حال آیا این همان معنی التزام است که شخص در نذر می‌کند و در صحت نذر معتبر است یا نه؟ و نذر صحیح است یا نه؟

ج: همین قدر که معنی تحت اللفظی صیغه را می‌دانسته و به قصد التزام به آن صیغه را جاری کرده است نذر صحیح است، لکن انسان عاقل سزاوار است از نذر کردن خودداری نماید، والله العالم.

س ۶۹۲. هرگاه شخصی نذر کند که هر روز اول ماه را روزه بگیرد ولی بدون تعرض و التفاتی به اینکه این نذر یوماً فیوماً باشد یا مجموع من حیث المجموع ولی اگر ملتفت می‌بود شقّ اول را قصد می‌کرد بلکه اگر ملتفت می‌بود تصور نمی‌کرد که ممکن است به شقّ ثانی منعقد شود، حال اگر یک روز عمداً افطار کند ما بقی اول

هرماه براو واجب است صوم یا نه؟ و اگربفرمائید که آنچه مرکوزذهنش بوده به همان نحو منعقد می‌شود عرض می‌شود که غافل و بی‌خیال بوده بلی هرگاه غافل نمی‌بود شقّ اول مرکوزش بود و قصد می‌کرد.

ج: چرا انسان عاقل تکلیفی راکه حضرت احدیت عزت کبریاؤه الزام به آن نفرموده است خود را ملزم کند و درخروج ازعهده آن خود را درچنین ورطه بیندازد، وعلی ایّ حال سقوط تکلیف به صوم دراول هرماه به تعمّد افطاردریکی ازآن ایام درمفروض سؤال و عدم تعدد کفاره به افطاردرسایرایام بنابرآنچه بعض اساطین فقهاء (رضوان الله تعالی علیهم) به طورارسال مسلم ذکرفرموده‌اند بعید نیست، لکن مسئله خالی ازشوائب اشکال نیست فعلاًاحقرجزم به فتوی ندارم، والله العالم.

۲۹ جمادی الثانیة ۱۳۵۱

س ۶۹۳. ولد می‌تواند والد را قسم بدهد یا نه؟

ج: بسیاربد وموجب خیرندیدن پسر، واولی واحوط ترک است.

س ۶۹۴. اگرکسی درمقام انقاذ حق خود برآمده و مدّعی طلب قسم می‌نماید که قسم برائت ازحضرت امیرو خروج ازدین پیغمبر(صلّی الله علیهما و علی آلهما الطاهرین) بخورد همچنان که شریف مکه اعلان به حجاج می‌داد که هرکس که (جربی‌ها) ازاو مالی گرفته‌اند بیاید قسم برائت به طورمذکوربخورد دو ثلث مالش را می‌دهیم آیا این قسم‌ها چه صورت دارد؟

ج: اینگونه قسم خوردن بالاختیارمطلقاً جایزنیست، ودرصورت اکراه یا اضطرارموجب سقوط تکلیف جایزاست. والله العالم.

۱۰ رجب ۱۳۴۷

کتاب الصید و الذباحة

س ۶۹۵. دروقوع تذکیه برمسوخ و حشرات و عدم آن موضوعاً و حکماً مرقوم فرمایند؟

ج: ظاهراً مسوخ قابل تذکیه است، فیل هم از مسوخات است، در حاشیه *ذخیرة العباد* هم نوشته‌ام که حشرات فقط قابل تذکیه نیست مثل موش و نحو آن، مسوخ را فقها (رضوان الله علیهم) علی ما یستفاد من الاخبار- به ده نوع و بیشتر تعداد فرموده‌اند، وعلی کلّ حال تمام آنها قابل تذکیه است.

س ۶۹۶. گربه قابل تذکیه است یا خیر؟

ج: بلی قابل تذکیه است.

س ۶۹۷. حرکت اعضا و خروج دم معتدل، برای اثبات حیاة مشکوک الحیاة است یا در متیقن الحیاة نیز شرط است؟

ج: در متیقن الحیاة شرط نیست لکن انفکاک ندارد.

س ۶۹۸. کارد یا چاقو اسم محمد ﷺ یا علی ﷺ برآن نوشته است، گوسفندی که می‌خواهد بمیرد به همان آلت می‌شود ذبح کرد یا خیر؟

ج: اگر بخواهند چاقو یا کارد دیگر پیدا کنند گوسفند از دست می‌رود به همان چاقو ذبح کردن جایز است، لکن فوراً تطهیر کنند.

س ۶۹۹. گاو یا گوسفند که مثلاً در چاه افتاده‌اند فرموده‌اند هر جای او را ببرند ذبح حساب می‌شود حتی اگر گوش یا دمش را ببرند؟

ج: بریدن گوش و دم در زهاق روح او اثری ندارد، مراد این است که به هر موضع که مقتل [قتّال] باشد و زخم زدن به آن موضع کشنده باشد مثل پهلو و شکم و سینه و نحو اینها که به اعضاء رئیسه می‌خورد و قتّال است به همان طوری که عادتاً کشنده باشد زخم بزنند کافی است.

س ۷۰۰. چهارگ گردن گوسفند نصف آنها بریده شد، کارد کُند است تا تیز کند یک دقیقه طول می‌کشد مضرّ است به توالی یا خیر؟

ج: خیلی محلّ اشکال است البته باید رعایت شود که این ابتلاها روی ندهد و حیوان را عذاب نکنند و از اول کارد را تیز کرده باشند.

س ۷۰۱. سر گوسفند یا طیور را یک مرتبه جدا کند عمداً یا قهراً یا سهواً یا جهلاً، حکمش را بفرمائید.

ج: یک مرتبه بریدن کراهت دارد موجب حرمت نمی‌شود -علی الاقوی-.

س ۷۰۲. اگر گوسفند را عامداً تمام سرش را به همان کشیدن کارد اول از بدن جدا کند جایز است یا خیر؟ و همچنین غیر گوسفند؟

ج: مکروهست ذبح به این کیفیت، ذبیحه حلال است، کراهت در فعل قصّاب است دخلی به خوردن گوشت حیوان ندارد.

س ۷۰۳. مهره‌ای که در زیر گلوی گوسفند است اگر نصف آن به سر باشد نصفش به تن که یک دایره تمامی به طرف سر نباشد حلال است یا خیر؟

ج: اگر تمام مهره بطرف سر نباشد اوداج اربعه قطع نمی‌شود و میته و حرام است.

س ۷۰۴. شتر را همان نحر کردن کافی است یا سر بریدن هم دارد؟

ج: بلی نحر کافی است سر بریدن ندارد، و اگر بدون نحر ذبح کنند میته و حرام است.

س ۷۰۵. شتررا نحرکردند هنوزروح دربدنش باشد که سرش را جداکنند مذکّی است یا خیر؟

ج: سراو مذکّی نیست؛ بلکه اگربریدن سراو جزو سبب جان دادن شود یعنی مردن آن حیوان مستند به نحرتنها نباشد، بلکه به هردو مستند شود مذکّی بودن تمام آن شتر محل اشکال عظیم است. بلی، اگربریدن سرجزو سبب جان دادن نشود باقی حلال است.

س ۷۰۶. اگرذابح جهلاً بدون تسمیه حیوان را ذبح کرد حلال است یا خیر؟ هم چنین نسبت به قبله؟

ج: ظاهراً حلال است.

س ۷۰۷. ذبح کردن به دست چپ صحیح است یا خیر، همچنین اگرپائین گردن بریده شود؟

ج: به دست چپ مانعی ندارد، و دربریدن ازپائین گردن ازحدّ ذبح شرعی خارج نشود ظاهراً مانعی ندارد، والله العالم.

س ۷۰۸. هرگاه درابتدای ذبح کردن بسم الله را فراموش کرد دربین بریدن اوداج اربعه بخاطرش آمد درهمان حین بسم الله گفت آیا این حیوان مذکی است یا نه؟

ج: بلی مذکّی است، والله العالم.

س ۷۰۹. هرگاه حیوان مشکوک الحیاة ذبح کرد بعد ازذبح یک دست را حرکت داد و خون هم ریزش نمود نه جستن، مذکی است یا خیر؟

ج: اگرخون معتدل بدون سنگینی خارج شود کافی است، و حرکت دست هم کافی است، والله العالم.

س ۷۱۰. اگرشک دارد که قطع اوداج شده یا نه، خون هم به قدرمتعارف آمده تشخیص هم ممکن نیست مثلاً مذبوح گنجشک است، چه کند؟

ج: با شک در فری اوداج اربعه حکم به حلیت نمی‌توان کرد، باید معلوم شود، والله العالم.

س ۷۱۱. در مشکوک الحیاة جستن خون متعارف یا حرکت احدهما کافی است یا هر دو معتبر است؟

ج: ظاهراً احدهما کافی باشد، والله العالم.

س ۷۱۲. مهره‌ای که در زیر گلوی گوسفند است سرکار فرموده‌اند باید تمام به طرف سر باشد، اگر یک حلقه به قدر چنبر انگشتری مثلاً به طرف سر باشد چرا کافی نباشد؟

ج: چهار رگ که باید بریده شود دو رگ از آن چهار رگ از مهره به پائین است و مهره مبدأ آنها است، اگر مهره به طرف سر باشد و ما بین [پایین] مهره بریده شود لا محاله این دو رگ هم بریده می‌شود، و اگر مهره کلاً به طرف بدن باشد این دو رگ هیچ بریده نمی‌شود، و اگر بعض مهره به طرف بدن باشد چون مهره بالای آن دو رگ مبدأ و منبعث آنها است لهذا یکی از آن دو رگ بریده نخواهد شد، والله العالم.

س ۷۱۳. هرگاه حیوانی ذبح کردند و بعد از ذبح معلوم شد که یک طرف حلق از ته چانه بریده شده و طرف دیگر قدری باقی مانده و بریده نشده آیا حلال است یا حرام؟

ج: در ذبح حیوان باید از زیر مهره گلو از هر دو طرف راست و چپ مهره بریده شود دو رگ در طرف راست و دو رگ در طرف چپ هر چهار رگ که أوداج اربعه می‌گویند باید بریده شود والاّ خوردن آن حیوان حلال نیست و میته است و باید تمام مهره گلو به طرف سر باشد و از زیر مهره بریده شود و اگر مهره کلاًّ یم بعضاً به طرف بدن باشد حلال نیست و میته است. والله العالم.

س ۷۱۴. ماهی را اگر خارج از آب چوب مثلاً بر او بزنند تا بمیرد حلال است یا نه؟

ج: اگر موت او مستند به چوب زدن باشد نه به انفصال از آب حلیت او معلوم نیست بلکه بعید نیست میته باشد، والله العالم.

كتاب الأطعمة و الأشربة

س ۷۱۵. فضله طوطی و بلبل پاک است یا نه؟

ج: بلبل ظاهراً حلال گوشت باشد، و طوطی را نمی‌دانم که حلال گوشت است یا حرام گوشت، بلکه بلبل هم باید ملاحظه شود که حوصله یا شوکه دارد یا نه، والله العالم.

س ۷۱۶. لقلق حلال گوشت است یا حرام گوشت؟

ج: لقلق در سامرا وقتی در مجلس درس مرحوم سیدنا الاستاد الاکبر (قدّس سرّه) لقلق کشته‌ای آوردند و می‌گفتند حوصله دارد، لکن خوب واضح نشد که حوصله دارد یا نه شاید او را بتوان مشکوک شمرد و بطهارت فضلهٔ او فتوی داد، والله العالم.

س ۷۱۷. مأکول و مشروب متنجس را جایز است خوراندن به کافر و مخالف یااینکه به کافر و مخالف داد که بخورد یا بیاشامد یا نه و هم به حیوانات جایز است خورانیدن آنها یا نه؟

ج: به کافر دادن و به حیوانات خورانیدن مانعی ظاهراً نداشته باشد، و مخالف هم اگر در مذهب خودش جایز و مباح بداند آشامیدن و خوردن آن را تسلیم به او ظاهراً مانعی ندارد، اما خوراندن به کافر و مخالف جایز نیست، والله العالم.

س ۷۱۸. شیرزن خوردن که غالباً اطباء برای مریض تجویز می‌نمایند چه صورت دارد آیا حکمش مثل شراب است که باید دوای منحصر مرض باشد تا جائز شود یا اینکه این مقدار که برای مزاج مفید باشد کفایت در جواز شرب آن می‌نماید؟

ج: احتمال آنکه در فضلات غیرمأکول مندرج یا از جمله خبائث باشد قویّ و اقتصار در تناول آن بر ضرورت کسائر المحرمات و الخبائث احوط است. والله العالم.

کتاب الغصب

س ۷۱۹. اگر آب غصب داخل آب مباح شد و قیمتی ندارد استعمال این آب در طهارت حدثیه و خبثیه چه طور است؟

ج: اگر عرفاً مستهلک و کالمعدوم شمرده شود استعمال آب مانعی ندارد.

س ۷۲۰. آب ملک غیر بدون اطلاع به زراعت زارع وارد شد و مشروب کرد، آیا صاحب زراعت ذمّه‌اش مشغول است یا خیر؟

ج: صاحب زراعت ضمانی ندارد.

س ۷۲۱. قطعه‌ای از حمام وقفی را غاصبی مجزّیٰ نمود و جهت خود حمام مستقلی ساخته، باقی مردم به عنوان استنقاذ حق خود یا مطلقاً می‌توانند غسل و نماز در آن حمام کنند یا خیر؟ چنانچه محتاج به اجازهٔ مجتهد است جهت حقیر و سایر مسلمانها اجازه فرمائید هرگاه صلاح بدانید؟

ج: آنچه در بنای آن حمام مستقل اعیان بکار برده است و فعلاً آن اعیان باقی است اگر آن شخص غاصب از مظالم معادل قیمت آن اعیان بر ذمه دارد آن اعیان را فعلاً می‌توان تقاص کرد و تابع وقف قرارداد، و جنابعالی به وکالت از احقر بعنوان تقاص اخذ فرمائید، و صیغهٔ وقف آن را بر طبق وقف حمام اجراء فرمایید، و اذن عام بر طبق وقف اصل

حمام به مسلمین بدهید، واگر حمام را از ید غاصب وورثهٔ او نمی‌توان انتزاع کرد دراین صورت تقاص اعیان ممکن نیست که اعیان را تقاص و وقف فرمائید، ولکن درصورتی که مسلمین بتوانند درحمام وارد شوند منافع آن اعیان را به عنوان تقاص ممکن است استیفاء شود، این طورکه جنابعالی ازجانب احقروکالت عمومیّه به عموم مسلمین بدهید که به عنوان تقاص منافع ازبابت مظالمی که برذمّهٔ غاصب است درحمام داخل شوند ومنافع آن اعیان ازبابت تقاص به وکالت احقراستیفاء نمایند، واگراعیان نداشته باشد یا هوائی باشد زمینی نباشد بدون حاجت به تقاص منافع دخول درحمام مانعی ندارد، والله العالم.

س ۷۲۲. ملکی راکسی غصباً گندم کاشته است مثلاً و به مقتضای الزرع للزارع خریدن آن گندم عیبی ندارد، آیا ازجهت آنکه قدری خاک و کلوخ ازآن ملک داخل درگندم است اشکال پیدا می‌کند یا خیر؟

ج: ظاهراً معامله گندم صحیح باشد، والله العالم.

غره رجب ۱۳۴۷

س ۷۲۳. ازتربت تا مشهد مقدس تقریباً بیست فرسخ است، تقریباً دو فرسخ آن متفرقاً براراضی غصب می‌رود، چون راه اصلی اولی را تغییرداده‌اند، رفتن ازهمین راه مشروع است و سفرحرام است یا مباح؟

ج: سفرحرام نمی‌شود و موجب تبدل قصروتمام خواندن نمازنیست؛ ولکن غصبیّت آن اراضی را به یک طوری علاج فرمائید، اگرمالکین معلومند ازآنها تحصیل اباحه فرمائید واگرمجهول المالک است برحسب وکالت مطلقه ازاحقربه عنوان شارع بودن آنها اذن عمومی بدهید و شارع عام مقررفرمائید ان شاء الله تعالی.

س ۷۲۴. هرگاه شخصی ابتیاع قطعه ملکی نموده و قباله معتبره شرعیه دارد و متصرف هم گردیده، پس ازتصرف غائب گردیده و دیگری درزمان غیبت او قطعه مذکوره را تصرف نموده آیا اینگونه تصرف که معلوم است درحال تواری مالک

بوده حکم سائر تصرفات دارد یانه؟ اثبات بقاء ملک برمالک اوّل است دراین صورت یا اثبات انتقال به متصرف است؟

ج: اینگونه تصرف که معلوم است مبنی برغیبت مالک بوده است غصب وعدوان است، وباید متصرف مذکوررفع یدنماید وباید ملک را تسلیم مالکش کند، بلی اگر معلوم نباشد که براین وجه بوده است وکسی که غائب بوده یاوکیل اوادعاء کند که ید متصرف براین وجه ومبنی برتغلّب بوده است باید اثبات کند، وبالجمله اگرحال ید معلوم نباشد که برچه وجه بوده محکوم به صحّت وید مالکانه خواهد بود، واگر معلوم باشد که مبنی برتغلّب بوده ملغی وکالعدم است وغاصب است وباید تخلیه ید نماید، والله العالم.

۱۶ جمادی الثانیة ۱۳۵۱

س ۷۲۵. زیدی فوت شده ازاو چند اولاد ذکورو یک دختر باقی مانده دختراو رفته درمحکمه عرفیه عثمانیه و برابرنصیب پسری به قانون عثمانیه ازاراضی پدرگرفته و ورقه طاپو به اسم خود نموده و بعد فوت شد، مادرآن دختراراضی مذکوره را به اسم خودش نموده آن هم فوت شد، وارث مادرآن ملک را فروختند برادران آن دختر نتوانستند با قانون محکمه عرفیه عثمانیه طرف شوند و فعلاً ازآن دختر ملک مختصّی باقی مانده آیا می‌توانند برادران آن دختر ملک خواهررا تصرف نمایند یا نه؟

ج: اولاًآن اراضی ازکدام قسم ازاراضی بوده؟ اگرازاراضی شط هندیه بفروعها بوده که مردم بعد ازاجراء شط هندیه احیاء کرده‌اند دراین صورت ازاملاک خاصه کسانی است که احیاء کرده‌اند و شرایط مندرجه دراوراق طاپوبراین قسم ازاراضی نافذ نیست، وآن دخترکه حصه پسرگرفته است نسبت به زیاده ازمقداراستحقاق دختری غاصب بوده وبرادران آن دخترمی توانند ازاملاک خواهرشان به مقدارآن زیاده تقاص نمایند به شرط آنکه زیاده ازقیمت آنچه خواهرشان تعدّی کرده است نگیرند، واگرآن اراضی ازاراضی

قدیمه شط دجله و حلّه و نحوهما و محیاة قدیمی بوده و در تصرف حکومت سابقه بوده است و حکومت سابقه به شرایط مقرره در اوراق طاپو به متصرف در آن تسلیم نموده است در این صورت شرایط مندرجه در اوراق طاپو بر کسی که زمین را از حکومت سابقه به شرایط مذکوره گرفته و بر اعقاب او نافذ است و برادران نمی‌توانند از ملک خواهرشان چیزی تقاص کنند، والله العالم.

۹ رجب ۱۳۴۷

س ۷۲۶. آیا مأمورین دیوان که خراج می‌گیرند یا دزدان، اموال و ترکه‌شان حق کیست؟ و هرگاه بعض از صاحبان مال که مال آنها را به دزدی یا خراج بوده به حیله بعد از فوت او چیزی از مالش به دست بیاورند با اینکه اشخاص دیگر که حق دارند چیزی به آنها نرسیده، آیا می‌تواند این شخص تقاص کند و بر او مباح است یا خیر؟

ج: ترکه چنین اشخاص باید فیما بین کسانی که اموال آنها را به ظلم یا سرقت و نحو ذلک گرفته‌اند به نسبت متساویه تقسیم شود اگر زیادی باشد مال وارث است و الّا وارث ارث نمی‌برد، و اگر صاحبان حقوق به مال غاصب مذکور دست بیابند اگر در حیاة او به مالش دست بیابد معادل تمام حقش را می‌تواند تقاص نماید، و اگر بعد از موتش به مالش دست بیابد در این صورت چون تمام ذوی الحقوق در اموال و متروکات او حق دارند مسأله صور متعدده دارد، والله العالم.

۲ محرم الحرام ۱۳۴۸

س ۷۲۷. ملک صغیر را دولت خراب نموده و جزء جادّه نموده و بالمرّه از بین رفته حالیه اگر بابت قیمت آن دولت از مالیه و گمرکات بدهد جهت صغیر می‌توان برداشت به عنوان مظلمه زیاده از مؤنه سنه اگرچه صغیر دارای خانه و اثاث خانه نیست و بنای خریدن خانه هم جهت او نباشد یا نه؟ و بر فرض ثانی گرفتن و دادن به غیر صغیر از مستحقین اسباب اتهام است تکلیف چیست؟ و در آن جاده حادثه

ازملک صغیربلکه کبیرعبورجایزاست ازبرای عموم مسلمین یا خیر؟

ج: ملک صغیرکه دولت جزء جاده نموده یک نفرازآقایان عظام مثل جنابان مستطابان ملاذي الأنام ثقتي الاسلام آقای آقا شیخ محمد و آقای آقا میرزا اسد الله (سلّمهما الله تعالی) وامثالهماکه شرعاً استحقاق گرفتن مظالم دارند آن پول را بگیرند وازولیّ صغیرو اگرولیّ خاص ندارد ازحاکم شرع یا وکیل حاکم همان ملک صغیررا بخرند و برمسلمین اباحه نمایند، و اما عبورازآن جاده باید مالکین را جمع کرده و اباحه برمسلمین را ازآنها درخواست و انجام نمود، ان شاء الله تعالی.

س ۷۲۸. اگرکسی چیزی را به کسی بفروشد یا هبه کند یا عاریه دهد یا اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال باشد که کسی تصرف کند درآن چیزلکن مطلبی دربین باشد که اگرمی‌دانست نمی‌فروخت یا اذن صریح یا فحوی نبود دراین صورت جایزاست تصرف یا نه؟

ج: درجمیع مذکورات غیرازاذن و شاهد حال عدم رضای تقدیری ضررندارد، والله العالم.

کتاب إحیاء الموات

س ۷۲۹. درشق نهر مجرای حوض را تغییر می‌دهد یا جوی میان منزل را أوسع می‌نماید جایز است یا خیر؟

ج: بعید نیست به همین قدر که حق آوردن آب به خانه خودش داشته باشد، تغییر مجریٰ جایز باشد، لکن اوسع نمودن آن اگر آب زیادتر بکشد و مزاحم حق دیگری باشد جایز نیست، و اگر مزاحم نباشد جایز است.

س ۷۳۰. تلالی که در اراضی مملوکه قنوات واقع است ولی آب آنها را نمی‌گیرد، مال همان مالکین است یا هر که احیاء کند؟

ج: اگر از مرافق آن اراضی مملوکه نباشد هر کس احیاء کند مال اوست. بلی، اگر از مرافق آنها باشد کسی نمی‌تواند احیاء نماید.

س ۷۳۱. قناتی از میان قریه می‌گذرد روی آن را منزل ساخته‌اند، آیا صاحب قنات آبی همان حق آب بردن از زیر زمین دارد یا مقابل آن روی زمین هم مال صاحب قنات است؟ و آیا فرق است بین سبق و لحوق احدهما از منزل و قنات و معلومیت سبق احدهما و عدم آن؟ وحدّ حریم این چاه‌های قنات چه قدر است؟ و آن هم در موات و معموره فرق دارد؟ ان شاء الله تعالی مشروحاً مرقوم فرمائید.

ج: قناتی که از زیر زمین قریه می‌گذرد که روی آن عمارت است صاحب قنات و صاحبان

عمارت هیچکدام حق آنکه مزاحمت کنند دیگری را ندارند، و چنین قنات حریم هم ندارد. بلی، اگر در زمین موات کسی قناتی احداث کند حریم دارد، روی آن هم اگر در عرف و عادت تبعیت دارد یعنی قنات زیاد پایین و عمیق نیست که روی آن بی‌ربط به قنات باشد در این صورت تابع خواهد بود، و اگر خیلی عمیق باشد و روی آن بی‌ربط و اجنبی از قنات باشد در این صورت تبعیت معلوم نیست.

س ۷۳۲. بعضی مجاری مملوکه مجاری کوهستان است که در میان کوهستان یا خارج کوهستان از همان آب در زراعت می‌گیرند و عرض و طول این کوه فرسخ یا فراسخی است مشتمل بر اشجار خدادادی بفرمائید که این اشجار و باقی اشیاء و قلل و بطون اودیه از علوفه و غیره که خدادادی است تابع ملک است و دیگری مالک به حیازت نمی‌شود یا همان مرافقات ملک تابع ملک است؟ و تحدید مرافقات را مشروحاً بیان فرمائید.

ج: ظاهراً این اشجار خود روی صحرائی ملک کسی نیست و هرکس می‌تواند به بریدن آنها مالک شود و صحرای مشتمل بر این درختان هم ظاهراً قابل حیازت نباشد یعنی کسی نمی‌تواند دور آن صحرا را تحجیر کند، و نزدیک قریه بودن آن صحرا هم موجب اختصاص آن به اهل آن قریه ظاهراً نباشد، و مرافق عبارت است از خاک انداز آبادیها و محلّ استطراق اهالی و نحو ذلک از آنچه لوازم تعیش اهل بلد است، صحرای مشتمل بر اشجار خودروی وسیع جزو آن نیست، والله العالم.

س ۷۳۳. اگر از بیابان و کوه به قدری که مواشی و انعام مردم در آن بچرند آیا ملک آنها می شود و اهل مزرعهٔ دیگر حق ندارند بدون رضای آنها تصرف کنند یا مال تمام مسلمین است؟

ج: مجراهای[1] مشتمله بر اشجار خودرو و نحوها و رؤوس جبال و بطون أودیه اجمالاً داخل

---

۱. در نسخه چنین آمده و ظاهراً صحیح (صحراها) است، مصحح.

درأنفالند و درعصرغیبت رخصت به انتفاع ازآنها برای شیعیانشان فرموده‌اند، اینها ملک کسی نمی‌شود جزبه بریدن چوبها وکندن هیزم ونحو ذلک، واما مرتع حیوانات یک مقداری اطراف بلد وقریه که عُرفاً ازتوابع آن محسوب شود بعید نیست اهل آن بلد خواه کوچک یا بزرگ به هرکیفیتی که باشد اولویت دارند یا جزء توابع وملک نوع اهل بلد است، ولکن این مقدارها وسعت ندارد که یک صحرای علف‌زاریا اشجار خودروی دارراه به مجرد اینکه نزدیک یک آبادی است مملوک یا مختص به اهل آن آبادی باشد بلکه جمیع مسلمین دراین صحراها تساوی دارند، والله العالم.

س ۷۳۴. قریه‌ای است معموره معروف به رویان و درحوالی آن به فاصله چند فرسخ صحرایی هست مشهوربه چاه جام که مرتع آن قریه است من قدیم الایام الی هذا الزمان، و درآن صحرا برای سقی اغنام چند حلقه چاه ازقدیم حفرشده که اهالی آن قریه دراوقات سال چند ماهی را اغنام و احشام خود را درآن صحرا تعلیف و ازآن چاه‌ها سقی می‌نمایند و محتاج الیه قریه است، دراین ازمنه چند نفرازمردمان خارج ازقریه و غرباء بلده درصدد حفرقناتی دراین صحرا برآمده‌اند که آن قناة ضرربه چاهها دارد و آب آنها را به کلی خشک می‌کند و یا کم می‌نماید و صاحبان قناة به قصد زرع و کشت کارند که آن مراتع را مزارع نمایند و حال آنکه به تعلیف گوسفندان صدمه و ضرر می‌رساند، آیا این اشخاص حق تصرف درآن صحرا دارند به حفرقناة و احداث مزارع یا نه؟

س ۷۳۵. مسئله دیگرآیا محتطب و معتلف قریه که حریم او شود مانند مرتکض الخیل و مناخ الابل و مطرح القمامه ازحوالی و حواشی قریه باید باشد و یا چنانچه بسا است که بین قریه و معتلف و محتطب آن تا ده فرسخ هم فاصله می‌شود یا مثل کوه و درّه حیلوله می‌شود بازهم حریم قریه و مرافق او محسوب می‌شود شرعاً؟

س ۷۳۶. مسئله دیگردرحریم قناة و چاه آب مختارحضرت آیة الله چیست؟ عبرت به همان تحدیدات تعبدیه است و درخارج او تصرف جایزاست ولو اینکه احداث

جدید ضرر بیّن فاحش به قدیم وارد بسازد یا اینکه تحدیدات غالبیه و امارهٔ ضرر است و میزان در حریم ممنوع التصرف آن است که تصرف لاحق در موات منشأ فساد و تضرر شرعی باشد؟

ج: امّا مجرای مذکور که چند فرسخ از آن قریه دور و مرتع گوسفندان اهالی آن قریه است داخل در حریم آن قریه نیست که از این جهت نتوان احیاء کرد و احیاء آن ظاهراً مانع شرعی ندارد، و اما چاههائی که در صحرا از قدیم حفر شده است اگر آن چاهها ملک اشخاص معلومین باشد یا اینکه از اولْ کسی که آنها را حفر کرده است برای احداث آب أبدی در آن صحرا که صاحبان مواشی از آنها منتفع شوند حفر کرده باشد و این مطلب به استفاضه و اشتهار ثابت باشد در هریک از این دو صورت حفر قناتی که ضرر به آن چاهها برساند و موجب خشک شدن یا کم شدن آب آنها باشد جایز نیست، و اگر حفر آنها بر هیچ یک از این دو وجه نبوده یعنی نه به عنوان تملک بوده و نه به عنوان اینکه نظیر وقف ابدی مسلمانان از آب آنها منتفع شوند بوده بلکه اتفاقاً اشخاصی برای حاجت مواشی خودشان آن چاهها را کنده و بعد از رفع حاجتشان گذارده و رفته‌اند در این صورت از مباحات خواهند بود و کم شدن یا خشک شدن آب آنها مانع از احیاء و حفر قناة نخواهد بود، و دافع این احتمال منحصر به استفاضه و اشتهار وقفیت آنها یا ذوالید بودن اشخاص معینه بر آنها است لا غیر.

و اما مسئله اخیره یعنی حدّ حریم قناة و چاه اقوی آنکه اگر ضرر به تحدیدات منصوصه دفع نشود و احداث قناتی در خارج آن حد هم موجب کشیدن آب آن قناة یا چاه باشد احداث آن جایز نیست مگر در خارج از آن حدی که ضرر به آب آن قناة یا چاه نرساند بالغاً ما بلغ، و اگر ضرر به کمتر از تحدیدات منصوصه رفع شود رعایت تحدیدات منصوصه احوط است، والله العالم.

۲۴ شعبان المعظم ۱۳۴۶

س ۷۳۷. اراضی موات که جزو انفال وملک امام ارواحنا فداه است آیا صحّت و جوازاحیاء آنها منوط به اذن نوّاب عصرغیبت است و بدون اذن احیاء آنها بی‌اثر است یا آنکه به عموم شیعیانشان درعصرغیبت اذن دراحیاء داده اند و به اذن فقیه عصرغیبت هیچ حاجت نیست و کالعدم است؟

ج: بلی اراضی موات به جمیع اقسامها جزوانفال و مال امام ارواحنا فداه است و چون احیاء وتملک وحیازت و جمیع وجوه انتفاع ازآنها را به شیعیانشان درعصرحضور وغیبت بجامعٍ واحد رخصت داده‌اند لهذا اذن فقیه عصرغیبت -علی مغیّبه وآبائه الطاهرین افضل الصلاة والسلام- مستغنیٰ عنه وکالعدم وازقبیل وضع حجردرجنب انسان است، والله العالم.

س ۷۳۸. برفرض آنکه احیاء آنها مورد اذن عام باشد و به اذن مجتهد حاجت نباشد آیا مجتهد ولایت برآنها داردکه به یکی ازعقود معاوضه یا بدون عوض به کسی تملیک نماید یا تخصیص دهد و اقطاع نماید یا آنکه مطلقاً ازدایره ولایت فقیه عصرغیبت خارج است و برهیچ قسم ازتصرّف درآنها مطلقاً ولایت ندارد و نافذ نیست؟

ج: عدم لیاقت ارض موات بجمیع اقسامهاکه به غیراحیاء تملک شود ظاهراً ازمسلّمات باشد، وعلی أیّ حال ولایت برتخصیص مواتی به شخص معیّن خواه بروجه تملیک باشد علی فرض جوازه وقابلیة الموات له یا مجرد اولویت ومنع غیرازحیازت وتصرف درآن باشد -کما علیه تسالم الاصحاب رضوان الله تعالی علیهم- وخواه به یکی ازعقود لازمه یا به عقد جایزباشد مع العوض اوبدونه علی کلّ تقدیرولایت براین تخصیص به شخص امام -صلوات الله علیه- مخصوص است وغیرازشخص حضرتش احدی کائناً من کان ولایت برآن ندارد، والله العالم.

س ۷۳۹. برفرض آنکه مجتهد مطلقاً برتصرّف درآنهاکه بالعوض یا محاباً به کسی

تملیک کند یا تخصیص دهد ولایت نداشته باشد اگر فرضاً مجتهدی به گمان آنکه هرچه مال امام ارواحنا فداه است فقیه عصر غیبت ولایت برآن دارد مواتی را به عقد بیع یا عقدصلح بعوض یا بدون عوض به کسی تملیک نماید یا تخصیص دهد آیا این تملیک و تخصیص نافذاست و مشتری یا مصالح له مالک آن موات می‌شود یا آنکه ملغی و بی‌اثراست؟ و اگرآن اراضی موات که فرضاً مجتهدی به عقد صلح به کسی تخصیص داده است تمام مراتع و مرافق بلد و قرای آن ناحیه را مشتمل باشد و حتی هیزم اهالی آن بلد ازآن اراضی باشد تکلیف اهالی آن بلاد بعدازاین صلح چه خواهد بود؟

ج: حال معاملات ولایتیه صادره از نوّاب عام عصر غیبت -علی مغیّبه وآبائه الطاهرین افضل الصلاة والسلام- حال احکام صادره ازآنان است وهمچنان که اگر حکمی ازروی غفلت ازبعض مسائل واضحه صادر و مبتنی براجتهاد صحیح نباشد چنین حکم غیرنافذ و ملغی ولازم النقض است همین طوراگر معامله هم ازروی غفلت ازبعض واضحات ازمجتهدی فرضاً صادرشودو مبتنی براجتهاد صحیح نباشد آن معامله ملغی وکالعدم خواهد بود وترتیب اثری برآن نمی‌توان نمود. وعلی هذا اگرمجتهد مطلق مسلم الاجتهاد والعدالة مواتی را به عقدی ازعقود به کسی تخصیص دهد چون صدور چنین معامله ازمجتهدی لامحالة به غفلت ازولایت نداشتن غیرشخص امام -صلوات الله علیه- براین تخصیص مستند است لهذا ملغی وکالعدم است وهیچ ترتیب اثربر آن نباید نمود خصوصاً اگرموات واسعی راکه مشتمل برمراتع ومرافق که محلّ حاجت اهالی آن قری و بلاد است به کسی تخصیص داده یا تملیک کرده باشد ولغویت این معامله درچنین فرض اوضح واظهر خواهد بود، والله العالم.

منتصف شهر رجب ۱۳۵۰

س ۷۴۰. پشت دیوارعمارت زید خانه عمرو است بالا خانه عمارت زید ازسمت حیاط خانه عمرو دو سه دری باز باشد که مشرف برحیاط و اطاقهای عمرو بوده

باشد، آیا عمرو حق دارد منع کند زید را یا نه؟ از بعض فقهاء نقل شده که گفته اند نظر به مضمون «الناس مسلطون علی اموالهم» زید حق درگذاشتن دارد عمرو هم حق دارد پشت دیوار عمارت زید در ملک خود دیواری بناء کند جلو درِ بالا خانه زید را بگیرد این دیوارکردن هم یک ضرر کلی است بر عمرو، چرا؟ در این مورد قاعده لا ضرر بر الناس مسلطون نه حکومت دارد و نه ورود و حال آنکه در بعض از فروع حکومت و یا ورود دارد؟

ج: چون منع مالک مال از تصرف در مالش بر اُو از اعظم ضررها است لهذا لا ضرر در چنین موارد به واسطه تعارض ضررین از حکومت می‌افتد و (الناس مسلطون علی اموالهم) به مقتضای خودش بلامزاحم و حاکم می‌ماند، والله العالم.

۱۲ ربیع الثاني ۱۳۴۸

س ۷۴۱. هرگاه جماعتی نهر آبی در زمین مباح حفر نمایند و آب بیاورند و کسی بخواهد آن آب را برای جائی ببرد آیا در تقویم آب مزبور مقوّم باید فقط ملاحظه زحمت آوردن آب نماید یا فقط ملاحظه زیادتی آب در محل مالکین آب نماید یا فقط احتیاجات و انتفاعات در محل مجاور نماید یا آنکه باید جمیع حیثیات را در نظر بگیرد تقویم نماید؟

ج: باید قسمت آب را در آن محل از تمام جهات راجعه به مالیت آب فی حدّ نفسه در آن محل ملاحظه نماید لکن تفاوت انتفاعات محل مجاور که اگر آب به او داده نشود زراعتش تلف می‌شود یا درختانش که قیمت آنها اضعاف زراعت است می‌خشکد و همچنین تفاوت زراعت که جو باشد مثلاً یا گندم و غیر ذلک ظاهراً موجب تفاوت قیمت آب نباشد آنچه مناط مالیت آب است قدر مشترک بین تمام مذکورات است والله العالم.

کتاب اللقطة

س ۷۴۲. لقطه را کسی از واجد گرفت بعد به خودش داد، برآخذ چیزی هست یا خیر؟

ج: آخذ اگر بداند که ملتقط تعریف نمی‌کند و خیانت می‌کند لزوم تعریف بر او احوط است، و اگر علم به خیانت و تصرف ملتقط ندارد چیزی بر او نیست.

س ۷۴۳. در برات اگر یافت شود تعریف لازم است یا خیر؟

ج: مراد از این سؤال واضح نیست اگر مراد ورقه حواله است گرفتن آن جایز نیست و به محوّل علیه باید اطلاع بدهد که به حواله‌دهنده اطلاع دهد و صاحب آن را پیدا کنند.

س ۷۴۴. اگر در مسجد مثل تسبیح و نحو آن پیدا کرد و نمی‌داند که صاحبش گُم کرده یا فراموش نموده؛ آیا فراموش شده حکم لقطه را دارد یا خیر؟

ج: ظاهراً فراموش شده هم یکی از اقسام لقطه است.

س ۷۴۵. تصرف کردن در لقطهٔ غیر قابل تعریف مثل تومان و لیره جایز است یا نه؟ و هرگاه شخصی لقطه به بیند و بداند اگر برندارد مال مسلمان تلف می‌شود برداشتن آن رجحان دارد یا نه؟ و اگر برندارد ضمانی بر او هست یا نیست؟

ج: آنچه قابل تعریف نیست تصرف در آن جایز است و استیذان از حاکم شرع احوط

است، واگر خود ملتقط فقیر نباشد به اذن حاکم شرع از جانب مالکش تصدق نماید و به فقیری بدهد اولی و احوط است، و برداشتن لقطه واجب نیست و ضمان ندارد، والله العالم.

کتاب الإرث

س ۷۴۶. هرگاه کسی فوت شد ابوین و اولاد اولاد دارد کدام یک مقدم در ارث بردن می‌شوند و یا آنکه شریکند؟ و در صورت ارث بردن اولاد اولاد چه اولاد ابن باشند یا بنت فرق ندارد؟ و در این صورت آیا قاعده ﴿للذکر مثل حظّ الانثیین﴾ جاریست یا خیر؟

ج: اولاد اولاد در صورتی که اولاد بلاواسطه نباشند جای پدران و مادران خود هستند و با ابوین شرکت می‌کنند، و فرقی نیست که اولاد پسر باشند یا اولاد دختر یا هردو، و در جمیع صوَر بجای پدر و مادر خود هستند، ابوین همان سدس که در صورت اجتماع با اولادِ بلاواسطه حصه هریک از آنها است در صورت اجتماع با اولاد اولاد هم هرکدام سدس می‌برند و بقیه مال اولاد اولاد است و هریک میراث پدر و مادر خود را می‌برند خواه متعدد باشند یا منحصر به یکی باشد و اگر اولاد پسر یا اولاد دختر ذکور و اناث با هم باشند حصه پدر یا مادرشان ﴿للذکر مثل حظّ الانثیین﴾ بین آنها قسمت می‌شود. والله العالم.

ذي القعدة الحرام ۱۳۴۷

س ۷۴۷. اگر کسی وفات یافت دو پسر عموی أبوینی و سه خالوزاده دارد یکی از آن

سه نفر دختر خالوی أبوینی است و دو نفر دیگر آنها ذکور و خالوزادهٔ اُمی هستند قسمت میراث آنها را چه می‌فرمائید؟

ج: دو ثلث ترکه متوفیٰ دو پسر عموهای أبوینی و یک ثلث آن حصه سه خالوزاده او است، و تقسیم این یک ثلث فیما بین سه خالوزاده به این کیفیت است اگر آن دو نفر ذکور که خالوزادهٔ اُمی هستند از یک پدر و برادر همدیگر باشند یک سدس از این ثلث میراثِ آن دو که خالوزاده اُمی و پنج سدس آن خاصهٔ دختر خالوی ابوینی او است، و اگر آن دو خالوزاده اُمی هر کدام پسر یک خالوی اُمی و پسر عموی همدیگر باشند در این صورت یک ثلث از این ثلث میراث آن دو خالوزاده اُمی و دو ثلث دیگر آن حصه دختر خالوی ابوینی است. والله العالم.

۱۲ صفر ۱۳۴۸

س ۷۴۸. در صورت اجتماع وارثین که عمو زاده و عمه زاده و خالو زاده و خاله زاده تماماً مجتمع باشند کیفیت قسمت میراث آنها را بیان فرمایید؟

ج: دو ثلث متروکات متوفی میراث اولاد عمو و عمه و یک ثلث آن حصه اولاد خالو و خاله است، ولکن کیفیت تقسیم آن دو ثلث و این یک ثلث فیما بین این دو طائفه اگر مادری تنها فیما بین هریک از آنها باشد یا نباشد مختلف و صور عدیده دارد، و چون استیفاء تمام صور غیر میسور و محتاج به نوشتن رسالهٔ مبسوطی است لهذا لازم است آنچه در خارج اتفاق افتد و دانستن حکم آن محل حاجت باشد تفصیلاً سؤال شود تا حکم آن -بعونه سبحانه و تعالی- بیان شود -ان شاءالله تعالی-.

۱۳ صفر ۱۳۴۸

س ۷۴۹. حبوه ولد أکبر چند چیز است آیا کتب و رحل و راحله نیز داخل است یا نه؟

ج: اقوی انحصار حبوه است به مصحف و خاتم و لباس و سیف، رحل و راحله و کتب علمیه داخل نیست -علی الأقوی- والله العالم.

۲۴ ربیع الأول ۱۳۴۸

مسأله: درحبوه درصورت تعدّد همین قدرکه برای پوشیدن خودش مهیّا کرده باشد جزو حبوه است هرچند فعلاً نپوشیده باشد، و پوستین هم بعید نیست جزو حبوه باشد. والله العالم.

س ۷۵۰. سه برادربه حادثه غرق یا هدم یا وبا و نظائرآن ازبلیات ازدنیا رفتند و وارثی سوای ابوین نگذاشتند، با علم به تقدم و تأخرزمان فوت آنها و شک در متقدم ومتأخرآیا دراین صورت فریضه مادرثلث است یا سدس؟

ج: درمفروض سؤال که تقارن قطعی العدم و تعاقب موت آنها معلوم است فریضهٔ مادر نسبت به آنکه وفات اومقدم بوده است سدس است و نسبت به آن دوبرادردیگرثلث است، و علی هذا اگرمقدارداراثی آن سه برادرمتساوی بوده است اشکالی ندارد فریضهٔ مادرازمتروکات یک نفرازآنهاکه ثلث متروکات همه است سدس وازدوثلث دیگر ازکلّ متروکات سه برادرکه ترکه دوبرادردیگراست ثلث است واگرداراثی آن سه برادر مختلف باشد مثلاًدارایی یک نفرازآنها هزارتومان ودارایی دیگری دوهزارتومان ودارایی سیم سه هزارتومان باشد، درچنین فرضی چون کسی که وفاتش مقدم و فریضه مادراز متروکات اوسدس است مردّد است بین هرسه برادرلهذا ازمجموع متروکات آنهاکه شش هزارتومان فرض شده است نسبت به مقداریک هزارتومان آن که کمترین مقدار متروکات آنها است قطعاً فریضه مادرسدس است ونسبت به سه هزارتومان ازشش هزار تومان قطعاً فریضه مادرثلث است ونسبت به دوهزارتومان دیگرفریضه مادربین ثلث وسدس مردّد است، وچون شرعاً طریق معیّن ندارد لهذا سدس این دوهزارتومان علیٰ کلّ حال ملک مادروسدس دیگرآن فیما بین پدرومادرمردد است باید تنصیف شود، واگربعض ازآن برادران ترکه اصلاًنداشته باشند وبعض دیگرداشته باشند هم همین اشکال مطّرد است، ودرجمیع صوَرکه مقداراستحقاق مادربین سدس وثلث مردّد شود

و منشأ آن جهل به تقدم و تأخر موت آن سه برادر باشد مقدار تفاوت بین سدس و ثلث که سدس است باید بین پدر و مادر تنصیف شود، والله العالم.
حرّر في شهر صفر ۱۳۵۰

مسأله: در میراث پدر و پسر غرق شده یا مهدومٌ علیهم و نحوهم ارث بردن هر کدام از دیگری با عدم علم به تقدّم و تأخّر مخصوص است به صورتی که موت آنها به غرق یا هدم خانه مثلاً بر آنها مستند باشد، و اگر به سبب دیگر مستند باشد یا موت حتف الأنف باشد حکم مذکور جاری نمی‌شود و هیچ یک از دیگری ارث نمی‌برد، والله العالم.
۱۷ محرم ۱۳۴۸

س ۷۵۱. هرگاه زیدی از أمه و مملوکهٔ خود اولادی داشته باشد زید مدت چند سال در حال حیات خود آثار نسب و لحوق مرتب نموده تصریحاً و تلویحاً منافی نسب و یا کراهت و تنفّر نسبت به ولد مزبور از او ظاهر نشود و بعد از وفاتِ زید ورثه زید هم مدت متمادی اثار و لوازم نسبت و اخوّت مرتب نموده با کمال مهربانی و خوشی سلوک و رفتار نمایند و خارجاً هم نسب ولد مزبور را زید به حدّ استفاضه و شهرت تامه رسیده باشد آیا در این صورت هرگاه ورثه زید اخیراً انکار نسب نماید شرعاً مسموع است یا نه؟ جواب مسئله را مرقوم فرمائید.

ج: اگر خود زید در حیاتش اقرار به ولدیت این پسر کرده یا عملاً به طوری که عادت بر آن جاری است ترتیب آثار پدر و فرزندی کرده است نسب این پسر در هر یک از این دو صورت شرعاً ثابت است و انکار آن از ورثه مسموع نیست، بلکه اگر از خود زید نه اقرار شفاهی و نه اقرار عملی در دست نباشد لکن هم بسترشدن او با این جاریه به طوری که منشأ تکوّن این پسر تواند بود به اقرار خود زید یا به قرائن قطعیه معلوم باشد در این صورت اگرچه سلب نسبت از خود زید شرعاً مسموع است لکن اگر خود او سلب نکرده باشد شرعاً ملحق است، و انکار ورثه مسموع نیست و اثری ندارد، استفاضه و شهرت اگر

نزد حاکم شرع مثبت بعض مذکورات باشد مثبت نسب است والّا در مورد سؤال ونظائر آن محل اشکال است، و در صورتی که انتساب این پسر به زید شرعاً ثابت نباشد اقرار ورثه کلاًّ و بعضاً از جهت میراث به قدر آن حصه نافذ و انکار بعد از اقرار مسموع نیست. والله العالم.

س ۷۵۲. زید أمه و مملوکه درخانه دارد درحیاة خود زید ازآن مملوکه پسری متولد شد و زید مولی انکار آن ولد و اعتراض ننمود، بعد از فوتِ مولی ورثه او منکر ابن بودن از مولی می‌باشند ولی مشهور است در آن شهر که این ولد مال مولی است آیا به مجرد اشتهار و عدم نفی از خود مولی تا درحیاة بود و ادعای خود مادر ثبوت ولد برای مولی این مقدار وراثت و حریت ولد ثابت می‌شود یا نه و از حصه ولد آزاد می‌شود یا نه؟

ج: اگر هم بسترشدن مولی با این جاریه به طوری که منشأ تکوّن این پسر تواند بود به اقرار خود مولی یا به واسطه قرائن قطعیه معلوم باشد و خود مولی درحیاتش نسبت به این پسر یک درجه مهربانی را که بالطبیعه لازمه پدر و فرزندی است اظهار می‌کرده هیچ کراهت و تنفری از او نسبت به این پسر ظاهر نشده باشد و منشأ اشتهار اینکه این پسر از مولی است مشاهده این امور باشد در این صورت ملحق بودن آن پسر به مولی و مشارکت او با سایر اولاد در میراث و آزاد شدن مادرش از حصه او بعید نیست، والله العالم.

۱۲ صفر ۱۳۵٤

س ۷۵۳. هرگاه زیدی از أمه و مملوکه خود اولادی داشته باشد زید مزبور مدت چند سال درحال حیات خود آثار نسبت و لحوق مرتب نموده تصریحاً و تلویحاً منافی نسبت از او ظاهر نشود، و بعد از وفاتِ زیدِ مالک ورثه زید هم مدت متمادی آثار و لوازم نسبت و اخوّت مرتب نمایند و خارجاً هم به حد استفاضه و شهرت تامه رسیده باشد آیا در این صورت هرگاه اخیراً ورثه زید انکار نسبت نمایند مسموع است یا نه؟

ج: چند روز قبل این سؤال رسید لکن با اختلاف در بعض خصوصیات و مطابق مفروض

آن سؤال جواب نوشته شد، حال اگر خصوصیات مذکوره در این سؤال مطابق واقع باشد و خود زید در حیاتش آثار نسبت و لحوق مرتب کرده باشد اگر صریحاً اقرار کرده باشد که پسر او است در مقابل اقرار او هیچ دعوی از احدی مسموع نیست، و همچنین اگر اقرار صریحی از او در دست نباشد ولکن آثار پدر و فرزندی در مدت چند سال ترتیب نموده در این صورت هم دعوی برخلاف از کسی مسموع نیست و اگر از خود زید نه اقرار و نه انکار و نه ترتیب آثار پدر و فرزندی و نه آثار ضد آن هیچ در دست نباشد ورثه او هم هرکدام اقرار کرده‌اند انکار او مسموع نیست، و هریک از این امور که محلّ اختلاف شود باید نزد حاکم شرع مرافعه نمایند، و اگر شیاع و استفاضه ترتب آثار فرزندی کردن زید نزد حاکم شرع ثابت شود به مقتضای آن حکم خواهد فرمود، والله العالم.
وأما مطلبی را که نوشته‌اید که به حد استفاضه و شهرت رسیده معلوم نشد چه بوده والله العالم.
۱۴ شهر صفر ۱۳۵۴

س ۷۵۴. زید وفات یافته دیون دارد املاک و اراضی هم که زوجه از ارث آنها محروم است دارد وجه نقد هم دارد، آیا وصی می‌تواند تمام دیون را از وجه نقد بدهد که ثمنیّهٔ زوجه اصلاً از بین برود یا کمتر شود یا آنکه باید دیون را بر وجه نقد و املاک توزیع نماید؟
ج: باید دیون بر وجه نقد و سایر اموال منقوله و بر اراضی که زوجه اصلاً از آنها ارث نمی‌برد و اموال غیر منقوله که زوجه از عین آنها محروم است و از قیمت ارث می‌برد به نسبت واحده توزیع شود، مثلاً یک صد تومان قرض دارد وجه نقد دویست تومان و اراضی که زوجه از آنها محروم است پانصد تومان و عمارات و اشجار سیصد تومان دارد باید بیست تومان قرض را از وجه نقد و پنجاه تومان آن را از اراضی و سی تومان دیگر را از قیمت عمارات و اشجار بدهد، قال الله تعالی ﴿لا تظلمون ولا تُظلمون﴾، والله العالم.
غره شعبان ۱۳۴۴

س ۷۵۵. زید مزبور ملکی را که زوجه از ارث آن محروم است به بیع خیاری به عمرو

فروخته به یک هزارتومان، حال ورثه به اذن وصی آن یک هزارتومان را ازوجه نقدی که زوجه ارث می‌برد می‌توانند بدهند و زوجه از ثُمن آن یک هزارتومان محروم شود یا نمی‌توانند؟

ج: درمفروض سؤال که زمین زراعت و نحوها راکه زوجه ازآن ارث نمی‌برد مورث به بیع خیاری فروخته است سایرورثه نمی‌توانند ازوجه نقدی که زوجه ثُمن آن را مالک است بدون رضای او به مشتری بدهند و زمین راکه مختص خودشان است استرداد نمایند بلکه باید ازمال شخصی خودشان رد مثل ثَمن نمایند، واگرازوجه نقد مشترک فیما بین خودشان و زوجه داده باشند باید ثمنیه زوجه را ازمال خود عوض بدهند، واگرزوجه راضی شود واذن بدهد که بدون عوض وجه نقد را به مشتری بدهند و زمین را استرداد نمایند دراین صورت حق ثمنیه اوازآن هزارتومان به رضا دادن خودش ساقط شده است، بلی اگرمتوفی وصیت به ثلث کرده باشد یا اینکه دیونش زیاده ازمتروکاتش باشد تعلق وصیت و همچنین حق دیّان بعد ازفسخ ورثه به ملک مذکوریا ملک طلق خود ورثه بودن آن محل اشکال است، وعلی أیّ حال نسبت به ثمن زوجه عدم جوازتصرف ورثه درمقداراستحقاق اوازنقود و نحوها بدون اذن ورضای او شبهه و اشکالی ندارد، والله العالم.
۸ شعبان ۱۳٤٤

س ۷۵۶. زید متوفی شد و املاک مسقفات دارا بود اولاد ذکورو اناث هم دارد مع زوجات متعدده، آیا زوجات ازاجارهٔ مسقفات سال به سال حق دارند یا نه؟ و در صورتی که حق داشته باشند چه مقدارحق دارند؟ و درصورت فروش ازاملاک مسقفات چه اندازه ازقیمت ملک حق زوجات است درصورتی که متوفای مرقوم تعیین وصیّ و وصیت به ثلث هم نموده؟

ج: زوجات ازرقبات اراضی ارث نمی‌برند خواه ذات ولد باشند یا نباشند و خواه آن اراضی محل زراعت باشد یا مشغول به أبنیه و اشجار و نحوها باشد، و ازآنچه ثابت در

اراضی است از ابنیه و اشجار از قیمت آنها ارث می‌برند و باید ابنیه و اشجار را به همین حال که مثبت در زمین است قیمت کنند، و در مفروض سؤال که متوفی اولاد داشته است ثُمن قیمت را به [بین] زوجات توزیع نمایند و اگر دادن قیمت تأخیر افتد زوجات در منافع مستفات و اشجار حقی ندارند، و اگر وصیت به ثلث کرده است استحقاق زوجات از دو ثلث باقی بعد از وضع ثلث باید ملحوظ شود، و اگر قیمت مستفات مختلف باشد به حسب سنوات میزان قیمت یوم الاداء است نه قیمت یوم الوفاة، والله العالم.
۷ رجب ۱۳۴۷

س ۷۵۷. از قنات یا نهری که از رودخانه جدا می‌نمایند به جهت آبیاری باغات و مزارع و کارکردن آسیاب و از جائی که مثل سرداب سِن در زیر زمین حفر می‌کنند محل حیوانات در سرما که غیر از عمل عینی ندارد زوجه عیناً یا قیمةً ارث می‌برد یا نه؟
ج: از زمین نهر که مجرای آب است و همچنین زمین قناة زوجه محروم است عیناً و قیمةً، و اما فضای قناة و همچنین فضایی که در مثل سرداب سن به واسطه حفر به هم رسیده سقف و ستون برایش از حفر ترتیب شده است و بالجمله سقف و ستونهای حفری ارث بردن زوجه از قیمت آنها محل اشکال و احوط تصالح است، و مورد این اشکال مخصوص است به آنچه سقف و دیوارهای آن به حفر از زمین به هم رسیده باشد اگرچه گچ و آجر هم برای استحکام یا حسن صورت آن بکار برده باشند، والله العالم.
س ۷۵۸. آیا دین باید از نقود داده شود یا بر جمیع متروکات منقولات و غیر منقولات توزیع می‌شود؟
ج: دیون متوفی به نسبت متساویه بر تمام متروکاتش باید توزیع شود حتی صداق خود زوجه هم بر تمام متروکات به همان نسبت باید توزیع شود سایر ورثه حق ندارند دیون را از منقول بدهند و غیر منقول را که زوجه از آنها محروم است از تعلق دین به آن خارج نمایند، و بالجمله دیون میت به تمام متروکاتش تعلق می‌گیرد نه به خصوص نقود و نحوها، والله العالم.
۱۲ جمادی الأُولی ۱۳۴۸

س ۷۵۹. شخصی فوت کرده و زوجه داشته بقیه ورثه ثمن عین محصولات اراضی و نخیلات شخص متوفی به زوجه می‌داده‌اند و حالا زوجه و سایر ورثه همه فوت شده اند و معلوم نیست که به چه عنوان به او می‌داده‌اند و علم و جهل آنها به اینکه زوجه از اراضی نه عین می‌برد و نه قیمت و از نخیلات قیمت می‌برد نه عین نیز معلوم نیست، بلی أهل علم درمحل بوده است حکم عمل طبقه سابقه و تکلیف فعلی طبقه لاحقه را بیان فرمایید و حکم زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد مساوی است یا خیر؟

ج: عمل طبقه سابقه چون معلوم نیست به چه عنوان بوده و علم و جهل آنها هم به حکم شرعی معلوم نیست لهذا محمول بر صحت است وگذشته است، و چون از جمله محتملات عمل سابقین آنکه سایر ورثه ثُمن اعیان مذکورات را عوض ثُمن قیمت نخیل و ابنیه و سایر مثبتات در اراضی به زوجه واگذارکرده باشند و زوجه قبول کرده باشد و تسلیم ثُمن حاصلات به زوجه مبنی بر این معامله بوده، و چون این مبادله شرعاً ثابت نیست لهذا تکلیف فعلی طبقه لاحقه أحد الامرین است یا آنکه با اتفاق ورثه زوجه بنا بر این مبادله گذارند و یا ثُمن قیمت نخیل و نحوها را فعلاً بدهند و من بعد از حاصلات چیزی ندهند، واقوی آنکه درحرمان زوجه از اراضی عیناً و قیمةً و از نخیل و اشجار و ابنیه و نحوها عیناً لا قیمةً ذات الولد و غیر ذات الولد فرق ندارد علی کل تقدیر محروم است. والله العالم.

۲ ربیع الثاني ۱۳۵۵

س ۷۶۰. آیا زوجه میت از باغ یا اراضی که زراعت جو و گندم یا باقلا و غیره می‌شود هشت یک مستحق است یا نه؟

ج: زوجه از رقبهٔ أرض مطلقاً ارث نمی‌برد، والله العالم.

میوه هرچند نرسیده باشد و همچنین زرع هم هرچند هنوز وقت حصادش نشده باشد، زوجه از عین آنها ارث می‌برد نه قیمت، والله العالم.

أحكام مرتدّ

س ۷۶۱. هرگاه مرتد ملّی محقق الارتداد باشد آیا در حال ارتداد تصرفات مالیه از ایشان از قبیل بیع و اجاره و صلح و غیر ذلک مستقلاً نافذ و مُمضی می‌باشد یا اینکه محجور از تصرفات در حال ارتداد می‌باشد؟

ج: ظاهراً خودش في حدّ نفسه محجور از تصرفات و بیع و اجاره و غیر ذلک نباشد بلی در صورتی که محتمل باشد که اموالش را اتلاف نماید حاکم شرع می‌تواند حجرش فرماید، و این حکم مخصوص به موردی است که حاکم شرع طوری مبسوط الید باشد که او را حبس و استتابه فرماید و بعد از یأس از توبه او حکم به قتلش فرماید در چنین فرض اگر محتمل باشد که برای آنکه اموالش را بروارث مسلم اتلاف نماید حاکم شرع حفظاً لتلک الأموال ولایت بر حجر او دارد، و واضح است که در این جزء از زمان منکوس و متعوس اینگونه احکام نه موضوع دارد و نه محمول، اللهم إنّا نشکو إلیک فقد نبیّنا صلواتک علیه وآله و غیبة امامنا و ولینا و کثرة عدونا وقلة عددنا.

س ۷۶۲. هرگاه یهودی که اختیار اسلام نموده در مدتی پس از آنکه برگشته و بابی شده آیا این شخص مندرج تحت عنوان مرتدّ ملّی خواهد بود یا خیر؟ و بر تقدیر آنکه حکم مرتد ملی را داشته باشد آیا تصرفات مرتدّ ملّی در اموال خودش صحیح است یا خیر؟ مثلاً هرگاه همین شخص مزبور بعد از ارتدادش از اسلام و اختیار طریقه بهائیه حمّامی از مسلمین ابتیاع نماید و به اجاره به مسلم دیگری بدهد آیا این بیع و اجاره صحیح است تا اینکه مسلمین در این حمام مزبور چنانچه بروند و غسل به عمل آورند صحیح باشد یا خیر؟

ج: بلی اگر یهودی اوّلاً اسلام اختیار نماید و بعد بهائی شود مرتدّ ملّی است و احکام مرتد ملی بر او جاریست ولکن مرتدّ ملی في نفسه محجور از تصرفات نیست، بلی حاکم شرع در صورت خوف از آنکه اموالش را اتلاف نماید ولایت بر حجر او دارد، و حکم حجر در این

جزء اززمان موضوع ندارد، وبالجمله حمّامی راکه این شخص ازمسلمانی خریده واجاره داده بیع واجاره هردوصحیح است وغسل درآن حمام صحیح وخالی ازشوائب اشکال است. والله العالم.

۸ رجب ۱۳٤٦

س ۷۶۳. اگرمرتد فطری توبه کند اموال او به خودش برمی‌گردد یا نه؟ و اگرزن مرتد شود ازحباله شوهرش بیرون می‌رود یا خیر؟

ج: مال سابق اوهرچه داشته مال وارث شده ورفته است لکن مال ثانی هرچه تحصیل کند مالک آن می‌شود، وارتداد زن هم مثل ارتداد مرد موجب انفساخ نکاح است، فقط فرق دریک مسئله است وآن فرق آنکه اگرزن قبل ازدخول مرتد شود نکاح همان وقت منفسخ می‌شود واگربعد ازدخول مرتد شود انفساخ نکاح متوقف است بربقاء اوبر ارتداد الی انقضاء زمان عده واگرقبل ازآن توبه کند وبه اسلام برگردد نکاحش منفسخ نمی‌شود، والله العالم.

س ۷۶۴. بعضی ازمردم عوام کلماتی می‌گویند که ظاهراً باید احکام ارتداد برآنها جاری شود آیا حکم ارتداد برآنها جاری است یا خیر؟

ج: این کلمات کفرّیه که گاهی برزبان بعض جهّال ازروی نفهمی وبدون شعورصادر می شود یا درحال غضب یا ازروی ندانستن حکم آن ونحو ذلک ظاهراً موجب ارتداد نباشد، بلی اگرعالماً عامداً با قصد معنی والتفات به آن بگوید موجب ارتداد است، و الله العالم.

س ۷۶۵. آیا به گفتن بد مذهب مرتد می‌شود یا خیردرصورتی که نمی‌دانیم قصدگوینده چیست آیا مذهب اسلام است یا مقصودش آن طریقه‌ای است که با خودش رفتارنموده وآن را بد می‌گوید؟

ج: این کلمه بد مذهب یا لعن الله مذهبک گفتن عربهاکه خیلی درلسانشان دائراست مذهب اسلام مراد نیست وموجب ارتداد نیست، معنی آن طریقهٔ شخصی آن شخص

است که مثلاً مرادش این است که مذهب تو مال مردم خوری است و موجب ارتداد نیست إن شاءالله تعالی.

اگر خدای نخواسته واقعاً موجب ارتداد ازکسی -العیاذ بالله- صادر شود عیالش باید عدّه بگیرد لکن اگر در اثناء عدّه یا بعد توبه کرد باید عقد تازه جاری شود تا عیالش بر او حلال شود بدون عقد جدید نمی‌شود، و عیالش به مجرد صدور ارتداد -العیاذ بالله- باید تمکین از مجامعت نکند و از او خود را بپوشاند حکم أجنبی دارد و بعد از توبه به عقد جدید حلال می شود، والله العالم.

س ۷۶۶. هرگاه زنی از غایت نادانی و بی شعوری -العیاذ بالله- بگوید که اگر بچه‌ام مُرد مثلاً کافر می‌شوم آیا باید حکم به ارتدادش کرد یا نه؟

ج: این کلمات لقلقه لسان است موجب کفر و ارتداد نیست، والله العالم

کتاب القضاء و الشهادات

س ۷۶۷. ادای شهادت نزد غیر حاکم شرع در حال اضطرار جایز است یا خیر؟ مثل اینکه می‌داند اگر شهادت ندهد ضرر به مسلمان می‌رسد؟

ج: بلی، در صورت ضرورت و تضرر صاحب حق و از بین رفتن حق جایز است، و حاصل آنکه اگر استنقاذ حق متوقف بر این شهادت باشد و الّا از بین می‌رود و از بین رفتن او بر صاحبش ضرر و اجحافی است که دارایی او گنجایش آن را ندارد در این صورت جایز است.

س ۷۶۸. غیر مجتهد می‌تواند قسم بدهد یا خیر؟

ج: نمی‌تواند، والله العالم.

س ۷۶۹. زیدی برای اینکه در جواب طلبکارها عذری داشته باشد و حقوق آنها را ندهد جمیع یا بعض اموال خود را به بعض اولادش مصالحه می‌کند، و بعد از مدتی ابراز می‌کند که من فلان ملک خود را به فلان پسر یا دخترم مثلاً مصالحه کرده‌ام، و این صلح موجب نقصان حقوق طلبکارها می‌شود، آیا این مصالحه به این غرض که باعث بطلان حقوق ارباب طلب و اضرار مسلمانها می‌شود صحیح و نافذ است یا نه؟

ج: اینگونه مصالحات که برای مال مردم خوری اظهار می‌شود غالباً اساس صحیحی ندارد، ولکن فتوای کلی به بطلانْ محل اشکال و مورد حکم حاکم شرع است که در موارد ابتلائیه من باب الحکومة الشرعیة به اندازه مزاحمت با اداء دیون ثابته حکم به بطلان و وجوب أداء آن دیون فرماید. والله العالم.

س ۷۷۰. درصورتی که مدّعی‌به قرطاس باشد یعنی سند یا قباله و یا ورقه وصیت نامه و تقسیم نامه و وقف نامه وامثال آن و یا اسکناس باشد آیا چنین دعوی برای اینکه متضمن مال است مسموعه است یا نه؟ درصورت سماع و با انکار مدّعی علیه و فقد بیّنهٔ عادله فصل خصومت به حلف و تحلیف می‌شود یا نه؟

ج: امّا اسکناس و نوط چون به منزلهٔ عین روپیه و قران است و در ابواب قبض و ربا، و نحوهما حکم نقد حاضر برآنها جاری است لهذا دعوی برآنها هم عبارةٌ اُخری ازادّعای روپیه و قران است و به موازین مقرره درفصل خصومات من الحلف و النکول و یمین الردّ باید فصل شود، و امّا سایر اسناد معتبره که مدار اثبات حقوق است ظاهراً دعوی برآنها ملحق به دعاوی غیرملزمه که اصلاًمسموعه نیست نباشد ولکن چون مدّعی به ملحق به أعیان اموال نیست لهذا قواعد حلف و نکول و یمین ردّ در دعوی برآنها جاری نیست بلکه فقط درصورت وجود بیّنه مسموعه و ازاین جهت نظیر دعوای فسق شهود و حاکم و نحو ذلک است که با وجود بیّنه مسموعه و یا فقدان آن اثری من حیث الیمین و النکول و نحوهما ندارد و درصورت قیام بینه برحقّیت دعوی و ثبوت آن نزد حاکم شرع باید مدّعی علیه را به اظهار سند یا تسلیم آن الزام فرماید و درصورت امتناع او یا اصرارش به انکار آن باید حاکم شرع به حبس او حکم فرماید چنانچه درمورد انکار امانات شرعیه و مالکیه و نحوها مقرراست، و دائمی و مادام العمر بودن این حبس الی ان یتوب و ینقاد الی الحکم یا أمد داشتن و محدود بودن آن به حدّی چنان است که درمورد انکار سایر امانات و نحوها مقرّراست و الحاکم الشرعی یعرف تکلیفه. والله العالم.

۸ شعبان ۱۳۴۸

س ۷۷۱. هرگاه زید وجهی به عمرو داده و زید مدّعی قرض و عمرو مدّعی قراض است قول کدام مقدم است؟ و آیا فرقی درصورت بقاء وجه و تلف آن هست یا خیر؟ و همچنین اگرزید مدّعی قراض و عمرو مدعی قرض باشد ؟

ج: درصورت بقاء عین چون مرجع ادّعاء قراض به دعوی بقاء مال برملک مالک و مرجع ادعاء قرض به دعوی انتقال است و قول مدّعی قراض موافق با اصل است و موافقت قول احدهما با اصل دربعض مراتب مترتّبه موجب تقدّم آن است بیمینه، هرچند نسبت به مصبّ دعوی، اصل بلامعارض جاری نباشد -علی الاقوی- لهذا یقدّم قول مدّعي القراض بیمینه ویلزم مدعي القرض اثباته والأفلیس له الّا الیمین، ودر صورت تلف مال اگرمالک مدّعی قرض باشد ومَن تلف المال في یده مدّعی قراض باشد اقوی آنکه قول مالک چون موافق با أصالة الضمان است لهذا یقدّم بیمینه، وقول مدّعی القراض را اگرچه بعض متأخری المتأخرین به ملاحظه موافقت با أصالة البرائة مقدم دانسته‌اند ولکن الاقوی جریان أصالة الضمان وحکومتها علی أصالة البرائة، واگر عکس باشد مالک مدّعی قراض ومَن تلف المال في یده مدّعی قرض باشد مرجع قول مالک اقراربه عدم الضمان وقول من تلف المال فی یده اقراربه ضمان است، واین دو اقرارتدافع دارد لکن اقرارمالک فقط نسبت به عدم استحقاق خودش حجّت است، نسبت به عدم اشتغال ذمّه مَن تلف المال في یده به غرامت اثری ندارد نتیجه اقرارین اشتغال ذمهٔ من تلف المالُ في یده به غرامت وعدم استحقاق مالک است، ونظیرآن است که شخص ذوالید برمال اقرارکند که مال زید است ومقرّله اقراربه عدم مالکیت خودکند، والمسألة ذات وجوه واشکال، وکان سابقاً یترجّح في النظرانّ حکم المال الذي لامالک له یجري علی ماکان من هذا القبیل لکنّه لایخلوعن الاشکال، والله العالم.

۲ ربیع الثاني ۱۳۵۵

س ۷۷۲. مأذون و منصوب ازقِبَل حاکم دردیون میّت می‌تواند به علم خودش

عمل نماید ولو آنکه وارث صغیر باشد یا آنکه لابد باید دین اثبات شرعی شود ؟ و علاوه مدعی قسم بخورد ولو آنکه دین معلوم و محقق باشد در نزد متصدّی.

ج: مأذون وکیل از قِبَل حاکم دیون میت را که قطعی و یقینی است اداء نماید و حاجت به اقامهٔ بیّنه بر آن ظاهراً نباشد، بلکه یمین استظهاری هم با قطع به عدم اداء و عدم ابراء بعید نیست حاجت نباشد. والله العالم.

۱۴ رجب ۱۳۴۷

س ۷۷۳. غیر مجتهد مطلق می‌تواند قسم بدهد یا نه؟

ج: غیر مجتهد مطلق نمی‌تواند قسم بدهد. والله العالم.

۱۴ رجب ۱۳۴۷

س ۷۷۴. در بلدی که مجتهد مطلق محقّق ندارد در قسم دادن و خوردن تکلیف چیست؟

ج: در بلدی که مجتهد مطلق ندارد احقر متحیّرم تکلیف چه و چاره چیست تاکنون راه علاجی به نظرم نرسیده است. والله العالم.

۱۴ رجب ۱۳۴۷

س ۷۷۵. زید نزد حاکم شرع یا غیره اقرار به انتقال و صلح مثلاً نمود و بعد از چند یومی مدعی است که من در این انتقال مجبور بودم و مادر و پدرم مرا وادار به این نقل کردند آیا انتقال مزبور صحیح است یا باطل می‌شود؟

ج: دعوای مذکوره مسموعه است و اقرار سابق به انتقال موجب عدم سماع آن نیست، ولکن به مجرد دعوی هم تا شرعاً اثبات نشده اثری مترتب نمی‌شود، و هر معامله که اقرار به آن کرده محکوم به صحت است. والله العالم.

۱۵ صفر ۱۳۴۷

س ۷۷۶. امام زمان (علیه‌السلام) زانی محصن را و حابس زکات را به قتل می‌رساند، آیا توبه مانع قتل است؟

ج: توبه از موجبات قتل و سایر حدود اگر قبل از ثبوت باشد موجب سقوط حدّ است والّا فلا.

کتاب القصاص و الدیات

س ۷۷۷. قاتل عمدی را دیگری کشت غیر از اولیای مقتول یا خودش مرد، اولیای مقتول اوّل چکنند؟

ج: اولیای مقتول اوّل حقّشان قصاص بود ساقط شد قهراً.

س ۷۷۸. اگر شیعه سنّی را بکشد شیعه را می‌کشند یا خیر؟ همچنین سیّد به قصاص عام کشته می‌شود شرعاً یا خیر؟

ج: سیّد به قصاص عام کشته می‌شود، و همچنین شیعه به قصاص سنّی، ولکن دومی في الجمله خالی از اشکال نیست.

س ۷۷۹. اگر طفل را به جهت تربیت بزند که دیه لازم آید با اینکه ولیّ است دیه بدهد یا خیر؟

ج: اگر برای تربیت و تأدیب بوده وتجاوز از حدّ هم نکرده اتفاقاً دیه لازم شده برولیّ لزوم دیه معلوم نیست وغیرولیّ احتیاطاً حلیّت ازولیّ بطلبد اگر مأذون در اصل تأدیب و تربیت بوده والّا تربیت و تأدیب بدون اذن ولیّ اگر مؤدّی به دیه شود محل اشکال است، احتیاط ترک نشود.

س ۷۸۰. ترکهٔ کسی که قتل نفس نموده حق وارث او است یا حق اولیاء مقتول او است؟

ج: اگر قتل عمد بوده است ترکه او مال وارث او است اولیاء مقتول حقی ندارند، بلی اگر شبه عمد بوده دیه مقتول از مال قاتل باید داده شود. والله العالم.
۲ محرم ۱۳۴۸

س ۷۸۱. ده نفر به طرف یک نفر گلوله انداخته شخص مزبور به اصابهٔ یکی از آنها لا علی التعیین مقتول گشته تعیین قاتل و مورد حق اولیای مقتول از حیث قصاص یا دیه شرعاً به چه نحو خواهد بود؟

ج: در مفروض سؤال که تمام آن ده نفر به قصد قتل او گلوله انداخته و یکی از آنها لا علی التعیین اصابه کرده است محتملات مسئله ـ من حیث القصاص و تعیین القاتل بالقرعه یا من حیث الدیة بعد از فراغ از سقوط قصاص- متعدد، و أسلم آنها سقوط قصاص و توزیع دیه به نسبت متساویه برده نفر است، ولکن مع هذا خالی از اشکال نیست و احوط تصالح فیما بین اولیاء مقتول و آن ده نفر است بما یقع علیه التراضي. والله العالم.
في ۲۷ شوال ۱۳۴۹

س ۷۸۲. اگر قبرستان و املاک موقوفه از قبیل مدرسه و مسجد و سایر اوقاف هر چه باشد خیابان و دکاکین و غیره شود، استطراق از آنها را ممکن است شرعاً تصحیح فرمائید؟ و اجزاء آنها که به واسطه عبور و مرور به محل دیگر نقل شود و بسا باشد که محمول انسان شود از قبیل گرد و خاک آنها اگر محتاج به اذن حاکم است مستدعی آنکه اجازه فرمایید.

ج: چون مال معلوم المالک اگر ایصال به صاحبش به حسب عادت ممکن نباشد حکم مجهول المالک بر آن جاری است -علی الاقوی و قد أرسله شیخنا (قدّس سرّه) ارسال المسلمات و أوضحناه جدیداً في مجلس البحث- علی هذا آنچه از این خیابانهای جدید الاحداث که ملک خاص اشخاص معلومین است ولایت حاکم شرع بر اذن در استطراق از آنها از این جهت بعید نیست ثابت باشد، لحوق اوقاف خاصه بلکه اوقاف

عامه ما عدا المساجد هم به املاک خاصه دراین حکم بعید نیست، وعلی هذا ولایت حاکم شرع براذن دراستطراق نسبت به ما عدا المساجد بعید نیست بی اشکال باشد، واما المساجد چون عرصه مسجد درهیچ حال ازمسجدیت خارج نمی‌شود استطراق ازمسجد هم مع عدم المغصوبیة اشکالی ندارد، ومع المغصوبیة سقوط این حکم به واسطه مغصوبیت وجه ظاهری ندارد، ونهایت احتیاط اذن حاکم شرع است، وعلی هذا استطراق ازاین خیابانها را حاکم شرع می‌تواند اذن بدهد ورافع حرمت آن است، واما اجزاء آن که به واسطه عبورومروربه محل دیگرمنتقل شده یا بشود یا محمول انسانی شود ظاهراً مالیتی ندارد، ومصحوب مصلی بودن گرد وغبارمنشأ اشکال نیست وجنابعالی احتیاطاً مأذونید. والله العالم.

۲۱ شهر شوال ۱۳۴۸

مسائل متفرقه

س ۷۸۳. خربوزه می‌خرد بی‌مزه است یا بعض آن تلخ است یا هندوانه نارس است یا تخم مرغ خون دارد چه کند؟

ج: أولی آنکه دراین موارد مشتری ازپولی که داده صرف نظرکند، خصوصاً اگرازاهل علم باشد وبرای این جزئی پول یک عنوان نامناسب برای اهل علم برپا نکند.

س ۷۸۴. حیوانی که صاحب نفس محترمه است چه حیوانی است؟

ج: حیوانات مملوکه خواه ملک خود شخص باشند یا ملک غیرجمیعاً صاحب نفس محترمه‌اند وآنچه کشتن آن اختیاراً جایزاست غیرمحترم است، ودرمثل گربه ووحوش غیرموذیه محل اشکال است واحتیاط درحاشیه **عروه** مذکوراست، والله العالم.

س ۷۸۵. شب به زیارت اهل قبوربرود کراهت دارد یا خیر؟

ج: به قصد زیارت اهل قبورشب رفتن اولی ترک است، والله العالم.

س ۷۸۶. مثلاً می‌فرمایند فلان عبادت ثواب چند حج دارد به طورحقیقت یا مبالغه است؟ و راستی حج قبول شده مراد است یا خیر؟ مثلاً زیارت حضرت رضا (علیه السلام) هفتاد هزارحج؟

ج: مبالغه نیست حقیقت است ولکن حقیقت مراد که چه حجّی مراد است آیا حج

مستحب را فرموده‌اند یا مطلق معلوم نیست.

۷ ربیع الأول ۱۳۴۸

س ۷۸۷. چه می‌فرمایید در مسئله بیمه که عبارت است از قرارداد با هیئت معینی از کفار یا مرکب از کفار و مسلمین که مهیا از برای همین کار هستند که مردم حمل مال التجاره که از شهری به شهری می‌نمایند آن هیئت ملتزم می‌شود که هرگاه این مال صدمه خورد یا تلف شد ما به التفاوت قیمت صحیح را در صورت اولی و تمام قیمت را در صورت ثانیه به صاحبش بدهد و هرگاه به سلامت رسید فلان مقدار صاحب مال به آن هیئت بدهد، آیا چنین معامله‌ای صحیح است یا خیر؟ در فرض صحت هرگاه آن کسی که مال التجاره برای مردم می‌خرد خودش مسلم و برای مسلم هم مال می‌خرد خودش ملتزم به این معنی شود که اگر مال التجاره سالم رسید همان مقدار که هیئت کفار می‌گیرند بگیرد و هرگاه به مال صدمه وارد آمد یا تلف شد غرامت را به صاحب مال بدهد جایز است یا خیر؟

ج: معامله مذکوره که اسمش بیمه است اشبه به قمار است و طریقی برای تصحیح و تجویز آن به همین کیفیت معموله به نظر نمی‌آید، ولی اگر بیمه کننده مسلمان نباشد و اتفاقاً مال مسلمانی تلف شود یا ضرر و عیبی بر آن وارد آید برای آن مسلمان جایز است که آن غرامتی را که غیر مسلم تعهد و التزام نموده است از او بگیرد و حلال است، و در صورتی که هر دو مسلمان باشند اگر یک عقد لازمی بینهما واقع شود مثلاً ده مثقال نبات یا گندم یا برنج و نحو اینها را احدهما به دیگری به عقد صلح صحیح منتقل نماید مثلاً به یک آنه یا دو آنه و نحو ذلک و در ضمن العقد صاحب مال برای بیمه کننده ملتزم شود که اگر این مال التجاره به فلان محل به سلامت برسد مثلاً ده روپیه صاحب مال به طرف مقابل بدهد طرف مقابل هم برای صاحب مال ملتزم شود که اگر مال او تلف شود فلان مقدار را که معادل قیمت آن مال است به او بدهد و اگر عیب و نقصی بر مال او وارد شود مقدار کسر قیمت را به او بدهد، تصحیح عمل بیمه به این کیفیت و شرط ضمن

العقد ظاهراً اشکالی ندارد. واما به همین کیفیت معموله فعلیّه که شرط ضمن العقد در بین نیست تصحیح نمی‌توان نمود، واگربنابر تصحیح عمل وشرط ضمن العقد باشد باید به اطلاع طرفین باشد وصاحب مال خود عامل یا دیگری را وکیل کند دراجراء عقد مذکورو شرط ضمن العقد به نهج مرقوم، والله العالم.
١٤ ذي حجة الحرام ١٣٤٧

س ۷۸۸. وجهی خاص روزانه جمع می‌شود که جهت مصارف تعزیه سید الشهداء و ائمه اطهار(علیهم السلام) دراثناء سال صرف شود سیّما جهت تکیه که در عشرهٔ اولی محرم الحرام نصب می‌شود، دراین حال آیا جایزاست که ازوجه مذکور به جهت زیارت انصارگرفته شود یا نه؟ و مخفی نماند که وجه مذکورازافراد صنف پذیرفته می‌شود و ازابتدا که تعیین طرق مصارف شده رسمی ازمصارف عمومیه این زیارت دربین نبود.

ج: اگرعنوانی که به آن عنوان اهل صنف اعانه می‌دهند خصوص عشرهٔ عاشورا و تکیه و ما یتعلق بها است درغیرآن مصرف نمی‌توان صرف کرد، واگربه عنوان آنکه دراین دوماهه هرمطلبی پیش آید که راجع به اقامهٔ عزای مظلوم (ارواحنا فداه) باشد صرف شود دراین صورت دراین مصرف هم می‌توان صرف کرد، واگرمشکوک باشد که به عنوان خصوص مصارف عشرهٔ عاشورا وتکیه و نحوها داده‌اند یا برای مطلق عزاداری دردوماهه هرچه باشد وبه هرکیفیت که باشد دراین صورت بدون اذن جدید ازاهل صنف نمی‌توان دراین مورد صرف کرد، والله العالم.
١٤ شهر صفر ١٣٤٦

س ۷۸۹. اهل حیدرآباد دکن به چوب سوزن‌ها می‌زنندو درماتم به صورت زنجیر آن را استعمال می‌کنند و به استعمال آن خون بیرون می‌آید این طریق ماتم جایز است یا نه؟

ج: زنجیرزدن به طورمتعارف که شانه وپشت کبود شود اقوی جوازآن است، سوزن برچوب

نصب کردن که خون بیرون آید اگر خراش کمی باشد که جراحت ضرردار برآن مترتب نشود و خون زیادی هم که خروج آن موجب ضعف و ضرر باشد خارج نشود فقط خراش ضعیف باشد و خون قلیل مأمون از ضعف و ضرر بیرون آید جواز آن بعید نیست. والله العالم. ۸ صفر ۱۳۴۶

س ۷۹۰. زید یک مشت پول از مسلمانی ربود ریخت در کیسه پول عمرو، آن مسلمان خودش و مقدار پول ربوده شده از او معلوم نیست، تکلیف عمرو که مقدار پول خودش هم معلوم نبوده در مقام تحلیل پول کیسه‌اش چیست؟ و تکلیف زید در مقام برائت ذمه خود از مال مجهول المالک و المقدار چیست؟ و اگر یکی از آنها به تکلیف عمل کرد دیگری باز تکلیف دارد یا نه؟

ج: اما زید که پول مسلمانی را ربوده و در کیسه پول دیگری ریخته است همان مقدار را برای مالک آن که مجهول است ضامن است و در صورتی که به هیچ وجه طریق نداشته باشد که مالک آن را تعیین کند باید به حاکم شرع برساند و من حیث المقدار قدر اقل متیقن را قطعاً ضامن است و نسبت به زیاده از متیقن تکلیف وجوبی ندارد، لکن اگر بخواهد برائت ذمهٔ واقعیه به هم رساند بین الاقل المتیقن و الاکثر الذی لا یحتمل الزیادة علیه با حاکم شرع مصالحه نماید، و اما عمرو صاحب کیسه قدر متیقنش که می‌داند پول خودش کمتر از آن نبوده است شبهه ندارد که مال خودش است، و همچنین قدر متیقنش که می‌داند مال مالک مجهول است اگر نمی‌تواند مالکش را تعیین کند باید به حاکم شرع بدهد، و اگر آن قدر یقینش را تسلیم حاکم شرع کند و مطابق باشد با قدر متیقّنی که زید غاصب یقین دارد از مال آن مسلمان چاپیده یا زیادتر از آن باشد ذمه آن چپاول چی هم بری ء می‌شود از آنچه یقین داشت اشتغال ذمه دارد، و اما مقداری از کیسه را که صاحب کیسه نمی‌داند مال خود او است یا مال آن مالک مجهول اگر طریقی برای تعیین آن نداشته باشد باید تنصیف کند نصف را خودش بردارد و نصف را به حاکم شرع بدهد و بعد از تسلیم نصف آن مقدار مردد به حاکم اگر زید ناهب هم یقین داشته

باشد که مجموع مال منهوب زیاده ازمجموع آنچه صاحب کیسه تسلیم حاکم شرع کرده نبوده قطعاً بری ء الذمه می شود، واگر احتمال زیاده بدهد اگرچه به اصل برائت می تواند نفی وجوب غرامت ازخود نماید لکن اگربخواهد یقین به برائت ذمه‌اش به همرساند بالقدرالمتوسط بین طرفی الاقل والاکثرالمحتملین با حاکم شرع مصالحه نماید، واگر فرضاً مالک مجهول را هردو نفرتوانستند یقین کنند که بکریا خالد است تمام آنچه نوشته شد به عوض حاکم شرع با همان بکریا خالد رفتارکنند، واگرعقیده این دونفر درتعیین مالک مختلف شد باید هرکدام برطبق عقیده خود عمل کند وبرائت ذمه صاحب کیسه مستلزم برائت ذمه زید ناهب نخواهد بود، والله العالم.

۹ رجب ۱۳۴٤

س ۷۹۱. لفظ خالی ازرجحان نیست، یا بعید نیست، یا قوی است، یا خالی ازوجه نیست، یا وجه قوی دارد، یا درنظرقوت دارد، یا احوط است ان لم یکن اقوی، یا هو احوط ان لم یکن اظهر، یا هذا هو الأقوی او الاظهرولکن لا یخلو عن الاشکال، و نظیراین الفاظ فتوی می‌باشد یا خیر؟ و اگربعد ازفتوی یا پیش ازآن اشکال شده باشد فتوی را ازفتوائیت ساقط می‌کند یا خیر؟

ج: بعید نیست، یا قویّ است، یا خالی ازقوّت نیست فتوی است، خالی ازرجحان نیست، یا وجه قویّ دارد، یا خالی ازوجه نیست، فتوی نیست، لایخلوعن الاشکال فتوی را ازفتوائیت ساقط می‌کند، والله العالم.

س ۷۹۲. شخص مکلف آیا چقدرازاصول دین را بداند؟ همین قدراجمالاً قائل به توحید و بقیه اصول دین باشد کافی است یا علی التفصیل لازم است؟

ج: همان مقداراجمالی که اصول خمسه یعنی توحید و نبوت حضرت خاتم النبیین -صلی الله علیه وآله الطاهرین- ومعاد راکه اصول دین است اجمالاً معتقد باشد و همچنین عدل وامامت ائمهٔ اثنی عشر-صلوات الله علیهم- راکه هردوازاصول مذهب است اجمالا معتقد باشد کافی دراسلام وایمان است، والله العالم.

۱۰ رجب ۱۳۴۷

س ۷۹۳. در روایات دالّه بر منع از شدّ رحال برای زیارت غیر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آیا رفتن از طهران یا عراق یا جای دیگر به زیارت حضرت معصومه یا حضرت عبد العظیم علیهما السلام یا غیر آن دو بزرگوار از اولاد ائمه علیهم السلام یا بزرگان علماء و اصحاب ائمه علیهم السلام چه حکم دارد؟

ج: روایت مرقومه فقط یک روایت است که صدوق -علیه الرحمه- در ***خصال*** و ***عیون*** از یاسر خادم روایت کرده قال قال علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام: لا یشدّ الرحال الی شیء من القبور إلّا الی قبورنا، الی آخر الروایة الشریفة، و در ***وسائل*** فقط همین یک روایت را از آن دو کتاب نقل کرده و در ***مستدرک*** اصلاً ذکری از این باب نفرموده، معلوم است روایت دیگر نیافته‌اند، و چون شدّ رحال برای زیارت مشاهد مبارکه که مفاد جملهٔ استثنائیه است مستحب مؤکد است، علی هذا مفاد جملهٔ مستثنی منه نفی استحباب یا نفی تأکد استحباب خواهد بود نه اثبات حرمت، و لهذا فتوی به حرمت از فقهاء امامیّه -رضوان الله علیهم- نقل نشده و عملاً منع نفرموده، بلکه رفتن به زیارت بزرگان را مراقبت داشته‌اند، و تعبیر ***وسائل*** که عنوان باب را (باب عدم استحباب شدّ الرحال، الخ) تعبیر فرموده شاهد بر همین معنی است. و بالجمله جواز رفتن به زیارت امامزادگان عظیم الشأن واعاظم فقهاء عصر غیبت -علی مغیّبه و آبائه الطاهرین افضل الصلاة والسلام- و اصحاب ائمه -صلوات الله علیهم- از أمکنه قریبه یا بعیده محل شبهه و اشکال نیست، مخصوصاً رفتن به زیارت حضرت معصومه و حضرت عبد العظیم -علیهما السلام- نظر به روایات وارده بر حثّ و ترغیب زیارت آن دو بزرگوار و تنزیل آن منزلهٔ زیارت حضرت سید الشهداء -صلوات الله علیه و علی المستشهدین بین یدیه- مترقب نبود محل شبهه و مورد سؤال شود، و الله العالم.

۷ رمضان ۱۳۴۸

س ۷۹۴. زید وجهی نقد نزد عمرو امانت سپرده عمرو آن وجه را در بانک سپرده

که هم محفوظ باشد و هم ضمناً ربح آن را برای خودش دریافت دارد بعد از اخذ ربح خمس آن را هم به سادات داده است، حال زید صاحب پول مطالبه ربح را می‌نماید که اصل آن مال من بوده ربح هم باید به من برگردد؟

ج: چون حلیت ربح گرفتن از بانکهای خارجه از جهت حلیت استنقاذ مال آنها است نه از جهت نماء مال بودن آن لهذا ربحی را که این أمین از بانک مرقوم به قصد مالکیت خودش گرفته است شرعاً مال خود او است و خمس را هم که داده است به تکلیف خودش عمل کرده عمرو صاحب مال هیچ حقی در آن ربح ندارد مطلقاً. والله العالم.

۸ جمادی الثانیة ۱۳۴۹

س ۷۹۵. در بلادی که مرسوم است که اجناسی از خارج می‌طلبند از قبیل برنج و غیره وکیل اجناس را خریداری نموده [تسلیم] صاحب مراکب دریایی نموده و قبض رسید گرفته و آن قبض را تسلیم بانک نموده و پول می‌گیرد و بعد بانک پول را حواله موکل می‌کند و از او دریافت می‌نماید و ابتداء آن اجناس را بیمه می‌کنند و الّا بانک پول نمی‌دهد و آن شخص هم که جنس می‌طلبد تا بیمه نشود جنس را نمی‌طلبد و اگر تجار مال را برای طرف بیمه نکنند تجارت آنها معطل می‌شود چونکه فعلاً مرسوم این است که تا جنس بیمه نشود کسی نمی‌طلبد، و بیمه عبارت است از اینکه اداره‌هائی در شهرها است که تجار می‌روند و اطلاع می‌دهند فلان مقدار جنس حمل می‌کنم برای خارج و می‌خواهیم بیمه کنیم و مبلغ معیّنی اداره بیمه از وکیل می‌گیرد و وکیل از قِبَل موکّل خود که جنس را طلبیده آن وجه معیّن را می‌دهد و مال را بیمه می‌کند و اداره ضامن می‌شود که اگر آن اموال در دریا تلف شد از حرق و غرق و غیره، قیمت او را به موکّل بپردازد و در وقت حمل اجناس کسی از طرف اداره بیمه حاضر نمی‌شود که مال را قبض کند دو تسلیم صاحب مرکب کند یا آنکه ناظر بر حمل اموال باشد بلکه به قول خود تجار و قبض رسید اولیاء مرکب اعتماد می‌کنند مگر در صورتی که به شخص

اعتماد نداشته باشد، دراین صورت کسی را می‌فرستد که فقط دروقت حمل حاضرباشد که اموال تماماً حمل بشود و اداره بیمه با اداره صاحب مرکب دو اداره هست و با یکدیگر مربوط نیست.

آیا اصل این بیمه کردن صحیح و جایزاست یا نه؟ و آیا آن مقدار مالی که تاجروکیل به اداره بیمه می‌دهد جایزاست یا نه؟ و فرقی هست بین اینکه آن کسی که مال را می‌طلبد مسلمان باشد یا نصاریٰ و بت‌پرست و غیرآنها ازکسانی که اموال آنها برمسلمین مباح است یا نه؟ لکن اصل اداره بیمه غالباً نصاریٰ هستند و آیا بر خود صاحب مرکب جایزو صحیح است که اموالی راکه حمل می‌کنند بیمه نماید یا نه؟ که اگردردریا تلف شد، ضامن قیمت آن اموال باشد و مبلغ معیّنی هم ابتداءً ازموکّل قبض نماید.

ج: خود صاحب مرکب که مال التجاره را ازبلدی به بلد دیگرحمل می‌کند اگردرضمن عقداجاره که اجیرمی‌شود برای حمل آن مال التجاره ملتزم شود که درصورت تلف آن مال ازعهده غرامت آن برآید ظاهراً جایزاست، وهمچنین صاحب شمندوفریا اتومبیل و غیرآنها هرکس اجیرشود برحمل مالی ازبلدی به بلد دیگراگرآن مال را بیمه کند وتعهد کند که ازعهده غرامت وتلف آن برآید اقوی جوازآن است، واگرمال دربد بیمه کننده نباشد بلکه درتصرف مالک آن مال یا دربد شخص ثالثی باشد دراین صورت بیمه کردن آن مال که عبارةٌ اُخری ازتعهد به آن مال وضمان آن است اگردرضمن عقد لازمی واقع شود صحیح است والّا صورت صحیحی ندارد، ودرضمن عقد لازم واقع شدن آن این است که بیمه کننده مثلاًیک سیرنبات یاگندم یا برنج یا غیراینها را مصالحه کند به صاحب آن مال وآن مبلغی راکه صاحب مال برحسب قانون بیمه باید به آن شخص بیمه کننده بدهد مثلاًصد روپیه یا هزارروپیه یا بیشتریاکمترهرچه باشد مال الصلح قراردهند ودرضمن این عقد بیمه کننده التزام کند که اگرآن مقدارشکرمثلاًیا برنج یا گندم ازمال مصالح له که درفلان محل حاضریا درفلان مرکب مثلاًحمل شده است

تلف شود یا خسارتی وارد آید بیمه‌کننده ازعهده آن خسارت برآید، وبالجمله بیمه کردن به این کیفیت وشرط ضمن العقد مطلقاً صحیح است، بلکه اگرنفوس راهم به این طور بیمه کنند یعنی اگردرضمن عقد لازم به نهج مذکورشرط کنند که اگراجل مصالح له ازاین تاریخ مثلاًالی ده سال برسد بیمه کننده هزارروپیه مثلاًیا بیشتریاکمتربه وارث او بدهد یا به شخص اجنبی که طرف آن عقد لازم است بدهد بیمه نفوس هم براین وجه صحیح است واگرشرط ضمن العقد نشود مطلقاً باطل است ودرصورت بطلان اگربیمه کننده ازمسلمین نباشد وآن مالی راکه بیمه کرده است تلف یا خسارتی برآن وارد آید برای مسلمین گرفتن آنچه دربیمه مقررشده است ازغیرمسلمین جایزاست. واللهُ العالم.
ربیع الثانی ۱۳۵۰

س ۷۹۶. حضرت عبد العظیم -علیه السلام- عقایدش را به حضرت هادی علیه‌السلام عرض کرد که ازجمله اینکه خداوند ازحدّ ابطال و حدّ تشبیه خارج است مقصود از خروج ازاین حدّ که حدّ ابطال و حد تشبیه است بفرمایید چیست؟

ج: درحدّ ابطال که مراد حضرت عبد العظیم علیه السلام است چه بوده وجوه عدیده محتمل است، چون درآن عصرطائفه مفوّضه خلقیه یک درجه ظهوری داشته و قائل بوده‌اند که إن الله تعالی خلق محمداً و علیّاً صلواته علیهما و فوّض إلیهما فخلقا و رزقا عقیده این طائفه منطبق برابطال بوده شاید مراد حضرت عبد العظیم علیه‌السلام ازخروج حد ابطال قول آنها بوده، احتمالات دیگرهم متطرّق است، شاید قول به صفات داخل در حدّ ابطال باشد، قول مفوضه قدریّه هم شاید برحدّ ابطال .....

س ۷۹۷. جاده‌هایی که دولت ازاملاک مردم گرفته و توسعه درجاده داده چه صورت دارد و چه چاره دارد غیرازترضیه مالکین؟

ج: جاده‌هایی که ازاملاک مردم گرفته شده تا زود است وترضیه مالکین ممکن است باید اقدام کرد که بعد متعذّرشاید بشود به‌واسطه تبدل طبقات. واللهُ العالم.
۱۴ رجب ۱۳۴۷

س ۷۹۸. دو خانه است راجع به دو مالک، هر دو واقع است در یک مَمَرو یک طریق که آن مَمَرو طریق مخصوص و مختص است به همین دو خانه لاغیرو سقف طریق و مَمَر مخصوص به این دو خانه هم راجع است به یکی از این دو خانه، مالک یکی از این دو خانهٔ خود را به شخص ثالث بدون اطلاع مالک خانهٔ دیگر که در مَمَرو طریق با هم شریک هستند فروخته، آیا پس از اطلاع شریک در مَمَرو طریق خاص حق شفعه برایش ثابت است یا خیر؟ افتونا مأجورین.

ج: اگر مالک یکی از این دو خانه که در مَمَرو طریق با همدیگر شریک هستند و طریق مذکور مختص به همان دو خانهٔ خود را به انضمام حقّش در طریق مذکور به شخص ثالث بفروشد برای مالک خانه دیگر بواسطه شرکت در طریق حقّ الشفعه ثابت است مطلقاً، والله العالم.

۵ ربیع الأول ۱۳۵۴

س ۷۹۹. اگر انسان با کمال قدرت و اختیار صورت معقوله دنیا را مورد توجه اولیّه گرداند و او را محبوب بالذات خود قرار دهد با کمال قدرت و اختیار به حیثیتی که حبّ هر شیء منتهی به او شود و هر چه مقدمه باشد اقدام کند ولو ایمان بالله و بالرسول ﷺ و غیرهما و سلسلهٔ دواعی را منتهی به او قرار دهد که محبوب بالذات اختیاری او مضمون آیه شریفه ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ﴾[1] گردد آیا به حسب سوق آیه شریفه و حکم مستقل عقلی حرام است یا خیر؟

ج: قال الله عزّ من قائل ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[2] ظاهراً صورت مفروضه در سؤال مصداق یقینی و قدر متیقن از این مبارکه و سایر آیات و اخبار وارده در این مساق باشد، و آنچه از حبّ دنیا راکه به

---

۱. توبه، ۲۴.

۲. هود، ۱۵ و ۱۶.

زحمت و سرشم می‌توان گفت حرام فقهی نیست فقط مقدار قهری لازم طباع نوع بشر است با مراقبت و مجاهدهٔ دائمیه که ترتیب اثری برآن نشود و پیوسته لجام الهی -عزّت کبریائه- دردهانش باشد که بی لجام آب نخورد- إن شاء الله تعالی-.

س ۸۰۰. معروض می‌دارد اگرچه احکام شرعیه صادره از حضرت حجة الاسلام آقای حاجی سید علی آقا همدانی دامت برکاته نجل مرحوم حاجی سید کاظم شهیر عرب طاب ثراه را امضا فرموده و هم ارجاعاتی که متوقف براجتهاد و نفوذ حکومت شرعیه است مکرر به ایشان فرموده، مستدعی است چنانچه حضرت معظم له مجتهد عادل جامع الشرایط هستند و احکام شرعیه صادره از ایشان نافذ و لازم الاتباع است صریحاً مرقوم فرمایید و تکلیف مسلمین در لزوم اتباع احکام صادره از ایشان کلیّاً واضح و مکشوف گردد، ادام الله تعالی ظلکم.

ج: بلی بحمد الله تعالی جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج سید علی همدانی شهیر عرب سلمه الله تعالی مجتهد عادل جامع‌الشرایط هستند و احکام صادره از ایشان نافذ و ماضی و لازم الاتباع است، ادام الله تعالی نعمة وجوده علی المسلمین ان شاء الله تعالی.

الأحقر محمد حسين الغروي النائيني

س ۸۰۱. گرفتن پول هند که متداول است چه صورت دارد و به چه عنوان بگیرد؟

ج: گرفتن آن مانعی ندارد، قصد عنوان لازم نیست، والله العالم.

س ۸۰۲. پس از تعمیر بقاع مقدسه نجف و کربلا و سایر اماکن متبرکه و بعضی مساجد که بدون تصرف حکومت محل بوده و از خزینه اوقاف تمام این تعمیرات به عمل آمده تصرف و نماز در چنین جاها چه صورت دارد؟

ج: از خزانه مالیه است نه اوقاف و حاکم شرع می‌تواند در مالیه اذن بدهد، والله العالم.

س ۸۰۳. در اعتقادات حقّه مثل نبوت و امامت و معاد آیا علم به اینها باید از روی دلیل عقلی باشد یا آنکه از هر چیزی که علم پیدا کرد کفایت می‌کند؟ و بر فرض کفایت آن از هر چیز آیا جمیع علما اجماعاً حکم به کفایت آن می‌کنند یا آنکه از علما کسی هست که دلیل عقلی را معتبر بداند؟

ج: علم قطعی کافی در حکم به اسلام و ایمان است ولازم نیست از دلیل قطعی باشد، و سائل حق ندارد از اجماعی بودن مسأله یا خلافی بودن آن سؤال کند، والله العالم.

س ۸۰۴. با قطع نظر از عمل اصحاب تقبیل ید علمای اعلام و اساتید و سادات جائز است یا نه؟ مستدعی آنکه اشارهٔ اجمالیه به مدرک نیز بفرمایید؟

ج: ظاهراً اجماع عملی عصابه -رضوان الله تعالی علیهم- در اثبات هر حکم مخالف اصل از اقوی الأدلّه باشد، علاوه بر آنکه اصل در مسئله جواز است نه حرمت الّا علی مذاق الاخباریین، علاوه بر اغماض از این دلیل قویّ، مدرک دیگر طلب کردن وجهی بر آن به نظر نرسید اگر چه لفظ روایات دالّه بر جواز به نظرم می آید دیده باشم لکن فرصت و مجال آنکه فحص کنم و پیدا کنم ندارم و با این دلیل قویّ که اقوی الادلّه است هیچ مقتضی ندارد، والله العالم.

س ۸۰۵. در الفاظ موضوعه از برای عموم مثل «اللهم اغفر لنا» اگر مقصودش از «لنا»، کلّ من کان هذا اللفظ صالحاً و شاملاً له از احیاء و اموات از سلف و خلف از معصوم و غیر معصوم باشد جایز است یا باید تعیین نماید مغفور لهم را؟

ج: همان عموم را قصد کند که شامل تمام «من یصلح الشمول» باشد خوب است.

س ۸۰۶. مراد از علی بن الحسین ﷺ در زیارت عاشورا کیست؟ حضرت علی بن الحسین شهید است یا حضرت زین العابدین ﷺ؟ همچنین مراد از اولاد الحسین ائمه علیهم السلام اند یا همان بزرگوارانی که در کربلا شهید شدند؟

ج: ظاهراً مراد علي بن الحسين شهيد باشد، و اما عبارت (و علی أولاد الحسين) ظاهراً در مدارک صحیحه اصلاًوجود ندارد فقط عبارت زیارت این است (السلام علی الحسين و علی علي بن الحسين و علی اصحاب الحسين) و هم چنین در دعاء لعن هم آخر عبارت این است (و شایعت و بایعت علی قتله اللهمّ العنهم جميعاً) کلمهٔ تابعت اصلاًوجود ندارد، والله العالم.

س ۸۰۷. مسئله: آقای سید محمد حسینی زنجانی در جزوه‌ای که دربارهٔ زیارت عاشورا تألیف کرده‌اند در صفحهٔ ٦٤ کتاب می‌فرماید: مرحوم آیة‌الله العظمی نائینی

قدّس سرّه به یکی از مقلّدان خود در زنجان دستور خواندن زیارت عاشورا در مهمّات را به طریق زیر فرموده است:

جواب: بالاترین توسّلات برای حوائج دنیوی و اُخروی زیارت عاشورا است. در موقعی که فراغت خاطر باشد تقریباً یک ساعت و ربع وقت لازم دارد. طریقه این است که یکی از زیارات مختصره حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مطابق آنچه مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در *تحفة الزائر* ضبط کرده است، خوانده شود، بعد از آن زیارت عاشوراکه اول آن «السلام علیك یا أبا عبدالله» و آخر آن «بالموالاة لنبیّك و آل نبیّك علیه و علیهم السلام» خوانده شود، بعد از آن صد لعن و بعد از آن صد سلام و بعد از آن دعای «اللهمّ خصّ ...إلی آخره» و بعد از آن دعای سجده و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت، بعد از آن دعای مشهور به دعای علقمه که اول آن «یا الله یا الله یا الله یا مجیب دعوة المضطرّین» است مطابق آنچه مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در *زاد المعاد* ضبط فرموده است، خوانده شود با توجّه و حضور قلب إن شاء الله تعالی، سایر احتیاطها که مرحوم مجلسی و غیره ذکر فرموده‌اند، هیچ لازم نیست. تمام عمل زیارت عاشورا و توابع آن همین است. و اگر خودتان درست نتوانید دست بیاورید *زاد المعاد* را، ببرید نزد یکی از علما که زیارت عاشورا و دعای معروف به دعای علقمه را مطابق *زاد المعاد* تعلیم نمایند، و تحفه را هم ببرید و یکی از زیارات مختصره حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را تعیین فرماید، لیکن اگر زیارت ششم را اوّلاً بخوانید بهتر است. و خیلی التماس دعا دارم. مداومت به این عمل نظیر ندارد. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

الأحقر محمد حسین الغروي النائیني

۱۶ رمضان المبارک ۱۳۵۳ق

تذکر: مخفی نماند که ایشان در ذیل آن نوشته‌اند که تصویر این نامه را مرحوم مبرود، عالم کامل حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عبدالحمید قائمی طاب ثراه مرحمت فرمودند.

فهرست مطالب

مقدمه مصحّح ۵
مسائلی در تقلید ۷
کتاب الطهارة ۱۰
فصل اول: در وضو ۱۰
فصل دوم: در غسل ۱۶
فصل سوم: در أحکام أموات ۳۱
فصل چهارم: در مطهّرات ۳۴
فصل پنجم: در نجاسات ۳۶
فصل ششم: در کیفیت تطهیر ۳۳
کتاب الصلاة ۴۱
فصل اول: در وقت نماز ۴۱
فصل دوم: در مکان مصلّی ۴۳
فصل سوم: در لباس مصلّی ۴۵
فصل چهارم: در أفعال نماز ۴۷
فصل پنجم: در مبطلات نماز ۵۶
فصل ششم: در نماز قضا و استیجاری ۵۷
فصل هفتم: در نماز آیات و عیدین ۶۱
فصل هشتم: در شکیّات نماز ۶۳
فصل نهم: در نماز جماعت ۶۶
فصل دهم: در نماز مسافر ۷۱
کتاب الزکاة ۷۳
فصل اول: در موارد وجوب زکات ۷۳
فصل دوم: در مستحقّین زکات ۷۷
فصل سوم: در أحکام زکات ۷۸
کتاب الخمس ۸۱
فصل اول: در خمس أرباح مکاسب ۸۱

فصل دوم: در خمس سائر موارد ۹۱
فصل سوم: در أحكام خمس ۹٤
كتاب الصوم ۱۰٦
فصل اول: در مفطرات ۱۰٦
فصل دوم: در أحكام صوم ۱۰۷
كتاب الحجّ ۱۱۳
مسائل ۱۱۳
دو مسأله در امر به معروف ۱۳۱
كتاب المكاسب المحرّمة ۱۳۳
كتاب البيع ۱۳۸
فصل اول: در شرايط بيع ۱۳۸
فصل دوم: در خيارات ۱٤٤
فصل سوم: در ربا ۱٥۹
كتاب الدين و الرهن ۱٦٤
مسائل ۱٦٤
كتاب الضمان والحوالة ۱۷۰
كتاب الحجر ۱۷۷
كتاب الصلح ۱۸۱
كتاب الشركة ۱۹۱
كتاب القسمة ۱۹٦
كتاب المضاربة و المزارعة ۱۹۸
كتاب الإجارة ۲۰۰
كتاب الوكالة ۲۱۳
كتاب الهبة ۲۱٦
كتاب الوقف ۲۲۱

فصل اول: در أقسام و شرائط وقف ۲۲۱
فصل دوم: در متولّی وقف ۲۲۸
فصل سوم: در أحكام وقف ۲۳۳
كتاب الوصية ۲۴۲
مسائل ۲۴۲
كتاب النكاح ۲۶۳
فصل أول: در عقد نكاح و أوليای آن ۲۶۳
فصل دوم: در محرّمات نكاح ۲۶۵
فصل سوم: در نكاح منقطع ۲۷۱
فصل چهارم: در نشوز و أولاد و نفقات ۲۷۴
فصل پنجم: سائر مسائل نكاح ۲۷۷
كتاب الطلاق ۲۸۵
مسائل ۲۸۵
كتاب النذر و أخويه ۲۹۰
كتاب الصيد و الذباحة ۲۹۸
كتاب الأطعمة و الأشربة ۳۰۲
كتاب الغصب ۳۰۴
كتاب إحياء الموات ۳۰۹
كتاب اللقطة ۳۱۶
كتاب الإرث ۳۱۸
أحكام مرتدّ ۳۲۷
كتاب القضاء و الشهادات ۳۳۰
مسائل ۳۳۰
كتاب القصاص و الديات ۳۳۴
مسائل متفرقه ۳۳۷